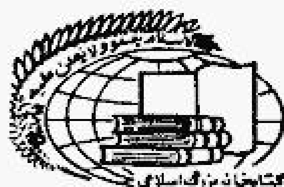
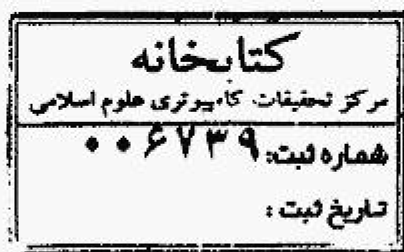
علامه فقید شیعه آیة الله مجاهد : مرحوم
شیخ عبدالحسین امینی نجفی





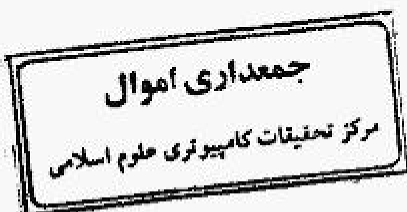
الغدیر



ترجمه

دکتر جمال موسوی

جلد پنجم





الغدیر جلد ۵

مؤلف: علامه و محقق بزرگ عبدالحسین امینی نجفی
ترجمه: دکتر جمال موسوی
ناشر: کتابخانه بزرگ اسلامی
تیراژ: ۳۰۰۰
نوبت چاپ: پنجم
تاریخ نشر: ۱۳۶۸
مراکز پخش: فروشگاههای کتاب بنیاد بعثت
تهران: خیابان طالقانی پلاك ۵۸۹ تلفن ۷۶۰۱۳۳
مشهد: خیابان آیت‌الله شیرازی کوچه آب‌میرزا تلفن ۵۹۵۵۵
قم: خیابان ارم پاساژ قدس تلفن ۳۲۱۱۸

بسم الله الرحمن الرحیم

الغدير

فی الکتاب والسنة والادب

جلد هشتم

. . . همچنان مؤلف دانشمند و محقق این کتاب بحثهای خود را در موضوع الغدیر (غدیرخم) ومباحث مربوط به‌آن درآیات قرآن وسنت پاك پیامبر وادبیات عصور مختلف عرب ادامه میدهد ، مؤلف محترم شعرای غدیررا ، تاقرن نهم هجری در جلد هفتم کتابش آورده‌است ولی جلدهشتم گنجایش‌شعرای غدیر مربوط به‌قرون بعد را نداشت زیرا مؤلف سراسر آن‌را از بحث‌های فراوانی درزمینهٔ مسائل دینی و تاریخی آکنده است ، دراین بحثها به بینش مخصوص شیعه که لازم است ، اهل‌سنت بصورتی صحیح وازمنشأی اصیل بدانند وبدون ابهام وتحریف بشناسند متعرض‌شده است .

اینگونه شناخت‌های صحیح مسلماً در کیفیت دید مخالف بمنظور نزدیك ساختن شکاف موجود میان مسلمانان بسیار مؤثراست ودر نتیجهٔ این نزدیکیهااست که جبههٔ اسلام در مقابل بیگانگان نیرومند وصفوفشان متحد میگردد .

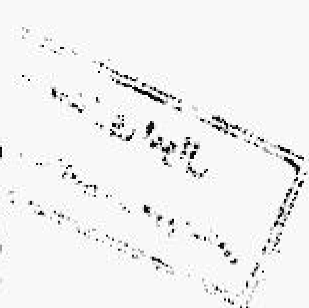
مؤلف در این جلد (جلدهشتم) ازنظر قدرت پرورش موضوع ، تسلّط کامل‌به جوانب بحث ، اطلاع وسیع نسبت به مآخذ کوچك و بزرگ ، پی‌گیری از تألیفات قدیم وجدید عربی ، و هشیاری کامل برآنچه در روزنامه‌ها ، مجلات ، جزوه‌ها و کتابها میگذرد ، عیناً مانند جلدهای پیشین است .

«الکتاب» سال هفتم شماره پنجم

ترجمة

الغدیر

ولاية علي بن أبي طالب حصني
فمن دخل حصني أمن من عذابي



الغدیر

دریك مجلهٔ مشهور جهانی

در شماره‌های مجلهٔ معروف « الکتاب » که در قاهرهٔ مصر منتشر می‌شود، تقریظهای پی‌درپی در بارهٔ مجلدات کتابمان در شماره‌های مختلف آن خوانده‌ایم. این تقریظها خود نشانهٔ محکمی برای معرفی روحیهٔ استاد بزرگ « عادل غضبان » سرپرست مجله است؛ و نیز نشان دهندهٔ این واقعیت است که او خردمندی است مجرّب، صاحب نظری دوراندیش، ادیبی بلند پایه، مطلعی از تاریخ صحیح، مجاهدی در راه مصالح عمومی و وحدت کلمه، یعنی کلمهٔ راست و عدل و بسیاری از فضائل دیگر.

ما ضمن ابراز سپاس بیکران خود نسبت به استاد، آخرین مقالهٔ او را که در ماه شعبان ۱۳۷۱ هـ ۱۹۵۲ م منتشر شده عیناً از لحاظ عموم میگذرانیم.

مقاله‌ای گرانقدر

از علامهٔ بزرگوار حجة الاسلام استاد میرزا محمد علی اردبادی

بسم الله الرحمن الرحیم

در کشاکش واقعیت و خیال

بار پروردگارا! بزرگی و کبریائی تو را سزا است، شکوه وجلال وجمال تنها تورا زیبد و درود ما برممتازترین گزیدگانت پیامبرت وجانشینان او ازائمه اطهار.

طوفان بحث و جدال از دیر باز بین فریقین بالاگرفته است ولی نه ازآنرو که خیال را در برابر حقیقت عرض اندامی و یا زرق و برق را در قبال واقعیت موجودیتی است، نه ـ بلکه سروصداها و جنجالهائی از مردم موهومانی است که در مقابل دعوت حق مقاومت نشان میدهند و سخنانی خشك وبی منطق از دلالهای هوا پرستی است که بر گلبانك صلاح وفضیلت، شبیخون میزنند. ازاینرو پیوسته کشمکش و جدال از قرنها پیش برپا گشته است.

اما کسیکه واقع امررا بنگرد، بوضوح در مقابل دیدگانش مجسم خواهد شد که دولت ازآن حق است و باطل را جولانی بیش نیست. عربدهٔ جهالت هرچند احیاناً بالا گیرد، پیوسته نور معرفت در برابرش میدرخشد و بوی عطر حقیقت مشام را مینوازد. ازاینرو درخشندگی معارف وعطرحقایق، ظلمت وآسیب گمراهی

را می‌پوشاند و فتنه‌های نادانی هر چند بدرازا کشد سرانجام ژاژ خوایان را رسوا می‌کند.

آری امثال ابن حزم، ابن تیمیه، ابن قیّم، ابن کثیر، ابن حجر و امثال و اشباه آنان را این کیفر بس که بافته‌های خیالات و نسبت های نارواشان، در میان اضطراب و تزلزل ظلمات جهل، بزودی در نسلهای بعد پردهٔ ضخیمی خواهد شدکه ارکان مذهب راخواهد لرزانید.

بگذاریدآنان به‌فریبکاری خودسرگرم باشند هشیاران قرون مراقب کارشان میباشند. آیندهٔ پرده زدای ازبرکت کاوشهای علم رجال، ناچار پرده از کار زشتشان برخواهد گرفت وبر محققان آشکار خواهدشدکه اینان برهان هدایت‌را جز ازروی سوء نیست، مردود نساخته‌اند.

چقدر تفاوت است بین کاخی که بر بنایی استوار نهاده شده وبین‌کاخی‌که بر-لبهٔ پرتگاهی تند قرارگرفته باشد، مگرتهمت میتواند جای‌راستی‌را بگیرد ومگر بادعاوی بی‌دلیل هم میتوان استدلال کرد؟

اینان بیهوده‌کوشیدند، آوازهٔ شیعه‌را با نسبت‌های جعلی و دروغین مشوب سازندودلائل شیعه‌راباشبهات بی‌اساس‌مردود نشان‌دهند، غافل ازاینکه‌درامت‌اسلامی کاوشگری پدیدخواهدآمدکه مو را ازمو و ذره را از ذره‌بشکافد ودر قرن‌چهاردهم هجری‌صاعقه‌ای ماننده‌صاعقهٔ قوم‌عادیاعذابی‌دائم‌برآنان‌فرودآیدیادر عصر نورطوفانی آتشین‌پدیدآمده، خرمن بافته‌های‌آنانرا خاکستر گرداند.

خدای سبحان برای عصر طلائی نهضت علمی، قهرمانی مقدرگردانیدکه باید او را قهرمان جهاد و نگهبان حقایق یا قهرمان تحقیق و تتبع نامید، اوکه نمونه عالی هر نوع فضیلت، پرچمدار علم و مشعلدار هدایت است: علامه حجة الاسلام «امینی» امین میباشد.

او در حالی آهنگ امتش را کرد که کتاب پر فیض و ارزشمند «الغدیر»

خود را در دست گرفت: کتابی که بی شبهه‌مایهٔ هدایت پرهیزگاران است. و از بن دندان به صدا درآمد: بیائیدکتاب مرا بخوانید که درآن برهانی صادق، و دلیلی کوبنده دارم.

در این کتاب-طریق واضح و جادهٔ شوسه ای برای درک حقیقت پیشنهاد کرده‌ام.

کتاب من حقایق را زنده‌کرده، اوهام و خیالات را بدست تباهی سپرده است. سایهٔ شوم شبهت هرچند مدتی درازبراین‌امت پرده افکنده باشد ولی من مأموریت دارم آنرا براندازم.

عقیده‌ام براینست که هر چند این تیرگیها دیر پاید ولی چون سرعت ابر بهاری بزودی بر طرف خواهد شد، چنانکه من تعهد میکنم لغزشهای ناشی از فریبکاری هرچند درجدال با حقیقت سرسختی نشان دهد، از میان برداشته شود. وکتاب من پرچم راهنما، و فروغ مجلس آراست، شما را بر مقرّ خلافت و مرکز لوای‌آن و مصب رود نصوص، وکانون نورانی آن واقف می‌سازد. وکتاب من پرده‌ها را از روی، آن حقیقت روشنی که فریبکاریهای ناجوانمردانه پوشانیده بود، بالا میزند و حقیقت را بر ملأ میکند.

من هم‌اکنون به این خفتگان نیمروز، راه کارشان را، نشان میدهم بآنها میگویم بنگرید چگونه نیرنگها با شکست مواجه می‌شود، کسیکه بر مجموعه مجلّدات کتاب «الغدیر» واقف گردد بخوبی میداند اوصافی که یاد کردم دون مقام کتاب است.

کسیکه این مطالب را در بارهٔ کتاب میشنود در وهلهٔ اول میپندارد مطالب کتاب، بموضوع غدیرمحدود است.

ولی وقتی پابه چشمه زلال غدیر نهاد، می‌بیند رشته بحث پیرامون بسیاری از دلائل امامت کشیده شده خار و خاشاك فراوانی را که فراراه سالکان حقیقت ریخته‌اند، همه‌را جاروب میکندونیشهاوطعنه‌های‌گزندهٔ‌که باعث شق‌عصای مسلمین

شده و سنگ اختلاف کلمه درامت انداخته ، از بن بر میکنند و آنچه در پشت پرده‌های سوء نیت نهفته شده ، همه‌راپدیدار میسازد وکلنگهای‌ویران کننده بنیاد تعالیم اسلامی را که در پشت تپه‌ها مخفی کرده‌اند کشف کرده ، امت اسلامی را از ننگ وعار قلم های مزدوری که مطالب ناروا را بر آن چسبانده‌اند ، پاك میکنند و نام‌و آوازهٔ اسلامی‌راکه بوسیلهٔسوء‌نیت‌دلا لهای هوا پرست باافسانه‌های سود جویانه مشوب وملوث گردیده است‌تنزیه و تبرئه میکنند .

گذشته ازاینها مسائل فراوانی ازفقه، کلام، تفسیر، حدیث و تاریخ در این کتاب‌وجود دارد و میتواند از روی فریبکاریهای‌خائنانه‌ای که درآنها صورت‌گرفته وتوطئه‌های مداومی که با انگیزهٔ هوا و هوس از یکطرف و آتش تیز حقد و کینه از طرف دیگر بآنها کمك رسانده ، پرده بردارد .

در این عصر پر افتخار فرهنگ و تحقیق ، نور و تفاهم ، در این عصری که بسیاری از حقایق به شکوفائی رسیده و رازهای نهانی علم را گشوده ، میدانهای نبرد حق و باطل مشخص گردیده . روی ایده ها بررسی و تمرین و تجربه صورت گرفته تا از راههای صحیح پیروی گردد و اصولی ثابت و استوار بماند .

در این عصر ، من بهیچ چیز باین اندازه تأسف نخوردم که رجّاله‌هائی دنبال کارگذشتگان خود خفته‌های‌قرون واعصارتاریك‌را گرفته ، ودر ظلمات نابینائی‌آنان آشیانه بگذارند و در نابخردیهای جهل بسیطشان تك تازی کنند ، در نتیجه درهر برخوردی ، لغزشی نشان دهند وبهروادی هلاکتی درافتند زیرا که اینان دل دارند ولی نمی‌فهمند ، دیده دارند ولی نور حقیقت را نمی‌نگرند ، گوش دارند ولی بانك حقایق را نمی‌شنوند .

وه ، که چه تفاوت فاحشی میان این دو گروه است . در جائیکه معاصران ما از نظر علم و روشنگرائی مجذوب مقتضیات زمانند ، کینه‌های پرگداز اینان را نمیگذارد گامی جز در راه تعصب شوم وخائنانهٔ خود بردارند . پندارند کسی نیست بکارشان بنگرد وبه‌حسابشان برسد . گویا حتی فرشتگان حسابگر پروردگار

بافته‌های آنان را ثبت نمی‌کنند وخدا برکارشان ناظرومحیط نیست !!

شاید هم بزعم آنان مردمی را بدگوئی میکنند و مورد حملات ناجوانمردانه قرار میدهند که از اقوام گذشته بوده‌منقرض شده‌اند ودیگر کسی ندارند از موجودیت آنها دفاع کند ودر راه معتقداتشان به مبارزه برخیزد ، زیبائیهای بهجت انگیز وشکوه آمیخته به هیبت واحترام رخسار عقائدشان را بنمایاند .

شگفتا ، گویا اینان بخواب رفته‌اند و نمیدانند در بین این قوم ، دانشمندان نویسندگان و محققان کاوشگر در طول اعصار وقرون وجود داشته ودارد که باخامهٔ منزه ، آزاد وحق گوی خود وباشعهٔ نور حقیقت از خود دفاع خواهند کرد .

آری ، اینان پیوسته در مستی جهالت خودگمراهانه میتاختند ، ناگهان سیل خروشان « الغدیر » باطوفان علم جهالت کَن برسر آنان تاخت و یك جا بافته‌های آنان را پنبه کرد .

زنده باد مؤلف مجاهد و مبارز ما امینی که خداوند مقامش رابرتر سازد و سپاس خدای راست براحقاق حق وشستشوی آلودگیهای باطل و درود برپیشوای ما محمد ودودمان پاکش .

محمد علي غروي اردبادي

بسم الله الرحمن الرحيم

پروردگارا سپاست میگزارم ، ای نعمت بخش بی‌دریغ ، بر نعمتهایت که برما ارزانی داشتی ، ولایت خود ، ولایت محمد پیشوای پیامبرانت و ولایت خاندان پاك او که صاحب اختیاران به امر تواند . سپاسگزارم .

پروردگارا از تو میخواهم تابر محمد وآلش درود فرستی ونهانیهای اسرار باطن مارا بصلاح رهبری فرمائی و ایمان مارا نیك بكار اندازی ودرراهی‌که برای خدمت اجتماعی ودعوت به حق وپی‌گیری مصالح عمومی واعلای کلمهٔ توحید و نشر فضائل زعمای اسلام وبزرگان امّت ، در پیش گرفته‌ام ، دستم را بگیری که توفیق من جز بدست تو نیست ، برتو اتکای من وبسوی تو بازگشت من است .

عبد الحسین احمد

الامینی



باقیماندهٔ شعرای غدیر در قرن سوم
وقسمتی از شعرای قرن چهارم هجری
واینان یازده شاعرند

بقیهٔ شعرای غدیر درقرن سوم

۱۱ـ ابو اسماعیل علوی

جدّ من وزیر وپسر عمّ مصطفی است وپسر عمش علی (ع) هنگام درگیری جنگ اختر درخشان است [۱].

آیا نه اودرجنگ بدر اول به دشمن تاخت وباشمشیر آبدار بهرسوی اطراف میدان می‌پرید [۲].

او اول نمازگزار، اول موحّدوبزرگتر کسی است که به زیارت حطیم وزمزم نائل شد [۳].

او قهرمان روز سایبان است که احمد بپاخاسته باصدای بلند فریاد برداشت : [۴]

من تورا ای علی نسبت بخود به منزله هرون نسبت به موسای نجیب و کلیم قرار دادم [۵].

درود خدا براو تاخورشیدی درجهان درخشد ومادام‌که شتر سواران به‌زیارت کعبه حضور یابند [۶].

---

۱ ـ وجدی وزیر المصطفی وابن‌عمه	علی شهاب الحرب فی کل ملحم

۲ ـ ألیس ببدر کان اول قاحم	یطیر بحد السیف هام المقحم

۳ ـ واول من صلی و وحد ربه	وافضل زوار الحطیم وزمزم

۴ ـ وصاحب یوم الدوح اذقام احمد	فنادی برفع الصوت لا بتهمهم

۵ ـ جعلتك منی یا علی بمنزل	کهارون من موسی النجیب المکلم

۶ ـ فصلی علیه الله ماذر شارق	واوفت حجور البیت ارکب محرم

شاعر را بشناسیم

او ، ابواسماعیل محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبیدالله بن عباس بن الامام امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم اجمعین ، میباشد .

شاعر مایکی از شاخسارهای درخت پر برکت خلافت و از مفاخر خاندان پیغمبر (ص) است . او در جامه‌های بلند بالای افتخار و تجلیل بخود می‌بالد وخود را مالامال ازشرافت‌خاندان وبزرگواری نسب‌می‌بیند ،اومیان شخصیتی منزه ونسبی عالی میدرخشد . فضائل احمدی‌ومناقب علوی‌وشهامت عباسی وبسیاری ازفضائل‌دیگر را که زبان از بیانش عاجز است ، در وجود خویش بهم در آمیخته است .

مرزبانی گوید[۱] : اوشاعری است‌که به‌پدرانش (رضوان‌الله علیهم) زیادمی‌بالد در ایام متوکل ومدتی درازپس از اومیزیسته واز اشعار اوست .

من‌بزرگی‌ازبزرگان ساداتم ، آنهاکه دست احسانشان بعطایای فراوان‌می‌بارد . آنها بهترین و برترین کسی هستند که با پای برهنه یا باکفش راه پیموده و عالیترین سخاوتمندان از اولاد غالب (غالب بن فهر ، جد پیامبر اکرم) میباشند .

اینان برای دوستانشان چون‌منّ وسلوی ودرکام دشمن بداندیش سمّ مهلکند.

و هم از اشعار اوست :

من بانگاه مهر آمیز او را (محبوبه) درود فرستادم ولی او بانگاهی خشم آلود بی‌مهری آغاز کرد .

دیدم که جانم برلب پرتگاه است . ناچار به صبرو شکیبائی پناه بردم وهمان صبر دوای درد من بود .

امّا اینکه‌ابواسماعیل به‌پدرانش افتخارمیکند ، حق‌دارد ، آخر شمابگوئید بدانم‌چه‌کسی‌را می‌یابیدبزرگان‌آل‌هاشم اورازاده باشند ، واوشایستهٔ‌آن نباشدکه پای برعرش اعلی ساید ؟ کدام شریفی است در سایه خاندان قمر‌بنی‌هاشم ابا الفضل باشد

---

۱ ــ معجم الشعراء ص ۴۳۵ .

واورا تزیبد تا اوج فلك در برابر مجد وعظمتش سر تعظیم فرود آرد ؟ اگر شاعرما به‌خاندانش می‌بالد ، بجا است زیرا آنان در حقیقت ستارگان زمین ، پرچم‌های هدایت ونمونه‌های شاخص ایمانند :

«از اینان بهرکس برخورد کنی ازپیروجوان‌اورا عَلَم هدایت ، یادریای خیر وعطا خواهی یافت» .

این جدّ او اباالفضل العباس ثانی است که خطیب در بارهٔ او چنین گوید [۱]

دانشمندی شاعر وفصیح از شخصیتهای بنی‌هاشم است‌که زبان وبیانش‌معروف میباشد تاجائیکه غالب علویان ذوق‌شعر اورابرترازهمه‌فرزندان ابوطالب‌میشناسند وی از حاشیه نشینان مجلس هرون بود دریکی ازاشعارش برادری ابوطالب‌باعبدالله را که‌با هم برادرتنی بودند آورده گوید :

ما ورسول خدا را یك پدر ، یك مادر ویك جدّ بی‌عیب متّحدمیسازد .

کسی‌که مارا بخاندان پیمبر وارد ساخت بانوئی بود ازنسل‌عمران بن مخزوم که در میان فامیلش میدرخشید .

او روزی بەدربار مأمون آمد ، حاجب نگاهی باو کرد وسرش را بزیرافکند عباس‌گفت : اگر اجازه دهند وارد میشویم ، اگر عذرمان را بخواهند می‌پذیریم‌اگر بگویند بازگرد بازمیگردیم ، امّایك نگاه پس آنگاه یك بی‌توجهی ، چیزی است که باآن آشنانیستم [۲] سپس این شعررا خواند :

« من رضانمیدادم الاغ مرکوب سواریم باشد ولی پیاده ، بالاخره بهرمرکوبی رضایت میدهد . »

---

۱ ـ تاریخ بغداد ۱۲/۱۳۶ .

۲ ـ این جمله در تذکره سبط ابن جوزی ص ۳۲ از تاریخ خطیب بغیر اینصورت آمده است .

از کلمات حکمت آمیز اوست :

« بدانکه چون‌اندیشه‌ات نمیتواندهمهٔ کارهارا زیر نظرگیرد آنرا به کارهای مهم تر بگیر . »

« و چون اموالت نمیتواند همهٔ مردم را رفع نیاز کند آنرا به حق داران اختصاص بده . »

«وازآنجاکه نمیتوانی باهمهٔ مردم‌آمیزش کنی اهل فضل ودانش رابرگزین.»

« وچون شبانه روزت باتمام کوشش‌کفایت همه کارهایت را نمیدهد ، کارت‌را تقسیم کن.»

« هر چند وقتی که صرف کارهای غیر مهم کنی بکارهای مهم زیان زده‌ای.»

« هرچند اموالت راکه در راه باطل‌مصرف میکنی ، ازمصرف آنها در راه‌حق خود را محروم کرده‌ای .»

«هرچند از مقام وشخصیت خود را بامردم کم مایه بگذرانی از فیض محضر اهل فضل وکمال محروم میکردی.»

«آنچه‌از روزوشب‌خودرادرغیرنیاز بکارگیری ،ازکارهای‌موردنیازت‌بازمانی.»

برادر این‌عباس،فضل بن حسن همان‌شاعری است‌که در مصیبت‌جدش ابالفضل شهید کربلا (ع) گفته است .

اَحَقُّ النّاسِ اَنْ یُبْکی عَلَیهِ فَتیً اَبْکَی الْحُسَیْنَ بِکَرْبَلاءِ ۱
اَخُوهُ وَ ابْنُ وٰالِدِهِ عَلِیٍّ اَبُو الْفَضْلِ الْمُضَرَّجِ بِالدِّمٰاءِ ۲
وَ مَنْ وٰاساهُ لایَثْنیهِ شَیْءٌ وَ جادَ ، لَه‌عَلی عَطَشٍ بِماءٍ ۳

---

۱ ـ شایسته ترین فردی که درعزای او باید گریست جوانمردی است که‌حسین را در کربلا گریانید .

۲ ـ او برادرش وفرزند پدرش علی ابوالفضل بخون آغشته است .

۳ ـ اباالفضلی که برادر را برخود مقدم داشت وبااینکه خود تشنه بود در راه او از آب گذشت .

این اشعار را مورّخ هندی اشرف علی درکتاب خود[1] آورده و دوست ماعلامهٔ متتبع شیخ محمد علی ارد بادی (قدس سره) آنرا تضمین کرده است .

احق الناس ان یبکی علیه	بدمع شابه علق الدماء
بجنب العلقمی سری فهر	فتی ابکی الحسین بکربلاء
اخوه وابن والده علی	هزبر الملتقی رب اللواء
صریعاً تحت مشتبك المواضی	ابو الفضل المضرج بالدماء
ومن واساه لایثنیه شیء	عن ابن المصطفی عند البلاء
وقد ملك الفرات فلم یذقه	وجاد له علی عطش بماء

شاعرما از نظر خردمندی و دور اندیشی نمونه‌ای از جدّ بزرگوارش بود . کلمات او نیز مانند حکم وامثال دهن به دهن میگشت . از جمله این کلام است که دربارهٔ مردی از خاندانش گفت : من نمی پسندم علم او برعقلش فزون باشدچنانکه دوست نمیدارم زبانش بیش ازعلمش باشد .[2]



1 ـ روض الجنان فی نیل‌مشتهی‌الجنان .

2 ـ کامل مبرد ۱ر۵۶ .

۱۲ ـ وامق مسیحی

آیا نه در خم غدیر ـ محمد ، علی را درحضور جمع در موسم حج بپا داشت[۱]
و بآنها گفت : از میان شما کسیکه من مولای اویم بعداز من مولایش علی پسر فاطمه است[۲].

آنگاه گفت : خدای من ، با دوستانش مهرورز و دشمنانش را دشمن دار[۳].

تا آنجا که گوید :

آیا این علی نبودکه عمرو (ابن عبدود) را روزجنگ احزاب چنان باشمشیر زد که غرقابه خون شد[۴].

تو یا علی برای خدا در مقابل همهٔ قبائل عرب ایستادی ودر راه حق ازملامت احدی نهراسیدی[۶]

و بعد از محمد تو ازهمه به او شایسته تر بودی زیرا جاهل با عالم یکسان نیست[۷].

---

۱ ـ ألیس بخم قداقام محمد علیاً باحضار الملا فی المواسم

۲ ـ فقال لهم من کنت مولاه منکم فمولا کم بعدی علی بن فاطم

۳ ـ فقال : الهی کن ولی ولیه وعاد اعادیه علی رغم راغم

۴ ـ أما رد عمراً یوم سلع بباتر کان علی جنبیه لطخ العنادم

۵ ـ وعادا بن معدی نحو احمد خاضعاً کشارب اثل فی خطام الغمایم

۶ ـ وعادیت فی الله القبائل کلها ولم تخش فی الرحمن لومة لائم

۷ ـ وکنت احق الناس بعد محمد ولیس جهول القوم فی حکم عالم

پیرامون شعر

ممکن است خواننده از مداحی مسیحیان نسبت به امیرالمؤمنین با اینکه معتقد به اصل اسلام نیستند تا چه رسد به‌مسئله خلافت آن، تعجب کند، این‌امر جای شگفتی نیست زیرا این‌کار،راه رفتن باحقایق‌موجود، وهم‌پائی با تاریخ‌صحیح است. زیرا شخص منصف هرچند عقیده‌ای برخلاف اسلام داشته باشد، نمیتواند فضائل مولای مارا ازقبیل: اخلاق عالیه، علم سرشار، خوارق عادات زیاد، قدرت قهرمانی و جنگ آوری، و بالاخره سخنان بلند و فراوانی که پیغمبر در بارهٔ او گفته است، نادیده‌بگیرد.

پیغمبر اسلام درنظر غیر مسلمانان، یکی از بزرگان و خردمندان عالم‌است بلکه اورا از بزرگترین رجال و شخصیتهای دهر معرفی کرده‌اند، اینان میگویند بیهوده سخن آنهم از پیغمبر اسلام بدین درازا نبود. کسی که پیغمبر (ص) این فضائل را برای او عنوان کرده مانند خودش یکی از بزرگان یا بایك درجه‌پائین‌تر از او است.

چنانکه درکتب بسیاری ازمسیحیان وکلیمیان مدح وثنای فراوانی نسبت به پیامبر ووصی او می‌یابیم.

مانند کتاب:

۱ ـ گفتار محمد	تألیف مستر استنلی‌لین بول
۲ ـ محمد وقرآن	« مستر جان وانتپورت
۳ ـ محمد و قرآن	« استاد مونته
۴ ـ عقیدهٔ اسلام	« گلدیسهر
۵ ـ عالم اسلامی	« ماکس مایرهوف
۶ ـ تاریخ عرب	« استاد هوار
۷ ـ متفکران اسلام	« کادار دوفو فرانسوی

۸ ـ گاهوارهٔ اسلام	تألیف اب لامنس
۹ ـ خلاصهٔ تاریخ عرب	« سدیو فرانسوی
۱۰ ـ زندگانی محمد	« سرویلیام میور انگلیسی
۱۱ ـ سیرهٔ محمد	« سر ویلم مویر
۱۲ ـ تمدنهای شرق	« مسیو گروسه
۱۳ ـ هشیاری اجتماعی	« دکتر وگستون کرسطاایتالیائی
۱۴ ـ محمد واسلام	« حنادا قنبرت
۱۵ ـ زندگانی محمد	« مسترکالون سر
۱۶ ـ محمد و اسلام	« مستر بوسرت اسمت
۱۷ ـ عرب اسپانیا	« مسیو دوزی
۱۸ ـ ازقانون دولتی	« دکتر نجیب ارمنازی
۱۹ ـ بزرگترین‌معلم	« مستر هربرت وایل
۲۰ ـ قهرمانان	« توماس کارلایل انگلیسی
۲۱ ـ اسلام خاطره‌ها وسانحه‌ها	« هنری دی‌کاستری‌فرانسوی
۲۲ ـ وضع حاضر جهان اسلام	« لوتروب استودارد امریکائی
۲۳ ـ حکم و اندرزهای محمد	« تولستوی روسی
۲۴ ـ تحول تمدن اسلامی	« هولینگک فیلسوف امریکائی
۲۵ ـ رمز پیشرفت اسلام	« گوستاولوبن فرانسوی
۲۶ ـ آراء و معتقدات	« « «
۲۷ ـ تمدنها	« « «
۲۸ ـ تمدن اسلامی[1]	« « «

۱ ـ ترجمه فارسی این کتاب در تهران در ۸۰۴ صفحه چاپ شده است .

۲۹ ـ اسلام و محمد تألیف والافتنرت

۳۰ ـ محمد و تمدن[1] « عبدالمسیح افندی وزیر

وصدهاکتاب دیگر غیر ازکتابهای نامبرده که مسیحیان دربارهٔ اسلام وپیامبرش نوشته‌اند . اینها نیست مگر بخاطر اطلاعی که از صفات و سجایای اسلامی وپیامبر اسلام بدست آورده ، بعنوان حقایقی روشن که قابل هیچگونه شك و شبهه‌ای نیست وبا گذشت زمان دستخوش حوادث نمیگردد ، متعرض آن شده‌اند .

خاطره‌های جاودانه‌ای که تا روزگار برپاست شب وروز باید از آنها سخن گفت.

یکی از اینگونه حوادث تاریخی جاویدان ، داستان غدیر است که مردم یك صدا در نقل آن هم آوازند . دوست فریاد میزند ، ناصبی اعتراف میکند ، مسلمان بدان استدلال میکنند و اهل کتاب باصدای رسا از آن یاد میکننند .

شاعر را بشناسیم

بقراط فرزند اشوط وامق ارمنی مسیحی یکی از بطریق[2] های ارمنی و پیشوای بزرگ آنان ورهبر و فرمانده مقدم در قرن سوم هجری است .

ابن شهر آشوب در معالم‌العلماء اورا در ردیف مدح گویان معتدل اهل بیت شمرده ویعقوبی[3] و ابن اثیر[4] نوشته اند :

در سال ۲۳۷ مردم ارمنیه بر حاکم خود یوسف بن محمد شوریده ، او راکشتند. علت این امر از آنجا بودکه وقتی یوسف به جانب ارمنیه میرفت یکی از بطریق‌ها (رهبر مذهبی) بنام بقراط بن اشوط که از بزرگ بطریق‌ها بود ،نزد یوسف آمده از او امان خواست .

یوسف، بطریق و پسرش نعمت را گرفته ، بدربار خلیفه متوکل گسیل داشت

۱ ـ مقاله‌ای است که در مجله استقلال سال ۱۹۲۷ م منتشر گردیده است .

۲ ـ بطریق‌ها پیشوایان کاردان وجنگ آزموده مسیحیانند واین کلمه از ریشهٔ غیرعربی گرفته شده .

۳ ـ تاریخ یعقوبی ۳/ ۲۱۳ .

۴ ـ کامل ابن اثیر ۷/ ۲۰ .

بطریق‌های ارمنی با پسر برادر بقراط بن اشوط بر کشتن یوسف هم پیمان شدند.

موسی بن زرارة داماد بقراط در اینکار با آنان موافقت کرد. وقتی خبر توطئه به یوسف رسید. اطرافیانش او را از توقف در آن محل منع کردند، او نپذیرفت زمستان فرا رسید، برف می‌بارید، درنگ کردند تا برف فرو نشست، قصد او کردند او در شهر «طرون» (یکی از شهرهای ارمنیه) بود. شهر را محاصره کردند، او از حصار خارج شده با آنان جنگید تا او و هر که با او می‌جنگید، کشته شدند.

امّا آنان که با او نمی‌جنگیدند بآنها گفته شد: لباس از تن بیرون کنید و خود را برهنه سازید تا نجات یابید. بدین دستور عمل کردند و با پای برهنه و بدن عریان راه پیمودند، بیشتر آنان در سرمای شدید تلف شدند وبسیاری دیگر انگشت پاهاشان افتاد، ولی از خطر مرگ نجات یافتند.

این واقعه درماه رمضان اتفاق افتاد، یوسف قبل از واقعه یارانش را بروستاهای مربوط به عمّالش متفرق ساخته بود، آنها برای هر دسته گروهی ازبطریق‌ها را مأمور ساختند، بطریق ها یاران یوسف را در یك روز کشتند. وقتی خبر به متوکل رسید، متوکل «بغا الکبیر» را برای خونخواهی خون یوسف به ارمنیه فرستاد. بغا از طریق موصل و جزیره رهسپار شد، در آغاز کار از شهر «ارزن» یکی از شهرهای ارمنیه شروع بکار کرد، در آنجا موسی بن زراره و برادرانش اسماعیل سلیمان، احمد عیسی، محمّد و هرون بودند.

بغا، موسی را نزد متوکل فرستاد وخون شورشیان را مباح ساخت و حدود سی هزار نفر ازآنها کشته شدند وعدهٔ بسیاری از آنها را اسیر گرفته، فروختند.

باری گروهی دیگر از مسیحیان در مدح امیر المؤمنین (ع) شرکت جسته و اشعاری نغز در مدح آن بزرگوار سروده‌اند مانند زینبا ابن اسحق رسعنی موصلی مسیحی. اشعار زیر را بیهقی[۱]، وزمخشری[۲]، و ابوحیان[۳]، و ابوالعباس عسقلانی[۴]

---

۱ - المحاسن و المساوی ۱ ص ۵۰. ۲ - ربیع الابرار.

۴ - البحر المحیط ج۶ ص۲۲۱. ۳ - المواهب اللدنية.

و ابو عبدالله زرقانی مالکی[۱] ومقری مالکی[۲] و شیخ محمد الصبان[۳] ازسرودەهای زینبا پسر اسحق موصلی مسیحی نقل کردەاند[۴] .

«با اینکه مایل نیستم از دودمان تیم وعدی (خاندان عمر و ابابکر) ببدی نام برم ولی من‌دوستدار هاشمم[۵]» .

عشقی در بارۀ علی وآلش ، وقتی‌یاد شوند در دلم میگذرد که از ملامت هیچ ملامت کنندەای نمی‌هراسم[۶] .

میگویند از چیست که مسیحیان آنانرا دوست دارند و خردمندان عرب و عجم نیز[۷] .

به آنها گفتم پندار من اینست که دوستی آنها در دل همۀ خلائق حتی حیوانات وجود دارد[۸] .

خطیب خوارزمی[۹] وابن‌شهرآشوب[۱۰] واربلی[۱۱] اشعار زیر را بیکی‌ازمسیحیان

---

۱ ـ شرح المواهب ۷د۱۴ .

۲ـ نفح الطیب ۱د۵۰۵ .

۳ـ اسعاف الراغبین ۱۱۷ به نقل از امام و پیشوای آنها ابی عبدالله محمد بن علی بن یوسف انصاری شاطبی رضی الدین متولد ۶۰۱ متوفی ۶۸۰ کـه شرح حال او درنفح الطیب ۱د۵۰۵ آمده است .

۴ـ فتال در روضة الواعظین ۱۴۳ و ابن شهر آشوب درمناقب ۲د۲۳۷ نیز اشماررا به او نسبت دادەاند .

۵ ـ عدی وتیم لا احاول ذکرها　　بسوء و لکننی محب لهاشم

۶ ـ و ما تعترینی فی علی و رهطه　　اذا ذکروا فی الله لومة لائم

۷ ـ یقولون: مابال النصاری تحبهم　　و اهل النهی من اعرب و اعاجم

۸ ـ فقلت لهم: انی لاحسب حبهم　　سری فی قلوب الخلق حتی البهائم

۹ ـ مناقب خوارزمی ۲۸ .

۱۰ ـ مناقب ابن شهر آشوب ۱د۲۶۱ .

۱۱ ـ کشف الغمه ۲۰ .

نسبت داده‌اند :

«امیرالمؤمنین علی را عزمی راسخ است و جز او دیگری را درخلافت طمع کردن روا نیست»[1]

«او دارای نسبی برتر، و اسلامی اقدم، و فضائلی است که مسلمانان اجماع کرده‌اند :»[2]

«به اینکه علی از تمام مردم بعد از پیغمبر برتر، با ورع‌تر و شجاعتر است»[3].

«من هرگاه به ملّتی غیر از ملّت خود گرایم بی تردید مسلمان شیعی خواهم بود»[4].

استاد عمادالدین طبری اشعار ذیل را به ابی یعقوب مسیحی نسبت داده است[5]:

آفرین بر درختی که در بهشت برین روئیده هیچ درختی با آن برابری نمیکند.

مصطفی ریشه، فاطمه شاخه، آنگاه علی آقای انسانها لقاح آن درخت‌اند.

وآن دو هاشمی، دوسبط پیغمبر، میوهٔ آن و شیعیان پیچیده به‌اطراف آنند.

این مضمون گفتار پیغمبر است که راویان احادیث به سند عالی نقل کرده‌اند :

---

۱ ـ علی امیر المؤمنین صریمة و ما لسواه فی الخلافة مطمع

۲ ـ له‌النسب الاعلی واسلامه الذی تقدم فیه والفضائل اجمعوا

۳ ـ بان علیاً افضل الناس کلهم و اورعهم بعد النبی و اشجع

۴ ـ فلو کنت اعوی ملة غیر ملتی لما کنت الا مسلماً اتشیع

۵ ـ جلد دوم بشارة المصطفی

من به دوستی آنها آرزو دارم فردا نجات یابم و با گروه برتر محشور شوم.

این مرد مسیحی در اشعار خود اشاره به حدیثی کرده که حافظان احادیث از پیغمبر اکرم (ص) نقل کرده‌اند که فرمود: انا الشجرة و فاطمة فرعها و علیٌ لقاحها والحسن والحسین ثمرتها وشیعتنا ورقها واصل الشجرة فی جنّةعدن وسائر ذلك فی سائر الجنة (من مانند درختی هستم که فاطمه شاخهٔ آن، علی پیوند آن، حسن و حسین میوهٔ آن، شیعیان ما برگهای آنند، ریشهٔ درخت در بهشت «عدن» و بقیه‌اش دردیگر جاهای بهشت است).[1]

این عین تعبیر حدیث در کتابهای اهل سنت است، امّا نزد علمای ما تعبیر روایات چنین است:

«خلق الناس من اشجار شتی وخلقت انا و علیٌ بن ابیطالب من شجرة واحدة فماقولكم فی شجرة انا اصلها، و فاطمة فرعها، وعلیٌ لقاحها والحسن والحسین ثمارها و شیعتنا اوراقها فمن تعلّق بغصن من اغصانها ساقته الی الجنة و من ترکها هوی فی النار»[2].

یکی از مسیحیان متأخر که علی (ع) را مدح گفته‌اند عبدالمسیح انطاکی مصری درقصیدهٔ علوی‌مبارك اوست‌در ۵۵۹۵ بیت از جمله در صفحه ۵۴۷ در اینباره گوید:

---

۱ - حاکم درمستدرك ۳/ ۱۶۰، ابن عساکر درتاریخش ۴/۱۳۸، محب الدین در «الریاض» ۲/۲۵۳، ابن‌صباغ در «الفصول» ۱۱ صفوری در «نزهة المجالس» ۲/۲۲۲.

۲ - مردم هرکدام از درختهای مختلفی آفریده شده‌اند، من وعلی بن‌ابیطالب‌از یکدرخت‌آفریده‌شدیم‌شمادرمورد درختی که‌من‌آنرا‌ریشه،وفاطمه آنراشاخه‌وعلی‌آنراپیوند، و حسن وحسین آنرا میوه و شیعیان ما آنرا برگهایند، چه میگوئید؟ کسیکه به یکی از شاخهای آن بیاویزد او را به بهشت میکشاند و کسیکه آنرا رها کند در آتش فرو خواهد افتاد.

مرتضی را بعد از پیامبر بعقیدهٔ اهل یقین مقامی بی‌نهایت بلند است[۱].

دانشمندان آنمقام را میشناسند ودادگران انصاف‌میورزند ، نادانها ، مسرف و کافران نسبت به آن اختفاء میکنند[۲]

در این امر اجماع بلاخلاف در مذهب از نواحی مختلف موجود است[۳].

اگر اسلام بدان اعتراف کند جای شگفتی نیست که از آغاز وحی ، اسلام میدانست[۴].

وهرگاه‌بخواهی تو گروه‌مسلمین را اعلام‌کنی، قبل ازاین صاحب رسالت آنرا اعلام کرده است[۵].

بلکه این پذیرش به غیر مسلمین سرایت کرده آنها نیز متوجه حق گزاری علی شده‌اند[۶].

حتی طرفداران فلسفهٔ مادی از مقام علی در شگفتند و بزرگواریش آنانرا بیشتر به تعجب آورده[۷].

در میان مردم زمین مدح او تکرارمیشود وتوصیف وتشبیهات نغز دراینمورد صادق آمده[۸].

همچنین دل‌مسیحیان شیفتهٔ‌حب علی‌است وبدوستی‌اش سرودخوانی میکنند[۹].

---

۱ ـ للمرتضی‌رتبة بعدالرسول لدی ‌ ‌ ‌ اهل الیقین تناهت فی تعالیها

۲ ـ ذوالعلم یعرفها ذوالعدل‌ینصفها ‌ ‌ ‌ ذوالجهل یسرفها ذوالکفر یکمیها

۳ ـ و ان فی ذاك اجماعاً بغیر خلا ‌ ‌ ‌ ف فی المذاهب مع شتی مناحیها

۴ ـ و ان اقر بها الاسلام لا عجب ‌ ‌ ‌ فانه منذ بدء الوحی داریها

۵ ـ وان تنادی جموع‌المسلمین بها ‌ ‌ ‌ فقد وعت قدرها من وعی واعیها

۶ ـ بل‌جاوزتهم الی‌الاغیارفانصرفت ‌ ‌ ‌ نفوسهم نحوها بالحمد تطریها

۷ ـ و ذی فلاسفة الجحاد معجبة ‌ ‌ ‌ بها و قد اکبرت عجباً تسامیها

۸ ـ ورددت بین اهل‌الارض‌مدحتها ‌ ‌ ‌ فیه و قد صدقت وصفاً و تشبیها

۹ ـ کذاالنصاری بحب‌المصطفی‌شغفت ‌ ‌ ‌ البابها و شدت فیه اغانیها

از آنها در هر محفلی که نامش بمیان آید جز مدح غرای او را نمیشنوی[1]

نزد کشیشهای مسیحی در میان کلیساها و راهبان آنها در پناه دیرها برو[2]

تا محبت آمیخته باحترام او را بیابی که به دلهای آنها نشسته و با او عشق میورزند[3].

شما دلیران دیلم را بنگرید وقتی در بحران جنگ فرو میروند و ترکها را در هر جنگی[4].

می‌بینی همه به‌مرتضی پناه‌میبرند و تصویر زیبای او را بر شمشیرهای خود نقش میکنند.[5] و ایمان دارند هرگاه شمشیر خود را به تصویر او مرصّع کنند پیروزی آنان تضمین خواهد شد[6].

در این اواخر استاد بولس سلامه قاضی مسیحیان در بیروت پس از خواندن کتاب الغدیر ما، قصیدهٔ بی‌نظیر خود را تحت عنوان «عید الغدیر» در ۳۰۸۵ بیت سرود. دراین قصیده‌تحلیل ودقت نظر خاصی‌بکار رفته، پرده ازروی حقایق آشکاری برداشته و با تاریخ صحیح راه میرود[7].

نمونه‌ای از عربده‌های تعصب جاهلیت دورهٔ نخستین

کسانیکه با آشکار شدن راههای هدایت بعقب برمیگردند، شیطان آنها را به خیالات واهی میکشاند و زندگی را در نظرشان دراز مدت جلوه میدهد.

إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ

۱- فلست تسمع منها غیر مدحته — الغراء ما ذکرته فی نوادیها

۲- فارجع لقسانها بین الکنائس مع — رهبانها و هی فی الادیار تأویها

۳- تجد محبته بالاحترام اتت — نفوسها وله ابدت تصبیها

۴- وانظر الی الدیلم الشجعان خائضة — الحروب والترك فی شتی مغازیها

۵- تلف استعاذتها بالمرتضی ولقد — زانت بصورته الحسنا مواضیها

۶- وآمنت ان ترصیع السیوف بصو — رة الوصی ینیل النصر منضیها

۷- این قصیده در ۳۱۷ صفحه منفرداً چاپ و منتشر گردیده است.

لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ . (آیه ۲۵ سوره محمد)

محققی که در تألیفات مستشرقان تاریخ اسلامی به کاوش پردازد دربعضی اوقات ، یکنوع بی‌نظری ، عفت قلم ، امانت در نقل ، دوری از تحریف ، دوری ازتصرّف درمآخذ (هر چند ناموثق باشد) ، اجتناب از بد دهنی وهتاکی در پاره‌ای ازآثار این نویسندگان مشاهده میکند. اینها ازمحسنات نوشته ومتناسب‌باشخصیت نویسنده است چنانکه هرپیش آهنگی بحکم **الرائد لا یکذب اهله**[1] مرتکب دروغ و خلاف نمیشود .

ولی در میان همین قوم کسانی پیدا میشوند که مؤلف‌اند و در تألیف خود معرّف نابخردی خویش « اینان چه سودی از گوش و چشم و دلشان می‌برند وقتی منکر آیات حق باشند و همه چیز را به استهزاء گیرند »[2] با اینکه ابوجهل مرده است ، گویا هنوز جهالت‌ها نمرده و با اینکه ابولهب به لهیب آتش در افتاد ، هنوز شعلهٔ گمراهی‌ها خاموش نشده است، مگر دنیا میخواهد به‌عقب بازگردد وخورشید جهان تاب از خیر و برکت باز ایستد ؟!

درمیان این گروه‌کسی پدیدآمده است‌که پس‌ازگذشت مدتی دراز میخواهد مردم را به جاهلیت نخستین ، باز گرداند و به تعصّب های پوسیده فراخواند و جانبداری های جاهلانه ابراز دارد . قیام کرده تا مسیحی را مژده دهد که از دو طبیعت (خدائی و بشری) تلفیق شده باشد و با اینکار در تألیف خویش خود را خوشبخت میداند گمان میکند مطلب جدیدی ارائه داده و مثل کسانی که فلسفه دانی را به خود ببندند با لکنت زبان و پشت هم اندازی ، با تحریف‌کلمات از جای خود و تأویل آیات برأی ناقص خود و با استفاده از احادیث با فکر ضعیف خود

۱ـ مثلی است درعرب یعنی پیشرو کاروان که برای یافتن آب و هوا و سرزمین مساعد نزول میرود به اهل و کسان‌خود دروغ نمیگوید کنایه ازاینکه رهبران هرقومی نباید بملت خود دروغ گویند .

۲ ـ (اقتباس از آیه ۲۶ سورهٔ احقاف).

میخواهد اظهار نظر نماید.

بزعم فاسد این مرد مسیحی، پیغمبر اسلام یکی از مبشران مسیحیت صحیح بوده است همان مسیحیت که در حقیقت چیزی جز گمراهی محض نیست.

این نویسنده درعین حال نقلهایش مزوّرانه ورواياتش آمیخته باخيانت ودر نصائحش سوء نیت دارد وعموماً نوشته‌هایش کثیف وآلوده است.

نسبت به مقام قدس رسول اکرم گستاخی نموده، ازحق وحقيقت بدورافتاده وهمهٔ این مطالب‌را باسم کتاب «زندگانی محمد» تمام میکند.

این مردرا بشناسید او استاد «امیل درمنگام» است.

وقتی‌می‌بیند امروزه سروصدای‌اسلام بالاگرفته وبرتمام نقاط جهان‌آوازه‌اش گسترش یافته، وآسمان فضیلت اسلام برتمام روی زمین سایه افکنده، ونور اسلام حتی درویرانه‌ها تابیده وپست وبلندیهارا فراگرفته‌وپرتوآن برهرنوخواسته وکهن جامه‌ای نشسته‌است وقتی میشنود فریادوغریو مدح‌وتحسین ازحلقوم خودمسیحیان نسبت به اسلام عزیز وپیغمبر مقدسش بلند است وسراسر گیتی‌را پرکرده وهمگان تحت تأثیر قرآن که هم قانون اساسی اجتماعی وهم دین وشریعت وهم دستورسیاسی واصلاحی وهم راهنمای خیر وتمیز حق ازباطل است، قرار گرفته‌اند، براو گران می‌آید چنانکه برپیشینیان سبکسرش‌قدرت عظیم‌اسلام‌ازپیش‌سنگینی‌میکرد همان قدرتی که منتهی برغلبهٔ‌اسلام برکفر شد وهمان نظامی که به حمایت از ستمدیدگان شتافت وکسراها و پیروانشان وقیصرها وفرعونهاراکه برافکارقبطی‌هاکشیش‌ها،پدران کلیسا،دیرنشینان و اصحاب‌کنیسه‌ها حاکم بودند همه‌را کوبید ومنکوب‌کرد.

برای او سنگین است‌که در محیط غربی خود، طلوع‌اسلام شرقی‌را به‌بیند وافکارروشنگرایان‌ملتش‌را درپرتو درخشان قرآن‌عربی‌بنگرد. وازنزدیک‌ملاحظه کند معارف جاودان اسلام در پایتخت‌های اروپا مانند سیلی‌سهمگین ریشه‌های گمراهی، هواپرستی غربی، بدعت‌ها وضلالت‌های عمومی‌را از بن میکنند و برباد میدهد.

برای او قابل تحمل نیست که بگوش خود بشنود در قلب اروپا وزبان فلاسفهٔ آن بابانگ رسا فریاد میزنند : محمد باعزمی راسخ در تمام طول زندگی‌اش بابت‌پرستی سخت به مبارزه برخاست ولحظه‌ای را بحال تردید که آیا بت یاخدای یگانه‌را بپرستند ، نگذرانید [1]. یا از دیگری بشنود که اعلام میکند : قرآن کتابی جاودانی است هیچ چیز نه ازپیش ونه از دنبال نمیتواند آنرا باطل سازد و صلاحیت بهره‌برداری از آن برای هروقت ، وهرجا قطعی است [2]

ویا از شخص سومی ازخودمسیحیان بشنود [3] درحالیکه دنیارا باصدای خود پرکرده‌است ، میگوید : مقررات‌اسلامی بربنیاد محکمی از آیات روشن متکی‌است که منظم ، پی‌درپی نازل شده و در پایان کار این آیه آمده است «الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا [4]»

ویا بگوش خود بشنود قرآن کریم‌را درفرستنده‌های جهان هرروز صبح وشام بخوانند و بآیاتش مردم جهان گوش فرا دهند ولی از کتاب ملت مسیح ویا هرملت دیگر سخنی بمیان نیاید .

ونادی‌لسان‌الکون فی‌الارض‌رافعاً عقیرته فی الخافقین و منشداً
اعبّادی‌عیسی ، ان‌ّعیسی وحزبه و موسی جمیعاً یخدمون محمداً [5]

---

۱ ـ از : کانت هنری دی کاستری .

۲ ـ از : مسیوسنایس .

۳ ـ از دکتر نجیب ارمنازی .

۴ـ استشهاد به آیه ۳ از سورهٔ مائده : امروز دین شما را برایتان کامل کردم ونعمت خودرا برشما تمام نموده ، اسلام را بعنوان دینی کامل برای شما رضا دادم .

۵ ـ از ابیات شاعر و سخنور توانا ابوالوفا ، راجع حلبی‌متوفی ۶۲۷ میباشد یعنی: زبان هستی درروی زمین بانگ برداشت و با آهنگی که جن وانس می‌شنیدند فریاد کرد :

ای پرستندگان عیسی ، بدانید عیسی و حزب او و موسی و پیروانش همه خدمتگذار محمدند .

بدین ترتیب مردك‌را عصبیت داغ میکند، بگوشهٔ چشم مینگرد نگاهی دزدانه به اسلام وکتاب وپیامبرش افکنده، سخت خیره میشود، آنگاه خودرا برای دفاع از ملتش آماده میسازدو بالاخره‌ازعقیدهٔ باطل خود به‌دفاع پرداخته، آوازش‌را باسینه‌ای آکنده ازبدخواهی بلند میکند، در حالیکه او فساد میکند نه اصلاح، شروع‌کرده به اسم معرفی اسلام وزندگی محمد به مسیحیت دعوت کردن.

او میگوید: محمد بعنوان یکنفر مسیحی کتابش‌را به‌عربی‌آورد زیرا اویکی از پیغمبرانی بود، که تحت تأثیر مسیحیت واقع گردید و (بزعم او) مسیحیان احساسات دینی اورا قبل از بعثتش برانگیختند وبگمان او اصول مسیحیت را در قرآن میتوان یافت و بنا به اظهار او: تأیید روح‌القدس مستقیماً برای عیسی بوده نه برای موسی ومحمد وبرای عیسی مقامی از عصمت برطبق قرآن[1] میباشد که برای محمد نیست او می‌پندارد: مسیحیت شامل اسلام وچیزهای دیگری است که در اسلام وجود ندارد.

اوگمان کرده‌است: مسیح فرزندخدای یگانه میباشد ولی به‌یك معنی‌عرفانی که متناسب باذوق خرافی باشد.

وبزعم‌او: قرآن‌مردم‌رابه‌مسیحیت‌صحیح‌دعوت‌میکندو مسیحیت‌صحیح‌عقیده به الوهیت و بشریت مسیح است و این که هردو طبیعت در یك شخص جمع شده است.

کلیهٔ آراء سخیف و نامعقول خودرا به‌قرآن نسبت داده میگوید: قرآن به تمام‌حقائق مسیحیت احاطه‌نداشته است.

ونظر میدهد: آخرین قرآنی که مورد اعتماد است بدست حجاج‌بن یوسف ثقفی ساخته شده ومیتوان قرآن‌را به‌غیر از سبك موجود قرائت‌کرد.

ومعتقد است: علمای توحید قائل به الوهیت مسیح‌اند.

---

۱ - کاش مارا بران آیهٔ قرآن راهنمائی میکرد.

ومیگوید : شکاف موجود میان مسلمانان و مسیحیان چیزی جز سوء تفاهم نیست .

ومی‌پندارد : فاصلهٔ موجود میان دو ملت ، از اندیشهٔ مفسران قرآن وعلمای اسلام است .

وگمان میکند : بدارنیاویختن مسیح برخلاف منطق عقل ونقل است .

ومیگوید : اعتقاد مسلمین مبنی براینکه مسیح‌را بدار نزدند، باطل است و آیه‌ای‌را که دلیل برای آن می‌آورند پیچیده ومبهم است .

وآیهٔ «وَمَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» ۱ رامتناسب باتعالیم‌مسیحیت تأویل کرده است .

ومیگوید : یکی ازگمراهی‌های جزیرةالعرب ، انکار الوهیت مسیح و جنبهٔ بشریت محض باو دادن است .

از پیغمبر اسلام به « بیابانی‌خشک» تعبیر می‌کند .

این‌ها پاره‌ای ازخرافات مربوط به‌تبشیر ودعوت مسیحیت است وبدین‌وسیله هر فرد محققی می‌تواند به‌هدف نویسنده وارزش نوشتهٔ اوآگاه‌گردد وبداندچگونه این شخص در وادی هوای نفس ، سقوط‌کرده وبسودخود درفضاوتهایش‌گام برمی‌دارد غافل از اینکه طرفداران این دین ، دین همان « مرد بیابانی خشك » بیدارند و برای حمایت از دین او کشیك می‌دهند .

اینان مقاصد زیرپردهٔ صلیبیان‌را خوب می‌شناسند ودرمقابل هرگونه‌جنجال و هیاهو ، یاوه گوئی و ژاژخایی ، دروغ وتهمتی نسبت بساحت مقدس اسلام ،آرام ننشسته به دفاع می پردازند و پلیدیهای جاهلیت و کثافتهای آنرا از دامن پاك اسلام میزدایند .

---

۱ - آیهٔ ۱۵۷ ازسورهٔ نساء او (مسیح) را نه‌کشتند ونه‌بدارآویختند فقط امربرآنها مشتبه شد .

إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ وَأُولٰئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ ۱

اگر بخواهید حقیقت آنچه‌را این مردك به دروغ وتهمت‌های بدخواهانه بهم بربافته‌است، دریابید، لازم‌است به‌کتاب‌های: «الهُدیٰ إلی دینِ المُصْطفی» و«الرِحْلَة المَدرسیه» وکتاب‌های دیگر حجةالاسلام استاد مجاهد ما آیت علم وعمل «شیخ محمد جواد بلاغی» وکتاب‌های دیگر علمای ملت اسلامی توجه فرمائید.

سقوط مشرق زمین یا انحطاط مسلمین

من باور نمی‌دارم برافراد ساده‌لوح - تاچه رسد به فضلا و دانشمندان اسلامی هدف اینگونه نوشته‌های مزوّرانه‌مخفی بماند و نتوانند حدس بزنند که اینگونه قلم‌های مزدور در حقیقت هدفی‌جز آراستن‌وپرداختن افکارجاهلیت ندارند. کسیکه کمترین آزرم اخلاقی درخود سراغ داشته‌باشد ازخود می‌پرسد آیا هدف این‌گونه تألیفات وفائدهٔ آنها برای شرق اسلامی چیست؟ مشرق زمین‌که خودگاهوارهٔ علم و تمدن جهان ومرکز فضیلت و اخلاق بوده است، آیا اگر شرق از اینگونه نشریات دستش‌کوتاه‌گردد چه اتفاقی رخ خواهد داد.

آیاهیچ‌عاقلی‌میتواندباور کند اینان‌با این‌مطالب‌میخواهندبحق‌بازگردند؟!؟ ویااین‌اساتید مستشرق، فکرصالح ونظریهٔ جدیدی برای‌اصلاح‌جامعه درزمینه‌های اجتماعی، اخلاقی، سیاسی، ادبی، وروانی آورده‌اند که پیامبر اسلام در کتاب و سنتش از آن غافل بوده‌است؟ حاشا پیغمبراسلام‌را ازاین نسبت ناروا، آنهم‌پیامبری که برای اصلاح و تکمیل مکارم اخلاق آمده است.

مانمی‌دانیم ملت اسلامی که راه خودرا بسوی‌کمال درجبههٔ مقدم‌شرق درپیش گرفته، چه نیازی برای خود به این تألیفات پوچ و عاری از ادب و تربیت دینی، علمی، پاکی وپاکدامنی، راستی ودرستی وحق‌وحقیقت طلبی‌احساس میکنند تابرای او ترجمه شود؟!

---

۱ - آیه ۱۰۵ از سورهٔ نحل «جز این نیست آنها دروغ و افترا می‌بندند که ایمان به‌آیات خداوند ندارند واینان خود دروغگویانند»

جای شگفتی است که این چه انحطاط وسقوط حتمی برای ملل اسلامی است که باید اورا به‌اینگونه نوشته‌های مسموم بامطالبی‌سست وپوسیده وبی‌اساس‌سرگرم کرد ، آنهم بادست کسانی که‌ازهرخیری‌تهی‌و به‌اشاعهٔهر شری آماده‌اند ، کسانیکه مقصودی جز گمراه ساختن درآنها نمیتوان دید .

ملت اسلامی چه نیازی به این کتابها دارد (که نیاز نداشته وندارد) باوجود کتاب عربی (گویا) ومقدس اجتماعی‌اش که هرباطلی‌را می‌شکنند وهیچ باطلی نه از پیش ونه از دنبال‌آنرا نخواهد شکست ! کتابی‌که بی‌شك مایهٔ هدایت پرهیزگاران است،کتابیکه‌ازآداب‌اجتماعی‌ومصالح‌عمومی‌براساسی‌استوار وبنیادی‌ازعدل‌واحسان متین ، سخن میگوید ومطالبش‌را در عفت ، پاکی و مهربانی می‌توان خلاصه کرد .

ملت اسلامی‌تاوقتی‌حامل‌سنت پیغمبرخودباشد ، چگونه حاضر می‌شودبه این کتابها دست‌نیاز درازکند ، سنتی‌که از حکم واندرزهای نغزاجتماعی ، احکام‌حقوقی وجزائی ومدنی ، واز قوانین دفاعی وانتظامی در راه ریشه‌کن ساختن ظلم و حفظ حقوق مردم وراهنمائی مردم به مصالح دنیا وآخرتشان ، آکنده است ونیز سنتی‌که مملو از قوانین بهداشتی ومصالح عمومی وپایه ریزی ترقیات علمی است و انسان‌را ازچنگال عفریت نادانی و گمراهی می رهاند ودرراه رشد وفلاح رهبری می‌کند.

سنتی‌که زندگی‌سیاسی‌را بنیاد می‌نهد وبه‌یگانگی وهمبستگی جامعه‌بشریت وفضائل اخلاقی او روح می‌بخشد وکلیهٔ حقوق نوعی وشخصی انسان‌را زنده میکند.

چگونه‌ملت اسلامی می‌تواندست‌نیازبه این نوشته‌ها دراز کندکه‌خودبرنامهٔ اصلاحی زنده‌ای مشتمل برهمهٔ موجبات امن وراحت و سلامت واتحاد و گرایش به نیکی‌ها ودوری ازبدیها ، دارد. برنامه‌ای‌که درآن ازهرچه رشتهٔ‌تمدن وترقی صحیح را میگسلد ، نهی شده وبه هرچه اورا به راه استوار رهبری‌کند امر شده ، چیست این برنامه ؟ این برنامه همان «نهج‌البلاغه» امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام تألیف شریف سیدرضی است‌که فلاسفهٔ دنیا آنرا از سخن خدا فروتر و از سخن مخلوق فراتر میدانند .

ای مام میهن اسلامی ، سرشک بیفشان

بامن ای شرقی مسلمان ، بیا ، بامن بیا تا از استاد فلسطینی «محمد عادل زعیتر» دربارهٔ گفتار زشت وعمل نابجایش درترجمه عربی کتاب «حیات محمد» بنقد و تحلیل بپردازیم :

از او می‌پرسیم این چه جنایتی بودکه برملت اسلامی روا داشتی ؟! جائی که بقول خودش در مقدمهٔ ترجمه میگوید : «بدون تردید مستشرقین نسبت به حقایق سیرت پیغمبر صلی الله علیه وآله جنایت روا می‌دارند ، جنایتهای آنان ، نویسندگان عرب‌را برآن داشته تا در نقل تألیفاتشان بزبان عربی دریغ ورزند ، از طرفی تعطیل زبان عرب از اینگونه آثار نیز نقصی در نهضت علمی ما بحساب می‌آید» ما می‌پرسیم چه نقصی بر نهضت علمی‌ما برمبنای‌کتاب وسنت پیغمبر واردمیشود وقتی ازچنگال جنایتکار جاهلیت ، محفوظ بماند ؟ کتاب وسنتی که خود نقطهٔ مرکزی علوم جهان و روشنی بخش روشنفکران است ، کتاب وسنتی که هرمتفکری‌را بخود جلب‌کرده گمشدهٔ دانشمندان ومطلوب فیلسوفان در شرق وغرب است ! تاجائیکه خود مؤلف درمقدمهٔ کتابش گوید : «مهمترین مأخذ برای شرح زندگانی محمد ، قرآن‌وکتابهای حدیث وسیرت میباشد وقرآن هرچند از همهٔ مصادر فشرده‌تر است ولی ازهمهٔ آنها صحیح‌تر می‌باشد» .

کاش او نیز مانند دیگر نویسندگان عرب از نقل وترجمهٔ این سندگمراهی به عربی ، دریغ می‌ورزید ، وبدون هرگونه پاورقی وتوضیح ، قلم خودرا از نشراین اعلامیهٔ فساد درجامعهٔ اسلامی حفظمیکرد . این‌چه تذکری دربارهٔ مفاسدکتاب‌است که میگوید «خواننده نباید گمان برد من باتمام آنچه مؤلف در این نوشته آورده که غالباً هم مخالف واقع‌است ، همراه وموافقم» ای مام میهن اسلامی در سوک این مردگریه کن که او باچه مبلغ گران یا ثمن‌بخسی شرف ملت خود ، عزت مذهب ، عظمت ملت ، قداست‌کتاب وسنتش‌را فروخته است ؟!

او مگر چه مقصد مهمّی داشت که خود را با «امیل درمنگام» در اینکار شریك کرد و این اباطیل و گمراهی های مخالف مذهب را منتشر ساخت ، و با انتشار مطالب بی‌اساس و گمراه کننده از چاپخانه هائی که جای تأسف و نگرانی بر هزینه های سنگین آنست آبروی خود و مصر عزیز و جامع الازهر و اساتید پاك و نویسندگان مقتدر آنرا بر باد داد . درحالیکه خود درمقدمه گوید : «باوجود حسن نیّتی که بر نوشته‌های مؤلف حاکم‌است‌حوادث تاریخی و آرائی که ابرازداشته خالی از لغزش نیست» .

کاش من و ملتم میدانستیم ؛ ما چه نیازی به حسن نیت کسی داریم که‌مسیح بن مریم را خدا و پسر خدا میداند ؟ ! و آیا چه چیز میتواند حسن نیت اینگونه کسان را نشان دهد ، بااینکه هرصفحه‌کتابش بیك‌وادی گم سرمیکشد وکمتربرگی از این کتاب را میتوان ورق زد که از آن نوائی از بدبینی ، بدخواهی وبداندیشی برنخیزد .

بلی ، بعقیدهٔ من - و مؤمن را بصیرتی خدائی است - آقای مترجم از مطالب دروغ و ساختگی کتاب که معرف انگیزه ها وتمایلات اموی است ، خوشش آمده ، از اینرو گرگ با گفتار دوست شده تا محاسن اسلام‌را نادیده بگیرد ، ومساوی بنی‌امیه را زنده‌کند . از اخلاق وصفات نیك رو گردان و بصفات زشت توجه کرده به نظام شوم طبقاتی گرائیده است .

بلی ، از این‌خوشش آمده‌که نویسنده نسبت به اهل بیت طاهر پیغمبر باجوش و خروش ژاژخایی کرده دروغ می‌بندد ، وتاریخ را علیه کرامت و شخصیت پیغمبر وخاندان با عظمتش ، بصورتی‌که باروح خبیث اموی سازگار باشد، میسازد وخاندان پیغمبر رادرانظار بصورت‌زننده‌ای کوچك‌واز لحاظ بداخلاقی،سوءمعاشرت‌وناسازگاری با مردم ، بی‌آبرو جلوه میدهد که نه با ناموس طبیعت وفق میدهد و نه با شرافت انسانی . میگوید : فاطمه قیافه‌اش گرفته بود وازنظرزیبائی رقیه براوترجیح‌داشت

چنانکه هوش زینب از اوافزون بود ، هنگامیکه فاطمه از پشت پرده شنید علی‌بن ابیطالب ازاونام میبرد ناسازگاری نشان داد ، فاطمه علی را مردی زشت رو و باهمهٔ دلیریش کم مایه میدانست و درعین حال علی علاقه‌اش به فاطمه بیشتر از علاقهٔ فاطمه به او نبود .

علی چهره‌اش زیبانبود ، درچشمان درشتش سستی مشاهده میشد و تیرهٔ بینی‌اش شکستگی داشت . شکمش فربه وجلو سرش خالی از مو بود ، گذشته از اینها علی مردی شجاع ، پرهیزگار ، راستگو وفادار ، بااخلاص و بایکنوع سستی و تردیدمرد صالحی بود .

علی ناله‌کنان برای آبیاری درخت های خرمای یکی از یهودیان در مقابل مشتی خرما ، آب میکشید ، وقتی بخانه باز میگشت با تندروئی بهمسرش میگفت : بخور و بفرزندانت بخوران ...

علی معمولا بعدازهراختلاف ومشاجره‌ای ، عصبانی میشد ومیرفت تادرمسجد بخسبد پدر زنش به دنبالش میافتاد و اورا با موعظه و اندرز برای مدتی با فاطمه آشتی میداد، روزی‌اتفاق‌افتادکه‌پیغمبردخترش‌رادیداز ضرب‌مشت‌علی‌گریه‌میکند .

با اینکه محمد ، بخاطر راضی کردن دخترش ، قدمت اسلام علی را میستود ، توجه کمتری به او ابراز میکرد . دو داماد دیگر پیغمبر از بنی امیه : عثمان با شخصیت ، وابوالعاص بیش از علی‌باپیغمبر سازگار بودند . و علی ازاینکه‌پیغمبر برای‌خوشبختی ورفاه حال دخترش اقدامی‌نمیکرد رنج میبرد واز اینکه درکارهای بزرگ اورا بحساب نمی‌آورد نگران بود زیرا پیغمبر هرچند گردن زدن اشخاص رابه او واگزار میکرد ولی هیچگاه فرماندهی به او واگزار نمیکرد .

ازاین زننده‌تر کتک کاری علی و فاطمه با دشمنان خوداز زنان پیغمبر وبجان هم افتادن این دو دسته است . فاطمه سخت برپدرش می‌شوربد که چرا از دخترانش جانبداری نمیکند . وخیلی چیزهای دیگر از جنایات تاریخی که این مردصفحات کتابش را بدانها سیاه وتباه کرده است .

دنباله رو را نکوهشی نیست

من مؤلف گوش بریده را توبیخ نمیکنم - هرچند دروغ و یاوه سرائی را از حد گذرانده است زیرا او از دشمنان اسلام است و هیچگونه امیدی بخیرش نیست کتاب او نشان دهنده عقده‌ها و نابسامانیهای روانی اوست بلکه این تندی واعتراض خشونت آمیز را باید نسبت به مترجم ابراز داشت که خیانتی بزرگ به اسلام، شرق، و عموم مسلمین که خودرا یکی از آنها میداند روا داشته است. آری او بهم جنس خود گرائیده وبحکم، کبوتر با کبوتر باز با باز، هم مسلك خودرا پیدا کرده است.

کلیهٔ مطالب کتابش از سخنان دروغین ونسبت های ناروای آن‌که همه خلاف تاریخ صحیح ونقطهٔ مقابل اجماع ملت‌اسلام، واخبار پیغمبر اکرم میباشد، چیزی جز نشانه سبکسری ونادانی او نیست.

آیا سخنان جعلی او دربارهٔ فاطمهٔ زهرا با سخن پدرش رسول الله (ص) که میفرماید: «فاطمه حوراء انسیه (فرشته‌ای درکسوت بشری) است و من هروقت مشتاق بهشت میشوم اورا می‌بوسم» سازگار است [۱].

یاآنجا که میگوید (ص): دخترم فاطمه‌فرشته سیرت وآدمی صورت است[۲]

یا آنجا که‌فرماید(ص): فاطمه ستارهٔ زیبائی است «فاطمة هي‌الزهرة»[۳].

یا سخن مادر انس بن مالك: فاطمه مانند ماهی درشب چهارده یا خورشیدی پوشیده به ابر بود که وقتی از ابر خارج میشد، چهرهٔ سپید آمیخته به قرمزی داشت، موهایش مشکی بود و از هرانسانی به پیغمبر شبیه تر بود، بخدا سوگند او بگفتار شاعر می‌ماند که گوید:

---

۱ - تاریخ خطیب بغدادی ۵ص۸۶.

۲ - صواعق ۹۶، اسعاف الراغبین ۱۷۲ نقل از نسائی.

۲ - نزهة المجالس ۲ص۲۲۲.

بَيْضاءُ تُسْحَبُ مِنْ قِيامِ شَعْرِها　　وَ تَغيبُ فيهِ وَ هُوَجَثْلٌ أَسْحَمُ
فَكَأَنَّها فيهِ نَهارٌ مُشْرِقٌ　　وَ كَأَنَّهُ لَيْلٌ عَلَيْها مُظْلِمُ ۱

وآيا سخنان بی‌مدرك اودربارهٔ هوش فاطمه و اخلاق او باسخن «ام‌المؤمنين» خديجه «رضی‌الله عنها» موافق است كه ميگويد: فاطمه در شكم مادر سخن ميگفت هنگاميكه به دنيا آمد دراولين فرود خودرا بحال سجود، بزمين افكنده و با انگشت به‌اشارت پرداخت [۲].

و يا با سخن عايشه همساز است آنجا كه گويد: من هيچكس را نديدم در رفتار وگفتار وحسن سيرت ومتانت چه درحال ايستاده و يانشسته، شبيه‌ترازفاطمه برسول‌الله باشد. وقتی فاطمه برپيغمبرخدا واردميشدپيامبر بتمام قامتش برميخاست اورا می‌بوسيد، خوش آمد ميگفت، آنگاه دستش را ميگرفت واورا درجای خود می‌نشاند [۳].

ودرتعبير بيهقی «من كسی را نديدم‌كه سخن‌گفتنش شبيه‌تر از فاطمه برسول خدا باشد ......» [۴]

وآيا مجعولات او دربارهٔ امام علی‌صلوات‌الله‌عليه وناز يبائی چهره‌اش واينكه فاطمه‌اورازشت وعبوس‌ميپنداشت، باروايات بسياری‌كه دربارهٔ شمايل بی‌مثالش آمده

---

۱ ـ مستدرك حاكم ۳ر۱۶۱ (سپيد اندامی كه خرمن گيسوانش برزمين ميكشد و اندام او در ميان انبوه گيسوان پنهان ميماند پس او درميان موهايش گويا روزی است درخشنده و موهايش دراطراف او، شبی تاريك).

۲ ـ سيرة الملا، ذخائر العقبی ۴۵، نزهة المجالس ۲ر۲۲۷.

۳ ـ اين‌حديث‌راحافظ ابن‌حبان‌بنابر نقل ذخائر العقبی ۴۰ م نقل‌كرده وحافظ‌ترمذی سند آنرا پس ازنقل‌حديث نيكودانسته‌چنانكه‌حافظ‌عراقی درتقريب‌بنابر شرح‌تقريب‌كه او و پسرش‌آنرانوشته‌اند ۱ر۱۵۰ وابن عبدربه درعقدالفريد ۲ر۳ وابن‌طلحه درمطالب السؤل ۷ و اسعاف الراغبين ۱۷۱ نيز آنرانقل كرده‌اند.

۴ ـ سنن بيهقی ۷ر۱۰۱.

از قبیل: اوبقدری چهرهٔ تابناکش زیبابودکه گویا ماهی درشب چهاردهم است، گردنش مانندصراحی ای ازنقره بود[1] و دندانهایش پیوسته، خندان[2] هرگاه تبسم می‌کرد رشتهٔ مروارید را میماند[3] - سازگار است؟

این حرف ها را باسخن ابوالاسود دؤلی درشعرش چطور میتوان جمع کرد:

إِذَا اسْتَقْبَلْتَ وَجْهَ أَبِي تُرَابٍ رَأَيْتَ الْبَدْرَحَارَ النَّاظِرِينَا . ۴

بلی باید گفت:

حَسَدُوا الْفَتَى إِذْلَمْ يَنَالُوا فَضْلَهُ فَالنَّاسُ أَعْدَاءٌ لَهُ وَ خُصُومُ

كَضَرَائِرِ الْحَسْنَاءِ قُلْنَ لِوَجْهِهَا حَسَداً وَ بُغْضاً إِنَّهُ لَدَمِيمٌ ۵

اصولاً آیا وجدان آزاد شما میتواند مطالبی را که از قلبی پرکینه در بارهٔ سستی و دودلی علی گفته‌است، بپذیرد، وحال آنکه‌علی همان کسی استکه‌همیشه‌در کارهای بزرگ مقدم وپیش آهنگ بود، درجنگها مقدم بردیگران بمیدان‌میآمدو شمشیرمیزد. اوکسی‌است که‌ازآغازیکه پیغمبردست بکارتبلیغ دین‌شد، تاروزیکه‌علی دربستر پیغمبر بیتوته کرده، خودرا فدائی او ساخت تا روزیکه پیغمبر به قرارگاه ابدیش میشتافت درتمام این مدت از پیغمبر فاصله نگرفت و پیوسته تیرگیهای غم و اندوه را از چهرهٔ مبارکش میزدود.

---

۱ - کتاب صفین ۲۶۲ الاستیعاب ۲ر۴۶۹، ریاض النضرة ۲ر۱۵۵، نزهة المجالس ۲ر۲۰۴.

۲ - تهذیب الاسماء واللغات امام نووی.

۳ - حلیة الاولیاء ۱ر۸۴، تاریخ ابن عساکر ۷ر۳۵۷ المحاسن والمساوی ۱ر۳۲.

۴ - تذکرهٔ سبط ۱۰۴ (وقتی با چهرهٔ ابوتراب روبرو شوی، اورا ماهی خواهی یافت که بینندگان را بحیرت انداخته).

۵ - بر آن جوانمرد از آنرو رشگ بردند که نتوانستند بمقام فضلش برسند واز این لحاظ‌مردم دشمن وبدخواه‌او شدند مانند هووهای‌زن زیبا که از روی حسد وکینه‌توزی روی زیبایش را زشت خواندند.

آیا علی آن یگانه مرد مبارزی نیست که این آیه دربارهٔ او نازل شد:
أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللهِ [1].

ونیز آیهٔ: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللهِ [2]. دربارهٔ او نازل گردید؟!

آیا چه موقع را در زندگی علی میتوان یافت که از قلع وقمع کفار عرب در راه اسلام ودفاع ازقداست صاحب رسالت، فارغ نشسته باشدتا او را بستی ودودلی متهم ساخت، چیزیکه هست سخن بهباطل گفتن را حدّ واندازهای نیست.

آیا میتوان تصور کرد امیر المؤمنین باهمسر پاکسیرتش، سوءمعاشرت داشته باشد، وحال آنکه پیغمبر به اومیگوید:تو به شمایل من وبه اخلاق من شباهتداری وتواز همان شجرهای هستی که من از آنم[3].

وچگونه پیغمبر ﷺ او را افضل امت، بردبارترین و خوش اخلاق ترین امت معرفی کرده میفرماید: «علی بهترین فردامت من وداناترین وبردبارترین آنها است»[4].

وبه فاطمه بگوید: «من ترابه ازدواج کسی در آوردم که اسلامش از همهبا سابقه تروعلمش از همه بیشتر و بردباریش از همه عظیمتر است»[5].

۱- آیه ۱۹ از سورهٔ توبه (آیا آب دادن حاجیان وآبادانی مسجد الحرام را باکار کسی که ایمان بخدا وروز جزا آورده ودر راه خدا جهاد میکند یکسان میپندارید) برای مدرك این آیه وآیهٔ بعد مراجعه کنید بهجلدسوم الغدیر ص ۸۹ همین کتاب.

۲- آیه ۲۰۷ از سورهٔ بقره (از بین مردم کسی هست که در راه جلب رضای حق، جان خود را در راه او میفروشد).

۳- تاریخ بغداد خطیب بغداد ۱۱ر۱۷۱.

۴- طبری، خطیب، دولابی بر طبق کنز العمال ۶ر۱۵۳، ۳۹۲، ۳۹۸ آوردهاند.

۵- مسند احمد ۵ر۲۶ ریاض النضرة ۲ر۱۹۴، ذخائر العقبی ۷۸ مجمع الزوائد ۹ر۱۰۱، ۱۱۴ در این سنداخیر اعتراف به صحت و وثاقترجال حدیث نیز شده است.

وباین جمله توجه او را جلب کند: «همسری برای تو برگزیدم که اسلامش از همه مقدم و اخلاقش از همه برتر است»[1].

این نمونه سخنان پیغمبر است در حالیکه معاشرت علی نیز درمقابل چشم و نزدیك گوش مردم است، چه دروغ فاحشی این حیله گران ابراز داشتند حقیقة علی همانگونه است که پیغمبر صادق امین او را معرفی کرده.

آیا شما میتوانید نسبت مشت کوبی علی برفاطمه پارهٔ تن پیامبر را بپذیرید؟ ـ خدا دهانش را بشکند ـ علی کسی است که گام جای گام پیغمبر می نهد و گوشهایش از این آهنگ پیغمبر آکنده است که بفاطمه فرمود «خداوند براثر خشم تو به خشم میآید وبارضایت توخوشنود میگردد»[2].

وسخن پیغمبر اکرم هنگامیکه دست فاطمه راگرفته بود «هرکس او(فاطمه) رامیشناسد که میشناسد وهرکس نمیشناسد، بداند اوپارهٔ تن من است او قلب وروح من است که در میان دو پهلوی من است، هرکس اورا آزاردهد مرا آزرده است»[3].

و گفتار آنبزرگوار «فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّی یُرِیبُنی مارابَها وَ یُؤْذِینی ما آذاها»[4]

(فاطمه پاره‌ای از تن من است هرچه خشم او را باعث شود، خشم مرا باعث میگردد وهرچه اورا آزرده سازد مرا می‌آزارد).

۱ـ این روایت را ابوالخیر حاکمی به نقل ریاض النضرة ۱۸۲ر۲ آورده است.

۲ـ مستدرك حاکم ۱۵۴ر۳ واعتراف به صحت آن هم کرده است. ذخائر العقبی ۳۹ تذکرة السبط ۱۷۵ مقتل الخوارزمی ۵۲ر۱، کفایة الطالب ۲۱۹، شرح المواهب زرقانی ۲۰۲ر۳، کنوزالدقائق مناوی ۳۰، اخبار الدول قرمانی، هامش الکامل ۱۸۵ر۱ کنزالعمال ۱۱۱ر۷ از قول حاکم وابن نجار، تهذیب التهذیب ۴۴۳ر۱۲، الاصابه ۳۷۸ر۴، صواعق ۱۰۵، الاسعاف ۱۷۱ از قول طبرانی، ینابیع الموده ۱۷۳.

۳ـ الفصول المهمة ۱۵۰، نزهة المجالس ۲۲۸ر۲، نورالابصار ۴۵.

۴ـ صحیح بخاری، صحیح مسلم، صحیح ترمذی، مسند احمد ۳۲۸ر۴، خصائص نسائی ۳۵ الاصابه ۳۷۸.

وگفتار آنحضرت(ص) «فاطمه پارهٔ تن من است کسی که اورا بخشم آورد خشم مرا باعث شده است»[1].

واین سخن که فرمود «فاطمه پارهٔ تن من است هر چه او را دلگیر کندمرا دلگیر کرده هرچه انبساط خاطرش را فراهم آورد، مرا به نشاط آورده است»[2].

وآیاپیغمبر علی را فقط به قدمت اسلامش ستوده است تادر بارهٔ علت آن فلسفه بافی شود و بگوید این امر برای راضی کردن دخترش بوده است: گذشته از این هرگاه پیغمبر علی را باین منظورمیستود باید این سخن راتنها برای فاطمه بگوید تا مقصود حاصل آید دیگر چرا یکدفعه دست علی را دراجتماع بزرگ صحابه گرفته میگوید «همانا این اول کسی است که به من ایمان آورده واول کسی خواهد بود که فردای قیامت بامن مصافحه میکند» و دفعهٔ دیگر اصحاب خود را مخاطب ساخته میگوید: اول کسی که سرحوض کوثر برمن واردمیشود علی بن ابیطالب اول مسلمان است؟!

چگونه این علت ساختگی برصحابهٔ حاضر محضر پیغمبر وتابعین آنها در نیک رفتاری، مخفی مانده که آنها نیزاورا باین خصلت ممتاز میستودند همچون ستایشهای سلمان فارسی، انس بن مالک، زیدبن ارقم، عبدالله بن عباس، عبدالله حجل، هاشم بن عتبه، مالک اشتر، عبدالله بن هاشم، محمدبن ابی بکر، عمروبن حمق، ابو عمرة، عدی بن حاتم، ابو رافع، بریده، جندب بن زهیر، ام الخیر بنت الحریش[3].

وآیا این سخن که پیغمبر توجهی به علی نداشت باقرآنی که میگوید علی نفس پیغمبرپاک است وباقرآنی که محبت او را پاداش رسالتش قرارداده است چگونه جمع می شود.

یاگفتار رسول اکرم (ص) در حدیث صحیح مرغ بریان (طیر مشوی)، که

۱ـ صحیح بخاری، خصائص نسائی ۳۵.

۲ـ مسند احمد ۴ر۳۲۳،۳۲۲، صواعق ۱۱۲.

۳ـ متن کلمات این عده بزودی در همین جلد ایراد می گردد.

درکتب احادیث صحاح ومسانیدوارد شده است‌که فرمود « بار پروردگارامحبوبترین خلق خود را نزدمن فرست تا در این خوراك هم غذای من باشد ؟ (و خداوند علی را فرستاد)

یاسخن پیغمبر به‌عایشه : **إِنَّ عَلِيّاً أَحَبُّ الرِّجالِ إِلَيَّ وَأَكْرَمُهُمْ عَلَيَّ فَاعْرِفي لَهُ حَقَّهُ وَاكْرِمي مَثْواهُ** [۱].

(علی محبوبترین مردان نزد من وگرامی ترین آنها برمن است حق او را بشناس وپاس حرمتش را نگهدار) .

یا این جمله که فرمود : محبوبترین مردم نزد من از میان‌مردان علی‌است.[۲]

یااین تعبیرکه فرمود : «علی خیر من اترکه بعدی »[۳].

یااین سخن که فرمود : بهترین مردان شما علی بن ابیطالب و بهترین زنان شما فاطمه دخت محمد است[۴] .

یاسخنی که‌فرمود : علی‌بهترین‌انسانها است ، هرکس زیربار نرودکافر میشود[۵] .

یاآنکه فرمود : کسیکه قائل نباشدکه علی بهترین مردم است کافرمی‌شود[۶] .

یاآنجا که در حدیث رایت (پرچم جنگ) که اتفاقی همگان است فرمود : فردا پرچم را بدست مردی میدهم که خدا ورسولش او را دوست دارند ، واو خداو

۱ـ حافظ خجندی بنابرآنچه درریاض ۱۶۱ میباشد این حدیث رانقل کرده ، ذخائر العقبی ۶۲ .

۲ ـ در این تعبیر احب الرجال آمده ودر تعبیر دیگر که اسامة آنرا نقل‌کرده احب اهلی (محبوبترین فرد خانواده) آمده است .

۳ـ مواقف الایجی ۲۷۲ر۳ . مجمع الزوائد ۱۱۳ر۹ .

۴ـ تاریخ خطیب بغداد ۳۹۲ر۴ .

۵ـ تاریخ بغداد ازجابر ، کنوز الحقایق در حاشیهٔ جامع الصغیر۱۶ر۲ ، کنزالعمال ۱۵۹ر۶ متن حدیث :

« عَلِيٌّ خَيْرُ الْبَشَرِ فَمَنْ أَبى فَقَدْ كَفَرَ ».

۶ـ تاریخ خطیب بغدادی۱۹۲ر۳ از ابن‌مسعود ، کنز العمال ۱۵۹ر۶ .

رسولش را ؟

یاقول پیامبر (ص) که گوید : نسبت علی بامن ، نسبت سرمن باتن من یابدن من است [1].

یاگفتار آنحضرت که اظهار فرمود :

عَلِيٌّ مِنِّي بِمَنْزِلَتِي مِنْ رَبِّي .

نسبت علی بامن نسبت من باخدا است [2].

یااین بیان که فرموده (ص) علی نزد من از همه کس دوست داشتنی تر ونزد خدا از همه کس محبوبتر است [3].

یاآنجاکه به علی فرمود «من ازتوام ، وتوازمنی» یا «تواز من ، ومن ازتوام» [4].

یاسخن رسول اکرم (ص) : علی از من است ومن ازاویم ، واو مولای هرمؤمن بعد از من است [5].

و یاسخن آنحضرت درحدیث فرستادن سورهٔ برائت که صحت آن اجماعی است : نباید آنرا ببرد (آیات سورهٔ برائت را) مگر مردی ازمن که من از او باشم [6]

یلی گفتار آن بزرگوار (ص) که فرمود : گوشت تو ، گوشت من است وخون تو ، خون من . وحق (همیشه) با تو است ؟ [7]

۱- تاریخ خطیب ۷ ر ۱۲ ، ریاض النضرة ۲ ر ۱۶۲ ، صواعق ۲۷ م ، جامع الصغیر سیوطی شرح عزیزی ۲ ر ۴۱۷ ، فیض القدیر ۴ ر ۳۵۷ ، نورالابصار ۸۰ مصباح الظلام ۲ ر ۵۶

۲- ریاض النضرة ۲ ر ۱۶۳ ، سیرهٔ حلبیه ۳ ر ۳۹۱ (شایدمقصود این باشد : من برگزیدهٔ خدا وعلی برگزیدهٔ من است) .

۳- تاریخ بغداد ۱ ر ۱۶۰ .

۴- مسند احمد ۵ ر ۲۰۴ خصائص النسائی ۳۶ و ۵۱ .

۵- مسنداحمد ۵ ر ۳۵۶ و گروهی از حافظان احادیث باسندهای صحیحی که بدانها اشاره خواهد شد نقل کرده‌اند .

۶- خصائص نسائی ۸ مراجعه کنید ۱ ر ۹۳ ترجمهٔ الغدیر .

۷- المحاسن والمساوی ۱ ر ۳۱ کفایةالطالب ۱۳۵ ، مناقب خوارزمی ۷۶ ، ۸۲ ، ۸۷ ، فرائدالسمطین باب ۲۰ ، ۲۷ .

یا سخن پیغمبر (ص) که فرمود هیچ پیغمبری نیست که در امتش شبیهی نداشته باشد و شبیه من در امتم علی است[۱].

یا حدیثی که حاکم به صحت آن معترف است و طبرانی آنرا از ام سلمه نقل کرده که گفت: وقتی پیامبر خشمگین میشد هیچکس جز علی جرئت سخن گفتن با او را نداشت[۲].

یا سخن عایشه: «والله کسی را ندیدم نزد رسول خدا محبوبتر از علی، و نه زنی محبوبتر از زن او.[۳]

یاگفتار بریدة و أبی:

أَحَبُّ النَّاسِ إِلَى رَسُولِ اللهِ مِنَ النِّسَاءِ فَاطِمَةُ وَ مِنَ الرِّجَالِ عَلِيٌّ.[۴]

یا حدیث جمیع بن عمیر که گوید: همراه عمه‌ام بر عایشه وارد شدیم از او پرسیدم از مردم چه کسی نزد رسول‌الله محبوبتر است؟ گفت فاطمه. پرسیدم از مردها کی؟ پاسخ داد شوهرش تا آنجاکه من می‌دانم روزها روزه دار و شبها بعبادت قیام داشت.[۵]

آیاچگونه پیغمبراکرم(ص) توجه خودرا به دیگری جزعلی‌معطوف میدارد در حالیکه بر طبق خبری که به فاطمه داد، او اول مردی است که خداوند او را

---

۱ - ریاض النضرة ۲ر۱۶۴.

۲ - مستدرك حاکم ۳ر۱۳۰ صواعق ۷۳، تاریخ‌الخلفا سیوطی ۱۱۶.

۳ - مستدرك حاکم۳ر۱۵۴ و به صحت آن اقرار کرده، عقدالفرید۲ر۲۷۵ خصائص نسائی ۲۹، ریاض النضرة ۲ر۱۶۱.

۴ - خصائص النسائی ۲۹، مستدرك حاکم ۳ر۱۵۵ حاکم و ذهبی به صحت آن اعتراف کرده‌اند، جامع ترمذی ۲ر۲۲۷.

۵ - جامع ترمذی ۲ر۲۲۷ چاپ هند، مستدرك حاکم ۳ر۱۵۷ و گروهی دیگر

«إِنَّ اللهَ اطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَاخْتَارَ مِنْهُ أَبَاكِ فَبَعَثَهُ نَبِيّاً، ثُمَّ اطَّلَعَ الثَّانِيَةَ فَاخْتَارَ بَعْلَكِ فَأَوْحَى إِلَيَّ فَأَنْكَحْتُهُ وَ اتَّخَذْتُهُ وَصِيّاً.»

ازمیان تمام مردم روی زمین برگزید واینك ترجمهٔ متن‌خبر : «خداوند براهل زمین توجهی فرمود و از میان آنها پدرت را به پیغمبری برگزید ، آنگاه باد دیگر توجهی فرمود و از میان آنها شوهرت را برگزید ، آنگاه بمن وحی فرستاد تا شما را به ازدواج او درآورم و او را وصی خود بگیرم».[1]

و دربیان دیگرفرمود (ص) : خداوند از میان مردم زمین دو مرد رابرگزید یکی پدر تو : ودیگری همسر تو.[2]

من دیگر مجال آنرا ندارم تا سخن مردك «دو داماد اموی پیغمبر .....» را تحلیل کنم ، همینقدر ، برای نشان دادن میزان سازگاری عثمان کریم النفس ، حدیث انس از پیغمبر خدا (ص) هنگام دفن دخترعزیزش راکافی میدانم وی‌گوید : هنگامیکه پیغمبر بر سر قبر نشست و از چشمانش سرشك همی بارید فرمود : کدامیك از شما دیشب با همسر خود در نیاویخته است ؟

ابو طلحه گفت : من یا رسول الله ، پیغمبر اورا دستور فرمود تا در قبرداخل گردد .

ابن بطّال‌گوید : پیغمبر نمیخواست اجازه دهد عثمان‌داخل قبر شود بااینکه برای اینکار از هرفرد دیگر شایسته تر بنظر میرسید به دلیل اینکه او شوهر بوده وهمسری را از دست داده بود که هیچ چیز با آن برابری نمیکرد ، از اینرو وقتی پیغمبر فرمود : کدامیك ازشما دیشب باهمسرخود درنیاویخته است ؟ عثمان ساکت ماند وپاسخ‌نداد : من . زیرا او در همان شبی که یکی از همسرانش در گذشته بود اندوه مصیبت وارده وگسیختگی پیوندش باپیغمبر ، اورا از سرگرمی‌های جنسی اش باز نداشته بود ، درنتیجه ازحق خود ، که از ابو طلحه یا هرکس دیگر به اینکار

---

۱ - طبرانی از ابوایوب انصاری بر طبق آنچه‌دراکمال کنزالعمال است ۶د۱۵۳ ، نقل‌کرده و نیز هیثمی در مجمع‌الزوائد ۹د۱۶۵ از علی هلالی آورده است برای اهمیت موضوع متن حدیث نقل‌میگردد :

۲ - مواقف ایجی ۸ مراجعه کنید ۲د۲۱۸ چاپ دوم متن

شایسته تر بود، محروم ماند. این مفهوم معنی آشکار حدیث است، وشاید پیغمبر این مطلب را بوسیلهٔ وحی آگاه شده بود، پیغمبر ایرادی به او نگرفت زیرا عملش شرعاً مجاز بود ولی نشان میداد درجهٔ مصیبت او بحدی نرسیده است که اورابه خود سرگرم سازد ولذا عمل او را با تعریضی غیرمستقیم، ممنوع قلمداد فرمود[۱].

اما دربارهٔ أبو العاص دیگر ازمن توقع نداشته باشید سخنی بگویم کسیکه تاسال صلح حدیبیّة مشرك مانده بود ودوبار با مشرکان اسیر گردید واسلام میان او وزنش زینب دختر پیغمبر برای مدت شش سال جدائی افکند، زینب به عنوان اسلام مهاجرت کرد واورا برای شرکش ترك گفت، بعد از اسلامش بهیچوجه جمله ای که رابطهٔ اورا با پیغمبر اکرم وحتی سازش با اورا برساند، بزبان نیاورد تاچه رسد که بتوان او را باعلی پدر فرزندان پیغمبر مقایسه کرد.

این مرد میگوید به نص قرآن پیغمبر اسلام در امر خوشبختی دخترطاهر و مطهرش بی توجهی نشان داده و به علی نسبت میدهد که از این ازدواج رنج میبرد وحال آنکه پیغمبر اکرم هرروز صبح بخانهٔ علی وفاطمه می رفت میگفت: خداوند شمارا رحمت کند «یرحمکم الله».

إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ۲.

وپیوسته میگفت: فاطمه محبوبترین مردم نزد من است.

ومیگوید. محبوبترین مردم نزد من ازمیان زنان، فاطمه است.

وگوید: محبوبترین افراد خانواده ام نزد من فاطمه است.

وعمر خطاب بفاطمه گوید: بخدا قسم کسی را ندیدم، که نزد رسول خدا از تو محبوبتر باشد[۲].

---

۱ ـ روض الانف ۲ر۱۰۷.

۱ ـ ارادهٔ خدا تعلق گرفته است تاهرنوع پلیدی را از ساحت اهل بیت بزداید و بطور کامل شما را پاکیزه گرداند، آیه ۳۳ از سوره احزاب.

۲ ـ مستدرك حاکم ۳ر۱۵۰ واین حدیث را ازاحادیث صحاح شمرده است.

حال بنگرید: چقدر این مرد درسخنان دروغینش برپیغمبر، بخاطر اینکه گوید علی‌را بکارهای بزرگ فرا نمیخواند، زشت وزننده عمل کرده‌است، در حالیکه علی‌را پیغمبر مددکارویار و یاور خود، وبتمام معنی همکارخود خوانده و از آغاز دعوت تا آخرین نفس اورا باتمام امکاناتش، معاون خودمیداند وبدین‌وسیله اونفس پیغمبر، برادر، وزیر، وصی، خلیفه، وارث وصاحب اختیار بعد از اوگردید.

وتنها او قائد وفرمانده کل قوی در جنگها میباشد. علی تنها کسی است‌که به عنوان «قائد الغرّ المحجّلین» بوحی پروردگار در شب معراج، شبی که: «أَسْرَیٰ بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی». ملقب گردید[1].

ازهمهٔ اینها بدتر، اینکه این مردزنان پیغمبررا دشمنان‌علی‌وفاطمه میداند و از نزاع عایشه با آنها وام سلمه سخن میگوید وبانقل داستانی مجعول به تفصیل پرداخته تشکیل دوحزب (دموکراتی، واریستوکراتی) میدهد. آنگاه باسخنان خودمتعرض ناموس پیغمبرشده به‌شخصیت همسرانش‌که هرکدام ام‌المؤمنین بحساب می‌آیندآهانت میکند و باجلفی و سبکسری آل الله را جلوه میدهد.

کاش می‌دانستم چگونه مترجم به خود اجازه می‌دهد عایشه دشمن فاطمه باشد؟ با اینکه عایشه خود گوید: «من هیچکس را ندیدم برتر از فاطمه باشد مگر پدرش»[2].

عایشه کسی است که سرفاطمه را می‌بوسید و می‌گفت: «کاش من یکی از

---

۱ - قسمتی از آیه اول سورهٔ اسراء (پاك ومنزه است خدائی که شبانه پیامبرش را از مسجد الحرام‌به مسجد اقصی سیرداد) این حدیث را حاکم درمستدرك ۳ر۱۳۸ بااعتراف به صحت آن، ریاض النضرة ۲ر۱۷۷، شمس الاخبار ۳۹، اسدالغابه ۱ر۶۹، مجمع الزوائد ۹ر۱۲۱ نقل کرده‌اند.

۲ - این حدیث را طبرانی در الاوسط به سند صحیح به اصطلاح شیخین نقل کرده. این مطلب را از شرح المواهب ۳ر۲۰۲ والشرف المؤبد ۵۸ نقل کردیم.

موهای سرت بودم»[۱].

و آیاچگونه‌اهل سنت به‌انتشاراین‌مطالب کوبنده‌رضا میدهند درحالیکه‌قرآن مودت و محبت عترت پیغمبر را واجب دانسته[۲] ودرمیان‌مسلمانان‌جای تردیدنیست که نشانه ایمان ونفاق درقانون پیامبر محبوب، دوستی علی و دشمنی اوست‌چنانکه حدیثش را ذکر خواهیم‌کرد. واین مورد اتفاق امت اسلامی است چنانکه‌درحدیث غدیر گذشت که پیغمبرخدا دربارهٔ علی‌فرمود: پروردگارا دوست بگیر هرکس علی را دوست بگیرد و دشمن بدار هرکس علیرا دشمن دارد.

درحدیث صحیح ازپیغمبر (ص) چنین رسیده است:

مَنْ اَحَبَّ عَلِیاً فَقَدْ اَحَبَّنی وَ مَنْ اَبْغَضَ عَلِیاً فَقَدْ اَبْغَضَنی وَمَنْ آذیٰ عَلِیاً فَقَدْ آذانی وَ مَنْ آذانی فَقَدْ آذَی اللهَ. ۳

و پیغمبر اکرم (ص) از جبرئیل آورده که او خبر داده است «خوشبخت کامل کسی است که علی را درزندگی من و بعداز مرگ من دوست دارد و بدبخت کامل کسی است که علی را درزمان حیات و بعداز مرگ من دشمن دارد»[۴]

وچگونه این مرد ندانست‌که‌نسبت دشمنی‌بزرگترین مرد وزن عترت‌پیغمبر را، به زنان او دادن هرگاه به دادگاه عدالت اسلامی عرضه شود و بخواهند با سخن پیغمبر اکرم (ص) دربارهٔ عترت‌که فرمود «هیچکس آنان را دوست ندارد مگر که پدرانش خوشبخت بوده وزادگاهش پاك باشد و هیچکس آنان را دشمن نمیدارد

---

۱ ـ نزهة المجالس ۲ر۲۲۷.

۲ ـ مراجعه کنید ۲ر۲۰۶، ۳۱۱ چاپ دوم متن.

۳ ـ استیعاب ۲ر۴۶۱ ذخائر العقبی۶۵،الاصابه ۳ر۱۰۳، نزهة المجالس ۲ر۲۰۷ (کسیکه علی را دوست دارد مرا دوست داشته وکسیکه علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است وکسیکه علی را آزاردهد مرا آزرده وکسیکه مرا بیازارد خدا را آزرده است).

۴ ـ ریاض النضرة ۳ر۲۱۵، فصول المهمه ۱۲۴، مجمع الزوائد ۹ر۱۳۲، کنز العمال ۶ر۴۰۰، نزهة المجالس ۲ر۲۰۷.

مگر که پدرانش بدبخت بوده و زادگاهش ناپاك باشد[1].

یا آنچه از طریق ثقات محدثین رسیده که:

« إنّ عَلیّاً لایُبْغِضُهُ أحَدُقَطُّ إلاّ وَقَدْ شارَكَ إبْلیسُ فی رَحِمِ اُمّه ».[2]

یا آنچه حافظ جزری از عبادة بن الصامت در حدیث آورده که گفت « ما فرزندانمان را به دوستی علی بن ابیطالب رضی الله عنه، آزمایش میکردیم، اگر میدیدیم یکی از آنها علی بن ابیطالب را دوست نمیدارد میدانستیم او از ما نیست و نطفه‌اش ناپاك است. آنگاه حافظ جزری گوید « این مطلب از قدیم الایام تا امروز مشهور است که: مایُبْغِضُ عَلیّاً رضی‌الله عنه إلاّ وَلَدُ زِناً.

تنها زنازاده میتواند دشمن علی باشد »[3]

این بود پارهٔ از مجعولات کتاب « زندگانی محمّد » و چه بسیار نظائری برای این سخنان دربارهٔ قرآن و تحریف میتوان یافت. دراین میان نسبت هائی به شیعه بسته‌اند که شیعه از آنها مبرّا است. جای شگفتی است که عادل زعیتر به گمان خود با یك جمله می‌خواهد خودرا در نشر این اباطیل گمراه کنندهٔ جامعهٔ اسلامی معذور دارد و آن جمله اینست که: « دوست میداشتم درپاورقی بمطالب کتاب حاشیه بزنم ولی اینکار مرا از دائرهٔ ترجمه بیرون می‌برد » ولی این عذر پذیرفته نیست. آیا این ازعدالت است: روح جامعه متدین را ازسموم کشنده سیراب کردن و به این گزافه سخنان عذر تراشیدن؟ آیا تا این حد نادانی درسرشت انسان آفریده شده است؟

إنّ الّذینَ یُحِبُّونَ أنْ تَشیعَ الفاحِشَةُ فی الّذینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ ألیمٌ فی الدُّنیا وَ الآخِرَة.[4]

---

۱ ـ ریاض النضرة ۲ ر۱۸۹.

۲ ـ تاریخ خطیب ۳ ر۲۸۹ (علی را هیچکس دشمن نمیدارد مگر کسی که شیطان در رحم مادرش شرکت کرده باشد). ۳ ـ اسنی المطالب ۸.

۴ ـ آیه ۱۹ از سورهٔ نور برای کسانیکه دوست میدارند، درمیان مردم با ایمان کارهای زشت وزننده انتشار یابد، در دنیا و آخرت عذابی دردناك مقرر است.

اتفاقی که چهرهٔ تألیف را زشت وانمود کرد.

اندیشه‌ای ناشایست یابگوئید بدعتی زننده که باب تهمت زنی را بروی امت اسلامی گشوده است از این بدعت هنر دروغزنی درحدیث،سرچشمه‌گرفته وسخنان باطلی بدنبال پرداخته شده که هرنوع مطالب بی‌اساس وسفسطه بافی‌از آنجا ریشه میگیرد وآن عبارت ازهمان‌نقشهٔ‌جدیدکتاب نویسی‌است که ساده‌لوحان‌امت راپسند آمده ، نامش را تحلیل میگذارند وآنرا از محسنات نویسندگی میشمرند.

بااین‌طرزتفکر ، مقام‌باعظمت تألیف به بیمایگی گرائیده نویسندگان فزونی گرفته ،گروهی بعنوان مؤلف پدید آمدند که هرکدام دریك بیراهه‌ای گام مینهند و نمیتوانند خطای خودرا پوشیده دارند ، اینان بی‌مطالعه قلم روی‌کاغذ میگذارند و درجامعهٔ اسلامی مطالب بی‌اساس ونامقبول پخش میکنند ، اظهار نظر کردن‌های بی‌دلیل ،دروغ آشکار،خیانت درنقل ، تحریف سخن از جای خود، نسبتهای نادرست دادن ، طرفداران غیر مذهب خودرا باهر نسبتی آلوده کردن و بافحاشی و آزردن آنان از اینکار خسته نشدن ؛ از مشخصات چنین طرزتفکر است.

نتایج این گونه اندیشیدن است ،که امت اسلامی رابه‌زشتی وننگ کشانید، نغمه های نا موزون ببار آورد ، و یکباره کار آنان را به فتنه و نقار اختلاف شدید کشانید ، دست بی‌عفتی را بروی تألیفات اسلامی گشود ، و صفحات آنرا به ننگ و رسوائی و ابتذال کشید ، و در تعقیب آن شرافت اسلامی ، ادب دینی ، امانت درنقل وارزش راستی فدای امیال وشهوات شخصی جانبداری‌ها و تعصبهای باطل ، و فدای قلم های مزدور گردید . این اندیشه ، روی تألیف را سیاه کرد ، قلم‌ها عامل

جنایت شد و دردلها کینه ها پدید آورد . با این اندیشه ، مفسّران قرآن را برأی خود تأویل میکنند و محدّثان حق دارند مطابق ذوق خود حدیث بسازند و متکلم از نحله‌ها و مذاهب دروغین نام ببرد ، فقیه به آنچه خود می‌پسندد ، فتوادهد و مورّخ آنچه موافق میل اوست در تاریخ بگذارد . اینان همه بی‌دلیل حرف میزنند وبدون مأخذ وبرهان نظر میدهند ، و بی‌توجه واحساس خلاف گوئی سخن به دروغ گفته ، منکر حقایق می‌گردند .

وای بر آنان از آنچه بدست خودنوشته‌اند ، اوخ بر آنان از آنچه برای خود فراهم ساخته‌اند [۱] .

خوانندهٔ عزیز میتواند نمونهٔ این تألیفات را دربرابر چشمان خوددرکتابهای الصراع بین الاسلام والوثنیه ، الوشیعه فی الردّ علی الشیعة ، فجر الاسلام ، ضحی الاسلام ، ظهر الاسلام ، الجولة فی ربوع الشرق الادنی ، المحاضرات للخضری ، السنة والشیعة ، الاسلام الصحیح ، العقیدة فی الاسلام ، خلفاء محمد ، حیاة محمد تألیف هیکل و درپیشاپیش همه زندگانی محمد امیل درمنگام را بنگرد .

از اینرو خالی بودن تألیف مسلمان شرقی ، از ذکر منابع ، ازیاد بردن کتاب وسنت است ، برهم‌زدن اصول علم ، خیانت به پیشینیان و نادیده گرفتن آثار ویادگارهای اسلامی است ، اصولا عملی ناقص وکوششی بریده و ناتمام است ، کاری بدین صورت نه بصلاح امت عربی و نه بمصلحت جامعه اسلامی است . روزی براین نویسنده بگذرد که دندان ندامت بر پشت دست خواهد گزید .

چنین تألیفی ، تنها علم و معرفتی را که نشان میدهد روحیهٔ مؤلف و غرض ورزی اوست واز نظر خواننده ارزشش بیشتر از زمانی که شخصی از خود سخنی بافته وساخته باشد نیست .

شما دریک موضوع میتوانید دوکتاب را بعنوان نمونه از کتابهای زیادی که بحث ما ناظر به آنها است ، درنظر گیرید . این دوکتاب عبارتند از :

---

۱ ـ فویل لهم مما کتبت ایدیهم وویل لهم ممایکسبون آیه ۷۹ از سوره بقره .

۱ ـ کتاب امام علی تألیف استاد ابی نصر عمر .

۲ ـ کتاب امام علی تألیف استاد عبدالفتاح عبدالمقصود .

این هردو نویسنده بااینکه درموضوع کتاب ، نوع تمایل ، محیط ، تحقیقات وانگیزهٔ نویسندگی ، به توافق کامل رسیده‌اند ، درمباحث ونظرات مربوط به آن اختلافات فراوانی باهم دارند .

این یکی استاد ابونصر ، آراء ونظرات ، خضری اموی و افرادی مشابه اورا گرفته و در قعر انبیق تألیفش ریخته و کتاب خود را در نهایت زشتی و ناقبارگی درآورده تاجائیکه کار برسوائی کشیده است .

ولی استاد عبدالفتاح کوشش ها وپی‌گیری های مجدّانه‌ای بکار برده تا شیرهٔ خالص‌حقایق روشن راگرفته‌است . جز اینکه اونیز زحمات خودرا با ، نایادآوری مآخذ از بین برده ، درنتیجه کتاب او مانند رأی ونظر شخصی عرضه شده است . هرگاه او تألیفش راباذکر مصادر درپاورقی زینت می‌بخشید وروایات منقول راتأیید آراء سدید خود قرار میداد ، درتجسّم افکار جامعهٔ اسلامی رساتر و درنشان دادن نظرات گروههای دینی مؤثرتر بود .

هرچند کوشش های این مرد با سپاس فراوان همراه است .

وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتاً . ۱



---

۱ ـ اگر اینان آنچه را بدانها اندرز میدادند عمل میکردند ، برای آنان بهتر و درپایداری کارشان مؤثرتر بود .

ابن رومی

متوفی ۲۸۳

يا هندُ لم أعشقْ و مثلي لا يَرى عِشقَ النساءِ ديانةً و تحرُّجا
لكنّ حبّي للوصيِّ مخيِّمٌ في الصدرِ يَسرَحُ في الفؤادِ تولُّجا
فهوَ السراجُ المُستنيرُ و مَن بهِ سببُ النجاةِ من العذابِ لِمَن نجا
و إذا تركتُ لهُ المحبّةَ لم أجدْ يومَ القيامةِ من ذُنوبي مَخرجا
قُلْ لي ءأتركُ مستقيمَ طريقِهِ جهلاً و أتّبعُ الطريقَ الأعوجا
و أراهُ كالتِبرِ المُصفّى جوهراً وأرى سواهُ لناقديهِ مُبَهْرَجا
و محلُّهُ من كلِّ فضلٍ بيِّنٌ عالٍ محلَّ الشمسِ أو بدرِ الدُّجى
قالَ النبيُّ لهُ مقالاً لم يكنْ يومَ الغديرِ لسامعيهِ مُمَجمِجا
مَن كنتُ مولاهُ فذا مولًى لهُ مِثلي و أصبحَ بالفخارِ متوَّجا
و كذاكَ إذْ منعَ البتولَ جماعةً خطبوا و أكرمَهُ بها إذْ زوَّجا
ولهُ عجائبُ يومَ سارَ بجيشِهِ يبغي لِقصرِ النهروانِ المَخرجا
رُدَّتْ عليهِ الشمسُ بعدَ غروبِها بيضاءَ تَلمَعُ وَقْدَةً و تأجُّجا ١

«هند، من عاشق نیستم و کسی مانند من عقیده به عشق زنان ندارد و زیر بار گناه نمیرود.

ولی عشقی از وصی پیغمبر در سینهٔ من سایه افکنده که تا عمق دلم رسوخ کرده است.

او چراغی فروزانست وهرکس از عذاب نجات یابد ازبرکت اوست.

من اگر به او عشق نورزم، دیگر کسی‌را برای نجات از گناهانم روز قیامت نمی‌یابم.

١ ـ مناقب ابن شهراشوب ج١ص ٥٣١ چاپ تهران.

به من بگوئید آیا راه راست اورا از روی نادانی رها کنم و دنبال راه کج و معوج بروم؟

من اورا مانند شمشی ازطلای ناب می‌بینم ودیگران‌را درچشم ناقدی بصیر، قلب وناسره می‌نگرم.

در هر فضیلتی آشکارا وبا عظمت، مقام اورا تادرجهٔ خورشید بالا و تادرجهٔ ماهی‌کامل، در شبی تاریك میدانم.

پیغمبر روز غدیر سخنی به او گفت که برای شنوندگان هیچگونه ابهامی نداشت:

کسیکه من مولای اویم این‌علی درست مثل من مولای اوست، وبدین‌افتخار او تاج (ولایت) گرفت.

باردیگر وقتی‌تاج افتخاربدست‌آوردکه بخاطر(فاطمهٔ) بتول‌پیشنهاد ازدواج داوطلبان‌را ردکرده ازآن اورا پذیرفت.

وبرای او روزیکه از جسر نهروان لشکر خودرا عبور میداد، عجائبی رخ داد:

خورشید بعد از غروب بر او بازگشت درحالیکه بشدت میدرخشید و لهیب شعله‌هایش بالاگرفته بود.

شاعررا بشناسیم

شاعرما: ابوالحسن علی‌بن عباس بن‌جریج[1] مولی[2] عبدالله‌بن عیسی‌بن جعفر

---

۱ ـ اینطور در فهرست ابن ندیم وتاریخ خطیب وبسیاری از کتب تاریخ رجال آمده است ولی در مروج الذهب سریج ضبط شده، در معجم مرزبانی جورجس و در تاریخ ابن. خلکان بنقل قول مجهول جورجیس ودر برخی فرهنگ‌ها جرجیس‌آمده است.

۲ ـ مولی بمعنی: مالك، سید، عبد معتق (غلام آزاد شده)، منعم، منعم علیه.

بغدادی مشهور به ابن‌رومی ، یکی از مفاخر عالم تشیع ومردی فوق العاده ودارای ویژگی‌های ممتاز در امت اسلامی است . زیبائی وظرافت اشعار طلائی‌اش که بسیار فراوان هم میباشد ، رونق‌بخش بلاغت عربی است . این اشعار از شمش‌های طلای ناب برتر ، واز ستارگان آسمان فزونتر ونورانی‌تر است ، ازمیان فنون مختلف شعر ابن رومی در مدح ، هجا ؛ توصیف وتغزل ، ممتاز شناخته شده است ، بطوریکه دیگران از رسیدن بپایگاهش ناتوان مانده ، چشم‌ها به ادب و کمال او خیره شده است واو برتر از شبیه ونظیر است چنانکه فضائل و کمالاتش از حساب بیرون می باشد .

اورا در دوستی خاندان پیغمبر صلی الله علیه وآله هدفهای بلندی منظور است . اصولا ویژگی او بدان خاندان ، ومدیحه سرائی‌اش برای آنان ، ودفاع از آنان در برابر حملات مخالفان ، ازحقایق آشکار زندگی اوست .

ابن‌صبّاغ مالکی متوفی ۸۵۵[1] وشبلنجی[2] اورا ازشعرای امام حسن‌عسکری علیه السلام شمرده‌اند .

همهٔ اشعارش به‌ترتیب حروف تهجّی مرتب نبوده «مسیّبی» علی‌بن عبدالله‌بن مسیّب ، و«مثقال» غلام ابن رومی آنهارا درصدبرگ روایت کردند . احمدبن‌ابی‌قسر کاتب وهمچنین «خالد» کاتب هرکدام ، صدبرگ از شعرش را نوشته‌اند . و آنگاه «صولی» دردویست برگ‌برحسب حروف آنرامرتب ساخته‌است . «ابوالطیب وراق‌بن عبدوس» اشعار ابن رومی‌را ازنسخه‌های موجود جمع‌آوری کرد ، در حدود هزار بیت

محب ، صاحب ، هم‌پیمان ، همسایه ، میهمان ، شریك ، فرزند ، پسر عمو ، پسر خواهر ، عمو ، داماد ، مطلق نزدیکان ، ولی، تابع (رجوع کنید المنجد مادهٔ ولی) اما در اینجا مقصود غلام آزاد شده است چنانکه اشاره خواهد شد (مترجم)

۱ ــ فصول المهمه ۳۰۲ .

۲ ــ نورالابصار ۱۶۶ .

شد واین رقم بیش از هر نسخهٔ دیگری است . چه آنها که برطبق حروف تهجی مرتب شده بود یا آنها که نامرتب بوده است .

«ابوبکر محمد خالدی» و «ابوعثمان سعید خالدی» کتابی در اخبار شعر ابن رومی نگاشته‌اند[۱].

ابن سینا دیوان اورا برگزیده ومشکلات اشعارش راشرح کرده است[۲]

وگویند ابن سینا گفته از تکالیف درسی استاد ادیبانم یکی حفظ اشعار ابن رومی بود ومن آن اشعاررا باچندکتاب دیگر ظرف شش روز ونیم حفظ کردم .

«ابوالحسین علی بن جعفر حمدانی» ، و «اسماعیل بن علی خزاعی» و «ابوالحسن جحظه» که ابن رومی اورا مدح گفته ودر صفحه ۱۶۸ دیوانش دیده میشود ، هرکدام پاره‌ای از اشعار اورا نقل کرده‌اند .

نام ابن رومی و تجلیل واحترام او را در : فهرست ابن ندیم[۳]، تاریخ بغداد[۴]، معجم الشعراء[۵]، امالی سید مرتضی[۶]، مروج الذهب[۷] ، عمدهٔ ابن رشیق[۸]، معالم العلماء ابن شهر آشوب ، وفیات الاعیان[۹]، مرآة الجنان یافعی[۱۰]، شذرات الذهب[۱۱] ، معاهد التنصیص[۱۲] کشف الظنون[۱۳]، روضات الجنات[۱۴] ، نسمة السحر في من تشيّع وشعر، دائرة المعارف بستانی[۱۵] ، دائرة المعارف اسلامیه[۱۶]، الاعلام زرکلی[۱۷]، الشیعه وفنون الاسلام[۱۸] وهم درمجله الهدی عراقی[۱۹] می‌توان یافت .

---

۱ ـ مراجعه کنید به فهرست ابن ندیم ۲۳۵ و ۲۴۱

۲ ـ کشف الظنون ۱ر۴۹۸

۳ ـ الفهرست ۲۳۵

۴ ـ ۱۲ر۲۳

۵ ـ ۲۸۹ و ۴۵۳

۶ ـ ۲ر۱۰۱

۷ ـ ۲ر۴۹۵

۸ ـ ۱ر۵۶ و ۶۱ و ۹۴

۹ ـ ۳۸۵

۱۰ ـ ۱۹۸

۱۱ ـ ۲ر۱۸۸

۱۲ ـ ۱ر۳۸

۱۳ ـ ۱ر۴۹۸

۱۴ ـ ۴۷۳

۱۵ ـ ۱ر۴۹۴

۱۶ ـ ۱ر۱۸۱

۱۷ ـ ۲ر۶۷۵

۱۸ ـ ۱۰۵

۱۹ ـ ۲۲۳ و ۲۲۷

بسیاری از کسان که عنایت خودرا به جمع آوری آثار ابن رومی و نوشتن اخبار و داستانهایش مبذول کرده‌اند از این جمله‌اند :

۱ ـ ابوالعباس احمد بن محمّد بن عبدالله بن عمّار متوفی ۳۱۹ ابن مسیب گوید: وقتی ابن رومی از دنیا رفت ابوالعباس کتابی [1] درفضائل واشعار ممتاز او ترتیب داده می‌نشست و آن را برمردم املاء می‌کرد تابنویسند [2].

۲ ـ « ابو عثمان ناجم» کتابی مخصوص درشرح حال ابن رومی دارد .

۳ ـ «ابوالحسن علی بن‌عباس نوبختی» متوفی ۳۲۷ اخبارزندگی ابن رومی‌را درکتابی مستقل جمع آوری کرده است [3].

۴ ـ از نویسندگان متأخر ، استاد عباس محمود عقاد ، کتابی درشرح حال ابن رومی در ۳۹۲ صفحه نوشته که ما قسمتهای مهم آن را عیناً دراینجا خلاصه می‌کنیم :

« ابن رومی در زندگی اش هشت نفر از خلفا را درك کرده و آنها عبارتنداز: «واثق» ، «متوکل» ، «منتصر» ، «مستعین» ، «معتز» ، «مهتدی» ، « معتمد » و «معتضد» که بعداز ابن رومی از دنیا رفت .

« عمیدی » صاحب « ابانه » و « ابن رشیق» صاحب « العمدة» اورا ستوده‌اند . ابن رشیق گوید از میان شعرای مولّدین [4] کسی‌که از همه اختراع ونوآوری‌بیشتر دارد طبق نظر اهل خبره ابو تمام و ابن رومی می‌باشند .

« ابن سعید مغربی » متوفی ۶۷۳ درکتابش « عنوان المرقصات والمطربات» ازابن رومی‌احترام و تجلیل بعمل آورده.

۱ ـ حموی از آن‌کتاب شرح حال احمد بن محمد بن عمار را نقل کرده است .
۲ ـ فهرست ابن ندیم ۲۱۲ معجم الادباء ۱ر۲۲۷ .
۳ ـ معجم مرزبانی ۲۹۵ ، معجم الادباء ۵ر۲۲۹ .
۴ ـ مولدین اصطلاح شعرای بعد از اسلام است که در اشعارشان نوآوری های اسلامی دیده میشود واین‌ها طبقه‌سوم‌شعرا راتشکیل می‌دهند ، طبقهٔ‌اول‌شعرای جاهلی که‌پیش از اسلام بودند و طبقه دوم مخضرمین که جاهلیت و اسلام هردو را درك کردند وطبقهٔ سوم مولدین یا شعرای متأخر و جدیدند که بعداز دوطبقهٔ پیشین ظهور کرده‌اند (مترجم).

و ظاهراً « ابوعثمان سعید بن هاشم خالدی » ازادبای قرن چهارم که درشرح حال ابن رومی بسط کلام داده این شرح مفصل را یا درکتاب « حماسة المحدثین » و یا درکتابی مخصوص او آورده است . ولی هرچه بوده یاد داشت های او دراین باره همه از میان رفته و چیزی جز پراکنده هائی از آن ، درکتابهای مختلف که برای شرح حال او کافی وحتی شبه کافی هم نیست ، باقی نمانده است . ما آن مقطعات را به همان صورت ، اینجا نقل می‌کنیم :

ابن رومی روز چهار شنبه بعد از طلوع فجر ، دوم ماه رجب سال ۲۲۱ دربغداد درمحل معروف به « عقیقه » [1] و « درب الختلیة » در خانه‌ای مقابل کاخ « عیسی بن جعفر منصور » [2] بدنیاآمد ابن‌رومی غلام آزاده شده « عبدالله بن عیسی» بود . جای تردید نیست که او رومی الاصل می‌باشد واین مطلب را او خود یادکرده و درچند جای دیوانش روی آن تاکید می کند . نام جدش جریج یا جرجیس، بی‌شك اسمی یونانی است . پس به سخن کسی که گفته است به این دلیل اورا ابن‌رومی گویند که درکودکی زیبا روی بود ، نباید وقعی نهاد .

پدر ابن رومی با عده‌ای از دانشمندان و ادبا رابطهٔ دوستی داشت ، یکی از آنها : «محمد بن حبیب راویه» رابایدنام بردکه درلغت وعلم انساب عرب ، دستی‌داشت، شاعر ما به همین مناسبت با او رفت و آمد پیداکرد . محمد بن حبیب براثر تیز هوشی و قریحه‌اش او را مورد توجه خاص خود قرار داد ، شاعر از این محمد بن حبیب یاد کرده گوید : وقتی او به چیزی می‌گذشت که او را شگفت می‌آمد و آن را می‌پسندید به من می گفت : ای اباالحسن آن را به ذهنت بسپار .

ما می دانیم که مادر ابن رومی ایرانی بوده است چه خود اظهار کرده ایرانیها دائی‌ها و رومیها عموهای من‌اند ، ولی بعداز آنکه نسبش را از طرف پدر

---

۱ ـ درمعجم الشعراء آمده « درجانب غرب عتیقه » و این درست است .

۲ ـ از ابوعثمان خالدی اقتباس شده .

به یونان رسانده گفته است ، پس مرا پدر سیاست ، «ساسان» نژاده است ، شاید مادرش از اصل ایرانی بوده و می‌خواسته بگوید از طرف پدر و مادر هیچکدام ایرانی خالص نیستم و این سخن بیشتر مورد قبول است زیرا با اینکه زبان فارسی می‌دانست ولی مثل کسی نبود که در دامن مادری که فقط به زبان فارسی حرف‌میزند و غیر فارسی نداند ، بزرگ شده باشد . وقتی مادرش از دنیا می‌رفت او از جوانی به کهولت یا در شرف کهولت رسیده بود که در شعرش گوید :

بمن گویند آیا از بی‌شیری گریه می‌کنی با فاصله‌ای که بین شیرخواری تا کهولت است ؟ می‌گویم :

او مادر است ای مردم از فراقش می‌سوزم و کسی که بر مادر مویه کند نه ملامت شده و نه‌خواهد شد .

امینی گوید : مادرش « حسنة » دختر عبدالله سجزی است [1] و سجز یکی از شهرهای ایران در خراسان است پس او فارسی خالص می‌باشد .

برادر تنی‌اش « محمد ابوجعفر » از ابن رومی بزرگتر بوده و قبل از او فوت کرد ، ابن‌رومی بیاد او اظهار درد و مصیبت می‌کرد . وقتی برادر ابن رومی از دنیا رفت که او در خدمت عبیدالله‌بن طاهر یکی از بزرگان طاهریان بسر می‌برد . و از دیوان ابن رومی بدست می‌آید که وی نیز مردی ادیب و نویسنده بوده است .

بعدازمرگ برادر ، ابن‌رومی کسی‌رانداشت‌که عائلهٔ او وبرادرش را تعهّدکنند مگرعده‌ای ازدوستدارانش‌از بنی‌هاشم وبنی عباس‌که‌گاهی به‌اومی‌رسیدندوگاهی هم او را فراموش می‌کردند . و چنانکه از این پس آشکار خواهد شد در عهد هاشمیان آل ابیطالب بیش از عهد هاشمیان آل عباس به او رسیدگی می‌شد .

امّا پسر عم او که در این شعرش بدو اشاره کرده :

«من پسر عموئی دارم که از قدیم باکوشش فراوان برای من شرّ بپا می‌ساخت ولی او خود به‌آتش آن نمی‌سوخت».

---

۱ ــ معجم مرزبانی

«او جنایت می‌کند تا من بجنایتش بسوزم آنگاه مرا بی یاور می‌گذارد و هرجا او چوب آتش (کبریت) شد من گیرایهٔ آتم».

ما نمی‌دانیم آیا او پسر عموی بلافصل او بوده یا عموزادهٔ کلاله (برادرزادگان پدر از برادر مادری یا پدری) بوده‌است. و در هرصورت میزان پیوند دوستی فیما بین، از دوبیت بالا بخوبی معلوم می‌شود.

فرزندان او

ابن رومی سه فرزند داشت که عبارتند از «هبت الله»، «محمد» و فرزند سومی که نامش را در دیوان ذکر نکرده است، آنها همه در کودکی در گذشتند وابن رومی آنان را با اشعاری که از بلیغ‌ترین و جانگدازترین مرثیه‌هائی که پدری در سوك پسرانش سروده است، رثا گفته. فرزند متوسط او میمیرد و اشعار دالیهٔ مشهور، که از جملهٔ آنها دوبیت زیر است، برای او سروده می‌شود:

«کبوتر مرگ پسر متوسطم را طلبید بخدا سوگند نمی‌دانم چرا میانهٔ گردن بند را برگزید؟

درست همان موقع که از نگاههایش بوی خیرو نیکی می‌رسید و ازحرکاتش بلوغ و رشدش را دریافتم»

و از اشعار اوست که در توصیف بیماری فرزند سروده:

درنگ او میان گاهواره تا لحد اندك شد، هنوز دوران گاهواره را فراموش نکرده بودکه به‌لحد درماند، تا آنجا خونریزی به او فشارآوردکه سرخی چهرهٔ مانندگلش، به‌زردی زعفران مبدل‌شد. او روی دست این و آن‌جان خود را ازدست می‌داد و چنان آب بدنش گرفته شدکه گیاه رند[1]، خشك میگردد».

در دنباله همین شعر اشاره به دو برادر دیگر محمد کرده گوید:

---

(۱) رند گیاه بیابانی خوش بوشبیه آس است.

مُحَمَّدُ ما شَیْءٌ تُوُهِّمَ سَلْوَةً ... لِقَلْبی اِلاّ زادَ قَلْبی مِنَ الْوَجْدِ
اَری اَخَوَیْکَ الْباقِیَیْنِ کِلَیْهِما ... یَکُونانِ لِلْاَحْزانِ اَوْرَی مِنَ الزَّنْدِ
اِذا لَعِبا فی مَلْعَبٍ لَکَ لَذَّعا ... فُؤادی بِمِثْلِ النّارِ عَنْ غَیْرِ ما عَمْدِ
فَما فیهِما لی سَلْوَةٌ بَلْ حَزازَةٌ ... یُهیجانِها دُونی وَاَشْقی بِها وَحْدی

ای محمد ! هر آنچه گمان میرفت باعث تسلای خاطرم شود ، بیشتر اندوه مرا بر انگیخت .

می بینم که این دو برادرت که بجامانده‌اند آتش‌زنهٔ هر اندوه و مصیبت‌اند . موقعیکه بایکی‌از بازیهای‌کودکانه‌ات سرگرم‌میشوند غافل ازاینند که‌بردل من آذر میزنند .

لذاوجود این دو کودك مایهٔ تسلی من نیست بلکه بیشتراندوه مرا میآشوبند و من‌تنها در آتش بدبختی میسوزم .

امّا فرزند دیگرش «هبت‌الله» از رثای او معلوم می‌شودنوجوان بوده‌که‌گوید:
«افسوس تو را همچون شاخ شمشادی پرطراوت ولی باردر نشده از دست دادم فرزندم ، دیروز تو وتسلی خاطرم ، هردو با هم به کفن سپرده شدید »

چنانکه اشعاری دررثاء فرزند سومی خود داردکه‌ازاو نام نبرده ومیگوید :
« اندوهی‌که بردل‌اونشسته‌خواب را ازچشمانش ربود، تاصبح همچنان دیده‌به ستارگان دوخته بود که غروب کردند .

ای دیده‌سرشك بیفشان که من دری شهوارتر ازآنچه شمااز ریزش آن بخل میکنید برخاك افشاندم .

همان پسرکم‌که دیروز بدامن خاك تیره اهداء کردم ، واقعاً که من‌تاچه حد سخت جانم .

اگر از ریزش اشکی امتناع میکنید، ناچار بآغوش اندوهی‌پناه میبرم‌که اگر سرشکی برشعله‌های آن نیفشانید تار و پود مرا خواهد سوخت» .

بنظرمی‌رسد این رثاءِ مربوط به فرزندکوچکتر اوست که نامش‌را ذکرنکرده و مانمی‌دانیم آیا اوقبل ازمرگ‌برادرش از دنیا رفته است‌یابعد . وقتی این رثاها را درمقابل‌هم قراردهیم ، تصورمی‌روداشعاربائیه (آنهاکه‌ابیاتش‌به حروف‌باختم‌می‌شود) آخرین شعر رثائی او درباره فرزاندانش باشد ؛ زیرا، درآن‌ها اشاره بفاجعهٔ شخصی شده که اندوه از دست دادن پسران او را بقدری ریاضت داده که چشمانش از سرشک خشکیده و بجای اشک آههای سوزان سر میدهد ، در تعجب است که چگونه زنده مانده ، و نیروی مقاومتش برای‌این حادثه‌های سخت ، در هم نشکسته است .

رثای فرزند متوسطش ، فریاد اندوهی بود که از اثر ضربهٔ اول بلند گردد هیجانی شدید ازخلال‌اشعارش مشاهده می‌شد ، سپس دردتلخ مصیبت‌اول، جای خود را ، به مصیبت‌دوم می‌دهد ، دردی‌لاعلاج که‌همچون قلاده‌ای‌به گردن او آویخته است ودرنتیجه دیگر سکوت و آرامش نشان می‌دهد و تنها سرشک همی بارد ، آنگاه درپایان تسلیم محض می‌شود . وتعجب می‌کند چگونه اندوهها‌اورا ازپای‌درنیاورده است. سوزش مصیبت‌را در دل‌احساس‌می‌کند ولی‌دردیدگانش‌اثرآنرا نمی‌بینند. بدین ترتیب تمام زندگی اورا غبار مرگ فرو می‌گیرد . همسرش پس از مرگ فرزندان از دنیا می‌رود و مصیبتش کامل می‌گردد ودیگر کارش بزرگ می‌شود .....

آموزش او

این‌بود مجموع آنچه توانستیم از زندگی و خانوادهٔ شاعر ، اخباری سودمند فراهم آوریم از مآخذ و مصادر موجود برای کاوش از دوران کودکی ، آموزش ، اساتید و علما و رواتی که به درسشان‌حاضر می‌شده ، سودی عاید نمی‌شود زیرا این مصادر از مطالب مفید دراین زمینه خالی است‌.مگر آنچه در جلد ششم « اغانی » به عنوان جملهٔ معترضه متذکر شده‌است‌که : ابن رومی از ابی العباس ثعلب روایت کرده و ثعلب از حمّاد بن مبارك و حمّاد از حسین‌بن‌ضحاك . وچون درجای دیگر

ابن رومی ازقتیبه روایت می‌کند وقتیبه ازعمر سکونی درکوفه وعمر از پدرش وپدر او از حسین بن ضحاك . پس می‌توان گفت روایت‌کردن ، همان درس از استاد گرفتن باشد، زیرا ثعلب‌درسال ۲۰۰متولد شده و۲۱سال‌ازشاعربزرگتر بوده است . امّا قتیبه (که مقصود ابورجاء قتیبة بن سعید بن جمیل ثقفی محدث ودانشمند معروف‌باشد) می‌تواند ازکسانی‌باشدکه براین‌رومی‌املای حدیث‌کرده وشاعرما ازدست اوآموزش گرفته باشد زیرا وقتی قتیبه از دنیا رفت ابن رومی هنوز بیست ساله نشده بود .

درگذشته اشاره کرده‌ایم که او نزد محمد بن حبیب دانشمند بزرگ علم روایت انساب رفت وآمد داشت وخواهیم دید که او دربعضی ازمفردات لغات ، به اومراجعه می‌کرده . شرح این مراجعات را خود دردیوانش آورده و روی آنها تکیه می‌کند ، او بعد از این بیت از اشعارش :

وَ اَصْدَقُ الْمَدْحِ مَدْحُ ذي حَسَدٍ مَلآنَ مِنْ بُغْضِهِ وَ مِنْ شَنَفِ

صادق ترین‌مدح ، مدح کسی است‌که بر ممدوحش حسد می‌برد و از دشمنی نگاهش پراز خشم است .

گوید : محمد بن حبیب مرا گفته است شنف خشمی است کـه در دیده ظاهر گردد .

و بعداز این بیت :

بانُوافَبانَ جَمیلُ الصَّبرِ بَعْدَهُمُ فَلِلدُّمُوعِ مِنَ العَیْنَینِ عَیْنانُ

« آنها رفتند وشکیب و برد باری هم از کف رفت و پس ، آنگاه اشکها از دیدگان روان گردید » .

باز به او اشاره کرده گوید : درتفسیر کلمهٔ عینان . از ابن حبیب روایت شده که گفت :

عانَ الماءُ عَیْناً و عَیَناناً : إذا ساحَ .

« عان فعل ماضی یعین فعل‌مضارع آن می‌شود وعین و عینان مصدر وبه معنی

روان گردیدن است ».

اینها سه نفر از اساتید ابن رومی هستند که نام بردیم در مآخذی که ما مراجعه کرده‌ایم استادی غیر از این سه کس برای او نمی‌شناسیم. بااین حال ما را این مقدار بس است که بدانیم: او به هر کیفیتی که آموزش گرفته، و معلمش هر کس بوده با بهرهٔ کافی از دانش زمانش بزرگ شده و از علوم قدیم وجدید، سهم بسزائی در شعرش آورده است. اگر معرّی نگفته بود: او در اندیشه های فلسفی بسر می‌برد، واگر مسعودی نمی‌گفت: شعر برای ابن رومی، کمترین وسیلهٔ معرفی اوست، ما خود از شواهد پراکندهٔ سخنانش، می‌توانستیم این معنی را استنباط کنیم. سخنان ابن رومی فراوان و مکرر دراختیار است هر کاوشگری که به برخی از آنها دست یابد، یقین می‌کند، گوینده‌اش از فلسفه آگاهی داشته، و با اهلش به مصاحبت می‌پرداخته، و به کار آن سرگرم بوده، بطوری‌که در روش و اندیشهٔ او اثر گذاشته است. بیش از این هم از یك دانشجوی فلسفهٔ آن روز برای آموزش آن یا برای اینکه‌ازدانشجویان آن محسوب‌شود، نبایدکاردیگری انتظارداشت. شمانمی‌توانید از کسی که در فلسفه کارنکرده باشد یا ناآشنای به فلسفه وقیاس منطقی وعلم نجوم باشد چنین کلامی بشنوید:

«برای اعلام دگرگونیهای دنیا است که طفل‌هنگام تولد گریه می‌کند.

وگرنه چیست باعث‌گریهٔ اودرحالیکه دنیایش وسیع‌تر و زندگی‌اش مرفه‌تر شده است».

دراینجا شواهد فراوانی برتوجه وآشنائی اوبه علوم واصطلاحات‌علمی آورده که برای اختصار از پرداختن به آنها صرفنظر می‌کنیم.

نامه های ابن رومی

دراشعار همزیه (که آخر بیت به همزه ختم می‌شود) اشاره به مهارت خود درنویسندگی وشرکت‌خود درمیدان‌نثربلیغ‌کرده واین بیت‌درتأییدهمین‌مطلب‌است:

أَلَمْ تَجِدُونِي آلَ وَهْبٍ بِمَدْحِكُمْ　　بِشِعْرِي وَنَثْرِي أَخْطَلاً ثُمَّ جاحِظاً

«ای خاندان وهب ، مگر نیافته‌اید مرا در کار مدحتان که شعرم مانند اخطل (شاعر معروف عرب) و نثرم مانند جاحظ (نویسندهٔ معروف) است».

بنابراین قطعاً او نویسنده‌ای است که درصناعت نثر عربی نیز تمرین داشته است. ولی عبارات منثوری که ما از او بدست آوردیم بسیار معدود و کوتاه است: از جمله:

۱ - «نامه‌ای است که به قاسم بن عبدالله نوشته ، تاخودرا در آن تبرئه کند، گوید:

تَرَفَّعْ عَنْ ظُلْمِي إِنْ كُنْتُ بَرِيئاً وَ تَفَضَّلْ بِالْعَفْوِ إِنْ كُنْتُ مُسِيئاً ......

اگر بی‌گناهم دست ازظلم بدار ، واگر گناهکارم برمن ببخشای ، بخداسوگند عفو از گناهی می‌جویم که آن را مرتکب نشده‌ام وامید گذشت نسبت به امری‌دارم که آن را نمی‌شناسم ، شما عنایت خودرا پیش کنید و من خضوع خودرا ، من حال خودرا نزد شما ازسخن چینی که دشمنی می‌ورزد به پناه‌کرم شما می‌سپارم، وازدست ستمگری‌که می‌کوشد آن را تباه سازد ، زیر سایهٔ وفای شما حفظ می‌کنم ، ازخدا می‌خواهم که بهرهٔ مرا ازشما بقدر محبت‌من نسبت به شما قرار دهد ، ومیزان امید مرا از شما به قدر حقی که برشما دارم ، محدود کند و السلام».

۲ - نامه‌ای‌که درعیادت دوستی بیمار نوشته است:

اذِنَ اللهُ فِي شِفائِكَ وَ تَلَقّى داءَكَ بِدَوائِكَ وَ .....

«خداوندفرمان بهبودیت راصادرکند و دردت‌را به‌درمان‌رساند، ودست‌عافیتش تورا بنوازد و پیك سلامتش را بسویت بفرستد ، و بیماریت را باعث محو گناهان و افزونی پاداشت قرار دهد».

۳ - نامه‌ای که به یکی از دوستانش -که از سیراف (شهری درساحل خلیج فارس ۳۶۰ کیلومتری شیراز) آمده و برای گروهی از دوستان جز شاعر ما هدیه

آورده - نوشته است .

أطالَ اللهُ بقاءَكَ وَ أدامَ عِزَّكَ وَ سَعادَتَكَ وَ ....

« خداوند عمرت را دراز ، و عزت و سعادتت راپایدار ومرا فدای‌توگرداند ، اگر نه این بودکه من درکارم متحیر وبه فکر خود مشغولم ، از هم جدا نمی‌شدیم . اشتیاق دیدارت - خداداند - برمن مستولی ؛ وعطش ملاقاتت ، درمن شدید است . از خداوند خواستارم قدرت ملاقاتت برحسب محبتم عطا فرماید که او توانا و بخشاینده است » .

«موقعیت ما از رای ظریف شما - خدایت مؤید داراد - ایجاب می‌کند حقوق خودرا از ناحیهٔ شما بطلبیم ، و سجایای کریمانه وخوی شما دراین تصمیم‌مارا نیرو می‌بخشد و آنچه برما منّت نهادی از مایه انس ، ما را بشما مأنوس می‌دارد و انبساط‌خاطر می‌بخشد . عطایای شما مارا بشما رهبری می‌کند و بزرگواریت رابرما گواهی می‌دهد ، خداوند عمر شما راطولانی ، و سعادت مارا دروجود شما ، وبوسیلهٔ شمامستدام دارد . به‌من‌خبر داده‌اند - خداوند عزت شمارا پاینده دارد - ابرهای کرم شماچند روزیست ، باریدن گرفته ، بارشی‌که همهٔ برادرانتان را به نیکی‌وگوارائی شامل‌گردیده است . ازعدل وفضل وکرم شما بعید می‌دانستم من ازاین باران‌بیرون باشم با اینکه من‌ازکسانی هستم‌که به شما می‌نازم وبتومعتقدم . به سویت می‌آیم و تو امیدمنی . دردم از بدگمانی نسبت به شما ، به مراتب بیش از درد از دست دادن بهره‌ام ازلطف شماست . ازاین روبه نظررسیدبرای داروی‌قلبم ازسوءظن ، ودرمان قلبت‌از فراموشی ، وپایداری مهردربین ما ، دست‌به گلایه بزنم‌که به قول معروف (و یبقی الودّ مابقی العتاب) تا گلایه‌نباشد دوستی‌برجانمی‌ماند ، برای‌کسی‌که مانندتو گوشی شنوا ، ودیده‌ای بصیر ، داشته باشد این مقدار گلایه کافی است» .

۴ ـ دربرتری گل نرگس نسبت به گل سرخ گوید :

النَّرْجِسُ يُشْبِهُ الأعْيُنَ وَ الوَرْدُ يُشْبِهُ الخُدُودَ وَ ....

«نرگس مانند دیدگانی با دندانهائی خندان و گل سرخ همچون گونه ها باشد، دیده ودندان برتر از گونه است و آنچه شبیه برتر است برتر است ازچیزی که شبیه فروتر. گل سرخ همچون صفت است زیرا رنگ است و نرگس اسمی است که اورا مانندزیرا نرگس گلی وارد (در آب پرورده) یعنی همیشه در آب است. گل سرخ شرمنده وگل نرگس خندان، بنگرید هرکدام شباهتش به دیدگان نزدیکتر است، او برتر»

این بود تنهانمونه‌ای از نثر ابن‌رومی درمدارك موجود. کسی که بدین‌روش می‌نگارد، اگر اورا بلیغ ترین نویسندگانش نخوانیم، حداقل اورا یکی از آنان باید بحساب آوریم، گذشته از این، او هرگاه به طوائف مختلفی برمی‌خورد، خود را جز با شعرا همراه نمی‌دید دراشعاری که درمدح «ابی‌الحسین کاتب‌ابن‌ابی‌الاصبع» سروده دربارهٔ خود چنین گوید:

«ما گروه شاعران به نسبتی نزدیك به نویسندگان منسوبیم.

هرچند نویسندگان به هرفضیلتی شایسته‌تر وزبان وبیانی بلیغتر دارند.

وقتی نسبت بدهیم پدر ما پدر آنها است که همان ستارهٔ عطارد در آسمان باشد.

اما بهره‌ای که او از علوم عربیّت و علوم دینی داشت، بهتر است متعرض احصای شواهد آن در کلام ابن رومی نگردیم، زیرا این امر آشکارتر از آنست که احتیاج به توضیح داشته باشد. کمتر قصیده‌ای از قصائد دراز و یا کوتاهش را می‌توان پیداکرد، که شما به خوانید و درخلال خواندن یقین نکنید که ناظم آن دریائی از علم لغت، ودارای احاطهٔ وسیعی به مفردات غریب، واوزان و مشتقات آن وتصریفهای لغوی و آشنائی با موقعیت امثال عرب‌واسماء مشاهیر آنان است، اینها همه همراه باآنچه مربوط به احکام دینی و اقتباس ها از ادب قرآن صورت می‌گیرد، به طوری که درشعر عربی کسی نیست که این شواهد درکلامش به این فراوانی و دقت، دیده شود مگر دو شاعر: یکی شاعر ما ابن رومی، دوم معرّی

(ابو العلاء) .

ابن رومی گاهی که رؤسا و ادبائی امثال «عبیدالله بن عبدالله» و «علی بن یحیی» و «اسماعیل بن بلبل» را به‌قصائدی مدح می‌گفت ،کلمات غریبش رادرهمان کاغذی‌که قصیده‌رامی نوشت‌تفسیرمی‌کرد . گویا ازاینکه دقائق‌الفاظ واسرار لغتش از آنهافوت شود ، بر آنها مهر می‌ورزید آنگاه وقتی از آنها جفا کاری وتغیّر می‌دید ، مجدداً پوزش می‌طلبید که :

«لغات نا مأنوس را برای‌شماتفسیر نکردم ، بلکه‌برای غیر شماکسی‌که آن‌را نمی‌داند» .

یامیگفت :

« تفسیر برای غیرشماست نه برای شما ، چگونه برای‌کسی‌که عالم به اسرار لغت است می‌توان تفسیرکرد » .

براثر شهرتی که ابن رومی درعلم لغت و اسرار ونکات لطیف آن ، پیداکرده بود کلمات نامأنوسی می‌ساختند و برای تفریح یا عاجز کردن ، از او می‌پرسیدند. از قصهٔ جرامض که یکی از این بازیگری است ، می‌توان دیگر نمونه های آن‌را دانست . درمجلس « قاسم بن عبدالله » کسی از ابن رومی پرسید « جرامض » چیست او بلا درنگ پاسخ داد :

« از معنی جرامض برای یافتن علم آن پرسیدی ، جرامض عبارت است از خزاکل آخرگاهی غوامض باغوامضی‌مثل خود تعبیر و تفسیر میشوند .

از جرامض به‌سلجکل‌هم میتوان تعبیرکرد ، واگر نمیپذیری بعنوان فرض‌و احتمال قبول کن » .

اینها همه کلماتی از قبیل جرامض است که نه معنی دارد و نه وجود خارجی .

اگرکاوشهای ما صحیح باشد ، و استادان او امثال ثعلب و قتیبه باشند ، ونیز استادی قطعی ابن حبیب‌که ازآنجا علم به لغات غریب و انساب و اخبار پیدا کرده

است ، باید گفت اینان همه برگزیدهٔ برگزیدگان در این مطالبند ، به ویژه وقتی شاگردی تا این حدّ هوشمند ، تیزفهم ، با حافظهٔ قوی مانند ابن رومی ، به آنها کمك کند .

قبلا اشاره کردیم که او پنج بیت شعر را فقط بایکبار خواندن حفظ می‌کرد فرض میکنیم در روایت تا اندازهٔ مبالغه رفته است ، ولی مسلماً او سریع الحفظ بوده و چنین سرعت حفظی او را در کار فراهم ساختن لغات ، و توضیح مفردات آن نیرو می‌بخشیده‌است .

ابن‌رومی‌همهٔزندگانی‌اش رادربغداد بسربرد . اگر کمی بغداد را ترك‌می‌گفت سریعاً به‌سوی‌آن‌بازمی‌گردید ، واشتیاق‌فراوان‌خودرا به بغداد باناله های‌جانفرسا، ابراز می‌داشت . آن روز بغداد پایتخت بی‌رقیب دنیا بود ، و ابن رومی درآن در کارهای خیری دست‌داشت ، مالك دو خانه وثروتها و هدایای موروثی‌بود : یکی از ثروتهای موروثی‌اش‌قدحی‌منسوب به‌هرون‌الرشید بودکه‌وقتی‌آن رابه «علی بن‌منجم یحیی» اهداء می‌کرد در وصفش‌چنین گفت :

«قدحی‌ازیادگارهای رشید رایکی ازپسران موافق نه ناموافقش برگزید.این قدح درشیرینی از دهان دوست‌شیرین تراست هرچند یك کلمه سخن نمی‌گوید .

ازجواهر با صفای‌طبیعی‌ریخته‌شده نه‌با مادهٔشیمیائی آن‌راصفا داده باشند .

دیده‌درآن چنان فرومی‌رودکه ازصفای قدح ، پنداری به اشتباه افتاده است .

همچون عشق محبوب ناآلوده به غبار کدورت دارای نوری بسیار رقیقتر وبا صفاتر است» .

آنگاه‌عقاد سخنش‌را به‌بحث‌درباره مزاج ، اخلاق‌وزندگی ومایملك ابن‌رومی کشانده و از مزاحها و شوخی ها و هجاها و شکست او وفال بدزدن ازصفحه ۱۰۲ تا صفحه ۲۰۳ مفصل شرح وبسط داده است . آنگاه به شرح عقیده‌اش (که درآن جای نقدوتأمل بسیار است) به این شرح می‌پردازد .

عقیدهٔ او

درگذشته گفته‌ایم وضع دینی قرن سوم هجری چگونه بود. دراین عصر مذاهب و نحله ها، زیاد شد، و کمتر کسی بودکه نتواند درعقائد موجود نظر ورأیی، برای خود برگزیند و اسلامش را به وسیله آن تفسیر و توجیه کند، تا بوسیله آن خودرا از گزند گروه محققان و خوانندگان علوم جدید، نجات بخشد.

ابن رومی یکی از این خوانندگان علوم جدید است. انتظار نمی‌رود مباحثی را که بررسی می‌کرده، و درمجالس آنها حاضر می‌گردیده، و سخنانی که از اهل آنها می‌شنیده، اثری محسوس در او نگذاشته باشد. از این رو او مسلمانی بود، دراسلامش مستقیم، ولی شیعی معتزلی و قدری بود، که عقیده به دو طبیعت (میل به پستی از یکسو وگرایش به طهارت و پاکی ازسوی دیگر) داشت واین سالمترین مذاهب و نحله های معروف آنروز از نظر عقیدهٔ دینی است.

«معرّی» در «رسالة الغفران» گفته است: بغدادیان مدعی اند که او اظهار تشیّع می‌کرده وبراین امر استدلال به قصیدهٔ جیمیه‌اش می‌کنند، آنگاه در تعقیب آن گفته: من معتقدم اومذهبی جزمذهب شعرای دیگر نداشته است.

مانمی‌دانیم ازچه رو «معرّی» درتشیّع او تردید کرده می‌گوید «اومذهبی جز مذهب‌شعرای دیگر نداشته است» شعراهم وقتی مذهب تشیّع رامی‌پذیرندمانند سایر مردم واقعاًشیعه‌می‌شوندبلکه‌گاهی‌راه افراط‌را پیش گرفته‌بیش‌ازدیگر شیعیان اظهار تشیّع‌می‌نمایند، مامعتقدیم معرّی برهمهٔ اشعاراو آگاهی نداشته، ازاین رو حقیقت مذهبش براوپوشیده مانده است، واگر چنین نبوده، نباید این حقیقت براو پنهان ماند.

گذشته ازاین، قصیدهٔ جیمیّه به تنهائی دراظهار تشیّع او بی‌شك کافی است زیرا شاعر هیچگونه انگیزهٔ طمع باسازش با دستگاهی نداشته و بعکس باسرودن

آن ، خودرا ، آماج خطر شدیدی از ناحیهٔ طاهریان و عباسیان قرار داده است .

دراین قصیدهٔ خود ، او «یحیی‌بن‌عمر بن‌الحسین‌بن‌زیدبن علی (= بن‌الحسین) (ع) راکه مقابل دستگاه خلافت ، و رو در روی طاهریان ، حکام خراسان قیام‌کرد ، رثا گفته است .

ودر آن‌قصیده درحالی که‌از (حکام سوء) طاهریان یادمی‌کند ، خطاب به بنی عباس گوید :

« ای بنی‌عباس از دشمنی‌های خود دست بدارید ومعایب‌خودرا سخت‌سربسته نگهدارید » .

«حکام سوءتان‌را باگمراهیهایشان رهاکنید ،که شایستهٔ آنها ، غرق شدن‌در امواج فسادشان است » .

« در انتظار روزی‌که باز گردانندهٔای ، حق‌را به‌اهلش برساند باشید ،آنگاه چنانکه افرادی محزون بودند ، شما محزون خواهید شد » .

« هنگامی فرا رسدکه از خطاهای خود . پوزش نتوانید آورد وحجت خدا برشما تمام شده راه فراری ندارید » .

« بذر دشمنی اکنون فیمابین نیفشانید که این بذرها به ثمر خواهد رسید » .

« به زیان‌شما است‌که اگر فکر کنید وضع (موجود) برایتان دوام خواهد یافت بااینکه روزگار یك رنگ باقی نمی‌ماند » .

« شاید درسویدای نهان‌نهضتی برپاگردد وآنان‌رابرشما برتری دهدکه‌همیشه بامداد روشن در دل شب تاریك‌است » .

آیا شیعه به « بنی عباس » چه بگوید سخت‌تر وصریحتر از این که بترسید از آیندهٔ خود و منتظر دولت علویان باشید ؟ او با این سخن بنی عباس‌را از زوال ملکشان ترسانده وبرای آل علی آرزوی روزی‌را کرده‌که دشمنانشان‌را بکوبند و حقشان‌را بازستانند ، خونخواهی‌کنند ،وظلمهای وارده‌را پاسخ‌گویند . اوازعلویان

مانند هر فرد شیعی بطور واضحی هوا خواهی کرده است .

ازاین‌واضحتر ، اشعار نونیهٔ اوست‌که درآن‌آرزوی هلاك دشمنانشان‌را دارد وخودرا توبیخ می‌کندکه چرا دریاری آنها از جانفشانی کوتاهی‌کرده است :

« اگر روزگار دشمنانشان‌را حکم و قدرت بخشیده ، رقیبی هم در کمین آنها نشسته است » .

« اینان درمیان‌اعتراض مردم وخودخواهی‌های خویش ، رشتهٔ حق‌راگسیخته دست به‌تجاوز زدند » .

« شکیبا باشید که خداوند آنان‌را به‌خاطر شما هلاك خواهد کرد چنانکه ملوك یمن را به‌هلاکت رسانید» .

« زمان یاری نزدیك شده است‌کندی نورزید یقیناً یاری نزدیك است » .

« این‌ازتقصیرهای من‌است ، کاری‌کرده‌ام مانندکار به دنیا وابستگان‌که خونم حفظ شده» .

« این چیست که‌خونم‌نه دریاری شما می‌ریزد ، ونه‌به‌آبرو وشخصیتم لطمه‌ای وارد میشود » .

« ولی من جانم‌را نثار خواهم کرد ، هرچند خداوند خون مرا با خونهای دیگران تاکنون حفظ کرده است » .

« کاش من به‌جای شما آماج حوادث می‌شدم یا می توانستم زره یا پوشش ضخیمی برای شما باشم » .

« باپیشانی‌ام تیر مخالف‌را بخود گیرم و باگلوگاه و سینه‌ام ، نیزهٔ دشمنان‌را بخود میخرم » .

« کسی‌که بخواهد در راه شما رضای حق‌را بخرد ، هیچگاه از ترس جانش ، احساس غبن نمی‌کند » .

کسی‌که اینگونه سخن گوید و چنین درکی داشته باشد ، هیچ جای شبهه در تشیّعش نخواهد بود اوخودرا برای محبت‌آل علی بدون هیچگونه غرض مادّی در

معرض مرگ قرار می‌دهد ، به‌خاطر آنها بخشم می‌آید ، اعلام مهر و عاطفتی نسبت به‌آنها می‌کند که نه نفعی از آن عاید خود و نه عاید آنها می‌گردد .

ابن رومی از « یحیی بن عمر » جز به لقب شهید چنانکه در قصیده‌ی جیمیه ملاحظه می‌شود ، یاد نمیکرد . در واقعهٔ مستقل دیگری از او باابن دو بیت یاد کرده است :

« نیزهٔ دشمن پارچهٔ خونین براو پوشانید واو نزد خداوند بارنگ قرمز وارد شد » .

« پاداش روبوسی اوبادار ، عیناً رو بوسی او بازیبارویان آزرم دیده‌گردید » .

تنها پاره‌ای از این اشعار کافی بود که اورا شیعهٔ آل ابیطالب ، معرفی کند ودلیل براین باشدکه او تشیع را به عنوان مذهبی در امر خلافت اسلامی‌پذیرفته است ، مانند مذهب شعرا یاغیر شعرا . بویژه تشیّع معتدلی که اهل آن‌عقیده دارند جائز است امامت شخص فروتر باوجود شخص برتر ، ولعن صحابه‌ای راکه درامر خلافت معارض علی شدند ، زشت میدانند ، این شیعیان بیشتر زیدی هستند که در لشکر « یحیی بن عمر » برای مقابله بابنی عباس قیام‌کردند . اینان در یاری آل علی چیزی بیشتر از ابن رومی نمی‌گویند ، و آرزوئی زیادتر از آرزوی او ندارند .

به نظر می‌رسد ابن رومی تشیّع‌را از پدر ومادرش به‌ارث برده باشد ، زیرا مادرش ایرانی الاصل بود ، وتشیّع به مذهب ملتش ، ایرانیان در یاری آل علی ، نزدیکتر بود وهم‌به این‌دلیل‌که پدرش اورا علی‌نامید وعلی از‌اسماء محبوب شیعیان است‌که یاران سرسخت خلفا از آن اجتناب می‌کنند . ایرادی برپدر شاعر نیست که باوجودی‌که شیعه بود درخدمت یکی ازخاندانهای بنی‌عباس بسر می‌برد ، زیرا پیشوایانش مردمی بودندکه خودرا از خلافت وولایت عهدی که علت دشمنی شدید بین عباسیان‌وعلویان می‌گردید . دور نگهمیداشتند ، گاهی اتفاق می‌افتاد پاره‌ای از خلفا وولی‌عهدانشان نسبت به علی واولادعلی اظهاراحترام وتکریم نمایند ،چنانکه

این امر در مورد « معتضد » خلیفه‌ای که‌ابن رومی زیاد مدح اورا گفته ، مشهوراست. و چنانکه از « منتصر » ولی‌عهدی که می‌گویند پدرش « متوکل » را به جرم یك برخورد شوخی‌که بین آن‌دو اتفاق افتاد ، در دفاع از حرمت علی و آل علی ، کشت ، این امر ، نیز به شهرت پیوسته است ،(سپس بعد از تأیید تشیّع بنی طاهر در صفحه ۲۰۷ ـ ۲۰۹ گوید :)

بهترین عقیده‌ای که‌شایسته‌است انسان‌درراه‌آن بکوشد، عقیده‌ای‌است که‌انسان را هنگام ترس ، دلیری بخشد وچون ازدگرگونیهای حوادث ، به‌خشم‌آمد راه‌تسلی خاطر وپوزش رادربرابرش‌بگشاید‌آرزوی رسیدن‌به‌آینده‌ای بهتر ازوضع حاضر،را پیش پایش نهد . واز‌این نزدیکتر ، تیرگیهای نادانی‌رابزداید وحق هرکس‌را بپردازد همهٔ اینهارا ابن رومی بحدکامل درتشیّع علوی طرفدار امام منتظر غایب بدست می‌آورد ، درمقابل عباسیان‌که طرفدار وضع حاضرند ومردم همه دشمن آنهایند ، وآرزوی زوال ملکشان‌را دارند . از این‌رو تشیع ابن رومی در دلش بود ، در امیدهایش بود ، واوبرمذهب دیگر شاعران و برمذهب دیگرمردان ، ازطرفداران تشیّع بود .

اما در مورد اعتزال ، ابن رومی نه‌آن‌را پنهان می‌کند ونه درآن باره به‌بحث وجدل می‌پردازد . بلکه به‌آن افتخار نموده نسبت به‌آن حرص می‌ورزد .

از آن جمله دربارهٔ «ابن حریث» گفته است :

« او یك معتزلی است درنهان که روی آنرا می‌پوشاند در حالیکه سرانجام پنهانی‌ها خودرا آشکارمی‌گردانند » .

« آیا من عقیدهٔ اعتزال‌را رهاکنم ؟ ابداً ، من دردادن‌آن‌بخیل‌ام» .

«به نظر من اگرعقیدهٔ « ابن حریث » به چیزی غیر از اعتزال باشد، من به دین او نخواهم بود » .

مذهب ابن رومی در اعتزال ، تابع قدریه است قدریه یعنی کسانی‌که قائل به اختیارند وخداوندرا از کیفر جبر بر عملی که انجام شده ، تنزیه میکنند . این

مطلب از سخن او در خطاب به «عباس‌بن قاشی» که اورا به پیوند مذهبی سوگند میدهد معلوم میشود :

«اگر بین ما ، قرابت فامیلی هم نباشد بستگی دینی بحدی است که پدر را از فرزند جدا می‌سازد»

«ما درعقیدهٔ به عدل وتوحید باهم مشترکیم ولی نه‌باکسانی‌که شبیه این‌دورا گویند یامنکر هردو گردند».

«میان دوکس‌که بدعتی گمراه‌کننده نهاده‌اند ، رفاقت حاکم است تا چه رسد به کسانی‌که سنت هدایت نهند».

«باخوی شکوفان خودکه برتو ملازم و پاینده است ، مضبوط و دائمی‌باش»

«چیست عذر یك نفر معتزلی متمکن ،که دست خود را از مساعدت معتزلی درویش باز میکشد».

«آیامی‌پندارد تقدیر حتمی او ، به تأخیر می‌افتد ، اگر چنین پنداری داشته باشد پیمان اعتزالش‌را گسیخته است».

«یاعطای او شایستگی رفیقش‌را ندارد ؟ چگونه و حال آنکه او از راه بدر نرفته ومنحرف نشده است».

«یا چیزی‌که بتواند اورا راضی‌کند در اختیارش نیستدر صورتیکه برادر از برادر به‌آنچه میسوراست بسنده می‌شود».

«اعلام می‌کنم ، به عقیدهٔ من‌هیچ عذری برای‌شخصی‌مثل‌شما نیست ، ازاینکه رأی محکم‌را بکار نبندد».

بدین‌ترتیب ازکلامش واضح می‌شود او معتزلی واز اهل عدل و توحید است واین همان اسمی است‌که قدریه‌را بدان می‌نامند ، زیرا آنان عدل را به‌خدا نسبت میدهندو بنده‌رانسبت بگناهی که‌خدامقدرکرده وبدان مبتلاشده، قائل‌به‌کیفر نیستند. وبه این‌علت‌که آنان‌خداوندرابه‌یگانگی‌می‌شناسند ، معتقدند قرآن مخلوق اوست، وقدیم نیست تا مانند او دارای صفت قدمت باشد . اینان برای خود نام عدل و

توحیدرا انتخاب کرده‌اند تا به‌کسانی که می‌خواهند آنان‌را قدریه خوانده و حدیث «القدریة مجوس هذه‌الامة» را بر آنها تطبیق کنند، پاسخ ردّ داده باشند. می‌گویند ما قدریه نیستیم. این اسم شایستهٔ کسانی است که عقیده به قدر داشته باشند. ما اهل عدل وتوحیدیم وخدارا منزه از ظلم وشرك میدانیم.

همچنین از سخنش واضح است که او عقیده به‌آزادی انسان در انجام کارهای خیر وشر، دارد وبر رفیقش اینطور استدلال کرده، به‌او می‌گوید: چرا به من پاداش نمی‌رسانی؟ اگر بگوئی مقدّر نیست پس کو آزادی انسان دراعمالش، واگر بگوئی نمی‌خواهی، پس در دوستی ستم کرده‌ای وآئین جوانمردی‌را شکسته‌ای.

او غیر از اینها، اشعاری صریح در عقیدهٔ به اختیار دارد که نشان می‌دهد انسان اعمالش‌را خود، پدید می‌آورد. مانند این شعر:

«اگر دگرگونیهای آزادی واختیار درکار نبود امیال وهوسها، مرا مانندرشتهٔ قطار اشتران، بخود می‌کشانید».

واین شعر دیگر او، که گوید:

«کجا چنین باشی، وحال آنکه اختیار درکف تو است ودر شکستن و بستن، تو خود دست اندرکاری.»

ودر این شعرش که گوید:

«نیکی مصنوعی است که بسازنده‌اش مربوط است، ازاین‌رو هرگاه دست درکار خیری زدی آن خیر تورا دنبال خواهدکرد».

«بدی نیز اثرعمل کنندهٔ آن است وقتی دست به‌کار شری زدی همان شر، هلاکت خواهدکرد».

ولی در تقسیم ارزاق عقیده بتقدیر دارد و میگوید:

«روزی بدون طلب به‌پای خود می‌آید وفرق نمی‌کند چه ازآن فرارکنی یا آنرا سوی خود فرا خوانی».

ونیز گوید:

«آیا نمی‌بینی راهها، در میان کوهها چقدر وسیع است، وخدا زنده وروزی تضمین شده است؟»

(امینی گوید) این مطلب در مورد رزقی است که شخص‌را می‌جوید و دنبال می‌کند اما در مورد رزقی‌که باید طلب‌کرد چنین نیست چنانکه به همین مضمون [۱] حدیث‌آمده است، در مورد رزقی‌که نباید طلب‌کرد، قدریه دچار تناقض نخواهند شد زیرا آنان تنها در اموری‌که انسان مورد ثواب و عقاب قرار می‌گیرد، قائل به اختیارند نه در مورد رزق وبهره‌های دنیوی.

اما در بارهٔ عقیدهٔ به دوطبیعت (که قبلاً اشاره شد) واضح ترین سخنش در این اشعار است.

«ما وشماهردو دارای طبیعت خاکی هستیم‌که همیشه‌ما رابه جاهای بدی‌برت می‌کند».

«قبل از ما آدم و همسرش را از بهترین خانه، بهشت برین (فردوس) سقوط داد».

«پس بجای باغها ورودهای روان، دنیای دنی را که مانند نامش پست است، به عوض گرفتند».

«سوگند بخدا، بد طبیعتی است که پدر مارا از مقام قرب جوار حق‌محروم ساخت».

«فرزندان ضعیفش را بعداز خود، تسلیم اسارت کرد تا آنان بدون اسیر کننده‌ای، خود اسیر نفس‌گردند».

«ولی هوای نفس درآزادگان، اسیر و محدود، و مقهور قدرت آزاد مردی است».

«هرچند پیکر ها بخاطر آن طبیعت به هوای نفس کشیده شوند ولی نفس مانند آتش به بلندی می‌گراید».

---

(۱) رزق رزقان: رزق یطلبك ورزق تطلبه. (مترجم)

« اگر درگیری پیکرها باتفوسشان نبود ، آنان با یك پرش شدید آن ازهمهٔ اقطار می‌گذشتند » .

« و اگر پرش آنان کوتاه تر هم بود ، باز ماه کیهان و ستارگان گردنده را ، در دست می‌گرفتند » .

امینی گوید : دراینجا نویسنده ، نسبت های بی‌اساسی به ابن رومی داده ، که درمیزان حقیقت فاقد ارزش است . علت این نسبت ها فاصله گرفتن او از علم اخلاق و عدم درك معنی اشعار ابن رومی است که پنداشته افکار اوباتوحید اسلامی منافات دارد لیکن کسی که با سبکهای سخن آشنا باشد و غرائز مختلف انسان را بشناسد در معنی شعر او شك نخواهد کرد و این خود نشانهٔ آن است که ابن رومی آشنائی کامل به اخلاق داشته‌که جای تفصیل این جمله ،کتب اخلاق و تربیت است و چون این بحث از موضوع کتاب خارج است ما از آن‌صرف نظر می‌کنیم .

گوید : ابن رومی دینداری در سرشتش بود زیرا ترس آمیخته به خضوع وتکیه برباورغیبی جزءسرشت اوشده بود و این هردو ، دورهگذر مخفی‌برای نفوذ ایمان‌واعتراف به عنایت‌بزرگ درجهان‌هستی است از این‌رواوازترس شك ، به خدا ایمان دارد ، متوجه تسلیم است تسلیمی ساده ، به سادگی کسی که از اضطراب‌وقلق می‌گریزد و آرامش را بر هرچیز ، ترجیح می‌دهد .

کارسادگی او بدآنجا کشید که بر فلاسفه‌ای که‌نسبت به‌محفوظ ماندن پیکر پرهیزگاران پس از مرگ ، تردید کرده و آن را اثر دارو یا حنوط می‌دانستند به شدت‌انکارنموده‌وبه «ابن‌ابی ناظرة»که برای آزمایش ، بدنی را چشیده‌بود عوامل بقاء آن را بداند ،گفت :

«شما که مردگان را می‌چشی ، تامعلوم شود عامل محفوظ ماندن آنها بعداز گذشت زمان دارواست » .

« اگر خالق جهان را تهمت به ناتوانی نمی‌زدی ، آزمایشت از روی رعایت راستی امانت بود » .

«آیا می‌پنداری خداوند قادر نیست مردگان را مانند زندگان محفوظ نگهدارد؟»
«و آیات لطیف خدا را که می‌بینی از تدابیر حکمایش می‌پنداری؟»
او از دنیا رفت و لحظات آخر عمرش می‌گفت:
لقای پروردگار را هول و هراسی است که هیچ ترسی بدان پایه نمی‌رسد.
طیره یا فال بد، نزد او تنها بخشی از همین ترس دینی غریزی بود از این رو او فلسفه بافی می‌کرد و آراء و نظراتش را در دین وارد می‌ساخت ولی در حد احساس نه اندیشه و لذا باید گفت او یك هنرمند است نه یك فیلسوف.

امینی گوید: فال بد زدن (طیرة) بخشی از دین نیست. و کسی که تسلیم دین باشد گوشش از سخن پیغمبر (ص) پر است که فرمود **لاطیرة ولاحام:** «نه فال بد و نه پرندهٔ شوم. و به آن تکیه نخواهد کرد بلکه ترتیب اثر دادن به فال بد خاصیت ضعف در نفوسی است که به نور ایمان و یقین و توکل بر خدا در همه حال نیرومند نشده باشد لذا در جاهلیت فال بد زدن فراوان بود و اسلام آن را از میان برداشت.

گوید: اینکه او عقیده به اختیار دارد از جرئت و دلیریش نیست و نمی‌خواهد نظری بر خلاف اصطلاح عمومی ابراز کرده باشد، او گناه را به گردن انسان می‌اندازد و تقدیر خدا را در مورد ثواب و عقاید بنده دور از ظلم می‌بیند، و در بارهٔ خداوند به نیکوترین تصوری که یك فلسفه ساز خدایش را تصویر می‌کند، می‌نگرد وگویا این عقیده را، ترس از عالم غیب به او داده است نه جرئت و دلیری نسبت به آن.

و از ترس اشکالاتی که او را فرا گرفته بود، به رأی معتزله کشیده شد و آرامشی نداشت تا به پناهگاهی برسد و به آسودگی امن و امان، دست یابد. از این رو به دوستان پناه می‌برد و با آنان به درد دل می‌پرداخت و از آنان می خواست تا اندوهش را بگشایند چنانکه گوید:

«همبستگی ما را در دوستی، مهر ما نسبت به نیکان بنی هاشم مستحکم می‌دارد».

«واخلاص ما در توحید خدای یگانه و دفاع ما از دینش در مقاومت‌ها»

«با چنان معرفتی که هیچ شک نتواند آن را بکوبد و هیچ سلاحی در مقابلش کارگر نیفتد».

«و با بکار بردن اندیشه در هر شبهه‌ای که بدان استدلال شود تا زیرکان زبان دان عاجز گردند».

«ما و شما هر دو در زیر سایه رضای پروردگار، و اخلاص نسبت به حجت او با سینه‌ای آکنده از اندوه، بسر می‌بریم».

چیزی که هست ایمان یك امر است و ادای فرائض دینی امری دیگر، نهایت درجهٔ ایمان نزد او این است که به وسیله تقرب به اهل بیت، و تنزیه خداوند و اطمینان به عدل و رحمتش به او تأمین دهد، آنگاه راهش را باز گذارد تا هر چه میخواهد به بازیگری و مزاح بگذراند ولی مثلاً روزه داری، که او را از مشتهیات و نیازهای غریزی باز دارد خوش آیندش نیست.

فَلاَ أهْلاً بِمانِعِ کُلِّ خَیْرٍ وَأهْلاً بِالطَّعامِ وَ بِالشَّرابِ

«من به جلوگیر از هر خیری، خوش‌آمد نمیگویم ولی از خوراك و نوشیدنی استقبال می‌کنم».

بلکه مانعی نمی‌بیند شبی را که در خوشی گذرانده به شب معراج تشبیه کند و بگوید:

«خوشبختی ما را در آن شب به مقام بلند پیروزی رسانید از این رو مانند شب معراج گردید».

بهمین دلیل او در تقوای اخلاقی‌اش از احساسات آنی، اطاعت میکند چنانکه در هر حالت بازیگری و مزاح را از دست نمی‌دهد، وقتی هم پای تقوا و خشوع به میان میآید، احدی از عبّاد روزگار به پایش نمی‌رسد. در بررسی این اشعار به نظر می‌رسد او عابدی بوده که عمری را در صومعهٔ عبادت گذرانیده است!

«آنان (پرهیزگاران) پهلو از خوابگاه تهی ساخته

میان خوف و رجابه خدای خود پناهنده‌اند

و لذت خواب را از چشمان خواب آلودهٔ خود زدوده -

اختران را می‌نگرند یکی بعداز دیگری طلوع می‌کنند

اگر آنان را هنگام اشاره با انگشتان به بینی -

و هنگامی‌که به آیات مربوط به قیامت بر می‌خورند، چگونه آه میکشند

و هنگامی‌که با کمال خشوع گونه‌ها بر خاك می‌سایند .

با چشمانی گریان و اشکهای سیل‌آسا .

دعا می‌کنند، خدای ما! صاحب اختیار ما ، ای که همه کارت نیکو است !

به خاطر چهره‌های خاکسارمان ، از گناه ما درگذر .

به خاطر چشمهای گریانمان ، از گناه ما بگذر

تو بهترین پشت‌گرمی ما هستی ، وقتی‌کسی را نداریم

پاسخ می‌رسد ، پاسخی که گوش آن را نمی‌شنود .

دوستانم ، کارهایتان نزد من ضایع نمیشود

جانهای خود راکه به راه من دهید ، به‌امانت‌نزد من‌محفوظ می‌ماند »

ابن رومی ازاین‌نمونه اشعار خاشعانه بسیار دارد ماهیچگاه این نمونه اشعار از شعرائی مانند «ابن فارض» و «محی‌الدین» (که معروف به عرفان وتصوف‌اند) ، نشنیده‌ایم .

امینی گوید : عقیدهٔ ابن رومی در باب اختیار ناشی از تیرگی شك و شبهه نیست چنانکه عقّاد پنداشته است ، بلکه این عقیده‌را در نتیجهٔ برهان ودلیل‌اتخاذ کرده است . او به حساب ترس از سرنوشت ، معتقد به تقدیر نشده ، بلکه براهین قاطع اورا بدان ملزم داشته است .

چنانکه عقیدهٔ اودرباب روزی‌که تقدیر محض است ازروی برهان اتخاذشده ومنافاتی ندارد که انسان در عین حال مکلف به‌کوشش باشد ودنبال اسباب ظاهری ،

برطبق نوامیس الهی که حاکم بر نظام جهان است ، برود . اینهامسائل فلسفهٔ اسلامی است که در جای خود باید بررسی شود .

امّا اتکاء ابن رومی به عدل ورحمت و پاکیزه پنداشتن خدا از ظلم و قساوت ، این از خصوصیات هرمسلمان مؤمن بخداونداست که خدارا به‌صفات‌کمال وجلالش بشناسد .

علت‌تقرب به‌اهل بیت طاهرین (ع) تنها برای‌جلب مودت ودوستی‌آنهاست که‌به‌نص آیهٔ قرآن اجر رسالت قرارگرفته ومثَل‌آنها ، مثل کشتی نوح گشته است که هرکس در آن داخل شد ، نجات یافت ، وهرکس تخلف ورزید غرق گردید . اهل‌بیت پیغمبر ﷺ قرین کتاب‌اند و پیغمبر آنان را جانشین بعد از خود معرفی کرده ، فرموده است : این هردوامانتی هستندکه اگر به آنها چنگ زدید هیچگاه بعدازمن‌گمراه نخواهید شد . پس آنان چقدر شایستگی دارند که نزدیکی به آنها مارا برای جهان‌آخرت ، تأمین روانی بخشد .

امّا نسبت شوخ‌طبعی وبی‌آزرمی به‌او ، باید گفت اینها مضامین شعری است و شعرارا نباید بدان مؤاخذه‌کرد ، چه‌بسیار شعرای عفیف و پاکدامنی‌که امثال‌این مضامین‌را سروده‌اند .

هجای او :

قرن سوم هجری ، دو شاعر هجاء گو بیرون داد که از دیگر شعرای قرون اسلامی دراین زمینه مشهورتر شدند : یکی‌ابن‌رومی ودیگری دعبل‌خزاعی‌که‌خلفا، حکام ومردم ، همه‌را هجوگفته‌اند .

« ابوالعلاء معری » این دو شاعر را باهم ، در شعرش آورده و در هجوگوئی روزگار برفرزندان خود ، به‌آن‌دو مثل زده‌است :

لَوْ اَنْصَفَ الدَّهرُهَجَا اَهْلَهُ كَاَنَّهُ الرُّومیُّ اَوْدِعْبِلُ

حتی تاریخ نویس امروزهم نمی‌تواند اسم تازه‌ای به‌این دونام بیفزاید ، زیرا

در دوره‌های بعد از قرن سوم کسی که شبیه آندو در این زمینه باشد و نفوذ و تأثیر نشان دهد، پیدا نشد.

این‌دو هجاگو، هرکدام سبك خاصی درهجا دارند که در مقارنهٔ باهم بخوبی آشکارمیگردد. دعبل چنانکه درغیر این کتاب گفته‌ایم ... (بحث‌دعبل اورا چون به اینجا مربوط نیست، متذکر نمیشویم)، واما ابن رومی در طبعش نفرتی از مردم دیده نمی‌شود، او نمی‌خواهد برای‌جامعه درادبیات عرب، راهزن باشد. اوهنرمندی است چیره دست، که قدرت نقاشی ودقت تخیل دارد. ابتکار نشان میدهد، وبامعانی وشکل الفاظ، بازی می‌کند. وقتی بخواهد شخص یاچیزی‌را هجا گوید، دوربین عکاسی دقیقش‌را به طرف او متوجه می‌سازد و صورتی از آن در شعرش می‌پردازد بطوری‌که تصویر موجود، خودرا وسیلهٔ خودش هجوکرده باشد، درآن تصویر نگاه دوربین‌را به‌نقیصه‌ها و نقطه‌های ضعف‌چهرهٔ عکس‌برداری‌شده می‌افکند. درست‌مانند وقتی‌که شکلی‌را درآینه‌های مقعر ومحدّب بخواهند ارائه‌دهند، ازاین‌روهجاهای او یك‌نوع نقاشی آماده‌ای برای هرشکلی است‌که بخواهد ویك‌نوع بازی بامفاهیم مختلفی است، نسبت به‌کسانی که اورا تحریك کرده باشند.

ابن رومی از شخص هجو شدهٔ خود، عقل وهوش وعلم‌را می‌گیرد وتمام عیوب تمدن‌راکه دریك جمله گرایش به پستی در غرقاب شهوات است، به او می‌چسباند وقتی از هجاهای اوموجبات تمدن وبی‌بندوباری‌حاکم برتمدن‌آنروزرا، بیندازیم، زننده‌ترین قسمتش‌را حذف‌کرده‌ایم وباقیمانده‌آن چیزی جز، ازقبیل شوخ‌طبعی و شکلك سازی نیست

ابن رومی در هجا هنرخاصی داشت‌که بی‌تردیدآن را برگزیده وزیاد درآن کار کرده هرچند بدان نیازی نداشت، وبه حساب دشمنی باکسی هم نبود. مقصود ازآن‌هنر شکلك سازی وبازی باتصاویر مضحك ومنظره‌های فکاهی وشبیه‌سازیهای دقیق‌بود. گویا این تمایل در سرشت ابن‌رومی چنانکه درطبع نقاش چیره‌دست‌است

وجودداشته ،که هرچه دیده عیناً بقلم آورده ونقاشی خودرا درکمال محکمی ، وابتکار می‌پرداخت .

آنچه از هجاها ، در شعر ابن رومی دیده می‌شود ، هرچند ضرورتی برای آن وجود نداشته وبین او ومردم روابط حسنه‌ای موجود بوده است ، بمنظور ابرازهنرمندی اوصورت گرفته‌است. واین‌هنررا بهتراست ، قدرت تخیل و تصور بنامیم تا هجا ویکی از محسنات‌است نه‌سیئات ، مطلوب است نه‌مطرود ومذموم ؛ شما اگربه‌بینید فرزندتان درچنین هنری وارد است ورموز وخفایای آن‌را می‌داند هرچند شما در صدد تهذیب وارشادش باشید ، بدتان نمی‌آید . بااینکه وقتی به‌بینید به‌کسی فحش می‌دهد واورا توهین می‌کند وهجامی‌گوید نگران وعصبانی خواهید شد . زیرا اگر اورا ازتوجه به‌نقاشی‌های فکاهی ودرک معانی وتصاویرآن وتجسم تصورات مشابه آن باز دارید ، در حقیقت شما اورا از اخلاقی‌که باعث رشد ونمو فکری او می‌شده‌است باز داشته‌اید واحساس صادق اورا از تصدیق وفهم آنچه می‌فهمد ، جلوگیرشده‌اید. ولی اگر اورا از هجاگوئی وانگیزه‌های آن باز دارید ، از خوی زائدی که قابل نیست اورا بازداشته‌اید .

اینست هنر ابن‌رومی که نه عذری‌دارد ونه‌می‌خواهد تاعذری برایش بتراشند درغیراز این‌نمونه‌هجاهاکه یادکردیم‌بایدگفت‌مواردی‌است‌که اورا بدانهاکشانیده‌اند نه او خود بدانها دست زده باشد . ویا ازخود دفاع کرده‌است نه اینکه حمله‌ای‌را آغاز کرده باشد ویا درباره‌ای مواردعمداً اورا برانگیخته‌اند ، نه او خودبرانگیخته شده باشد بااینکه وقتی در شعرش می‌خوانید :

«دو نفرکه باهم فحاشی کنند همیشه‌کسی‌که خودش وپدر و مادرش از دیگری بدتر باشد ، پیروز میگردد» .

باور نمی‌کنید،گوینده‌ٔ آن‌ابن‌رومی‌هجاآفرین زبان عرب وکسی که‌هجاگویان را به‌نقاط ضعفشان هجا می‌گوید ، باشد . ولی حقیقت همین است ، او برخی اوقات متوجه راه‌تکاملش می‌گردید ، ازهجاگوئی متنفر ومستعفی می‌شد ، دوست‌می‌داشت

از هجای دیگران هرچند بدگو وهجاکننده‌اش باشند ، خودرا نجات بخشد وسوگند یاد می‌کرد تادیگر توبه‌را نشکند وکسی‌را هجو نکند چنانکه گوید :

« سوگند یاد کرده‌ام در دوران روزگار ، جز کسی که مرا هجو کند ؛ احدی‌را هجا نگویم».

«بلکه بکلی هجاگوئی‌را هرچند مرا هجاکنند ؛ به یکسو بیندازم».

«تاهمهٔ مردم خط امان خودرا ازمن بگیرند».

«مرا بردباری عزیزتر آیدتاخشم : بشرط اینکه خشمم ؛ مرارهاکند»

«اگر عنان حلم درکفم باشد ، حلم از إعمال جهالت (خشم وهجاگوئی) برتر است ».

این شیوهٔ اندیشه ، باابن رومی متناسب‌تر است زیرا او ازباطن سلیم النفس وآسانگیر آفریده شده ، وشرارت آمیخته با درشتخوئی ودشمنی درباطن او نیست : بلکه اگر او شرارت داشت ، به‌این همه هجاگوئی نیازش نمی‌افتاد ویااگر شرارتش افزون بود ، هجاگوئی‌اش‌راکمتر می‌نمود زیرادرمقابل دشمنی‌ها اگر از راه شرارت برای خودتأمینی ساخته بود ، (باهجایش) مقابله به مثل نمی‌کرد . چنانکه گفتیم هجای او اسلحه دفاعی بود نه به عنوان هجوم وحمله و هجایش نشانهٔ کینه توزی ودشمنی وانواع شرور باطنی نبود . چنانکه نمی‌توان آن‌را نمودار ناراحتی درونی تنفر طبع ، احساس ظلم غیر قابل تحمّل وغیر قابل پرهیز دانست . بسیاری از مردم شرورکه مرتکب قتل وتعدی وفساد می‌شوند ، زندگی‌را بدون اینکه کلمه‌ای در بدگوئی کسی از آنها شنیده شود ، بسر می‌برند وبسیاری از مردم ، بدگوئی وکینه توزی نشان می‌دهند زیرا خوی مذمّت وکینه‌توزی گرفته‌اند .

ولی کسی که رثاهای ابن رومی را در بارهٔ فرزندان ، مادر ، برادر ، عمه و خاله و پاره‌ای از دوستانش بخواند ، به‌خوبی درك میکند این رثاها از طبع کسی تراوش کرده‌که از سرشت او مهر ومحبت فیضان دارد ، وتوجه به رحم ، وانس به دوستان و برادران ، از باطنش ، می‌جوشد . از این دو مراثی او ، دلیل روشنی

برمیزان عطوفت ومهربانی اوست که می‌تواند برای شناخت او راهنمای منصفی باشد نه مدح‌های او که بر اثر میل وطمع سروده شده یا هجاهایش که از انگیزهٔ کینه توزی و بی صبری بر خوی مردم ریشه گرفته است. دراین رثاها سرشت مردی خودنمائی می‌کند که آز ونیاز اورا دگرگون نساخته است وبعکس نشان دهندهٔ فرزندی نیك، برادری باشفقت، پدری مهربان، همسری محبوب، فامیلی رؤف، و چون برادری درحزن برادرش محزون است. چنین مردی نمی‌تواند انسانی شرور، سخت‌دل، کینه توز و موذی باشد.

و هرگاه میان او و مردم زمانش اختلافی در قول پدید آید، عقل ما حکم می‌کند قبل‌ازاینکه‌سخن مردم‌را دربارهٔ او بپذیریم، سخن اورادربارهٔ مردم زمانش بنگریم. زیرا آنان آزار اورا مجاز، ودروغ بستن براورا که رفتارش به نظرشان غریب میآمد. آسان تلقی می‌کردند. مردم عادت کرده‌اند هرگاه رفتار غریبی از کسی دیدند، هرنوع تهمت وشگفتی را دربارهٔاش بپذیرند در حالیکه اوخود از این تهمت‌ها بیزار است وبدیهای مردم‌را یکی بعد از دیگری از ترس بالا گرفتن شکایتش ازمردم می‌بخشد بااینکه می‌داند مردم بی انصافند چنانکه گوید:

« از برادری بمن سخنی رسید که من او را بخشیدم هرچند کمتر از آن هم آدم‌را گله‌مند می‌کند ».

« هنگام برافروختن خشم، محاسنی چنداز او، که گناه هرخطا کاری‌را می‌بخشد، بخاطر آوردم ».

« مناسب من همین است که خوبی‌هارا بادیدهٔ روشن بنگرم واز بدیها بدون توبیخ چشم پوشی کنم ».

« ای کسی‌که از خشم ما گریزانی وخودرا تبرئه می‌کنی، نجات بخش‌ترین گریزگاه‌را برای خود برگزیده‌ای ».

« پوزش شما باگشاده روئی برگناهتان مقدم است ومهر شما با شایستگی و خوش آمد پذیرفته‌است ».

« اگر چیزی از تو بگوشم برسد ، من در مقام دشمنی با گوشم آنرا تکذیب می‌کنم ».

« من به مجرد تغییر زبانی ، تادل دگرگون نشده باشد ، رفاقتم‌را نمی‌شکنم»

بنابراین بااینکه ابن رومی مردی شرور و بدنفس وزود رنج نبود ، پس چرا هجاهایش‌زیاد است‌و به شدت متعرض آبروی‌هجوشدگانش‌میگردد؟ ، گمان‌می‌کنم از آن‌رو بدین‌کار دست میزند که حیله‌باز نیست خوش باطن است . با مکر وحیله و کجروی و افزارهائی از این قبیل ، که وسیلهٔ زندگی آن عصر بود ، سرو کاری نداشت . او در هنر خود فرورفته بود ، شعر ودانش و ادب‌را برای موفقیت خود و رسیدن به‌مقام وزارت وریاست ، به تنهائی کافی می‌پنداشت زیرا او در دوره‌ای بود که مقام وزارت‌را به نویسندگان وراویان حدیث می‌سپردند و برای رسیدن به این مقامات ، هزاران هزار داوطلب بودند که برای تقرب بدربار خلفا وحکام ، وسیله فراهم می‌کردند .

ابن رومی شاعری نویسنده ، وخطیبی پرروایت ، همراه‌بامعلوماتی درزمینهٔ منطق،هیئت،لغت وهرعلمی که فرهنگ زمان اقتضا داشت یا چنانکه « مسعودی » گفته است کمترین افزارهایش شعر است . . . وشعر به تنهائی برای فراهم آوردن مال ورسیدن به آرزوها کافی است .

بنا براین وقتی مردم اورا شاعر ، نویسنده و روایت کننده‌ای که برفلسفه و نجوم نیز آگاهی دارد بشناسند ، چه خواهد شد ، جز اینکه پایگاه وزارت‌خواستار او شده ، به سوی او بشتابد و محبوب خود را خواستگاری کند . چنانکه برای بسیاری از مردمی که نه علم اورا داشتند . و نه پایهٔ بلاغت او می‌رسیدند ، وزارت فراهم شد ، آیا این « ابن زیّات » نبودکه بر اثر یك کلمه که برای معتصم تفسیر کرد وبه تفصیل آن پرداخت ، به مقام وزارت رسید ؟ وآن کلمهٔ « الکلاء » بود که عموم ادباهم بلد بودند .

بلی ابن رومی‌کسی است‌که آنقدر غرایب لغت می‌داند که احدی از شعرا و

ادبای عصرش نمی‌داند، پس او خیلی زیاده شایستگی وزارت‌را دارد این دنیاچه‌قدر ستم پیشه است که ازدادن حق ابن رومی از منصب وثروت به‌او بخل می‌ورزد!

حال‌که وزارت نشد، آیا کمتر از نویسندگی یا کارمندی برخی از وزراء و نویسندگان بزرگ هم می‌شود؟ وقتی نه‌آن شد و نه‌این، آیا خسارتی برای انسان‌از این‌بالاتر میتوان‌تصورکرد؟ وآیاروزگار ازاین تقصیر، تقصیری شومتر وفرومایه‌تر هم دارد؟.

پیشگوئی‌پدرش‌وامید به‌آیندهٔ فرزندکه‌گفته‌بود «توبرای شرافت‌خواهی‌برد» آیا اینها همه از بین می‌رود؟ وچیزی دستش‌را نمی‌گیرد؟

اینگونه پیشگوئی‌ها است که در قلب کودکان مانند شراره‌های آتش اثر می‌گذارد وپیوسته طول دوران‌کودکی، و آرزوهای جوانی، آن را زینت می‌بخشد، ودر اعماق دل شخص، اثر می‌گذارد. آیا بااین حال وقتی‌جوانی فرا رسد آرزوهای برباد رفته، همه بیهوده و ناپدید می‌گردد؟ دیگر دیده نمی‌شود یا خلافش دیده می‌شود و روزگار آنها را به بیماری، درویشی و کسادی بر می‌گرداند. و چگونه می‌توان این آرمانها را از دل سترد مگر وقتی‌که قلبی که در آن نقش بسته است، سترده شود؟ وچگونه می‌توان آنهارا درخارج بعکس آنچه در دل گذشته درآورد، مگر وقتی که اندیشه‌های قلبی همه واژگون گردد و پایه‌های اساسی آن درهم پیچد و این کاری است که‌بر دلها بسیار دشوار آید و جز، برای کسی که دورادور آن را به بازی گیرد، کار آسانی نیست.

این چنین بودکه ابن رومی هردفعه، و هر روز، درشعرش ازخودمی‌پرسید:

«چرا من شمشیرم را از غلاف بیرون کشیده، دو باره غلاف می‌کنم؟ چرا آن را برهنه نکنم که شمشیرها همه برهنه است».

«چرا یك بار در طبیعت روی آن تجربه نکنم و نگویم ای مردم، بدانید من شمشیرم آبدار است».

او نمی‌دانست چگونه سؤالش را پاسخ گوید زیرا نمی‌دانست تمام فضائل و

کمالاتش بدون نیرنگ و آشنائی با روش معاشرت با مردم، پشیزی ارزش ندارد، نیرنگ به تنهائی او را از همهٔ این فضائل بی‌نیاز می‌ساخت، دیگر لازم نیست کسی که نیرنگ بکار می‌بندد شعر بسراید، یا به کتابهای فلسفهٔ حدیث ونجوم، نظری بیندازد.

در این صورت خوبست وزارت، امارت، وکارمندی را پس از حرمانی دردناك رها کند، هر چند برای ما آسان است با یك جمله از آن بگذریم ولی برای کسی که در رنج رسیدن به آن است ومایل است تابرای یك لحظهٔ زندگی هم که شده خود را از این رنج برهاند، کار آسانی نیست، با این حال خوبست ما آنها را رها کنیم، وبه پاداشی که وزراء، امراء وکارمندان عالیرتبه به شعرا و مداحان می‌دهند قناعت کنیم حال آیا بعقیدهٔ شما آنها پاداش میدهند؟

پاسخ منفی است، زیرا برای روان ساختن جوائز و پاداشها مانند هر هدف دیگر از اهداف زندگی، مخصوصاً در آن زمان که فتنه جوئی و سخن چینی، شایع گردیده بود، مکر و حیله لازم است.

هیچ سالی نمی‌گذشت که یك مکر و دسیسهٔ نهانی، منتهی به پایان دادن زندگی خلیفه‌ای یا امیر، یا وزیری نشود، این حیله‌ها بوسیله سازشکاری دربانان، و یا هوا پرستی نفوس حاشیه نشینان و ندیمان، و بازیگری و کرشمه‌های مرموز آنان ویا خنداندن این و آن، صورت می‌گرفت واینها همه در این باره برای شاعر مفیدتر بود از اشعار بلیغ و علم فراوانش.

سخن را در این موضوع تا صفحه ۲۳۵ گسترش داده سپس گفته است:

او و شعرای معاصرش

ابن رومی درمحیط خود باشعرای بسیاری معاصر بودکه ازهمه آنها مشهورتر «حسین بن ضحاك»، «دعبل خزاعی»، بحتری، «علی بن جهم»، «ابن معتز» و «ابو عثمان ناجم» می‌باشند.

از این عده و غیر از اینها از معاصران او، چه کسانی که او را شناختند و چه کسانی که او را نشناختند، هیچکدام اثر سازنده‌ای جز دو کس، روی او نداشتندکه به گمان ما آن دو کس: «حسین بن ضحاك» و «دعبل خزاعی» می‌باشند.

امینی گوید: بین ابن رومی با شاعر نو آور «ابن حاجب محمد بن احمد» رابطهٔ دوستی و مودّت برقرار بود و میان آن دو لطائفی ردّ و بدل می‌گردید از جمله: ابن رومی از ابن حاجب در روز معیّن درخواست ملاقات کرد وقتی نزد او رفت او را در منزل نیافت ابن رومی این شعر را گفت:

«ای ابن حاجب دربانت ترا از دست من نجات داد ولی هیچ فراریی از دست من نجات نخواهد یافت . . . » تا آخر

ابن حاجب او را با چند بیت پاسخ گفت[1].

گوید: ابن رومی از حسین بن ضحاك خوشش میآمد وشعر او را نقل می‌کرد و خبرهایش را با ظرافت برای دوستانش شرح می‌داد. ابن رومی نوجوانی بود که به مجالس ادبی حاضر می‌شد در آن وقت که ابن رومی درس می‌خواند، حسین در اوج شهرتش بود و اشعارش را ادبای «کوفه» و «بغداد» و شهرهای دیگر «عراق»، انشاد می‌کردند (آنگاه پاره‌ای از اشعاری که ابن رومی به نقل اغانی از ابن ضحاك آورده است، نقل می‌کند) سپس گوید:

وقتی حسین بن ضحاك بدرود زندگی گفت ابن رومی بیست و نه ساله بود و نه در تاریخ زندگی او، نه در تاریخ زندگی حسین، چیزی‌که نشان دهد آن دو در بغداد، آنجا که بیشتر زندگی ابن رومی در آن سپری شده، یا در جای دیگر، از مسافرت‌های ابن ضحاك، با هم ملاقات کرده باشند، وجود ندارد.

امّا دعبل، ابن رومی در دو مورد با او به مقابله برخاسته است:

یکی در مورد قصیدهٔ طائیه باین مطلع:

---

۱ ـ مراجعه کنید معجم مرزبانی ۴۵۳.

أسرّ المؤذّن خالدٌ وضيوفه　　　　أسرّ الكميّ هفا خلال الماقط

و دیگر در قصیده‌ای باین مطلع :

أتيتُ ابنَ عمرو فصادفتُه　　　　مريضَ الخلائقِ ملتاثَها

گذشته از این‌ها ، دعبل نسبت به آل علی اظهار تشیع می‌کرد و در تشیعش غلو داشت[1] اینها روح جوانمرد ابن رومی را به دعبل جذب می‌کرد ، و صحبت و دوستی او را نزدش محبوب می‌ساخت و شاید یکی‌دیگر از علل تمایل او به دعبل، هجا دوستی او بوده است . وقتی دعبل از دنیا رفت ابن رومی بیست و پنج ساله بود. هیچگونه اطلاعی از آشنائی و یا ملاقات حضوری آن دو ، نداریم .

اما « بحتری» و « ابوعثمان ناجم » محقق است که ابن رومی آن هر دو را بخوبی می‌شناخته و با آنها بسر برده است . ابن رومی بحتری را در خانهٔ ناجم شناخت و با ناجم دوست بود و این دوستی تا روز مرگش ادامه داشت .

امینی گوید : ابن رومی قصیده‌ای در بارهٔ بحتری و قدرت ادبی و شعریش سروده که ابیاتی از آن در «ثمار القلوب» ثعالبی صفحه ۲۰۰ و ۳۴۲ یافت می‌شود.

و امّا « علی بن جهم » متوفی ۲۴۹ میان او و ابن رومی فاصله زیادی از اختلاف مسلك در دین وشعر، هر دو وجود دارد ، ابن رومی شیعه و ابن جهم ناصبی است که علی و آل علی را نکوهش می‌کند ، چنانکه ابن رومی گوید « لا یلتقی الشیعی والناصب » (هیچگاه شیعه را با ناصبی ملاقاتی نخواهد بود) . ابن جهم به معتزله خیلی سخت ایراد می‌گرفت و مخصوصاً اهل عدل و توحید آنها را هجو می‌کرد و برای آنها دسیسه و دغل به کار می‌برد و در بارهٔ پیشوای آنها « احمد بن ابی داود » می‌گفت :

« این بدعت‌ها چیست که از روی نادانی نامش را عدل و توحید نهاده‌ای »

و ابن رومی چنانکه گفتیم از همین گروه است : از این‌رو مذهب و روش

---

۱ ــ نسبت باطلی است که پاکی تشیع دعبل ، نباید به آن آلوده شود .

دینی او را ابن جهم نمی‌پسندد و او هم از مجاورتش متنفر است، هرگاه غیر از مذهب ازلحاظ بذله‌گوئی و تمایلات ذوقی بهم نزدیك شوند بنظر می‌رسد، اختلاف آنها ناچیز گردد و برای ابن رومی که جوانی در تکاپوی یك رهبر است و گام در طریق کسب شهرت برمی‌دارد بقیهٔ مطالب قابل اغماض باشد.

ولی وقتی شما شعر ابن جهم را در زمینهٔ مطایبات ویا افتخاراتش می‌خوانید به فکر شما می‌رسد که سخن یك سپاهی را خوانده‌اید که فقط ادّعا وغرور نشان می‌دهد. واین غرور و ادعا نشانهٔ آن است که او ازهر نوع عاطفه‌ای غیر ازعواطف آن عدّه ازنظامیان‌که پیوسته اوقات خودرا به فسق وفجور و آهنگ‌های موسیقی و مستی و عربده کشی می‌گذراندند، خالی است و میان این مزاج و روحیه، با مزاج و روحیهٔ ابن رومی هیچگونه رابطهٔ رهبری یا نزدیکی در میل و احساس مشاهده نمیشود.

اما ابن معتز، درسال ۲۴۷ به دنیا آمد و وقتی به‌سن جوانی رسید وتوانست شعر بگویدکه ابن‌رومی سالش ازچهل گذشته بود، وحدود پنجاه داشت و هنگامی که ابن معتز به مرحله‌ای رسیدکه‌کلام او مشهور گردید ودر مجالس ادباء خوانده می‌شد، ابن‌رومی به شصت سالگی رسیده بود وکارش از آموزش یااقتباس ازدیگران گذشته بود. حتی اگر جریان امر بعکس این بود، و ابن معتز زودتر از ابن رومی متولد شده بود، باز ابن رومی چیزی از او نمی‌گرفت، مگر اینکه طبعش را فاسد کرده‌باشد زیرا ابن‌معتز میان شعرای بغداد در زمان‌خود به‌سه خصلت‌ممتازشناخته شده بود: بدیع[1]، توشیح، و تشبیه به آثار و اشیاء نفیس ولی ابن رومی سهم ناچیزی هم ازاین مزایانداشت وهیچگاه اهل‌بدیع وتشبیهات مربوط به‌ظرافتها وآرایشهای لفظی، مربوط به مورد تشبیه، نبود.

---

۱ ـ دانشی که به محسنات و ظرافتهای سخن توجه دارد.

تاریخ وفات او :

« ابن خلکان» گوید : ابن رومی روز چهارشنبه بیست و هشتم جمادی الاولی سال ۲۸۳ و یا ۲۷۰ درگذشت ودر مقبرهٔ « باب البستان » دفن شد . کسانی که بعد از ابن خلکان آمدند در این تردید از او پیروی‌کردند ، در صورتی‌که به چند دلیل هیچ مجوّزی برای این تردید بنظر نمی‌رسد :

اوّل سخن خود ابن رومی است‌که گوید :

«به‌نشاط آمدم‌ولی‌نه درسن نشاط جوانی آیا پیرمردی به‌سن شصت سالگی ، چگونه عشق ونشاط می‌ورزد ؟ »

با توجه به تاریخ ولادتش که مورد اتفاق مورخین است شصتمین سال عمرش با سال ۲۸۱ برابر می‌شود و او محققاً در این تاریخ هنوز زنده بوده است . و نباید پنداشت لفظستین (شصت) در اینحال به‌عنوان تقریبی برای ضرورت شعر آمده است زیرا او صریحاً در جای دیگر ۵۵ را آورده‌است :

«كَبِرْتَ وَفي خَمْسٍ وَخَمْسِينَ مَكْبَرٌ　　وَ شِبْتَ فَأَلْحاظُ الْمَها عَنْكَ نُفَّرُ » ۱

دلیل دوّم : مسعودی گوید : «قطر الندی » دختر خمارویه به بغداد رسید . وبا ابن جصّاص در ذی حجّه سال ۲۸۱ ازدواج کرد ، در این باره ابن رومی‌گوید :

« ای بزرگ مرد عرب که به میمنت و مبارکی بزرگ‌بانوی عجم را برایش زینت کرده‌اند» .

امینی گوید : طبری (در تاریخش ۱۱ر۳۴۵) ورود آنها را به بغداد روز یکشنبه دوم محرم سال ۲۸۲ آورده است .

---

۱ ـ « سالمند شدی ودر ۵۵ سالگی هم‌آدمی سالمند می‌شود ، پیر شدی‌و دیگر نگاه درشت چشمان از دیدار تونفرت دارد . ذکر ۵۵ سالگی‌منافاتی با اینکه ستین (۶۰) تقریبی باشد ندارد .

دلیل سوّم: قطعه‌ای است که شاعر در مراسم ازدواجی که خلیفه به‌سال ۲۸۲ برای آن جشن گرفت سروده است.

امینی گوید: از چیزهائی که جای تردید باقی نمی‌گذارد در اینکه وفات شاعر ۲۷۰ نبوده است قصیدهٔ اوست که «معتضد بالله ابو العباس احمد را در ایام خلافتش مدح گفته و او درماه رجب سال ۲۷۹ بعد از عمویش معتمد از مردم بیعت گرفت. در آن قصیده گوید:

«بنی عباس، گوارایتان باد که پیشوای شما پیشوای هدایت، مرد صاحب قدرت و سخاوت احمد شد».

«چنانکه حکومت شما به ابی‌العباس آغاز شد، تجدید آن نیز به ابی‌العباس صورت گرفت».

عقّاد گوید: اما دو تاریخ دیگر یعنی سال ۲۸۳ و ۲۸۴ به نظر ما ترجیح با اولی است که تاریخ روز و ماه را نیز ذکر کرده است بخلاف تاریخ دوم، بنابراین وفات او باید درسال ۲۸۳ باشد نه سال ۲۸۴.

امینی گوید: ذکر روز و ماه را به تنهائی ما دلیل ترجیح نمی‌دانیم مگر به ضمیمه تقارن های تاریخی، لذا گوید:

این ترجیح از آنجا قوت می‌گیرد، که تقارن‌تاریخها به ما ثابت می‌کند، ماه جمادی الاخری سال ۲۸۳ از روز جمعه شروع شده بنابراین روز چهارشنبه که روز وفات ابن رومی است دو روز بپایان ماه میمانده چنانکه درتاریخ وفات «چهارشنبه دوشب به جمادی الاولی مانده» آمده است ما این روز را باتاریخ فرنگی مقارن کردیم، برابر۱۴یونیو یعنی موافق ایام‌تابستان عراق درآمد و ابن رومی‌درتابستان وفات کرده که ناجم گفت دربیماری مرگش براو واردشدم درحالیکه دربرابرش آب یخ بود بدین ترتیب می‌توانیم یقین پیداکنیم‌اصح تواریخ همان تاریخ اول یعنی‌روز چهارشنبه دوشب به جمادی الاولی ماندهٔ سال ۲۸۳ می‌باشد.

شهادت او

همهٔ مورخین دراینکه مرگ ابن رومی براثر سمّ بوده است توافق دارند و نیز اینکه مسموم کنندهاش « قاسم بن عبیدالله » یا پدرش بوده است‌مورد اتفاق‌است « ابن خلکان » گوید : وزیر « ابوالحسین قاسم بن عبیدالله بن سلیمان بن وهب » وزیر معتضد چون ازهجاها ورسوائی یاوه های اومی‌ترسید از این‌رو بادسیسهٔ « ابن فراش » او را مسموم کرد به این ترتیب که وقتی ابن رومی در خانه وزیر بوده ، ابن فراش « خشکنامجهٔ » مسمومی اورا خورانید همینکه ابن رومی آن را خورد ، احساس سمّ کرد و از مجلس برخاست وزیر به‌او گفت : کجا می‌روی ؟

پاسخ داد ؟ به جائی‌که مرا به آنجا فرستادی ، به اوگفت : به پدرم سلام مرا برسان ، ابن رومی گفت : راه من به سوی آتش نیست .

«سید مرتضی»[1] گوید : جریان ابن رومی وکثرت مجالستش با « ابی الحسین قاسم» را ، به (پدرش) عبیدالله بن سلیمان بن وهب (وزیر) خبر دادند . او به ابی الحسین گفت مایلم‌این، ابن رومی تورا‌ببینم ،آنگاه روزی عبیدالله به(فرزندش)، ابی‌الحسین درحالیکه ابن رومی نزدش بوده وارد شد واز او خواست نمونه اشعارش را بخواند ، ابن رومی برایش شعر خواند و به او خطاب‌کرد . عبیدالله اورا پریشان عقل و نادان تشخیص داد ، خصوصی به ابی الحسین گفت : زبان این مرد از عقلش درازتر است و کسی که چنین باشد باید در اولین گلایه و شکایت از نیش زبانش ترسید و به پایان کار نباید اندیشید ، او را از نزد خود بیرون کن گفت : می‌ترسم چیزی را که درحکومت ما پنهان داشته آشکار سازد وتا ما سرکار هستیم آن رابین مردم پخش کند ، گفت : فرزندم مقصودم از بیرون کردن : طردکردنش نیست بلکه می‌خواهم مضمون شعر « ابی حیهٔ نمیری » را دربارهاش بکار بری .

---

۱ ـ امالی سید مرتضی ۲ر۱۰۱ .

«نهانی اورا گفتند قربانت، مگذار او سالم بدررود اگر اورا نمی‌کشی بما اشاره کن تا کار اورا بسازیم»

ابو الحسین قاسم، جریان را به ابن فراس باز گفت، و چون او از دشمنان سرسخت ابن رومی بود وچندبار باهجاهای زشتی از ابن رومی مواجه شده بود گفت: وزیر اعزه الله اشاره کرد او باید دفعةً وبی‌خبر کشته (ترور) شود تا از دست زبان او همه راحت شوند و من این کار را بعهده می‌گیرم آنگاه او را در «خشکنانج» زهر داد و او مرد. «باقطانی» گوید: مردم می‌گویند ابن فراس اورا نکشته بلکه این تنها عبیدالله بود که او را کشت.

آنگاه روایت نخستین را، به این دلیل که عبیدالله بن سلیمان درسال ۲۸۸ بعداز مرگ ابن رومی از دنیا رفته و بنابراین معنی ندارد که قاسم به او بگوید: به پدرم سلام مرا برسان درحالیکه پدرش هنوز در قید حیات است، تضعیف کرده است.

و در روایت دوم این اشکال را گرفته که عبیدالله سوابق آشنائی با ابن رومی دارد پس چگونه می‌خواهد اورا ببیند.

ولی اشکال روایت دوم بجا نیست، زیرا مقصود عبیدالله از دیدن اوچنانکه از خود روایت معلوم می‌شود دیدن آزمایشی است نه دیدن صرف، تا با آشنائی و مجالست قبلی منافات داشته باشد. دراین صورت احتمال می‌رود عبیدالله گفته باشد به پدرم سلام برسان، نه فرزندش ابی الحسین و خدا برواقع امر آگاه است.

۴ ـ افوه حمانی

اِبنَ الَّذي رُدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ في يَوْمِ الحِجابِ
وَ ابنَ القَسيمِ النّارِ في يَوْمِ المَواقِفِ وَ الحِسابِ
مَولاهُمُ يَوْمَ الغَديرِ بِرَغْمِ مُرْتابٍ وَ آبي

« فرزند کسی که در روز پوشیده از آفتاب ، خورشید ، بر او بازگردانده‌شد».

« فرزند تقسیم کنندهٔ بهشت و دوزخ در روز موقف وحساب » .

« فرزند کسی که علی رغم هرشکاك و منکری روز غدیر مولای آنها شد [1] » .

ونیز ازاوست :

قالوا : أبوبَكرٍ لَهُ فَضْلُهُ قُلْنا لَهُمْ هَنّاهُ اللهُ
نَسِيتُمُ خُطْبَةَ خُمٍّ وَهَلْ يُشْبِهُ العَبْدُ بِمَوْلاهُ
اِنَّ عَلِيّاً كانَ مَوْلى لِمَنْ كانَ رَسُولُ اللهِ مَوْلاهُ

« گفتند ابوبکر را فضیلتی ممتاز است ما به آنها گفتیم گوارایش باد » .
آیا شما خطبه غدیر را فراموش کردید آیا هیچ بنده شبیه مولایش میشود ؟» .
همانا علی مولای کسی است که رسول خدا مولای اوست [2] » .

---

۱ ـ اشعار فوق را که ابن شهر آشوب در مناقب ۱ر۴۶۲ نقل کرده است شاعر در مدح یکی از افراد خاندان پیغمبر (ص) سروده است .

۲ ـ این اشعار را بیاضی درصراط مستقیم آورده است .

شاعر را بشناسیم

ابوالحسین علی بن محمد بن جعفر بن محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (ع) از مردم حمّان کوفه معروف به افوه حمّانی و در «لباب الانساب» است که او وپدرش محمد لقب حمّال داشته و به فرزندان آنها بنو حمّال می‌گویند.

وحمّان به کسر حاء و تشدید میم نام یکی از محلات کوفه است و حمّانی نسبت به حمّان نام قبیله‌ای از تمیم که آنها فرزندان حمّان بن عبدالعزیز بن کعب بن سعد بن زیدمناة بن تمیم اند. و نام حمّان: عبد العزی است و در این محله کسانی ساکن شده‌اند که منسوب به حمّان‌اند ولی از آن قبیله نیستند[1] پس آنچه در برخی از فرهنگ ها با نقطه ضبط شده درست نیست.

شاعر ما از پیشتازان فقهای عترت و مدرسان آنها در پایتخت تشیع عراق (= کوفه) در قرن اول است، او یکی از بزرگترین خطبا و شعرای نو آور بنی هاشم است که نام او، وشعر او، معروف خاص وعام‌گشت، وهمه اورا به حسن‌سبك وحسن تلفیق‌می‌شناسند. گذشته از اینها علم فراوان، عظمت خانواده، بزرگواری و شخصیت بارز، و نسب‌علوی پربرکت او، تابرسد به فضائل بسیار دیگر، که‌این فضائل، اورا به بلندترین قلهٔ عظمت رسانده است.

می‌گویند: «متوکل» ازابن جهم پرسید از میان شعرا از همه برترکیست؟ او شعرای دورهٔ جاهلیت و اسلام را یاد کرد، آنگاه همین سؤال را از ابی الحسن (امام علی بن محمد الهادی - ع) کرد او گفت حمّانی است درآنجا که گوید:

لَقَدْ فاخَرَتْنا مِنْ قُرَيْشٍ جَماعَةٌ بِمَدِّ خُدُودٍ وَ امْتِدادِ الْأَصابِعِ
فَلَمّا تَنازَعْنَا الْمَقالَ قَضى لَنا عَلَيْهِمْ بِما يَهْوىٰ نِداءُ الصَّوامِعِ

---

۱ - معجم البلدان ۳۲۵٫۳، لباب الالباب ۳۱۶٫۱.

تَرانا سُكُوتاً وَ الشَّهيدُ بِفَضْلِنا عَلَيْهِمْ جَهِيرُ الصَّوتِ في كُلِّ جامِعِ
فَإنَّ رَسُولَ اللهِ اَحْمَدَ جَدُّنا وَ نَحْنُ بَنُوهُ كَالنُّجُومِ الطَّوالِعِ

«از قریش گروهی به چهره های گشاده و انگشت‌های کشیده برما افتخار جستند.

وقتی دراین گفتار بامابه نزاع پرداختند، آهنگ صومعه‌ها به نفع ما وعلیه آنان داوری کرد.

ما دراین نزاع ساکت به نظر می‌رسیم، ولی بانگ بلند مساجد بزرگ علیه آنها، به فضل و بزرگی ما گواهی می‌دهد.

مگر نمی‌دانید رسول الله «احمد» جدّ ما است و ما فرزندان او اختران فروزانیم».

متوکل گفت: این آهنگ صومعه‌ها چیست؟ امام فرمود: اشهدان لا اله الا الله و اشهدان محمداً رسول الله آیا او جدّ من است یا جدّ تو؟ متوکل خندید و گفت جد تو است ما اورا از تو نمی‌گیریم.

این حدیث را جاحظ «درالمحاسن والاضداد» ۱۰۴ وبیهقی نیز درالمحاسن و المساوی خود ۷۴ هردو نقل کرده‌اند با این تفاوت که بیهقی بجای ابی الحسن، رضی را نام برده و گمان می‌رود رضی تصحیف شده‌ی مرتضی باشدکه لقب امام (ع) است.

همچنین «شیخ طوسی» در «امالی» ۱۸۰ و «بهاء الدین» در «تاریخ طبرستان» ۲۲۴ و «ابن شهرآشوب در «مناقب» ۱۱۸/۵ چاپ هند، این روایت را نقل کرده‌اند.

حمّانی را «مسعودی» درمروج الذهب ۳۲۲/۲ درضمن سخنی که اشاره خواهیم کرد، ستوده، وگفته است: علی بن محمد حمّانی مفتی، شاعر، مدرس و زبان گویای مردم کوفه بود و کسی درکوفه آن زمان براو مقدم نبود.

نسّابه عمری در «المجدی» با تعریف وتمجید از او یادکرده که خلاصه‌اش این است: حمّانی ازناحیه شعرش شهرتی بسزا یافت برای یحیی بن عمر مرثیه‌ای

گفت که بهترین شاعر دربین برادرانش معرفی شد و کنیه‌اش ابا الحسین بود. همین نویسنده درشرح حال سید رضی به‌مناسبتی از حمّانی یاد کرده گوید: او تا امروز بهترین شاعر قریش است و کافی است قریش را که در آغاز امر شعرای نامداری چون: «حرث بن هشام»، «عبلی»، و «عمر بن ابی ربیعه» داشت و در آخر کارش تا این زمان «محمّد بن صالح موسوی» و «علی بن محمّد حمّانی» را دارد.

«رفاعی» در «صحاح الاخبار» ص ۴۰ اورا چنین معرفی می‌کند: او آقائی بزرگوار، نافذ، و دلیر است؛ و شاعری مبتکر و سخنوری بلیغ.

از علم و شعرش، سهل بن عبدالله بخاری نسابهٔ معروف درکتاب سرّ السلسله با مدح وثنا یاد کرده و صاحب «بحر الانساب المشجر» درآنکتاب وبیهقی در«لباب الالباب» و ابن المهنّا درعمدة الطالب ۲۶۹ به نیکی از او ذکر کرده‌اند، ابن‌مهنا به دیوان شعر مشهورش نیز اشارت کرده است.

حموی در معجم الادبا ۵ر۲۸۵ در شرح حال «محمّد بن احمد حسینی علوی» اورا بعنوان: شاعری نوآور، و دانشمندی محقق، ستوده، و گفته است: شعرش مشهور ونامش با عظمت است ودراولاد حسن هیچکس شبیه او نیست وتنها کسی‌که نزدیك‌به اواست علی‌بن‌محمّدافوه می‌باشد،صاحب نسمة السحر از حموی نقل‌کرده‌که: شاعر مادربین‌علویان از نظر شهرت ادبی وطبع شعرمانند عبدالله بن معتز درعباسیان بود و می‌گفت من خود شاعر، پدرم و اجدادم شاعر بوده‌اند تا برسد به ابی طالب.

شخصیت شاعر بزرگوار ما حمّانی درپایگاه عظیمی از مناعت طبع، نیروی حماسه سرائی، قوّت قلب، دلیری درسخن صراحت لهجه وقدرت مقاومت دربرابر بدخواهان قرار دارد، اینها همه را از پدران طاهر و خاندان رفیعش به ارث برده است. مسعودی گوید: حسن بن اسماعیل به کوفه وارد شد، او فرمانده لشکری بودکه بایحیی بن عمر (شهید سال ۲۵۰) برخورد کرده، او را کشته بود، به عنوان جلوس رسمی نشست، و همه به دیدنش آمدند و کسی از بنی‌هاشم درکوفه نماند

مگر اینکه از او دیدن کرد به جز علی بن محمّد حمّانی که بزرگ و مفتی آنها بود او ازدیدنش خودداری کرد ، حسن بن‌اسماعیل از حال او جویا شد و علت نیامدنش را پرسید و جمعی را برای احضارش فرستاد . وقتی حمانی را آوردند پرسید چرا از دیدن ما تخلف کردی ، حمّانی چنان پاسخ قاطعی داد که گویا دست اززندگی شسته است اوراگفت آیا می‌خواستی دراین فتح و پیروزی‌که نصیبت شده ترا تهنیت و تبریك گویم .

قَتَلْتَ أعَزَّ مَنْ رَكِبَ الْمَطَا يَا — وَ جِئْتُكَ أَسْتَلِينُكَ فِي الْكَلامِ
وَ عَزَّ عَلَيَّ أَنْ أَلْقَاكَ إِلاَّ — وَ فِيمَا بَيْنَنَا حَدُّ الْحُسَامِ
وَ لَكِنَّ الْجَنَاحَ إِذَا أُهِيضَتْ — قَوَادِمُهُ يَرِفُّ عَلَى الإكَامِ

« تو عزیزترین مرد عرب را کشته‌ای ، آنگاه من بیایم با تو شیرین سخنی کنم و تبریك گویم » .

« برای من سخت است ترا ببینم ، مگر وقتی که میان ما شمشیر آبدارحاکم باشد » .

«ولی مرغی که شاهبالش شکسته ، فقط برروی تپه‌ها پرواز میکند» .

« حسن ابن اسماعیل » گفت : تو حق خونخواهی داری من ناراحتی تورا ، منکر نیستم ، اورا خلعت بخشید و با احترام به منزلش باز گردانید[1] .

« ابواحمد موفق بالله متوفی ۲۷۸ دوبار حمّانی را به زندان انداخت یك‌بار کفیل یکی ازسادات شده بود ، و بار دیگر از او سعایت کرده بودند ، که می‌خواهد برخلیفه بشورد . در زندان به خلیفه نوشت :

«جدّ تو عبدالله (ابن عباس) بهترین پدر برای دوفرزند نیاوی علی ، حسن وحسین بود » .

« هرسر انگشتی از کف دست را که ستمی برسد به سر انگشت دیگر نیز رسیده است » .

---

۱ - مروج الذهب ۲/۲۲۲ و درچاپ دیگر ۴۱۱ .

وقتی شعرش به خلیفه رسید ، کفالت اورا پذیرفت و آزادش کرد ، آنگاه ابوعلی اورا دید گفت می‌بینم به وطن‌مألوفت وسوی برادران محبوبت بازمی‌گردی گفت ای اباعلی : برادران ، وجوانی و دوستان هم رفتند و این شعر را خواند :

«گیرم‌که در روزگار تا ابد ماندم وبه‌آنچه از مال و فرزند می‌خواستم‌رسیدم»

« چه کسی می‌تواند مرا به دیدار دوستانم برساند و جوانی از دست رفته‌ام را باز گرداند ؟ »

« بعد از فراق آنها دیگر اندوه از دلم فاصله نمی‌گیرد تا میان روح و جسمم جدائی افکند »

از نمونهٔ اشعار اوست :

« میان وصی ومصطفی پیوند نسبی است ، که بزرگی‌ها و ستایش‌ها را در نظر مجسم می‌سازد »

« هر دو مانند خورشید روز در فلك ، با استواری و نیکی بگردشند »

« و مانند پیمودن مسیر خورشید ، او از پشت پدرانی بزرگ و پاکیزه ، به رحم بانویی که دارای پدرانی پاکیزه است منتقل شده»

«نزد عبدالله ، ازهم جدا شدند وبعد ازپیغمبر با کمال استحکام بهم پیوستند »

پروردگار عرش که عالم ذر را خلق کرد ، از آن دو ، نور جاویدانی در زمین پدید فرمود :

نوری که هنگام بعثت از آن شعبه‌ها برآمد که دین را تأیید کرد .

جوانانی که چون شمشیرهای هندی‌اند و هنگام افتخارات ، پدران گرامی آنان مایه افتخاراند .

مردمی‌که آثار سروری در چهره‌هاشان میدرخشد وگاه بزرگ‌منشی درخشش آن بالا و پائین را روشن میکنند .

اگر پای افتخارات بمیان آید احمد رسولخدا را پدر میخوانند ، البته هر شاخهٔ به تنهٔ درخت پیوندمی خورد.

آنها موقعیکه نعمت کمیاب شود بمردم نعمت بخشی دارند وگاهیکه حمایت کنندگان کمتر بحمایت برخیزند آنها با قدم استوار جانبداری میکنند.

آنها بر قله‌های مجد و عظمت برآمده‌اند و از دامن آن قله‌ها فضل وجود سرازیر است.

مردم تنها به ریاست و سیادت کسی تن میدهند که در قلب ونهاد او مهر خود را احساس کنند.

موقعیکه دیگران دست خود را باز میکشند آنها دست‌های پرسخاوت خود را باز میکنند، و موقعیکه دیگران صید میشوند آنها مانند شیر شرزه‌اند.

هنگامیکه بگرد کعبه طواف کنند محل طواف بخود میبالد وقواعد وارکان کعبه بطرف آنها گردن میکشند.

هرروز جمعی ازخوان نعمتشان برخورداروبخاطر کردار نیکشان جشن دارند.

آنان مورد رشك مردم واقع میشوند، و هر کس مهرشان بدل گیرد، مورد ستایش است

از روزگار عجب و انکاری نیست که حق آنانرا پامال کرده است، روزگار از دیر باز ،گاهی مورد ستایش و گاه مورد انکارو نکوهش بوده است»

شاید تعبیر محسودون (مورد رشك واقع شدن) اشاره به این آیهٔ قرآن است که فرماید:

«ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله» ۱

«مردم را بر آنچه خدا یشان از فضلش داده است رشك می‌برند».

چنانکه در این باره روایت است که مقصود ازاین محسودان ائمهٔ آل محمدند.

«ابن ابی الحدید»[2] گوید: این آیه درباره علی (ع) و علم مخصوص او نازل گشته،

---

۱ - سوره نساء آیه ۵۴.

۲ - شرح نهج البلاغه ۲۳۶/۲.

و « ابن حجر »[1] از حضرت باقر (ع) آورده که آن حضرت در این آیه فرمود: به‌خدا ما آن مردمیم.

آری ـ «چون به کوشش‌های آن جوانمرد دست نیافتند، براو رشک بردند ومردم دشمن و مخالف او شدند»

« مانند هووهای زن زیبا، که با همهٔ زیبائیش از روی حسادت و دشمنی او را زشت میخوانند »

فقیه « ابن مغازلی » در « مناقب » از ابن عباس آورده است که این آیه در بارهٔ پیغمبر و علی نازل گردید « صبّان » در « اسعاف الراغبین » که در حاشیهٔ نور ـ الابصار ۱۰۹، است آورده است که از حضرت باقر روایت شده در مورد این آیه فرمود: مقصود از ناس اهل بیت‌اند.

ابو الفرج درمقاتل‌الطالبیّین ص۴۲۰ این شعر حمّانی که‌دران‌یحیی‌را رثاگفته است نقل میکند:

اگر یحیی به‌مرگ طبیعی از دنیا رفت او جز با بزرگواری و شخصیت بدرود زندگی نگفته است

او از دنیا نرفت مگر وقتیکه قابضان روحش گفتندگوارایش باد که او سخت با اخلاص بود

جوانمردی که خود را با سختی و اضطراب مأنوس ساخت و همه را با خوشروئی پذیرفت . . . . تا آخر اشعار

مسعودی و ابو الفرج در رثای یحیی، این ابیات را نیز به او نسبت داده‌اند:

از خاك او بوی مشکی برخاست این بوی مشك چیزی جز عطر اعضای قطعه قطعه شدهٔ او نبود.

اقوام بزرگوار و عزیز هریك آرامگاهی دارند و از آن میان این آرامگاه نصیب یحیای نیك نفس گردید.

---

۱ ـ صواعق المحرقه ۹۱.

و نیز مسعودی در مروج الذّهب رثائیه زیر را از حمّانی نقل کرده است :

ای باز ماندهٔ گذشتگان صالح و ای دریای پر برکت

ما در این روزگار عده‌ای کشته و عدهٔ مجروحیم

ایکاش چهرهٔ زمین درآرزویش ناکام میشد،تاچند چهره‌های زیبا درآن پنهان شده است .

آه از روز مصیبت تو چقدر دل سوخته را میگدازد

و در مروج الذهب مسعودی و ربیع الابرار زمخشری این شعر را به او نسبت داده‌اند :

من و قومم‌که از بزرگان قوم شمایند مانند مسجد خیف دربحران تاخت وتاز در دامنه‌های کوهساریم .

هر کس از ما از ده سالگی به بالا شمشیر حمایل کند همّتش از شمشیر برنده‌تر است

و از حمّانی در رثای یحیی ، مروج الذهب نقل کرده :

به جانم سوگند که اگر قریش از کشتنش خوشحال شدند ، او در روز وقوف عمومی ، توقفی نخواهد داشت .

اگر میان انبوه نیزه کشته شد ، او از گروهی است که مرگ در بستر را نمی‌پسندند .

شما از مصیبت او دلشاد مباشید که در بین این قوم پیوسته هستند کسانی که جانشین گذشتهٔ خود باشند .

برای آنها مقامهای بین صفا تاعرفات است و شما حق دارید که بینی خود را خوردکنید .

میراثهای مصحف و وصایای آدم تا محمّد ﷺ که برای جن و انس آورده‌اند نزدآنهااست .

و نیز این شعر از حمّانی در بارهٔ یحیی بن محمّد است !

«او در بحبوحهٔ جوانی‌اش از گذشتگانش برتر بود، موهائی برنگ شفق در سیاهی فرو رفته داشت

او همچون ماهی در افق آسمان، به گردی دائرهٔ ماه کامل، سخن می‌گفت:

ای فرزند پدرانی که فضائلشان ازافلاك بلندبرتر وانتساب بدانها گردن‌بندی از زیبائی و آرایش است

از دودمانی که آثار نورانیت جبینشان بر جهانیان هویدا است

قضای الهی مرعوب عظمت آنان است پنداری که آنان بر قضا مسلّطاند.

از اینرو مرگ نمیتواندآسمان بلند فضیلت وپایگاه شرفشان را، آماج تیر خود قرار دهد.»

در رثای برادرش اسماعیل علوی اشعار بسیاری به او نسبت داده‌اند که یکی از آنها اینست:

این فرزند مادر من وهمتای روح پیکرمن بودکه روزگار قلبم‌را در مصیبتش تا جگر پاره کرد

امروز دیگرچیزی که‌خود رابدان‌تسلّی بخشم باقی نمانده است، مگراینکه اعضایم از حزن و اندوه خورد شود

فقط همین باقی‌مانده که مثل باران بر اندوه اواشك بیفشانم، ویابیتی درعزای اوبگویم که تاابد باقی بماند.

پنداری با سرشکم، وقتی دیگران خفته و من بیدار و از کار وا مانده‌ام، با تو راز میگویم

کیست برای من مانند تو؟ ای نور زندگانی‌ام، وای دست‌راستم که بازویش قطع شده است.

کیست برای من مانند تو؟ تا شکوهٔ آن گونه مصائبی را، که نتوانم برای دیگران بازگو کنم، برایش فرا خوانم

انواع مصیبتها را چشیدم هیچ مصیبتی که بر دلها وارد شود از مصیبت تو

بر دلم و از جنایتی که بر تو روا داشتند برجگرم سنگین‌تر نیامد

به نابودی بگو هیچکس را باقی نگذارد و بمرگ بگو تا هر کس را دوست داری قصد کن.

زمانه بعد از فراق او دگرگونه شده ، و کار زندگی بجدائی و سختی کشیده شده است.

درمورد نسب علی‌بن‌جهم‌سامی- یکی‌از شعرای‌منحرف‌از علی‌امیرالمؤمنین(ع) که اظهار دشمنی میکرد و دیگران در نسب او طعن زده و عده‌ای او را از دودمان سامة بن لوی بن غالب دانسته‌اند ، گوید :

سامة خودش از ما است ولی وضع فرزندانش نزد ما روشن نیست

کسانی که نسب‌های خودرا برخ ما میکشند در بستر خواب رؤیاهای خرافی می‌بینند

من به آنها ، مانند سخن پیامبر را که همهٔ سخنانش محکم است گفتم :

اگر چیزی از تو سؤال کردند که آنرا نمی‌دانی بگو خدای آگاهتر است

و نیز در بارهٔ او گوید :

اگر در پناه نضر یا معد باشی و یا خانهٔ خدا را بطور کامل مهد پرورش خود قرار دهی

و زمزم را مشروب دائم خود و اخشبین[1] را توقفگاه و مبدء خود بداری

با اینهمه چیزی از قریش جز فاصله پیدا نمی‌کنی و جز سخندانی نادان نخواهی بود

ثعالبی در ثمار القلوب ۲۲۳ ابیات زیر را از او نقل کرده :

روزی که چشمم به او در کمال نعمت و رفاهیت روشن گردد

گفته‌های شیرینش مرا از زندگی بادیگران پشیمان ساخته، مودبانه دستهایم

---

۱ - نام دوکوه است که بمکه احاطه دارند : یکی ابوقبیس و دیگری کوه سرخ که رو به قعیقعان دارد .

را به طرب آورد

اگر از جنایت شبها نمی‌ترسیدم به‌هر دو دست جوانمردی را محکم میگرفتم.

در بارهٔ طاهریان در روزگاری که خانه‌هاشان خراب و فروغ وبهجتشان مبدل به ویرانی شده بود، در حالیکه بر ویرانه‌های آنان عبور کرده ، گوید :

به خانه‌های طاهریان که مراکز خوشی و مسرت بود عبور کردم

دگرگونی روزگارشان را در سرعت به قوس قزح (رنگین کمان) تشبیه کردم

که نورش مدتی کوتاه درآسمان تافت و دیری نپائیده محو و نابود گردید .

بیهقی در «المحاسن والمساوی» جلد اول ۷۵ اشعار زیر را به او نسبت داده :

هوای نفسم را مخالفت کردم و از زنها کناره گیری نمودم در نتیجه دارو بودم ، دردشدم

تا مرگ هست هیچ‌چیز قابل‌انس وعلاقه نیست، صدای آهوان ،که در معرض شکارند پاسخ ردّ آنانست

مرا با صبری‌که بر مشکلات دارم رهاکنیدکه من بانیروی شکیب به‌آسمان و زمین دست یافتم

اگر روزگار سرخود را برگرداند ، ازمن نیز روزگار پیچ و تابها دیده است .

موقعیکه پای شراب بمیان آید ما بر روی اسبان به نوشیدن خون دشمنان باشیم .

ما با نسب شریفمان به آسمان بلند رسیده‌ایم و اگر آسمان نبود از آن هم عبورمیکردیم

ازبزرگی ماترا این بس‌که با نیکو برگزاری شدائد . سختی‌ها را میشکافیم .

ثنای‌جمیل از آن پدران ماست ویاد علی (ع) زینت بخش هرمدح وثنا است

وقتی سخن از مردم بمیان آید ما در بین مردم پادشاهانیم و آنان بردگان و کنیزکان

گروهی مرا هجاگفتند و من هجاشان نگفتم زیراکه خدا برای من هجاگوئی

را نپسندیده است.

نسابهٔ عمری در المجدی این اشعار را به او نسبت داده :

گیرم که بجوانی میل کنم و پیریم را با رنگ خضاب بپوشانم

و با نیرنگ و صرف مال توجه خوانندگان زن ، را بخود ، جلب کنم

کی میتواند پیری را با ذلت خضاب چاره جوئی کند

من وقتی جوانی را ازدست دادم دراصل زندگی بیشتر دقت کردم

دیدم درحقیقت مصیبت ازدست دادن جوانی یعنی مصیبت ازدست دادن زندگی .

یکی دیگر ازاشعار او که زمخشری درباب ۳۴ ربیع الابرار آورده اینست :

بجانت سوگند که برپیری ام بیش از جوانی از دست رفته ام ، تأسف میخورم

دورانی کوتاه با جوانی بسر بردم و به پیری کشیده شدم ، روزی که پیری را بیازمایم دیگر مرده ام

حموی درمعجم البلدان ۷ ر ۲۶۶ این شعر او رانقل کرده :

تأسف برنجف معلی وتپه های نورانی ودرخشندهٔ آن

وافسوس برگلهای خورنقی که از شاخسارهای گسترده ، آویخته

و افسوس فراوان برشکارچیانیکه انبان بدوش ، رفت و آمد می کنند .

وشاید دوبیتی راکه ابن شهرآشوب ازاو نقل کرده ، دنبالهٔ همین قصیده باشد

آنگاه که خانه ام علی رغم مخالفین ، خانهٔ مقابل ضراح [1] باشد

وپدرم همان است که دروقتی که خواننده بگوید : حی علی الفلاح باو اشاره میکند .

نمونهٔ دیگر شعر اودر عمدة الطالب ۲۶۹ آمده است

نصیب ما ازهاشم رگبار عزتی است کشیده به برجهای آسمانی

فرشتگان هرروز برماطواف میکنند ومادر دامن پیغمبر نگهداری میشویم

---

۱ - ضراح در آسمان مقابل خانه کعبه است .

مقام ابراهیم ازشور وشعف ما به‌هیجان میآید وصفای آن به‌صفای ما پیوسته است.

ابن شهرآشوب در مناقب ۳۹٫۴ چاپ هند شعر زیر را ازاو نقل کرده :

ای فرزند کسی که‌بین او واسلام مانند نسبت بین مقام‌ودومنبر است

برای‌تو بهترین دوخانه ازدومسجد جدت ودوجایگاه ودومسکن‌خواهدبود

ومساعی جدت اسماعیل تاجائیکه شما را دردو ریسمان بهم می‌پیوندد

روزی که بالهای جبرئیل بردوشهایت تعویذها آویختند

ازجمله در مناقب ابن‌شهرآشوب،درفضل حسنین‌این اشعار را به او نسبت میدهد :

أَنْتُما سَيِّدا شَبابِ الجِنا — نِ يَوْمَ الفَوْزَيْنِ وَ الرَّوْعَتَيْنِ

يا عَدِيلَ القُرآنِ مِنْ بَيْنِ ذا الخَلْقِ — وَ يا واحِداً مِنَ الثَّقْلَيْنِ

أَنْتُما وَالقُرآنُ فِي الأَرْضِ مُذْ أُ — زِلَ مِثْلُ السَّماءِ وَ الْفَرقَدَيْنِ

فَهُما مِنْ خِلافَةِ اللهِ فِي الأَرْ — ضِ بِحَقٍّ مَقامَ مُسْتَخْلَفَيْنِ

قالَهُ الصّادِقُ الحَدِيثُ وَ لَنْ — يَفْتَرِقا دُونَ حَوضِهِ وارِدَيْنِ

«شما دوآقای جوانان بهشتید، روزیکه دوپیروزی ودوترس درپیش‌است»

«ای همپایهٔقرآن درمیان‌خلق وای‌آنکه یکی‌ازدو وزنهٔ‌گرانبهائید (ثقلین)»

«مثل شما وقرآن از روز نخست مثل آسمان ودوستاره فرقدان است»

«پس آن دو (کتاب وعترت) بجای مستخلف خود درروی زمین بحق‌خلافت الهی دارند»

«و این بیان راست گفتار است که تا نزد حوض کوثر که براو وارد شوند هیچگاه از هم‌جدا نشوند»

در این اشعار به‌حدیثی اشارت رفته که به اتفاق پیشوایان مذاهب اسلام از پیغمبر خدا ﷺ درخطبهٔ اوبما رسیده که‌فرمود :

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ أَوِ الْخَلِيفَتَيْنِ : كِتَابَ اللهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ :

من در میان شما دو چیز گرانقدر یا دو جانشین بجای می گذارم : کتاب خدا و عترتم : اهل بیتم، همانا این دو هیچگاه از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بمن باز گردند .

درموضوع حدیث ثقلین شعر دیگری نیز در مناقب ۵ ر ۱۸ از او نقل شده .

يَا آلَ حَامِيمَ الَّذِينَ بِحُبِّهِمْ　　حُكْمُ الْكِتَابِ مُنَزَّلٌ تَنْزِيلا

كَانَ الْمَدِيحُ حُلَى الْمُلُوكِ وَكُنْتُمُ　　حُلَلَ الْمَدَائِحِ غُرَّةً وَ حُجُولا

بَيْتٌ إِذَا عَدَّ الْمَآثِرَ أَهْلُهُ　　عَدُّوا النَّبِيَّ وَ ثَانِيًا جِبْرِيلا

. . . .

« ای آل حامیم که بدوستی شان کتاب آسمانی ، نازل گردیده است ! »

« مدح و ثناگویی زیور پادشاهان است ولی شما خود زیور مدح و ثنا از لحاظ درخشندگی وصفایید ».

خاندانیکه وقتی امتیازات اهلش را بشمارند پیغمبر را اول و جبرئیل رادوم نام میبرند .

« گروهی که چون در صف آرائی شمشیر حمایل سازند بدو قسمت خلیفه و وپیغمبر تقسیم میشوند ».

« آنان که بتربیت آیات قرآن بزرگ شدند و تازمانی که سالمند شدند از آن دست نکشیدند ».

« دو وزنهٔ گرانبهائی که از هم جدا نمیشوند تا از سوز تشنگی به حوض کوثر برسند ».

« واین هردو جانشینان برمردمند باستشهاد سخن کسی که ازهر گوینده‌ای راست‌گوتراست».

ونیز این چند شعر ازاوست :

اورا ازدیرباز بەرغم‌انف‌دشمنان، نسبت‌بخودمانند«هارون» به«موسی» قرار داد

« آیا چه کسی دراصحاب موسی وقوم موسی مانند هرون است ؟ شما پیوسته درسایه کفر زندگی میکنید »

« اوهمه‌را باهم برادری برابرکرد ، وبرادری‌او مانند خورشیدی شدکه‌ماه به اوضمیمه گردد »

« علی را برادر خودساخت نه‌شما را ، واورا برای شماعلامت تشخیص هدایت ازکفر قرار داد »

« علی راپیغمبر درروایتی که‌نیکان نقل‌کرده ، وبه مردم رسیده است ، بمنزله خودش قرار داد »

« ازشما چه کسی است که نفس او نفس محمّد باشد . پدرم فدای (پیامبر) پاك و(علی) پاکیزه باد »

این ابیات همه ازاحادیث صحیح نبوی ازقبیل حدیث ثقلین و حدیث منزلت وحدیث مؤاخاة که‌در جایش بآن اشاره می‌کنیم ، اتخاذ شده است ودر دوبیت اخیر حدیث اُبی[۱] ازپیغمبر اکرم (ص) است که‌فرمود :

باید بنی ربیعه دست از کارشان بردارند وگرنه مردی را که همپایهٔ خودمن است می‌فرستم تافرمان مرا درمیانشان مجری بدارد .

درکتاب مناقب دربارهٔ خاندان پاك پیامبر (ص) این‌اشعار را ازاونقل‌کرده :

آنان برگزیدگان بی‌مانند خدایند که در بین جهانیان شبیهشان نیست

از میان مردم ایشان بهترین بهین‌اند کسیکه دوستدارشان نباشد جز آتش دوزخ ، جای دیگرش نیست .

ابونصر مقدسی در «الطرائف و اللطائف» ۱۲۳ این شعر او را دربارهٔ دوستش که فرزند دختری پیدا کرده وسخت نگران وخشمگین شده بود ، نقل کرده است:

به‌او گفتند : چه‌چیز قسمتت شده ؟ صدایش رابلندکرده‌گفت دختر !

---

۱ حافظ نسائی درخصائص ۱۹ باسناد خود از ابی نقل‌کرده است .

برترین کسی را که زنان زاده‌اند، پدر دختران بوده، چرا تو بی قراری می‌کنی؟

آنها که‌ازمیان مردم بسیار فراوان دوستشان داری،

ازبرکت‌دختر بجائی رسیدند که‌باعث سرکوبی دشمنانشان شدند.

مقدسی نیز این شعررا ازاو، آورده:

بهترین بخشهای روز، صدر آنست چنانکه طراوت جوان در جوانی اوست

درمجموعة‌المعانی ۵۹ این دوبیت ازاو یافت میشود:

از شدت هیجان شادی ولذت روزی بگریه درآمدم وامروزبخاطر غصة آن گریانم.

گذشته‌ها گذشته‌ودیگر امیدی به‌بازگشت آن‌نیست ودرآنچه‌مانده بی‌نیازی وجود ندارد.

ودر ص۸۲ همان کتاب نقل کرده:

اگر باران بهاری نبارد، صفحة بوستان از غنچه پوشیده نخواهد شد.

باران سودمند نمی‌افتد وقتی روی سنگ بگرید.

همچنین ثروت، تا به بازوان تقدیر و اندازه گیری محکم بسته نشود، سود نمی‌بخشد.

در انوار الربیع ۴۵۶ این شعر ازاو نقل شده:

ای‌آهو بچه‌ی از نقره صافی‌تر که گونه‌هایش سیبی پرطراوت است.

اگر برگونه‌ی زیبایش بوسه زنی، گویا از لطافتش آن‌رادندان گرفته‌ای.

وقتی می‌خرامد، بالا تنه‌اش می‌لرزد گویا مجموع وجودش مشتی در قبضة اوست.

آن‌جوانی را کم‌مالکش شدی رحمش کن، او به‌بردگی‌خود برای تو اقرار دارد وتونمی‌پذیری!

ونیز درانوار ۴۸۰ این شعر را ازاو آورده:

قربان دهانی شوم که‌قبل ازچشیدن ، دل به‌شیرینی‌اش گواهی میدهد .
مثل گواهی‌من که به‌خدا ازروی خلوص گواهی میدهم برپروردگاریش .
دیده تادل راهنمایش نباشد کجا میتواند طراوتش را درك کند .

وازاوست در۴۸۱ همان کتاب :

گویا غصه‌های مردم درتمام روی زمین بااینکه دل من یکجا بیش نیست بر من واردشده .

براین مطلب من‌دوگواه عادل : بیداری شب ، وسرشك ، دارم وچه فراوانند مدعیان بی‌گواه .

ونیز در ۵۲۸ از اوست :

چهره‌ای مانند ماه شب چهارده باامتیازی که نور دربرابرش متحیر است .
در چهرهٔ ماه خطوط سیاهی دیده میشود ولی در چهرهٔ بشاش او مروارید پراکنده‌اند .

درنشوةالسکران ۷۹ ازاو آورده :

ازجوانی باهمهٔ طراوتهایش‌همانطوری که‌برگ ازشاخسار درخت جدامیشود، خارج‌شدم .

باسرشك دیدگانم برجوانی‌ام نوحه سرائی کردم ولی نه سرشکم و نه نوحه سرائی‌ام سودی نبخشید .

کاش روزی جوانی‌ام باز میگشت تاشکوهٔ آنچه را پیری بامن کرده برایش سردهم[۱] .

---

۱ این ابیات باتفاوت کمی در دیوان ابوالعتاهیه صفحه ۲۳ ثبت شده .

تولد و وفات :

از تاریخ ولادت شاعر ما حمّانی کمترین خبری دردست نیست ، ولی از تاریخ وفاتش که در سال ۳۰۱ ووفات پدرش که درسال ۲۰۶ درخلافت معتمد[1] واقع شده نشان می‌دهد سیّد از معمرین بوده وقرن سوم را از اول تا آخر درك کرده است .

در تاریخ دقیق وفات او اختلاف پدید آمده نسابهٔ عمری در کتاب «المجدی» از قول شیخ ما ابوالحسن بن جعفر سخنی نقل کرده ، که خلاصه‌اش این‌است :

«حمانی سال ۲۷۰ پس از بیرون آمدن از زندان بدرود زندگی گفته است . ابن‌حبیب‌صاحب «التاریخ فی‌اللوامع » مرگ‌اورا‌سال ۳۰۱ گفته واین‌صحیح‌است...»

وابن اثیر گفته : وفات او به سال ۲۶۰ روی داد وخدا آگاه است .

بعقیدهٔ ما تاریخ صحیح ، همانست که صاحب المجدی آنرا صحیح دانسته زیرا اوبعدازحوادثی که‌برسر بنی‌طاهربن‌مصعب آمدوحکومتشان‌بعدازمرگ آخرین رئیسشان عبیدالله بن طاهر متوفی در شوال ۳۰۰ منقرض شد ، بر خانه‌های مخروبه آنها گذر کرده واشعاری از خود بعنوان عبرت سروده است از این روباید بپذیریم که تاآنوقت زنده بوده ودر ۳۰۱ بدرود زندگی گفته است .

از سید ما حمّانی، فرزندانی‌باشخصیت ودودمانی ازعلماء پیشوایان وشخصیت های بزرگ که برخی در طلیعه شعرا و ادباء و خطبا قرار گرفته‌اند بجای مانده : خاندان مشهور «قزوینی» که بنیادهای اصیل وعمیقی درعلم و فضل و ادب داشته و درشهرهای مختلف عراق می‌زیند از فرزندان حمانی می‌باشند .

چنانکه او را پدران بزرگواریست که در قلهٔ شرف ونهایت درجه فضیلت اند یکی ازآن پدران جداعلای او زید شهیداست در اینجا مناسب است خلاصه‌ای از عقیدهٔ شیعه را دربارهٔ زید متعرض شویم زیرا پوششی ازاغراض جنایتکارانه ونسبت های دروغین درمیان آمده که لازم است برداشته شود .

۱ ـ « مروج الذهب » ۲د۴۱۳ .

زید شهید وشیعهٔ امامیه اثنی عشریه

او یکی ازمخالفان سرسخت بیدادگری وپیشروان علمای اهل البیت است فضائل بسیار از هر سو اورا فرا گرفته : دانشی سرشار ، ورعی پاك ، شجاعتی آشکار، نیروی مردانگی بیمانندی در نبرد ، و دیگر فضائلی که هر مرد کاردانی دربرابرش احساس خضوع می کند وحالت مناعت طبعی که بمقابله باهرستمی برخیزد اینها همه باضافه شرافت نبوی که از پیغمبر ، وبزرگی علوی که از امیرالمؤمنین ، وسیرت فاطمی که ازمادرش زهرا ، وروح شجاعت حسینی که ازجدش سیدالشهداء به ارث برده بود .

شیعیان از روز نخست جز به پاکی ونیکی ، او را یاد نمیکرده اند واز وظائف خود می دانند کلیهٔ اعمال اورا از جهاد درخشان ، نهضت عالی ، دعوت او برای رضا از آل محمد را بخوبي یاد کنند . گواه این امر ، احادیث پیغمبر (ص) وائمه (ع) و بخصوص دانشمندان شیعه ، و مدایح شعرای آنان ، وعزاداری برای او ، واختصاص مؤلفان شیعه تألیفات خود را بنام او ، وبرای تدوین ، اخبار اوست .

اما احادیث : یکی از آنها گفتار رسول خدا (ص) است که به حسین سبط فرمود : ازپشت تومردی بیرون می آید که او را زیدگویند او ویارانش گام برگردن مردم می نهند تا بی حساب وارد بهشت گردند[1]

دیگر گفتار پیغمبر اکرم (ص) که فرمود : زید خروج می کند ودرکوفه کشته می شود ، و در کناسه او را به دار می آویزند ، قبرش را نبش کرده او را بیرون می آورند . برای ورود روحش به ملأ اعلی ، درهای آسمان گشوده می شود و اهل آسمان وزمین(ازعظمتش) اظهار بهجت وسرور می کنند[2] .

وسخن امیر المؤمنین (ع) در حالیکه جای مخصوص دار او ، ایستاده گریه کرد واصحابش گریستند وگفتند یا امیرالمؤمنین چه چیز شما را گریان می سازد ؟

---

۱ ـ « عیون اخبار الرضا » ازشیخ صدوق باب ۲۵ ، « کفایة الاثر » .

۲ ـ « عیون اخبار الرضا » شیخ صدوق .

فرمود : مردی ازفرزندانم دراین مکان بدار آویخته میشود ، کسیکه به خود رضا دهد نگاه به‌اعضای ممنوع بدنش کند ، خداوند اورا برو درآتش می‌افکند .[۱]

وکلام امام‌باقر محمد بن علی (ع) : پروردگارا ، پشت‌مرا بزید محکم‌گردان.

اللّٰهُمَّ اشْدُدْ أزْري بِزَيْدٍ .

و چون او را میدید به اشعاری که اغانی ۲۰ر۱۲۷ نقل کرده تمثل جسته می فرمود :

« بجان توسوگند که فلانی سست اراده و زبون نیست .

و نه پرخاشگری که اگر برادرش او را از کاری نهی کند کینه و دشمنی او را بدل گیرد .

ولی او خوش‌سرشت ونرم اخلاق است ، مانند نوك نی‌که نرم وآرام‌بهرطرف میچرخد ولی ریشه و تنه‌اش محکم است .

اگر براو فرمانروا‌گردی کاملامطیع خواهد بود ،واگر کاری بدو محول‌کنی آنرا باکفایت بانجام رساند .

فلانی فقرو بی‌نوائیش برای خود اوست و غناوثروتش برای دیگران» .

روزی زید بر آن حضرت وارد شد وقتی امام او را دید این آیه را خواند :

يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلّٰهِ . ۲

« ای کسانی که ایمان آوردید از پایدارندگان سرسخت عدالت باشید وبرای خدا گواهی دهید »

آنگاه فرمود : توئی زید بخدا توئی اهل این آیه[۳]

و سخن امام صادق (ع) که فرمود او با ایمان ، عارف ، دانشمند و صادق بود

---

۱ ـ کتاب « الملاحم » ازسیدبن طاوس باب ۱۲ .

۲ ـ آیه ۱۳۵ از سوره نساء .

۳ ـ روض النضير ۱ر۵۵ .

او هرگاه پیروز میشد به پیمان خود وفا می‌کرد ، او قطعاً اگر قدرت بدست می‌آورد خوب میدانست آن را بدست که بسپارد[1]

و سخن دیگر آن حضرت که وقتی خبر قتل او را شنید فرمود :

« در راه خدا حساب می‌کنم ، عمویم خوب عموئی بود عمویم راد مردی بود دنیا و آخرت ما بود وبخدا سوگند عمویم چون شهدای رکاب پیغمبر وعلی وحسین شهید درگذشت و بخدا قسم شهید از دنیا رفت »[2] .

و بیان دیگر امام : همانا زید دانشمند و سخت راستگو بود ، شما را به رهبری خود دعوت نمی‌کرد او به « رضا از آل محمد» فرا می‌خواند . و اگر پیروز شده بودبه قولش وفادار می‌ماند ، او بریك قدرت متمرکزی شورید ، تا آن را بشکند.[3]

و سخن دیگر امام :

أمَّا الباكي عَلى زَيْدٍ فَمَعَه في الجَنَّةِ أمَّا الشّامِتُ فَشَرِيكٌ في دَمِهِ :

«کسی که بر او گریه کند در بهشت با اوست . وکسی که اورا شماتت کند شریك در خون اوست »

وسخن رضا (ع): «او از علمای آل محمد است برای خدا خشم گرفت ، بادشمنانش جنگید و کشته شد[4] »

احادیث دراین زمینه بسیار است بملاحظهٔ اختصار بهمین اندازه اکتفا شد.

اما تصریحات دانشمندان بزرگ شیعه : « شیخ مفید »در « ارشاد » ، « خزّاز قمی» در «کفایة الاثر» ، « نسّابهٔ عمری » در « المجدی » ، « ابن داود »در رجالش، « شهید اول » در « قواعدش» ، شیخ «محمد بن شیخ صاحب معالم» در «شرح استبصار» ،

---

۱ ـ « رجال کشی » ۵۵ .

۲ ـ عیون اخبار الرضا .

۳ ـ « کافی » .

۴ ـ « عیون اخبار الرضا » از شیخ صدوق .

« استرا بادی » در «رجالش» ، علامه « مجلسی » در « مرآة العقول » « میرزا عبدالله اصفهانی » در « ریاض الصالحین» ، « شیخ عبد النبی کاظمی » در «تکملة الرجال » ، « شیخ حر عاملی » در « خاتمة الوسائل » ، سید « محمد جد آیة الله بحر العلوم » در رسالهٔ خود ، شیخ « ابی علی » در « رجالش» ، « شیخ نوری » در «خاتمهٔ» مستدرك ، شیخ ما ، « مامقانی » در «تنقیح المقال» ، و بسیاری از امثال این دانشمندان که همه در یك مطلب اتفاق دارند و آن پاك کردن دامن مقدس زید از هر عیب و نقص و اینکه دعوتش الهی و جهادش في سبیل الله بود .

نظریه‌کلی شیعه‌را دانشمند بزرگ شیعیان، شیخ «بهاء الملة والدین» «عاملی» در رساله ، « اثبات وجود امام منتظر » چنین شرح می‌دهد : ما گروه شیعهٔ امامیه در بارهٔ زید بن علی سخنی جز خیر و خوبی ابراز نمی‌کنیم و روایاتی که از امامان ما دربارهٔعظمت مقام زیدرسیده ، بسیاراست ، علامه کاظمی درتکمله‌گفته‌است : همهٔ علمای اسلام بر جلالت قدر و فضیلت و ورع زید ، اتفاق نظر دارند .

اما شعرای شیعه : کمیت در هاشمیات خود قصیده‌ای دارد که زید بن علی و فرزندش حسین را رثا ، و بنی هاشم را با این مطلع مدح گفته است :

أَلَاهَلْ عَمٍ فِي رَأْيِهِ مُتَأَمِّلُ وَهَلْ مُدْبِرٌ بَعْدَالإِسَاءَةِ مُقْبِلُ

آیا مردگمراهی یافت میشودکه در رأی خود اندیشه‌کند ، و آیاکسی هست که بعد از اعراض و بدی بحق رو آورد .

ودر خصوص زید چنین‌گفته :

«برپیغمبرمصیبت فرزندش که دیروز از یوسف‌بن عمرثقفی[1] حاکم شام وارد شد ، سخت است .

او خبیثی درگروه خبیثان است واگربگوئی از گروه زانیان ، نسبت ناروائی باو نداده ای .

---

۱ - یوسف بن عمر ثقفی عامل هشام درعراق بوده است ، وهمو کشندهٔ زید است .

سدیف بن میمون هم درقصیدهٔ گوید :

«ازخطاهای بنی‌عبد شمس مگذرید وبنیاد آنهارا ازپیر وجوان بکنید .

شهادت حسین وزیدبن علی‌را بخاطر آورید وآن کشته ایکه درکنار مهراس بجاماند[1]» .

وابومحمد عبدی کوفی که ترجمه اش درکتاب الغدیر ج ۲ ص۳۲۶ - ۳۲۹ طبع دوم (متن عربی) گذشته‌چنین‌گوید :

بنی امیه پندارند که بنی هاشم بالاخره از آنان در میگذرند و خون زید وحسین (ع) پامال میشود .

ابدا بخدای محمد قسم که خون آنها پامال نشود تا آنجا که نرم ودرشت‌آنانرا برسرکوی وبازار بفروشند .

چنان خوار شوند مانند خواری زن دربرابر شوهر ، آنهم باشمشیر آبدار و دین همهٔ خون های ریخته شده بازیافته گردد .

سید حمیری‌که ترجمه اش درج۲ ص ۲۳۱ - ۲۲۸ (متن عربی) گذشته‌طبق روایت طبری درج ۸ ص۲۷۸ تاریخش گفته :

«من آنشب‌را بیدار ماندم ، وعمداً نگذاشتم پلك چشمانم بهم برآید .

من خود سخنی گفتم وپیوسته در تحیروسرگردانی بسربردم .

خداوند حوشب و حراش ومزید را لعن ونفرت فرستد .

وخدا یزیدرا لعنت کند که او ستمگرتر وکینه توزتر بود .

هزار هزار وهزار هزار بار لعن ابدی برآنها .

اینان باخدا جنگیدند ومحمد را آزردند .

درخون مطهر زید ازروی عناد شرکت جستند .

آنگاه پیکر اورا بربالای شاخ درخت برهنه آویختند .

---

۱ - نام چشمهٔ درکوه احد است ومنظور ازآن کشته حمزة بن عبدالمطلب .

ای خراش بن حوشب تو فردا ازتمام مردم شقی‌ترخواهی بود»[1]

فضل بن عبد الرحمن بن ربیعة بن حارث بن عبد المطلب درگذشتهٔ سال ۱۲۹ درقصیدهٔ اورا رثا گفته که اولش این است :

«ای چشم : مبادا خشک‌شوی . اشک فروریز که اینک وقت خشک شدن نیست .

آنهم‌در روزیکه پسر پیامبر ابو حسین (زید) در زباله دانی کوفه بر روی داررفته‌است» .

ابو ثمیله صالح بن ذبیان که از زید روایت دارد ، درقصیده اورا مرثیه گفته که اولش اینست :

«ای‌ابا الحسین ! فقدان تو دردی در دل ما جای داده است که هر کس آنچه بروز تو آمد بروزگارش بیابد غمگین ودردمند خواهد بود» .

صاحب بن عباد وزیر هم دریك قطعه از چکامه خود او را رثا گفته واول آن چنین است :

«تارهای سپیدمو برسر من آشکارشده ووقت‌آن رسیده‌که بازی وبیهوده کاری‌را طلاق گفته نابود سازم .

تازه کدام سرگرمی وبازی بعد از غم واندوهی که مرا از هرکاری بازمیدارد و روزگار زید بن علی شهید را بخاطر میآورد ، البته برخی اندوهها باعث تعویق هرکاری است» .

ابو الحسن‌بن حماد هم درابیاتی‌که خواهدآمد چنین‌گفته :

«گواه مطلب سخن جعفر بن محمد(ع)است ، هنگامیکه اورا درشهادت زید(ع) تعزیت گفتند ، بحال گریه فرمود :

اگرعمویم پیروز می‌شد به تعهدات خود دائر به‌واگذاری‌حق به صاحب آن‌وفا میکرد ، ولی پیروز نگشت» .

---

۱ - گویند خراش بن حوشب همان کسی است که جسد زیدرا از گورش برآورد .

شیخ صالح کوّازحِلّه‌ای ضمن اشعاری که امام سبط (ع) را رثا گفته‌میگوید :

«وزید که سرفرازی خلق و خوی پدران گرامیش بود و هیچگاه زیر بار ستم نمیرفتند .

گویا درنظر دشمن ، همان شبحی براو افتاد که برشبیه عیسی‌بن مریم افتادتا اورا بدار کشیدند» .

شیخ یعقوب نجفی در گذشتهٔ سال ۱۳۲۹ ه هم‌گفته است .

«امام صادق بخاطر شهادت زیدگریست ، همان زیدی که‌میگفتندبایك تیراز پای درآمد .

دراین صورت حال پدرش علی‌بن الحسین چه بوده که فرزندش را هدف‌رگبار تیرقوم دید» .

شیخ میرزا علی اوردبادی درقصیده ای که در مدح ورثای او سروده بیت‌اول آن چنین است .

«اعتلاء نفس او ازقبول هرچیزی جز آقائی وکرامت امتناع کرد ، ولذا نفس او درحال سرشکستگی وخواری درگور نرفت» .

این قصیده بیست وپنج بیت است .

سید مهدی اعرجی هم قصیدهٔ در رثای او دارد ومطلع آن اینست :

ای برادران ! مرا بسوی آن دیار (آرامگاه زید) برید ، تا اگرباران بهاری از ریزش بر آن دریغ ورزیده من با اشك چشمم سیراب سازم .

این قصیده ۱۹ بیت است .

سید علی نقی نقوی لکهنوی با قصیدهٔ که اولش اینست اورا رثاگفته :

خداوند نخواسته که بزرگان بنی هاشم بنحو دیگری جان سپارند ، مگر در سایه شمشیرها .

این قصیده ۲۲ بیت است .

شیخ جعفر نقدی هم قصیدهٔ در ۳۱ بیت در رثای‌زیدگفته که اولش این است :

«ای سرزمینی که آثار وخرابه‌هایش با بلا وگرفتاری پوشیده است و عاشق زارش از دور براو میگرید».

بسیاری از علمای امامیه درخصوص زید وفضائل او تألیفاتی اختصاص داده‌اند ازقبیل :

۱ - «ابراهیم بن‌سعید بن هلال ثقفی» متوفی سال ۲۸۳ «کتاب اخبارزید».

۲ - «محمدبن زکریا» مولی بنی غلاب متوفی بسال ۲۹۸ «کتاب دراخبار زید».

۳ - «حافظ احمد بن عقده» متوفی بسال ۳۳۳ بنام «مَن روی اخبار زید ومسنده».

۴ - «عبدالعزیزبن یحیی الجلودی» متوفی‌بسال ۳۶۸ «کتاب اخبار زید».

۵ - «محمدبن عبدالله الشیبانی» متوفی بسال ۳۷۲ «فضائل زید».

۶ - «شیخ صدوق ابوجعفر قمی» متوفی بسال ۳۸۱ بنام «اخبار زید».

۷ - «میرزا محمد استرآبادی» صاحب رجال کبیر.

۸ - سید عبدالرزاق مقرم یکی از بزرگان معاصر ، منقدی‌که تألیفات بسیار در زمینه‌های مختلف مذهبی‌داردکه نشانه قدرت عظیم اودر علم‌است،سابقهٔ شخصیت ومکارم وفضائل او بسیار و مهمترین و پرفائده‌ترین تألیفات او «امام سبط مجتبی» و کتاب «حیاةالامام ، السبط‌الشهید ومقتله» وکتاب «السیّدة سکینه» ورساله‌ای درعلی بن‌الحسین الاکبر وکتاب زید الشهید و کتابی در تنزیه مختاربن ابی‌عبید ثقفی که باکتاب زید یکجا چاپ ومنتشرشده وکتاب اباالفضل العباس‌بن امیرالمؤمنین وغیراز اینها ازکتب ورسائل دیگرکه درآنها مطالبی فراهم‌آمده وبه‌مسائلی اشارت رفته که‌کتب پیشینیان از آنها خالی است خدایش اورا زنده بدارد و در هر کار خیری موفق.

کلام قاطع

این زیداست ، واین است مقام پاکی وقداست او نزد عموم شیعیان . اکنون بنگرید تاچه پایه می‌توان سخن ابن تیمیه‌را به‌حساب حقیقت گذاشت که می‌گوید: «رافضی‌ها زیدبن علی بن الحسین و دوستانش را طرد کردند و بر کفر وفسقشان گواهی دادند»[1]

آنگاه از این سخن واهی ، شخصی به‌نام «سید محمود آلوسی» در رساله‌ای از او که در کتاب «السنه والشیعه» چاپ شده در صفحه ۵۲ پیروی کرده‌گوید :

« رافضیان اسلام مانند رافضیان یهود بسیاری از اولاد فاطمه رضی‌الله عنهارا دشمن داشته تا به‌آنها ناسزا می گویند مانند زید بن علی که در علم و زهد پایگاه بلندی داشت» .

سپس این دروغ شاخدار را « قصیمی » از او گرفته و در کتاب « الصراع بین الوثنیة والاسلام » یاد کرده است .

اینان نسبت‌مجعول خودرا به شیعیان درردیف سایر گناهان وزشتیهای منتسبه مورد تاخت وتاز وحملات سختی قرار داده‌اند . آیا کسی نیست از اینان بپرسد : چه وقت شیعه به‌این سخن دهن گشوده ؟ چه‌کسی آن‌را به‌شما گفته ؟ شما این‌پنداررا نسبت به شیعیان ازچه‌کتابی نقل می‌کنید ؟ اگر در کتابها نیست چه کسی با شما در میان نهاده ؟

بلی اینان غرضی از این لاطائلات جز شکستن قدر وارج شیعه ندارند واین شیعیان‌اند که از سوء نیت آنها در این نسبت های واژگونه پرده برمی‌دارند . وقتی نویسنده‌ای چیزی از احوال ومعارف ملتی‌را نداند یادانسته آن‌را برخلاف حقیقت ارائه دهد مَثَل اینان را از این مثل عربی باید استفاده‌کرد که‌گوید :

خَنَّ قِدْحٌ لَيْسَ مِنْهَا :

(تیر تالهٔ کردوصدائی بیرون داد که ازخودش نبود) .

---

۱ ـ منهاج‌السنه ۲ر۱۲۶

گویا اینان که از ساحت مقدس زید دفاع می‌کنند خوانندگان خودرا جاهل واز تاریخ اسلامی، بی‌خبر می‌پندارند وگمان می‌کنند حقیقت سخن فریبنده‌شان‌را کسی نمی‌داند.

آیا کسی نیست از اینان بپرسد اگر زید نزد شما وقوم شما مقام بلندی از علم وزهد دارد ، باستناد کدام کتاب وسنتی پدران شما با او جنگیدند ، اوراکشتند وکشته‌اش‌را به‌دار آویختند ، آنگاه سوزاندند وسرش‌را در شهرها گرداندند ؟

آیا فرمانده بدخواهان او و کشنده‌اش یوسف بن عمر از آنان و قوم آنان نیست ؟

آیا فرمانده پلیس عباس‌بن سعد از آنها نبود ؟

آیا کسی‌که سر شریفش‌را از بدن جدا ساخت ، ابن حکم بن صلت از آنها نیست ؟

آیا مژده آور قتل او ، حجاج‌بن قاسم ازقوم آنها نیست ؟

آیا خراش بن حوشب که پیکر شریفش را از قبر بیرون کشید از آنها نمی‌باشد ؟

آیا ولید یا هشام‌بن عبدالملك که دستور سوزاندنش‌را صادر کرد از خلفای آنان نیست ؟

آیا سر مقدسش‌را زهرة‌بن سلیم یکی از افراد این قوم ، نزد هشام نیاورد ؟

آیا هشام بن عبدالملك ازخلفاي آنان نیست‌که سر زیدرا به مدینة الرسول فرستاد ودر برابر قبر پیغمبر یك شبانه‌روز آویخت ؟

آیا این‌هشام‌بن عبدالملك نبودکه به‌خالد قسری‌باسوگند نوشت زبان ودست کمیت شاعر اهل‌بیت‌را براثر قصیده‌ای‌که در رثای زیدبن علی و فرزندش و در مدح بنی‌هاشم سروده بود ، قطع کند ؟

آیا این حاکم خلیفهٔ آنان در مدینه محمدبن ابراهیم مخزومی نبود که جلسانی درمدت هفت روز برپاکرده ودر آنها شرکت کرد ، خطبارا فرامی خواند تا علی وزید و دوستدارانشان را لعن گویند . ؟

آیا این شخص حکم بن اعور از شعرای آنان نیست که مفتخرانه گوید :

صَلَبْنا لَكُمْ زَيْداً عَلى جِذْعِ نَخْلَةٍ وَلَمْ نَرَ مَهْدِيّاً عَلَى الجِذْعِ يُصْلَبُ
وَ قِسْتُمْ بِعُثْمانَ عَلِيّاً سَفاهَةً وَ عُثْمانُ خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ وَ أَطْيَبُ

«این ما بودیم که زیدرا برشاخ نخل بدار آویختیم وما هیچگاه ندیده‌ایم مهدی‌ای‌را برشاخ نخل بدار زنند .

شما از سفاهت ونادانی علی‌را باعثمان مقایسه کردید و حال آنکه عثمان از علی بهتر وپاک‌تراست» !

آیا این سلمة بن حربن حکم شاعر ایشان نیست که در کشتار زید افتخار آمیز می‌گوید :

«ما شخصیت‌های بزرگ قریش‌را نابود کردیم تا آنجا که خاطرهٔ آنان مانند خاطرهٔ دیروز از دلها رفت .

مائیم که در دوران قدیم (جاهلیت) اساس سلطنت آنها بودیم ، وکدام سلطنت بدون اساس باقی میماند .

ماچندی (درجنگهای اسلامی) مورد نکال واندوه قرارگرفتیم ، ولی بالاخره چارهٔ از این نیست که ماهم بدانها اقتدا کنیم» .

آیا آنکسی که در برابر سر زید شهید که اورا در مدینه بدار کشیده بودند این اشعاررا میگوید ، از آنان نیست :

ای کسی که پیمان بیعت خودرا شکستی . ترا بشارت باد بآنچه مایه ضعف و سستی است .

تو عهد ومیثاق خودرا شکستی واین شیوهٔ پیشینیان تست .

سوگند که شیطان از وعدهٔ ریاستی که بتو داده بود تخلف‌کرد» .



این است حقیقت ، شما خود هرچه می‌دانید داوری‌کنید .

«آیا شما ازاین گفتار تعجب می‌کنید ومی‌خندید چرا گریه‌نمی‌کنید وهمچنان متحیر مانده‌اید»[1]



۱ ـ ترجمه [illegible] از آیه ۶۰ و ۶۱ سورهٔ نجم .

یك انتقاد اصلاحی

از آنجا که نمونه‌ی تهمت و افترای شنیعی که برشیعیان درمورد زید شهید زده اند در کتب قدیم و جدید اهل سنت، فراوان دیده می‌شود، و این خود بندی است برای هر نوع شرومفسده، ووسیله‌ایست برای تحریك غریزه‌های تعصب جاهلانه و سنگ تفرقه بروحدت اسلامی زدن و نتیجه‌ای جز گسیختن رشتهٔ پیوند دینی مسلمانان ندارد و خلاف مصالح عمومی اسلامی است، لذا برما لازم گردید پاره‌ای از این نمونه‌ها را از چند کتاب نقل کنیم تاخواننده به جنجال و غوغائی که برای کوباندن عواطف جامعه نسبت به تشیع به پا گردیده، آگاه گردد و موقعیت گروه مقابل را از لحاظ صدق، و امانت درنقل، بشناسد و تا کسانی که درعلم کلام ورشته شناسائی عقائد و مذاهب کار می‌کنند از آن درس بیاموزند و نیز تا مفسر قرآن بداند دست تأویل چگونه آیات کتاب عزیز را از جای خود تحریف وتبدیل می‌سازد وفقیه بشناسد دست هوا پرستی چگونه بااحکام الهی بازی می‌کند، ومحدث ازخرابکاری هواهای گمراه کننده با سنت نبوی باخبر شود، و طرفداران فضیلت و اخلاق ازقربانیان هوی وهوس و سقوط هتاکانه آن آگاه گردند. تا بلکه مسلمان نویسنده‌ای درکار نگارش خود، ضوابطی صحیح برگزینند و نقشه‌ای مترقی برای خود ترسیم واز روشی شایسته، پیروی کند، آداب نویسندگی را بخوبی بیاموزد و بکار برد.



و توهرگاه پیرو هواهایشان شوی، باعلمی که برایت حاصل شده، باقی بمانی، در اینصورت تو خود از ستمکاران خواهی بود[1].

---

۱ ـ اقتباس از سورهٔ بقره آیهٔ ۱۴۵.

۱
عقد الفرید[1]

خواننده دراولین برخورد گمان می‌کند عقدالفرید یک کتاب ادبی است نه مذهبی ، درآن یک نوع پاکی خاصی می‌بیند ولی همینکه به جریان مناسبات مذهبی گذارش افتاد ، نویسنده را جنجالی و پرهیاهو می‌یابد همان مرد پرافترای خطا کاری که برای نمونه درجلد اول کتابش صفحه ۲۶۹ گفته است :

۱ ــ رافضیان یهود این امت اند ، اسلام را دشمن می‌دارند هماطورکه یهود، مسیحیان را .

پاسخ = چگونه خواننده می‌تواند به این سخن ناحق رضا دهد ؟ در حالی که درمقابلش قرآن مجید قرار دارد و درآن قول خدای تعالی را می‌خواند.

إنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ اُولئِكَ هُمْ خَیْرُ البَرِیَّةِ . ۲

«کسانی که ایمان آورده عمل های شایسته انجام دهند بهترین مردم‌اند » .

در ذیل این آیه به ثبوت پیوسته که پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود : اینان تو و شیعیان تواند[3] .

چگونه می‌توان به این‌سخن تن درداد درحالیکه درحدیث می‌خوانیم‌پیغمبر امین به علی (ع) فرماید ؟ تو و شیعیانت دربهشتید[4].

وباآن‌سخن‌پیغمبر (ص)که فرمود : چون‌روزقیامت شود مردم به نام‌های‌خود و نام مادرانشان فراخوانده شوند مگر این شخص (یعنی علی (ع) و شیعیانش که

---

۱ ــ تألیف « شهاب الدین ابن عبدربه مالکی » متوفی ۳۲۸ .

۲ ــ سوره بینه آیه ۷ .

۳ ــ مراجعه کنید ج ۲ ر ۵۷ متن عربی چاپ ۲ .

۴ ــ « تاریخ « بغداد » ۱۲ ر ۲۸۹ .

آنان را به نام های خود و نام پدرانشان می‌خوانند زیرا تولدشان سالم است[۱].

ونیزسخن آن‌حضرت (ص) که به علی فرمود : یا علی خداوند توراوفرزندان و ذریه، واهل بیت، و شیعیان تو، و دوستان شیعیانت را، آمرزید[۲].

وسخن پیغمبر اکرم (ص) : بزودی تو وشیعیانت در حالی‌که از خدا راضی و خدا از شما راضی باشد، براو وارد خواهید شد[۳]

وکلام آن بزرگوار (ص) : تواول کسی هستی ازامت‌من‌که وارد بهشت‌خواهی شد وشیعیان تو برمنبرهائی ازنور، همه‌مسرور وباچهره‌های‌سفید، گردمن‌خواهید بود . من آنان‌را شفاعت می‌کنم، وفردا در بهشت همسایگان من خواهند بود[۴]

وسخن دیگرش (ص) : من‌آن درختم که فاطمه شاخسارآن وعلی پیوندآن، وحسن وحسین میوهٔ‌آن، وشیعیان ما برگهای‌آنند، ریشهٔ درخت دربهشت عدن، و بقیهٔآن در دیگر جاهای بهشت است[۵]

وآن‌گفتارش (ص) که‌فرمود : یاعلی اولین چهارنفری که‌به بهشت درایند من هستم وتو وحسن وحسین . وفرزندان ما بعدازما، وهمسرانمان بعد از فرزندان ما وشیعیان ازراست وچپ ما خواهند بود[۶]

ودر تعبیردیگر : آیا دوست نمیداری دربهشت بامن وحسن وحسین باشی و ذریه ما، بعدازما باشند؟ ـ تاآخر حدیث[۷]

---

۱ ـ «مروج الذهب» ۲ر۵۱ .

۲ ـ «الصواعق المحرقه» ۹۶، ۱۳۹، ۱۴۰ .

۳ ـ نهایه «ابن‌اثیر» ۳ر۲۷۶

۴ ـ «مجمع‌الزوائد» ۹ر۱۳۱ کفایة الطالب ۱۳۵ .

۵ ـ مراجعه کنید متن‌عربی ۳ر۸ چاپ دوم، ترجمه ج ۵ر۳۶ .

۶ ـ این حدیث‌راطبرانی ازابی‌رافع روایت کرده وابن عساکراز علی (ع)درتاریخش آورده ۴ر۳۱۸ .

۷ ـ ابوسعد درشرف النبوة چنانکه درریاض النضرة ۲ر۲۰۹ آمده، نقل کرده است.

و سخن او (ص) این شخص (یعنی علی) و شیعیانش روز قیامت تنها رستگاراند[1].

واین سخن او (ص) درخطبه‌اش: ای مردم کسی که ما خانواده را دشمن دارد خدایش روزقیامت اورا یهودی محشور گرداند. جابر بن عبدالله گفت یا رسول‌الله هرچند روزه بگیرد و نماز بگذارد؟ فرمود هرچند اهل نماز و روزه باشد وگمان بَرد مسلمان است، او با اینکار هایش فقط ریختن خونش ممنوع شده و از دادن جزیه با حقارت محفوظ می‌ماند. درعالم سرشت، امّتم درمقابلم مجسم گردیدند، پرچم داران ازهرقوم ازمقابلم گذشتند، برای علی وشیعیانش طلب آمرزش کردم[2]

و سخن پیغمبر (ص): شفاعت من برای امّتم، مخصوص کسانی است که اهل بیت مرا دوست بدارند، و آنان شیعیان من اند[3].



۲- وگوید: دوستی رافضیان، دوستی یهود است، یهود گفتند قدرت‌وسلطنت تنها باید درآل داود باشد رافضیان‌هم گفتند سلطنت و قدرت تنها باید درآل علی‌بن ابیطالب باشد.

پاسخ = اگر گفتار رافضیان پیروی از یهود است، این پیروی برعهدهٔ کسی است که آل‌علی را باگفتارش جانشین خود قرار داده: ازطرق صحیح وثابت‌ومتواتر از بیست و اند نفر از صحابه پیغمبر نقل شده[4] که فرمود:

اِنّي تارِكٌ فيكُمُ الثَّقَلَيْنِ أوِالخَليفَتَيْنِ: ماإنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدي: كِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتي، وَ إنَّهُمالَنْ يَفْتَرِقا حَتّى يَرِدا عَلَيَّ الحَوْضَ.

«من بجای می‌گذارم یا جانشین‌خود می‌کنم‌دربین‌شما دوچیز گرانقدر رایادو جانشین خودرا که هرگاه‌به آندو دست زدید هیچگاه بعدازمن گمراه نخواهید شد:

---

۱ - مراجعه کنید متن عربی ۲ر۵۷، ۵۸ چاپ دوم، ترجمه ۳ر۹۶-۹۷.

۲ - هیثمی درمجمع الزوائد ۹ر۱۷۲ نقل کرده است.

۳ - تاریخ خطیب ۲ر۱۴۶.

۴ - الصواعق المحرقه ۱۳۶.

کتاب خدا وعترت من ، اهل بیتم ، این‌دواز هم‌جدا نخواهندشدتا درحوض کوثربمن بازگردند » .

پیامبر خدا این خطبه را درمقابل گروهی بسیار از یارانش که تعداد آنهابه صد هزار یا بیشتر می‌رسید ایراد فرمود :

این امام « زرقانی مالکی » است ، حکایت می‌کند از علامه سمهودی[1] که او گفت : این خبر به ما می‌فهماند در هردوره تا قیام قیامت کسی وجود دارد که شایستگی تمسّک به او میان عترت باشد تاترغیب مذکور درخبر بر تمسّک به او مدلول پیدا کند چنانکه کتاب خدا قرآن چنین است : از این رو اینان امان اهل زمین‌اند ، وقتی اینان بروند اهل زمین خواهند رفت ....

کدام انسانی است بتواند سخن پیامبر (ص) را درالفاظ حدیث ثقلین :

إنّي قَدْتَرَكْتُ فيكُمْ ماإنْ اَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدي ۲

بشنود ، یا کلام دیگر آنحضرت (ص) .

أيُّهَا النّاس إنّي تارِكٌ فيكُمْ أمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا إنِ اتَّبَعْتُمُوهُما وهُما كِتابُ اللهِ وَأهْلُ بَيْتي ، عِتْرَتي .

ای مردم من درمیان شما دوچیز میگذارم اگر از آندو پیروی کردیدگمراه نخواهید شد آندو کتاب خدا واهل بیت من عترت من‌اند » .

یا بگوشش برسد درتعبیر سومی فرموده است :

من‌همین‌را برای آندو (ثقلین) ازخدای خود خواستم ، پس شما برآندوپیشی نگیرید که هلاك خواهید شد ونسبت به آنان کوتاهی نکنید که نابود خواهید شد

---

۱ ـ شرح مواهب ۷ر۸ .

۲ ـ ترمذی و احمد و گروه بسیاری از حافظان و ائمهٔ حدیث آنرا نقل کرده‌اند (من دربین شما چیزی‌بجای گذاشتم که‌هر گاه‌آنرا گرفتید بعداز من هیچگاه گمراه نخواهید شد) .

وآنانرا چیزی نیاموزید که آنان از شما داناترند ».

یا بر سخن پیغمبر (ص) درتعبیر چهارمی واقف گردد :

« یاری کنندهٔ آندو یاری کنندهٔ من است و هرکس ترك نصرت آنان کند از یاری من دست کشیده ، و دوست دارآندو دوستدار من ، و دشمن آندو ، دشمن من است ».

وبا این حال آل علی‌را پیروی نکند وآنان را وسیلهٔ راه خدا قرار ندهد ، و به دیگر کسان ، جز آنان اقتدا کند ، و از راه خدا گمراه گردد ؟ نه بخدا : انا هديناه السبيل اما شاكراً و اما كفوراً : « ما راه رابربشر نمودیم تاخود سپاسگزارد یا کفر ورزد ».

دراین صورت گناه شیعه چیست بعداز سخن پیامبرش (ص)که‌میفرماید :

«کسی که‌اورا خوش‌آیدمانندمن‌زندگی کندومانندمن بمیرددربهشت‌جاودانی که پروردگارم فراهم ساخته اقامت کند باید علی را پس از من دوست بدارد و باید دوستان اورا دوست بگیرد و پس‌از من به اهل بیتم اقتدا کند که آنان خاندان من‌اند و از سرشت من آفریده شده‌اند و از فهم و دانش من بهره‌مند شده‌اند وای برکسانی از امت من که فضیلت آنان را تکذیب‌کند و پیوند مرا درحق آنان بگسلد خداوند شفاعت مرا نصیب آنان نکند)[1].

و ما درتعقیب این دعا می‌گوئیم آمین ، وخداوند آمین‌گو را مشمول رحمتش قرار دهد .

دیگر شیعه چه عقیده‌ای باید ابرازکند بعد ازگفتار پیغمبر (ص)که فرمود :

« درهرقوم باز مانده‌ای ازامت من ، دادگرانی ازاهل بیت من وجود دارندکه تحریف متجاوزان و نسبت های باطل ، و تأویل جاهلان را از آن دور میسازند .

---

۱ - این روایت را ابونعیم درحلیه ۱ر۸۶ و طبرانی ورافعی چنانکه درترتیب جمع الجوامع است ۶ر۲۱۷ نقل کرده‌اند .

آگاه باشید پیشوایان شما کفیل و سخنگوی شمایند بنگرید چه کسی را به‌سخنگوئی و کفالت انتخاب می‌کنید.

این حدیث را ملاء تخریج کرده چنانکه در ذخائر العقبی ۱۷، الصواعق ۱۴۱ آمده است.

و سخن پیامبر (ص) که فرمود: «مثل من و مثل اهل بیت من مانند کشتی نوح (ع) است هرکس در آن داخل شد، نجات یافت، و هرکس از آن تخلف ورزید غرق شد»[1].

بنابراین خاندانی که در امت اسلامی مانند پیغمبر اکرم‌اند چگونه شیعه می‌تواند عقیده به خلافت آنان نداشته باشد.؟

و چرا دوستی آنها، دوستی یهود قلمداد شود؟ و آیا با این وصف که پیغمبر قانون جانشینی نهاد، این ایراد را به چه‌کسی باید گرفت؟

آیا ابن عبد ربه (صاحب کتاب «عقد الفرید») این سخن پیغمبر (ص) را فراموش کرده‌که فرمود:

همانطوری‌که ستارگان (و ماه) اهل زمین را ازخطر غرق، امنیّت می‌بخشند اهل بیت من در امتم برای حفظ وحدت امان‌اند هرگاه گروهی با آنها به مخالفت برخیزند، اختلاف ایجاد می‌گردد و آنان حزب شیطان می‌شوند[2].

خدایا! تو گواهی که او این روایات را دیده ولی دلش را زنگ گرفته، و او دشمنی سرسخت است.

آخر اهل بیتی‌که برای‌امت، ستارگان فروزان هدایت، مایهٔ‌امن ازگمراهی و اختلافند، چرا نباید از آنها پیروی کرد. با چه عذری می‌توان روی از آنها بر تافت؟ کسی‌که با آنها بی‌توجهی کند کارش بکجا خواهد انجامید؟ اصولاً چه ارزشی

---

۱ - خطیب بغدادی در تاریخش ۹۱/۱۲ و حاکم در مستدرک ۱۵۱/۳ آنرا نقل و حاکم اعتراف بصحتش نیز کرده است.

۲ - حاکم در مستدرک ۱۴۹/۳ نقل و آن را صحیح پنداشته است.

برای زندگی و روحیه، تمایلات و تربیت خارج از رهبری این خانواده می‌توان اندیشید؟

محققاً انتخاب این‌خاندان بزرگ برای ولایت مطلقه ازطرف پروردگار روی کمال شایستگی و کاردانی آنان در تدبیر شئون جامعه، برای تمام ادوار، صورت گرفته‌است، بطوری که هرگاه رهبری بشریت‌به آنان سپرده شود و پایگاه حکم و قیادتشان محکم گردد، با کاردانی وحذاقت خود، بشریت را رهبری خواهند کرد، چیزی که هست دشمنانشان از روی حسادت و بر اساس آز و طمع آنان را از آن مقام بلند، دور ساخته اند. بی خبر از آنکه خلافت یك امر الهی است نه یك سلطنت ظاهری، چنانکه «شعبی» همین اشتباه را به‌نقل «ابن تیمیه [1]» مرتکب شده صریحاً گوید: «درد ورنج رافضیان درد ورنج یهودیانست. یهودیان گفته‌اند سلطنت شایستهٔ کسی جز آل داود نیست و رافضیان گفته‌اند: امامت برای کسی جز آل علی روا نیست.».

☆ ☆ ☆

۳ ـ می‌گوید: «یهودیان نماز مغرب را تا در هم آمیختن ستارگان، تأخیر می‌اندازند، و رافضیان نیز چنین میکنند».

پاسخ: لازم است اولاً این مسئله را در بین یهودیان سؤال کرد آیا آنها از این مسئله و مسائل مشابه آن که به آنها نسبت داده شده، چیزی می‌دانند؟

و کاش این امر بر ما روشن می‌شد که این مرد سخنش را با مراجعه به فقه شیعه و با توجه به احادیث ائمه شیعه نوشته است. در حالی که سخن امام صادق علیه‌السلام بین‌احادیث به چشم می‌خورد که می‌فرماید: کسیکه نماز مغرب را تا در هم آمیختن ستارگان بی علت، تأخیر اندازد، من در نزد خدا از او بیزارم [2].

به امام (ع) گفته شد: مردم عراق نماز مغرب را تا درهم آمیختن ستارگان

---

۱ ـ منهاج ۱ر۷۰.

۲ ـ من ترك صلاة المغرب عامداً الی اشتباك النجوم فانا منه بریء.

تأخیر میاندازند ، فرمود : (ع) این ازکار دشمن خدا ابی الخطاب است[۱] .

و او فرمود : (ع) «کسی‌که نماز مغرب را تا مشبّک شدن ستارگان تأخیر اندازد ، من از او بیزارم»[۲] .

و فرمود (ع) : وقت نماز مغرب غروب آفتاب تا هنگام درهم آویختن ستارگان است .

و چون از او دربارهٔ وقت مغرب سؤال شده بود فرمود : «وقتی سرخی افق دگرگون شد وزردی آن رفت و هنوز ستارگان درهم مشبّک نشده باشد .

ذریح به‌امام صادق (ع) عرض کرد : مردمی ازاصحاب ابی خطاب نمازمغرب را بقدری تأخیر می‌اندازندکه‌ستارگان مشبّک گردند حضرت فرمود : من ازکسی که چنین کند ، پیش خدا بیزارم .

و فرمود(ع)کسی‌که : نمازمغرب را برای جلب فضیلت تأخیر بیندازدملعون است ملعون است[۳] .

پس چرا این مرد ، در نقلش به دروغ متوسل می‌شود یا قبل از مراجعه از روی نادانی چیز می‌نویسد ، پاینده باد امانت ، زنده باد دقت نظر !

شاید او از پاره‌ای از فرقه‌های گمراه مانند خطابیه طرفداران ابی الخطاب چیزی به گوشش رسیده که خود را ملزم به تأخیر فریضه می‌دانند ، ولی این را ندانسته که این گروه ربطی به شیعه ندارند ، شیعه از روز نخست اینان را تکفیر می‌کرده و به آنها نسبت گمراهی می‌داده است چنانکه احادیث پیشوایان شیعه از این راز پرده برمی‌دارد . از این‌رو می‌گوئیم این تهمتی است بسیار زننده‌که قبائحی

---

۱ ـ وقیل له ان اهل العراق یؤخرون المغرب حتی تشتبك النجوم قال هذا من‌عمل عدوالله ابی الخطاب .

۲ ـ وقال من اخر المغرب حتی تشتبك النجوم من غیر علة فأنا الی الله منه بریء .

۳ ـ برای وقوف برمتون و اسناد این روایات مراجعه کنید : به من لایحضره الفقیه و تهذیب شیخ طوسی واستبصار او ومجالس شیخ طوسی .

را به شیعه نسبت دهند که پیشوایانشان از آن بیزار باشند.



۴ - می‌گوید: یهودیان سه طلاق را بی اعتبار می‌دانند همچنین رافضیان.

پاسخ - شیعه را نمی‌رسد از شعاع رهبری قرآن خارج شود درحالیکه قرآن با بانگ رسایش فریاد می‌زند:

الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْتَسْرِيحٌ بِإِحْسانٍ.

تا آنجا که گوید:

فَإِنْ طَلَّقَها فَلاتَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ. ۱

« طلاق برای دو بار است آنگاه یا باید او را با نیکی و مهربانی نگهدارد یا او را با خوشرفتاری، رها سازد...... پس هرگاه او را (برای بار سوم) طلاق داد برای او دیگر حلال نخواهد شد تا همسر دیگری جز او، او را به ازدواج آورد ».

از واضحترین مسائل اینستکه تحقق دو دفعه یا سه دفعه، لازمه‌اش تکرار وقوع طلاق است، چنانکه لازمهٔ تکرار طلاق، رجوع در عده، یا عقد ازدواج بعداز عدّه است. از این‌رو بایك جمله، یا دریك‌مجلس، اگر کسی راطلاق دادند، نمی‌گویند او را چند بار طلاق داده‌اند، چنانکه اگر حسن دو تومان به حسین در یکبار داد نمی‌گویند حسن دو بار به‌حسین پول داده است این مطلب را هر کس که به دستور زبان آشنا باشد، به خوبی می‌فهمد.

گذشته از این، سیاق آیه هر چند صورت خبری دارد، ولی‌متضمن معنی انشای امری میباشند مانند قول خدای متعال:

وَالْوالِداتُ يُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كامِلَيْنِ.

« مادران دو سال تمام فرزندانشان را شیر میدهند »:

---

۱ - بقره ۲۲۹.

و قول خداوند که می‌فرماید :

وَ الْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ .

«زنهائی که طلاق گرفته‌اند بمقدار زمان سه‌بار حیض‌شدن درنگ می‌کنند».

و سخن پیغمبر (ص) که فرمود :

الصَّلوةُ مَثْنى مَثْنى وَ التَّشَهُّدُ فِي كُلِّ رَكْعَتَيْنِ . ۱

(نماز دو رکعت ، دو رکعت است و در هر دو رکعتی یك تشهد) .

در این موارد خبر معنی انشاء دارد و هرگاه این جمله‌ها به معنای خبر بود می‌باید مفادش در خارج تخلف نکند و ما می‌بینیم در بین مردم کسانی‌هستند که از همسر خود تنها بایك طلاق جدا می‌شوند . پس در این‌مورد باید قرآن‌که می‌گوید الطّلاق مرتان دروغ باشد در صورتی که هیچگونه دروغ به قرآن راه ندارد .

پس اینکه شیعیان سه طلاق را در یك مجلس معتبر نمی‌دانند ، به خاطر تبعیّت از قرآن است چنانکه برای این سخن توضیحی در کتاب « احکام القرآن » ابی بکر جصاص حنفی [۲] است و این فتوا از بسیاری از ائمهٔ اهل سنت وجماعت نیز نقل‌شده بلکه تنها مخالف در این مسئله شافعی است‌وابوبکر جصاص شرح‌مبسوطی در ردّ او در کتابش آورده است .

امام عراقی [۲] گفته : از کسانی که معتقدند جمع سه طلاق در یك مجلس بدعت است : « مالك » ، « اوزاعی » ، « ابوحنیفه » و « لیث » می‌باشند ، « داود » و اکثر اهل ظاهر نیز همین عقیده را دارند .

ابوبکر جصّاص گفته است : « حجاج بن ارطاة » می‌گوید : سه طلاق در یك مجلس را اعتباری نیست . و « محمد بن اسحاق » می‌گفت : چنین طلاقی به یك طلاق بر می‌گردد .

---

۱ ـ مراجعه کنید به « احکام القرآن » ۴۴۷/۱ ، ۴۴۹/۲ و ۴۵۹ .

۲ ـ « طرح التثریب » ۹۳/۷ .

این است آنچه ما از شیعه می‌شناسیم ، اگر شباهت به یهود دارد شیعه با این عده از پیشوایان اهل سنت که نام بردیم ، در این امر یکسانند ، ولی « اندلسی » (صاحب عقد الفرید) جانب اصحابش را محترم می‌دارد و تنها شیعه را به یهود تشبیه می‌کند. دراین صورت از چند حال بیرون‌نیست ، یا فقه قوم خود (اهل سنت) را نمی‌داند ، تاچه رسدبه‌فقه شیعه ، وازآرای علمای خود دراین مسئله بی‌خبراست، یا می‌داند و عمداً دروغ‌می‌گوید ، یا معنائی خارج ازآنچه‌ذکر شد ، قصد کرده است که نه‌ما آن‌را می‌شناسیم و نه کسی را ازشیعه خبر داریم‌که به چیزی غیر از آنچه گفتیم معتقد باشد .

و چیزهائی‌که دراین مسئله غیراز عقیدهٔ شیعه می‌خوانید یا می‌شنوید ، همه از بدعتهائی است که بعد از پیغمبر اکرم ظاهر شده ، و کتاب و سنت از آن خالی است و باعث آن ، هواهای گمراه کننده بوده است که بعداً مردم آن را پسندیده و جزو دین کرده‌اند ، و سپس خلیفهٔ دوم آن را امضاء کرده است . مطلبی که بیان گردید صریح روایت «مسلم»[۱] ، «ابو داود»[۲] ، و «احمد»[۳] از ابن عباس‌است‌که گفت : در عهد رسول خدا وابوبکر و دو سال اول خلافت عمر ، سه طلاق (در یك مجلس) ، یکی به حساب می‌آمد ، عمر بن الخطاب گفت : مردم در امری که مهلت داشتند تعجیل‌کردند ، خوب‌است ماهم‌تعجیل آنهارا برای ایشان امضاءکنیم ، و امضاءکرد .

مسلم و ابو داود به اسناد خود از ابن طاوس واو از پدرش نقل کرده‌اند که : اباالصهباء به ابن عباس گفت : آیا می‌دانی سه طلاق در عهد پیغمبر و ابوبکر و سه سال از خلافت عمر یکی بود ؟ ابن عباس گفت : بلی .

مسلم به اسناد دیگر ، آورده ، که اباالصهباء به ابن عباس گفت : آیا سه طلاق در عهد پیغمبر و ابوبکر یکی نبود ؟ ابن عباس گفت چنین بود ، هنگامیکه

---

۱ - صحیح مسلم ۱د۵۷۴ .
۲ - سنن ابی داود ۱د۳۴۴ .
۳ - مسند احمد ۱د۳۱۴ .

عهد عمر فرا رسید، مردم در یك مجلس پی در پی طلاق دادند، و عمر به آنها اجازه داد.

شارحان حدیث را در این مقام کلماتی در هم، و سخنان و آرائی سست، و توجیهاتی بی اساس و دور از حقیقت ودور از مفهوم کلام عرب است. و «قسطلانی» این احادیث را از احادیث مشکله، نام برده واقعاً هم مشکلی است که مجال شرح و بسط بیشتر آن را نداریم.



۵ - گوید: یهودیان برای زنان، عدّه‌ای قائل نیستند چنانکه رافضیان.

پاسخ - شیعه، عدّهٔ زنان را برطبق کتاب وسنت لازم می‌دانند، واز این‌رو به نص قرآن: زنان مطلقه(پس از مباشرت) باید سه‌دور عادت‌زنانه‌را اگرحیض‌می‌بینند، درنگ کنند. و اگر عادت زنانه ندارند، سه ماه، عده نگهدارند. و اگر بار دارند تا هنگام وضع حمل باید از ازدواج خود داری نمایند، و زنانی‌که شوهرشان وفات کند؛ باید چهار ماه و ده روز به عنوان عدّه، مکث کنند، این مدت در صورتی است که بار دار نباشند، وگرنه درازترین مدت را، بین چهار ماه وده روز، و وضع حمل، باید عدّه نگهدارند تا به عموم هر دو آیه[1] عمل شده باشد.

کنیزان اگر حیض می‌شوند تا دو نوبت قاعدگي و اگر حیض نمی‌بینند یك ماه و نیم باید عدّه نگهدارند. و در هنگام وفات شوهر اگر بار دار نباشند دو ماه و پنج روز واگر باردار باشند مدت طولانی‌تر، میان وضع حمل و دو ماه و پنج روز را باید به عنوان عده، از شوهر اختیار کردن خود داری کنند چنانکه امّ الولد

---

۱ - آیهٔ اول و **اولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن**: «زنان بار دار مدت عده‌شان وضع حملشان است». آیهٔ دوم و **الذین یتوفون منکم و یذرون ازواجاً یتربصن با نفسهن اربعة اشهر و عشرا**: «کسانی از شما که بمیرند و همسرانی از خود بجای‌بگذارند زنانشان‌تا چهارماه وده روزخویشتن را باید نگهدارند».

(کنیزی که از او بچه دار شده‌اند) باید در مرگ مولای خود چهار ماه و ده روز عده بگیرد .

زنیکه بااو ازدواج موقت صورت گرفته ، باید پس از انقضای مدت ، یابخشیدن شوهر آن مدت را ، در صورت مباشرت ، اگر حیض می بیند ، دو حیض ، و اگر نمی بیند ، چهل و پنج روز ، عدّه نگهدارد چنانکه زنان در ازدواج موقت ، در وفات همسر اگر باردار نباشند باید ، مدت چهار ماه و ده روز ، و اگر باردار باشند مانند ازدواج دائم ، بین چهار ماه و ده روز ، و وضع حمل ، هر کدام دراز مدّت‌تر است ، عده نگهدارند ودر ازدواج موقت باکنیز ، عده وفاتش دوماه و پنج روز است مگر اینکه باردار باشد که در اینصورت باید بین مدت دو ماه و پنج روز و وضع حمل هر کدام طولانی‌تر است عدّه نگهدارد .

این است عده‌ای که شیعه برای زنان قائل است . این کتب فقهی و تفسیری شیعه از قدیم و جدید که مشتمل براین مطالب است . آیا نسبت مجعول او دریکی از این کتاب‌ها دیده می‌شود ؟ پاسخ به طور قطع منفی است ، او کسی است‌که دروغ بستن و افترا زدن را بی اهمیت می‌شمرد و این کار او در بسیاری از موارد است .



۶- می‌گوید : یهودیان خون مسلمانان را حلال می‌دانند همچنین رافضیان .

پاسخ - آیا این مرد مأخذ این نسبت را ازکتب شیعه و دانشمندانشان و یا حتی از عوام و افراد دون پایه شیعه گرفته است ؟ با اینکه شیعیان در اوقات شب و روز آیات کلام الله را می‌خوانند و با نهایت خضوع ، آن را وحی منزل از جانب پروردگار تلقی میکنند ، در آن ، بشدت قتل مسلمان ، ممنوع اعلام شده و کیفر آن خلود درجهنم وعذاب‌الهی‌ذکر شده ، ودستورقصاص‌داده شده است . سنت پیغمبر و احادیث ائمهٔ شیعه مشتمل بر نهی ازقتل نفس‌و وعدهٔ کیفرهای شدید است واحکام فراوانی از قصاص و دیات بر آن مترتب می باشد ، بطوری‌که در فقه امامیه از قدیم

الایام، دو کتاب قصاص و دیات برای این احکام تنظیم و تدوین گشته است، از مجموع این مطالب دانسته شد که این نسبت نیز هیچگونه مدرکی جز خیال آن شخص خیال پرداز که از دشمنی شدید و تعصب احمقانه‌اش ریشه می‌گیرد، ندارد.



۷ ـ گوید: یهودیان مطالب تورات را تحریف کردند و رافضیان قرآن را.

پاسخ ـ مدرك شیعه در تفسیر و تأویل قرآن وبا درهر حکم و آموزش دینی چیزی‌جز احادیث معتبر صادر ازشخصیتهای خاندان وحی، بعداز پیغمبراکرم (ص) نیست «أهل‌البیت‌أدری بمافی‌البیت» «اهل خانه بهتر میدانند درخانه‌چه میگذرد».

و مطالبی که از آنان روایت شده گذشته از اینکه بر خلاف عقل سلیم و منطق فطرت واصول مسلم‌دینی نیست، ازکسانی مانند «قتاده»، «ضحاك» و «سدی» که تفسیر برأی می‌کردند و دور از سرچشمهٔ علوم پیغمبرند، گرفته نشده است.

اگر بخواهید تحریف کلام حق را از جای خود، و اظهار نظرهای بی مورد را بدانید، باید به‌کتب و تفاسیر اهل‌سنت مراجعه کنید، درآنجا به‌علت تراشی‌های خنک، و زورگوئیهای بی‌مأخذ، و ادعاها و آرای سخیف و بی‌مایه، وانکار مسلمات دینی برمی‌خورید، که برای نمونه برخی از آنها را از کتاب «منهاج السنه» ابن تیمیه و دیگران در اینجا اشاره خواهیم کرد. بدین ترتیب شما مجال می‌یابید تا میان یهود با هر فرقه‌ای که خواستید شباهت برقرار کنید.



۸ ـ گفته است: یهودیان دشمن جبرئیل‌اند و او را از بین فرشتگان دشمن خود می‌دانند، رافضیان نیز می‌گویند: جبرئیل اشتباه کرد که وحی بر محمد (ص) آورد نه بر علی بن ابیطالب!!

پاسخ ـ شاید مردك درخیالات واهی خود، می‌پندارد از ملتی منقرض شده، سخن به میان آورده که اثری از آنها در روزگار به‌جای نمانده، و هیچ کس نیست

از حیثیت آنان دفاع کند، او فکر نمی‌کرد آینده که روشنگر گذشته است کسانی را برمی‌انگیزد تا ازاو سؤال کنند چگونه ممکن است شیعیان دشمن جبرئیل باشند وقتی کسی کتاب مقدسش را می‌خواند که خدای متعال صریحاً می‌گوید:

مَنْ كَانَ عَدُوّاً لِلّٰهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَ مِيكَالَ فَإِنَّ اللّٰهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ:

«کسی که دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان و جبرئیل و میکائیل باشد، خدا هم درمقابل دشمن کافران است».[1]

آیا چه وقت برای یك نفر بااعتقاد به مذهب شیعه، درنبوت حضرت محمد(ص) شکی پدید آمده و یا درفکر کدامیك از پیروان مذهب، نبوت امیرالمؤمنین (ع) گذشته، تا حکم به اشتباه جبرئیل کند در حالیکه درشب و روز آیات قرآن را می‌خوانند که خدای متعال می‌فرماید:

وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ. ۲

«و قول خدای بزرگ»:

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لٰكِنْ رَسُولَ اللّٰهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ. ۳

واین آیة:

وَ آمِنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ. ۴

«برآنچه برمحمد نازل شده‌که به حق از پروردگارآنهاست، ایمان بیاورید».

وقول خدای بزرگ:

---

۱ - بقره: ۹۸.

۲ - آل عمران: ۱۴۴ «محمد کسی جز رسولی که رسولانی را پیش ازخود، پشت سر گذاشته، نیست».

۳ - احزاب: ۳۳ «محمد پدر هیچیکس از مردان شما نیست ولی او رسول خدا و خاتم پیمبران است».

۴ - محمد: ۲.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ . ۱

« محمد پیامبر خدا است » .

و قول خدای متعال :

وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ . ۲

« من به پیامبری که بعداز من می‌آید و نامش احمد است شما را مژده می‌دهم » .

اگر شیعه عقیده به خطای جبرئیل درامر وحی دارد ، پس چرا در هر نماز واجب و مستحب ، و درهر اذان و اقامه ، ودر دعاهای فراوانی که ازائمه‌اش رسیده ، گواهی به رسالت پیغمبر اکرم می‌دهد و درمؤلفات شیعه که درزمینهٔ فقه وحدیث و کلام و عقائد و ملل ونحل ، تدوین شده ، همه به این گواهی تصریح کرده‌اند ؟

آیا اصولاً این افترای باطل را چگونه می‌توان به شیعیان نسبت داد وگفت که اینان می‌پندارند خداوند کار غلط جبرئیل را به مجرد اشتباهی که از اوسر زد امضاء کرد وگرنه درحقیقت خدا می‌خواست امیرالمؤمنین مبعوث گردد ؟!

آیا این سخن را به هیچ آدم‌معتوه و نابخرد یاانسان وحشی بیابانی ،بی‌خبر از علوم و معارف تاچه رسد به شیعیان باهمهٔ علم وفضیلتشان می‌توان نسبت داد ؟

این چیست که این قوم هیچ سخنی نمی‌فهمند[۳] .

بسیار جای شگفتی است ، شگفتی از نویسنده و دانشمند امروز مصر که به ردّ شیعه می‌پردازد و بااینگونه یاوه‌گوئی‌ها و پرداختن به خرافات می‌خواهدآنان رابه‌هیجان آورد.

« کسی که ایمان نیاورده و پیرو هوای نفس است نباید مانع راه تو گردد و

---

۱ ـ فتح : ۲۹ .

۲ ـ صف : ۶ .

۳ ـ مضمون آیه ۸۵ از سوره نساء .

باعث سقوطت شود »[1].



۹ - می‌گوید : یهودیان گوشت شتر نمی‌خورند ، رافضیان نیز چنین‌اند .

پاسخ - بخوانید و بخندید یا بخوانید وگریه کنید .

اگر بخواهید نهایت وقاحت و نابخردی را بدانید به‌صاحب این‌جمله مراجعه کنید ، اگر چگونگی خیانت و خلافگوئی را نمی‌دانید « اندلسی » (صاحب عقد الفرید) شمارا درکتابش بدان واقف می‌سازد . ای کاش من میدانستم گناه گوشت شتر چیست ، که باید حکمش از حیوانات حلال گوشت دیگر ، خارج باشد ؟ واین حیوان چه احترامی نزد شیعه دارد که نباید کشته شود ؟ من که از این چیزهاهیچ نمی‌دانم ولی شاید سازندهٔ این روایت یك فلسفهٔ مترقی‌ای‌برای این‌ممنوعیت درنظر گرفته باشدتااین تهمت‌را بدان تأویل‌کند . به‌هرحال نظر قاطع دراین باره‌کشتارگاه سلاخان و ساطور قصابان‌ومغازه های گوشت فروشی آنان در سراسر بلادشیعه است .

بخوانید و بخندید

۱۰ - می‌گوید : ابوعثمان بحرالجاحظ گفته است : مردی از رؤسای تجّار به من خبر داده‌گفت : پیرمردی بداخلاق اخمو وخاموش ، درکشتی باما بودکه‌سرش را از زمین برنمی‌داشت و هروقت اسم شیعه را می‌شنید درخشم فرومی‌رفت‌وچهره‌اش دگرگون شده ، ابروهایش را سخت درهم می‌کشید . روزی به او گفتم : خدا تورا رحمت کند مگر از چه چیز شیعه این قدر بدت می‌آید ، که می‌بینم هر وقت اسم شیعه دربرابرت برده می‌شود ، سخت برآشفته و نگران می‌شوی ؟ گفت : من ازهیچ چیزشیعه به اندازهٔ این شین‌اول اسمش‌بدم نمی‌آید ، زیرا من‌شین را ندیده‌ام مگر دراول هرکلمهٔ زشتی ، از قبیل : شرّ ، شوم ، شیطان ، شغب (شر بسیار) ، شقاء ، شغار (نقص) شرر ، شَین ، شوك (خار) شکوی ، شهره (افتضاح) شتم (فحش) شحّ (حرص وبخل) .

---

۱ - اقتباس از آیه ۱۶ از سوره طه .

ابوعثمان گفت: بدین ترتیب دیگر اساس تشیع واژگونه شد.

شگفتی ازسفاهت پیرمردبداخلاق، وکوته بینی اوست که‌چون نتوانسته‌عیبی برای شیعه دست‌وپاکند،دشمنی‌شدید، اوراوادارکرده تاباسفسطه‌چینی، عیبی برایش بتراشد،ازاین‌رو شروع کرده‌فقط برای اینکه حرف اول این اسم باحرف اول اسماء زننده‌ای باهم متحدند، شیعه را بدان مؤاخذه کند.

اگر این‌بهانه‌گیریها مجازباشدنسبت به‌بسیاری از اسماء مقدس، باید سرایت کند وحتی به کتاب خدای عزیزکه درآن لفظ شیعه‌را می‌خوانیم؟

وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ... ۱

و آیات دیگر.

بدتر از پیرمرد بداخلاق، ابوعثمان است که گمان کرده بعداز این کلمهٔ بی‌مایه، اساس تشیع واژگونه گردیده است، گویا این صاعقه‌ای بودکه برشیعیان باریده و یازمین درزیر پای آنها فرورفته و یا کوهها برسرشان فروباریده وآنان‌را هلاك ساخته است یا دلائل آنان وسیله برهانی قاطع مردود واقع شده رسوا شدند او نمی‌دانست که پیرمرد بداخلاق، باسخنی که به زبان آورده، سوء نیت خودرا، و دلیل بداخلاقی‌اش‌را آشکار ساخته است وابوعثمان هم به عقل ناقصش ازاو پیروی کرده است.

از این نابخردی، ابن عبدربه (صاحب عقدالفرید) نیز دور نمانده است‌که آن را درکتاب خود بااظهار رضایت نسبت‌به آن آورده است، چرا پیرمردبداخلاق از شین‌کلمه شیعه‌به مناسبت اتحاد حرف‌اولش باکلماتی از قبیل: شریعت، شمس، شروق (تابش) شعاع، شهد، شفاعت، شرف، شباب (جوانی)، شکر، شهامت، شأن، شجاعت، شفق، خوشش نیامد که بسیاری از آنها مانند لفظ شیعه درقرآن هم آمده است؟! چرا شیخ دراین قصهٔ دروغین میکوشد تا شین را فقط درآن الفاظ

۱ ـ صافات ۸۳.

بیابد نه دراین الفاظ . شاید هم اعوریا احول بوده و مقابل چشمان معیوبش را ، نمی‌دیده است .

آیا شیعه نمی‌تواند مانند پیرمرد بداخلاق بگوید : من از سنی بخاطر سین اول اسمش بدم می‌آید که آن را درکلمات ! سام ، سئم ، سعر (آتش) سقر(دوزخ) سبی (اسارت) سقم (بیماری) سمّ ، سموم ، سوئه (بدی) سهم (تیر) ، سهو ، سرطان ، سرقت ، سفه ، سفل ، سخب (سر و صدا) سخط ، سخف ، سقط ، سلّ سلیطه ، سماجت ، می‌یابم .

ولی شیعیان عقلا وحکمایند و بدین یاوه‌ها توجه‌نمی‌کنند ، با عواطف مردم به خاطر این یاوه های بی‌سروته ، درنمی‌افتند وهیچ نوع بنیادی را با این‌خرافات، بدنام نمی‌کنند .

این‌بود پاره‌ای ازدروغ‌ها وجعلیات ابن عبدربه . و چه بسیار نظائری‌می‌توان برای آن یافت که هرگاه بخواهیم همه را متعرض شویم ، کتاب بزرگی را تشکیل می‌دهد . ازاینها گذشته،اشتباهات تاریخی دراین کتاب نیز دیده می‌شود ، مثل‌اینکه گوید : زید شهید درخراسان خروج کرد و آنجا کشته شد و بدار آویخته گردید[1] که هرگاه بخواهیم به‌نقد و بررسی آن پردازیم ، از موضوع بحث خارج می‌شویم و عارف را یك اشارت بس است .

ابن تیمیه‌که درکتاب « منهاج السنه » خود نسبت ها و مجعولات ابن عبدربه را نقل کرده چون خوشش آمده نشان دهد به مردم که من از گذشتگانم بیشتر می‌توانم دروغ ببافم و بیش از آنان ، از راستی وامانت فاصله دارم ،لذا اضافه‌کرده است :

یهودیان با اخلاص به مؤمنان سلام نمی‌کنند بلکه می‌گویند السام علیك (مرگ برشما) ، رافضیان نیز چنین‌اند.

یهودیان ، مسح برموزه (پای پوش) را جایز نمی‌دانند ، همچنین رافضیان.

۱ ـ عقدالفرید ۲ر۱۴۶ ، ۳۵۵ ، ۳ر۴۱ .

یهودیان، اموال مردم را حلال می‌دانند، همچنین رافضیان.

یهودیان، درنماز سجده برفرق سر می‌کنند، همچنین رافضیان.

یهودیان، عقیده به فریب مردم دارند، همچنین رافضیان.

و امثال این سخنان خرافی و یاوه.

ماتکذیب دروغهای‌نسبت داده شده را به نیروی درك وفهم آزاد شما، واگذار می‌کنیم و مطلب را به احاطهٔ شما به فقه شیعه وکتب عقائد و احکامشان، آنچه از قدیم وجدید از شیعه شناخته شده، موکول می‌سازیم.

«وهرگاه پس از علمی که ترا فراهم آمده، پیروی از تمایلات و هواهای آنان کنی، نه دوست خواهی داشت و نه یاوری»[1]





۱ ـ اقتباس از آیه ۱۲۰ سوره بقره.

۲

انتصار [1]

خوانندهٔ عزیز ، شما اگر این کتابرا مسند اکاذیب بخوانید ، دروغ نگفته اید . واگر نام صفحات آن را که بیش از ۱۷۳ صفحه نیست ، دروغ‌نامه بگذارید خلافی مرتکب نشده اید . شما اگر خلال این‌صفحات کاوش کنید ، از دروغهای شاخدار ، ادعای بی دلیل ، طنزهای دردآور ونسبت های ساختگی او ، سخت به شگفتی خواهید افتاد . ما امیدواریم این بررسی کوتاه باعث شود شما به خود کتاب که درمصر چاپ ومنتشر شده ، دست بیابید تا مابیش از این ، چهرهٔ صفحات کتابمان را به نقل افسانه هایش سیاه نکنیم .

در اینجا فقط به ذکر نمونه هائی ازآن می‌پردازیم تا به میزان زیاده‌روی او درنسبت های دروغین ، ویاوه های بی اساس ، وشدت غلیان کینه درضمیر او ، که باعث شده نام وشهرت ملتی بزرگ وپاك ومنزه را آلوده کند ، واقف گردید . او گفته است :

۱ - رافضیان معتقدند خدای آنها دارای صورت وهیئتی است که حرکت می‌کند بی‌حرکت می‌ماند ، محو می‌شود وجابجا می گردد . او درآغاز دانا نبوده ، سپس دانا شده (تا آنجا که گوید) این است توحید همهٔ رافضیان ، مگر تعداد ناچیزی ازآنها که با معتزله همنشین بوده اند وبه عقیدهٔ توحید گرائیده اند ، در نتیجه این گروه را رافضیان ازخود طرد کرده وازآنان بیزاری جسته اند . اماغالب آنها وبزرگانشان مثل «هشام سالم» ، « شیطان الطاق » ، (مراد مؤمن طاق است) «علی‌بن میثم » ، «هشام بن حکم بن منصور» و « سکاك » عقیدهٔ آنان همان است که بیان داشتیم (ص ۵) .

۲ - رافضیان‌را عقیده این است که می گویند خدایشان دارای پیکری است

۱- تألیف ابی الحسین عبدالرحیم خیاط معتزلی .

باشکل وصورت حرکت می کند ، بی حرکت می ماند ، زوال می پذیرد ، نقل مکان می‌دهد ، نادان بوده سپس دانا شده است . (ص۷)

۳ ـ در روی زمین یك نفر رافضی پیدا نمی‌شود ، مگر اینکه معتقد است که خدا شکل دارد دراین‌باره روایاتی می‌آورند ، وبه احادیثی ازپیشوایانشان‌احتجاج می کنند؟! مگر آن عده از آنها که با معتزلیان از قدیم هم نشینی کرده . عقیده به توحید پیدا کرده اند در نتیجه رافضیان آنان را طرد و از خود دور ساخته اند (ص ۱۴۴) .

۴ ـ رافضیان معتقدند صد مرد در یك روز ، می توانند بدون پاك شدن و نگهداشتن عده ، زنی‌را به مباشرت گیرند ، واین امر مخالف عقیدهٔ همهٔ امت محمد است(ص ۸۹) .

به زودی وضع همهٔ این مطالب‌به وضوح ، آشکار خواهد شد ومعلوم می‌گردد شیعیان از روز نخست ، از این سخنان مبرا بوده اند .

«هرگاه پیروی ازهواهای نفسانی آنان کنی ، باوجود علمی‌که ترا فرا رسیده دراین صورت تو ازستمگران خواهی بود[1]» .

---

۱ ـ اقتباس ازآیهٔ ۱۴۵ سورهٔ بقره .

۳
الفرق بین الفرق

تألیف ابی منصور عبد القاهر بن طاهر بغدادی

متوفی ۴۲۹ در ۳۵۵ صفحه.

این نویسنده در کمان تیرهای افتراهایش از هرگونه نسبت ناروا فروگذار نکرده است. تنها چیزی که اورا تا این اندازه بورطهٔ جهالت افکنده پنداری است که در صفحه ۳۰۹ بیان داشته، مبنی بر اینکه: «در بین رافضیان پیشوائی در فقه وحدیث ولغت ودستور زبان عرب، وجود ندارد، ونیز در سیره نویسی وتواریخ ونبردهای اسلامی وتفسیر وتأویل قرآن هیچ شخص مورد وثوقی دیده نمی‌شود وتنها پیشوایان این رشته ازعلوم منحصر به اهل سنت وجماعت‌اند».

او خدا را هم براین نعمت سپاس گفته، گویا این پندار جنبهٔ عمومیت دارد و زمانهای آینده را نیز شامل می شود وایشان آینده را از پشت پردهٔ رقیق زمان نگریسته است. از این رو تأمین دارد که بعد از او کسی نخواهد آمد که بدیهای اورا آشکار سازد، ودرنسبت هائی که داده از نظر امانت، خدشه‌ای وارد سازد یا کتب ودانشمندان شیعه درخارج خود به خود، مشت اورا باز کنند.

جای تعجب است که درمقابل دو چشم او ودر محیط اجتماعی اش (در بغداد) شخصیت های بزرگی از شیعه وجود داشته اند، که احدی نمی تواند در امامت وپیشوائی آنان، در رشته های نامبرده خدشه‌ای وارد سازد. وزمام رهبری بدست آنها بوده است مانندبزرگ پیشوای ملت اسلام ومعلم آن «محمد بن محمد بن نعمان مفید» و«علم الهدی سید مرتضی» و«شریف رضی»، و«ابی الحسین نجاشی» و«شیخ ابو الفتح کراچکی» و«شریف ابی یعلی» و«سلار دیلمی» وامثال آنان.

ما نمی دانیم اینکه او از این شخصیت‌ها بی خبر مانده است، آیا حواس عمومی او معیوب بوده یا از روی کینه ودشمنی، وجود این همه دانشمند را انکار

کرده است. در هر صورت ما برای شخص او اهمیتی قائل نیستیم، ما می خواهیم توجه خواننده را به راه ورسم او، جلب کنیم تاکسی‌را جار وجنجالهایش نفریبد.

شاید شما بتوانید پاره ای از مضامین دروغ وتزویر، افترا و تحریف وتغییر حقایق رادرصفحات کتابش که‌سراپا دروغ است ازبحثهائی‌که دربارهٔ کتابهای‌مشابهش بعمل می‌آوریم، دریابید.

«وهرگاه ازهواهای آنان پیروی کنی باوجود علمی که برای تو حاصل شده هیچگونه مدد ونگهبانی ازخدا نخواهی داشت»[۱].





۱ - اقتباس ازآیهٔ ۳۷ سورهٔ رعد.

۴

الفصل فی الملل والنحل

هر کس بخواهد دربارهٔ ملل ونحل مطلبی بنویسد ، باید قبل ازهرچیز به مراتب بیش از نویسندهٔ تاریخ وادبیات ، خودرا به امانت وصدق مقید سازد تا ازعواقب خطرناك این فن که آلودگی به نسبت های بی پایه وبی دلیل محکم است محفوظ ماند ، و آبروی ملتها واقوام بی گناه را ، بر اساس پندار یا خیالی نبرد ،وبه طور کلی هیچ گام برندارد مگر که در نقل مطالب آن محققانه باشد ، ودر مآخذ خود تکیه برموثق ترین آنها کند تا در پیشگاه خدا معذور واز گرفتاری وجدان به افتراء مصون‌ماند.

ولی «ابن حزم» نه تنها به این وظیفه بی‌توجه است بلکه‌درنوشته‌هایش درست رفتاری مخالف این رویه دارد ، او از نقل هر کس باشد برای رده بندی بیشتر مذاهب ، استفاده می کند ، ازکثرت مذاهب خوشش می آید واز دادن هر گونه نسبت بی اساس به مخالفان عقیده اش روگردان نیست نمونه سخنانش را درزیر ملاحظه میکنید :

۱ ـ رافضیان مسلمان نیستند اینان دسته هائی هستند که به فاصله بیست و پنج سال پس از رحلت پیغمبر پدیدآمدند . آغاز کارشان برای پاسخ‌به دعوت‌کسی بود (خذ له الله)که با اسلام مکرودشمنی می‌ورزید ودرست مانندیهود ونصاری‌کفر ودروغ نشان می‌داد .

پاسخ ـ سوگندبه حق ، که اوبا این‌عبارات‌کوبنده اش ، انسانیت‌را شرمگین کرده ، و اگر او بخواهد از عهدهٔ سخنش بر آید باید از شرم وآزرم سراپا عرق ریزد .

من نمی‌دانم چگونه می‌توان منکر اسلام مردمی شدکه در نمازهای خود رو به سوی قبله می ایستند وبه شهادتین اقرار می‌کنند ، قرآن را حامل اند و به آن عامل ، ازسنت های پیغمبر اکرم پیروی می کنند ، کتابهای آنان در عقائد واحکام

دنیا را پر کرده وهمه گواه صدق گفتار ما است وعمل خارجی آنان، اسلامشان را نشان می‌دهد. چگونه این مرد می‌تواند حکم قطعی به نامسلمانی این طائفه کند درحالیکه هزارها کس از شیعیان بوده اند که استادان ورجال بزرگ اهل سنت، روایات خودرا در زمینهٔ مذهب از آنها گرفته اند وراویان احادیثشان درصحاح‌ست وسایر روایات مسندهٔ آنهارا شیعیان تشکیل می‌دهند.

این روایات درحقیقت مرجع عقائد، احکام وآراء دینی این قوم است.

واینك‌برخی ازمشایخ اهل سنت‌که شیعه مذهب‌اند، به ترتیب حروف تهجی مذکور میشوند:

۱ - ابان‌بن تغلب	۲ - ابراهیم‌بن زیدکوفی
۳ - ابوعبدالله جدلی	۴ - احمدبن مفضل‌حفری
۵ - اسماعیل‌بن ابان کوفی	۶ - اسماعیل‌بن خلیفه کوفی
۷ - اسماعیل‌بن زکریا کوفی	۸ - اسماعیل‌بن عبدالرحمن
۹ - اسماعیل‌بن موسی کوفی	۱۰ - تلیدبن سلیمان کوفی
۱۱ - ثابت ابن ابوحمزه ثمالی	۱۲ - ثویربن ابی فاخته کوفی
۱۳ - جابربن یزید جعفی	۱۴ - جریربن عبدالحمید کوفی
۱۵ - جعفربن زیاد کوفی	۱۶ - جعفربن سلیمان بصری
۱۷ - جمیع‌بن‌عمیرةالکوفی	۱۸ - حارث‌بن حصیرة الکوفی
۱۹ - حارث‌بن عبدالله همدانی	۲۰ - حبیب‌بن ابی ثابت کوفی
۲۱ - حسن‌بن‌حی همدانی	۲۲ - حکم‌بن عتیبه کوفی
۲۳ - حمادبن عیسی جهنی	۲۴ - خالدبن مخلد قطوانی
۲۵ - ابو الجحاف ابن ابی عوف	۲۶ - زبیدبن حارث کوفی
۲۷ - زیدبن حباب کوفی	۲۸ - سالم بن ابی جعدهٔ کوفی
۲۹ - سالم بن ابی حفصهٔ کوفی	۳۰ - سعدبن طریف کوفی

۳۱ ـ سعیدبن خثیم هلالی
۳۲ ـ سلمةبن فضل الابرش
۳۳ ـ سلمةبن کهیل الحضرمی
۳۴ ـ سلیمان‌بن صردکوفی
۳۵ ـ سلیمان‌بن طاخان بصری
۳۶ ـ سلیمان‌بن قرم کوفی
۳۷ ـ سلیمان‌بن مهران کوفی
۳۸ ـ شعبةبن حجاج بصری
۳۹ ـ صعصعةبن صوحان عبیدی
۴۰ ـ طاوس بن کیسان همدانی
۴۱ ـ ظالم بن عمرو دوئلی
۴۲ ـ ابو الطفیل عامر مکی
۴۳ ـ عباد بن یعقوب کوفی
۴۴ ـ عبدالله بن داود کوفی
۴۵ ـ عبدالله بن شدادکوفی
۴۶ ـ عبداللهبن عمر کوفی
۴۷ ـ عبدالله بن لهیعه حضرمی
۴۸ ـ عبداللهبن میمون قداح
۴۹ ـ عبدالرحمن ابن صالح ازدی
۵۰ عبدالرزاق‌بن همام حمیری
۵۱ ـ عبدالملک‌بن اعین
۵۲ ـ عبداللهبن موسی الکوفی
۵۳ ـ عثمان‌بن عمیر کوفی
۵۴ ـ عدی‌بن ثابت کوفی
۵۵ ـ عطیةبن سعد کوفی
۵۶ ـ علاء بن صالح‌کوفی
۵۷ ـ علقمةبن قیس نخعی
۵۸ ـ علی‌بن بدیمه
۵۹ ـ علی‌بن جعد جوهری
۶۰ ـ علی‌بن زید بصری
۶۱ ـ علی‌بن صالح
۶۲ ـ علی‌بن غراب کوفی
۶۳ ـ علی بن قادم‌کوفی
۶۴ ـ علی‌بن منذر طرائفی
۶۵ ـ علی‌بن هاشم کوفی
۶۶ ـ عماربن معاویه کوفی
۶۷ ـ عماربن رزیق کوفی
۶۸ ـ عمروبن عبدالله سبیعی
۶۹ ـ عوف‌بن ابی جمیله بصری
۷۰ ـ فضل‌بن دکین کوفی
۷۱ ـ فضیل‌بن مرزوق کوفی
۷۲ ـ فطربن خلیفه کوفی
۷۳ ـ مالک‌بن اسماعیل کوفی
۷۴ ـ محمدبن حازم کوفی
۷۵ ـ محمدبن عبیدالله مدنی
۷۶ ـ محمدبن فضیل کوفی

۷۷ - محمدبن مسلم طائفی
۷۸ - محمدبن موسی المدنی
۷۹ - محمدبن عمار کوفی
۸۰ - معروف‌بن خربوذ کوفی
۸۱ - منصوربن معتمر کوفی
۸۲ - منهال‌بن عمروکوفی
۸۳ - موسی‌بن قیس حضرمی
۸۴ - نفیع‌بن حارث کوفی
۸۵ - نوح‌بن قیس حدانی
۸۶ - هرون بن سعد کوفی
۸۷ - هاشم بن برید کوفی
۸۸ - هبیرة‌بن بریم حمیری
۸۹ - هشام بن زیاد بصری
۹۰ - هشام بن عمار دمشقی
۹۱ - وکیع‌بن جراح کوفی
۹۲ - یحیی‌بن جزار کوفی
۹۳ - یزیدبن ابی زیاد کوفی[1]

اینان گروهی ازشیعیان‌اند که‌اهل سنت درصحاح ششگانه‌شان به‌احادیث آنان احتجاج می‌کنند . گذشته از اینها ، رجال شیعه ازصحابهٔ پیغمبر وتابعین وشخصیت‌های بزرگ خاندان علوی بسیارند که اهل سنت حدیث آنان را مورد استناد قرار می‌دهندوپیشوایانشان ، اسناد خود رادرصحاح وسنن ومسانید ، به‌آنها رسانده‌اند و درتوثیق وعدالتشان سخت پافشاری می‌کنند .

پس اگر شیعه (چنانکه ابن حزم پنداشته است) مسلمان نباشند ،این کتب روایات چه ارزشی دارد؟ و این صحاح ومسانید در چه‌پایه‌ای از حقیقت‌اند و برای مؤلفان کتابهاشان که از بزرگان ، پیشوایان و حافظان احادیث اهل سنت‌اند چه ارزشی می‌توان‌قائل‌شد؟ واصولا برای‌عقائد وآرائی که‌از آنها گرفته‌شده ، بااینکه‌همهٔ مشایخ آن غیر مسلمان اند ، چه‌اهمیت وارزشی می‌توان تصور کرد .

بارالها توبرما ببخشای که‌بازگشت همه بسوی‌تو است وتوئی داور بحق .

بلی ، تنها گناه شیعیان که نزد ابن‌حزم قابل بخشودگی نیست ، دوستی و ولاء

---

۱ - برای‌شرح حال این‌عده‌وتفصیل‌احادیثشان . مراجعه کنید به کتاب «المراجعات» علامهٔ مجاهد آیة الله سید شرف الدین ص ۴۱-۱۰۵ .

آنان نسبت به‌علی بن ابیطالب واولاد اواز ائمهٔ طاهرین علیهم‌السلام است که برطبق کتاب و سنت بدان گرویده‌اند ودر نتیجهٔ همین ولای اهل بیت عرض و آبروئی که از هر مسلمانی محترم‌است ، از آنان مباح می‌شود ، واین خدا است که بایدمیان ما ،داوری قاطع نماید .

امّا اینکه پنداشته است آغاز تشیع به دعوت کسی بود که با اسلام مکر و دشمنی می‌کرد ، مقصودش عبدالله سبا میباشد که امیر المؤمنین او را به گفتار الحاد آمیزش به‌آتش سوزانید وشیعیان علی درلعن او ، واظهار نفرت ازاو ، ازآن بزرگوار پیروی کردند .

می‌پرسیم آیا چه موقع این پلیدی در حزب علوی دیده شده ، تا تشیّع تاریخش رااز آن گرفته باشدوآیا درهمهٔ نسلها ودوره‌های تشیع یك نفر شیعه‌را پیدا می‌کند که‌به‌این مرد منحرف گرویده یا منسوب باشد ؟

ولی این‌مرد اصرار دارد شیعیان رابه‌هر دروغ وفضیحتی نسبت دهد .

اگراو درصدد یافتن حقیقت بود باآگاهی کامل درمی‌یافت که‌بذرافشان‌تشیع در حقیقت مؤسّس‌اسلام پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است از همان روزی که دوستان علی‌را شیعیانش نامید و با تعریف و تمجید آنان رابدو نسبت می‌داد وامت را به دوستی و پیرویش فرامی‌خواند [1] .

واز آنجا که‌این نسبت سخت بی‌پایه وبی‌اساس است ، بیش‌از این در ردّ آن تفصیل نمی‌دهیم ، تنها به‌یك سخن طلائی از استاد محمد کرد علی [2] اکتفاء می‌کنیم که گفته‌است«اینکه‌پاره‌ای‌از نویسندگان‌معتقدند مذهب‌تشیع بدعت‌عبدالله‌بن‌سبا معروف به‌ابن‌سوداء است ، ناشی از جهل ونادانی نسبت به‌این مذهب است ، کسی که ارزش این‌مردرا نزد شیعیان بشناسد وبداند آنان ازاو واعمال وگفتارش بیزاری می‌جویند

۱ ـ مراجعه کنید ص۱۴۲ همین کتاب .

۲ ـ خطط الشام ج۶ ص۲۵۱ .

ودانشمندانشان بدون خلاف اورا مورد توبیخ وحمله قرار می‌دهند، بخوبی می‌داند این‌سخن تاچه‌پایه ناصحیح است . . .»



۲ ـ می‌گوید : هرکس بگویدعلم علی‌ازهمهٔ صحابه پیغمبر بیشتر بود دروغ گفته است (۱۲۶٫۴ الفصل) آنگاه دربیان اعلمیّت ابوبکر وتقدّم اوبر علی‌از نظر علمی بیانات سستی راآغازکرده تاآنجاکه‌گوید : کسی که‌بهره‌ای ازعلم داشته‌باشد می‌داند علم ابوبکر چندین برابر علم علی بود .

ودر تقدم عمر برعلی از نظر علمی گفته است : هر کس حسّ داشته باشد به وضوح می‌داند علم عمر چندین برابر علم‌علی بود ، تاآنجا که‌گوید : پس سخن آن نادان بی‌آزرمی‌که مدعی اعلمیت علی‌شده باطل است واگر دراین زمینه معاند یابی آزرمی بااعناد ورزد ، دروغ و نادانیش آشکار خواهد شد زیرا هیچکس نمی‌تواند به‌مااین تهمت راروادارد‌که‌ما‌احدی ازاصحاب‌پیغمبر راازمرتبه‌خودفروتر آورده‌ایم.

پاسخ ـ من نمی‌دانم براین‌مرد ، آیا به‌عنوان یك‌نفر نادان بخندم یابه‌عنوان یك‌فرد غافل بگریم یااورابه‌عنوان یك‌نفر دیوانه ، مسخره کنم ؟

چیزی‌که براحدی جای‌شك باقی نمی‌گذارداین واقعیت است‌که امیرالمؤمنین علمش برهمهٔ‌صحابهٔ پیغمبر فزونی داشته ودر داوریها ومشکلات همه به او مراجعه کرده‌اند واو در هیچ قضیه‌ای به احدی مراجعه نفرموده است .

اول‌کسی‌که اعتراف به اعلمیت علی نسبت به‌صحابه‌کرد ، شخص پیغمبراسلام (ص) می‌باشد . که به فاطمه فرمود :

اَما تَرْضَینَ اَنّی زَوَّجْتُكِ اَوَّلَ الْمُسْلِمینَ اِسْلاماً وَاَعْلَمَهُمْ عِلْماً(۱) :

«آیا خوشحال نیستی که‌من ترا به ازدواج‌کسی درآوردم‌که اول مسلمان‌است وعلمش ازهمه بیشتر است» .

---

۱ ـ مستدرك حاکم ۳ ، کنزالعمال ۶/ ۱۳

واین سخن که فرمود: «من ترا به ازدواج بهترین فرد امتم درآوردم که از نظر علم ازهمه داناتر واز نظر فضیلت ازهمه بردبارتر واز نظر اسلام از همه سابقه دارتر است[1].

وباز این گفتار او به فاطمه: «او (علی) اولین کسی است که اسلام آورد وپیش از همه تسلیم شد وعلمش ازهمه بیش وحلمش بزرگ است»[2].

وباز سخن آن‌حضرت (ص)! «داناترین فرد بعد ازمن علی‌است»[3].

وسخن دیگر آن‌حضرت (ص) که فرمود: «علی ظرف علم من و وصیّ من و دری است که ازآن به من وارد می‌شوند»[4].

وگفتار او(ص) که گفت: «علی در علم من‌است، بیان‌کنندهٔ رسالت من برای امتم بعد از من است»[5].

وگفتار آن حضرت (ص):

عَلِیٌّ خازِنُ عِلْمِی[6].

---

۱ - این روایت را خطیب در متفق وسیوطی در جمع‌الجوامع برطبق آنچه درترتیب او ۶ر۳۹۸ میباشد نقل کرده‌اند.

۲ - مسنداحمد ۵ر۲۶، استیعاب ۳ر۳۶، ریاض‌النضرة ۲ر۱۹۴ مجمع‌الزواید ۹ر۱۰۱ ۱۱۴ به‌دوطریق‌صحیح که یکی‌را به صحت ودیگری‌را به وثاقت رجالش اعتراف کرده است، مرقاة فی‌شرح‌المشکاة ۵ر۵۶۹، کنزالعمال ۶ر۱۵۳ سیرهٔ حلبیه ۱ر۲۸۵، سیرهٔزینی دحلان ۱ر۱۸۸ درحاشیه سیرهٔ حلبیه.

۳ - دیلمی از سلمان نقل کرده وخوارزمی درمناقب ۴۹ ومقتل‌الحسین ۱ر۴۳ و متقی در کنزالعمال ۶ر۱۵۳ آورده‌اند.

۴ - شمس‌الاخبار ۳۹، کفایة‌الکنجی ۷۰، ۹۳.

۵ - دیلمی ازابی‌ذر بنابرآنچه درکنزالعمال است ۶ر۱۵۶ نقل کرده، ودرکشف‌الخفا ۱ر۲۰۴ آمده است.

۶ - شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید ۲ر۴۴۸.

«علی خازن علم من است».

وگفتار او (ص):

عَلِیٌّ عَیْبَةُ عِلْمِی ۱:

«علی صندوق علم من است».

وسخن او (ص):

اَقْضَی اُمَّتِی عَلِیٌّ ۲:

«افضل امت من در قضاوت علی است».

وسخن او (ص):

اَقْضَاکُمْ عَلِیٌّ ۳:

«افضل شما در قضاوت علی است».

وگفتار او (ص):

یاعَلِیُّ اَخْصِمُكَ بِالنُّبُوَّةِ وَلَا نُبُوَّةَ بَعْدِی وَتَخْصِمُ بِسَبْعٍ - تاآنجاکه شمرد: **وَاَعْلَمُهُمْ بِالْقَضِیَّةِ** ودر تعبیر دیگر: **وَاَبْصَرُهُمْ بِالْقَضِیَّةِ ۴.**

ای علی! من ترا بادرجهٔ رسالت و نبوت محکوم وزیر فرمان خود میدانم و

---

۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲ر۴۴۸، جامع الصغیر سیوطی وجمع الجوامع او نقل از ترتیب او ۶ر۱۵۳ شرح عزیزی ۲ر۴۱۷ حاشیهٔ شرح عزیزی حفنی ۲ر۴۱۷ مصباح-الظلام ۲ر۵۶.

۲ - مصابیح البغوی ۲ر۲۷۷، ریاض النضره ۲ر۱۹۸ مناقب الخوارزمی ۵۰، فتح-الباری ۸ر۱۳۶، بغیة الوعاة ۴۴۷.

۳ - استیعاب ۳ر۳۸ حاشیه اصابه، مواقف قاضی ایجی ۳ر۲۷۶ شرح ابن ابی الحدید ۲ر۲۳۵ مطالب السئول ۲۳، تمییز الطیب من الخبیث ۳۵، کفایة الشنقیطی ۴۶.

۴ - حلیة الاولیاء ۱ر۶۶، ریاض النضرة ۲ر۱۹۸، نقل از حاکمی، مطالب السؤل ۳۴، تاریخ ابن عساکر، کفایة الکنجی ۱۲۹، کنز العمال ۶ر۱۵۳.

البته بعد از من نبوتی نیست و تو همگانرا باهفت خصلت محکوم بفرمان خواهی نمود و در ضمن آن هفت خصلت فرمود : تودر قضاوت از همه داناتری .

واین سخن او (ص) :

قُسِمَتِ الْحِكْمَةُ عَشَرَةَ أَجْزاءٍ فَأُعْطِيَ عَلِيٌّ تِسْعَةَ أَجْزاءٍ وَالنّاسُ جُزْءاً واحِداً۱ :

حکمت به‌ده بخش تقسیم شده نه بخش آن اختصاصا دراختیار علی است ویك بخش آن بین باقی مردم تقسیم شده است .

وچگونه پیغمبراکرم (ص) درحالیکه هنوز اوزنده وعلی زنده است می گوید:

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَ الْحِكْمَةَ فِينا أَهْلَ الْبَيْتِ ۲ .

سپاس خدائی را سزا است که حکمت را درما خاندان قرار داد .

وهنگامی که علی به‌نصوص متواتری که از خود پیغمبر (ص) رسیده دروازهٔ شهرعلم وحکمت او باشد ۳ دراین صورت آیاچه‌کسی بااو برابری می کند ؟ وکیست که در علم به او شبیه یا به او نزدیك باشد ؟ این حدیثی است که بی‌شك از شخص پیغمبر صادر شده ، و بسیاری از نویسندگان در بارهٔ آن کتابهای مستقلی ، تدوین کرده‌اند .

پس از پیغمبر (ص) عایشه است که میگوید :

عَلِيٌّ أَعْلَمُ النّاسِ بِالسُّنَّةِ ۴ :

«علی داناترین مردم به سنت پیامبر است» .

---

۱ ـ حلیةالاولیاء ۱ر۶۵ ، أسنی‌المطالب ازحافظ جزری ۱۴ .

۲ ـ این روایت‌را احمد درمناقب ومحب‌الدین طبری در ریاض ۲ر۱۹۲ آورده‌اند .

۳ ـ انا مدینةالعلم وعلی بابها این حدیث‌را بسیاری از حافظان به طرق متعدد نقل کرده‌اند طبری ، ابن معین ، حاکم ، خطیب ، سیوطی‌ودیگران صحتش‌را تصدیق کرده‌اند .

۴ ـ استیعاب ۳ر۴۰ حاشیهٔ اصابه ، ریاض‌النضره ۲ر۱۹۳ ، مناقب خوارزمی ۵۴ ، صواعق ۷۶ ، تاریخ الخلفای سیوطی ۱۱۵ .

و آنگاه عمر، که میگوید:

عَلِیٌّ أَقْضَانَا ۱ وباز : أَقْضَانَا عَلِیٌّ ۲ :

«نیروی داوری علی از همهٔ ما بیشتر است».

واز عمر کلمات مشهوری نقل شده که نشان می‌دهد او تاچه حد نیازمند به علم امیرالمؤمنین بوده است ودراینجا برخی از آنهارا ذکر می‌کنیم:

۱ ـ **لَوْلَا عَلِیٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ ۳ :**

«اگر علی نبود عمر هلاك میشد» این جمله‌را بارها برزبان آورده.

۲ ـ «خدایا مرا در مشکلی که برای‌گشودنش پسرابی‌طالب نباشد قرارمده»[۴].

۳ ـ «سرزمینی‌که تو ای ابوالحسن نباشی، خدا مرا باقی نگذارد»[۵].

۴ ـ «ای علی! خدا مرا بعداز تو باقی نگذارد»[۶]

---

۱ ـ حلیةالاولیاء ۱ر۶۵ طبقات‌ابن‌سعد ۴۵۹، ۴۶۰، استیعاب ۲۸ر۴، ۳۹ حاشیه اصابه ریاض‌النضره ۱۹۸ر۲، ۲۳۴، تاریخ ابن کثیر ۳۵۹ر۷ وگفته‌است‌این‌کلام ازعمر به ثبوت رسیده است، اسنی‌المطالب جزری ۱۴، تاریخ‌الخلفای سیوطی ۱۱۵.

۲ ـ طبقات ابن سعد ۸۶۰ استیعاب ۴۱ر۳، تاریخ ابن عساکر ۳۲۵ر۲ مطالب‌السؤل ۳۰.

۳ ـ این‌حدیث‌را احمدوعقیلی وابن‌السمان‌نقل‌کرده‌اند، در استیعاب ۳۹ر۳، ریاض ۱۹۴ر۲، تفسیر نیشابوری درسورهٔ احقاف، مناقب خوارزمی ۴۸، شرح جامع صغیر شیخ محمد حنفی ۴۱۷ درحاشیهٔ سراج المنیر، تذکرهٔ سبط ۸۷. مطالب‌السؤل ۱۳ فیض‌القدیر ۳۵۷ر۴.

۴ ـ تذکرهٔ سبط ۸۷، مناقب خوارزمی ۵۸، مقتل خوارزمی ۴۵ر۱.

۵ ـ ارشاد ساری ۱۹۵ر۳.

۶ ـ ریاض النضرة ۱۹۷ر۲، مناقب خوارزمی ۶۰، تذکرهٔ سبط ۸۸، فیض‌القدیر ۳۵۷ر۴

۵ - «به خدا پناه می‌برم از مشکلی که ابوالحسن برای گشودنش نباشد»[1]

۶ - «به خدا پناه می‌برم که در قومی زندگی کنم و تو ای ابوالحسن در میان آنها نباشی»[2].

۷ - «به خدا پناه‌می‌برم‌که درمیان‌مردم زنده باشم وابوالحسن آنجانباشد»[3].

۸ - «خدایا مشکلی برمن وارد مساز مگر علی درکنارم باشد»[4].

۹ - «امید است در مشکلی که ابوالحسن گشایندهٔ آن نباشد واقع نشوم»[5].

۱۰ - «خدا مرا آنقدر باقی نگذارد تادرمیان مردمی قرارگیرم که ابوالحسن در میان آنها نباشد»[6].

سعیدبن مسیب گوید: عمر به خدا پناه می‌برد از مشکلی‌که برای گشودنش ابوالحسن نباشد[7].

معاویه گوید: وقتی عمر در امری به مشکلی برمی‌خورد پاسخش را از او (علی) میگرفت[8].

وقتی به معاویه خبر کشته شدن امام‌را دادند معاویه گفت: «بامرگ پسر ابو-

---

۱ - تاریخ ابن‌کثیر ۳۵۹ر۷، فتوحات الاسلامیه ۲ر۳۰۲.

۲ - ریاض‌النضرة ۱۹۷، منتخب کنزالعمال حاشیه مسند احمد ۲ر۳۵۲.

۳ - فیض‌القدیر ۳۵۷ر۴ گوید دارقطنی از ابی‌سعید نقل‌کرده که عمر وقتی پاسخ سؤالی‌را ازعلی می‌شنید می گفت . . .

۴ - ابن بختری بقول ریاض ۱۹۴ر۲ آن‌را آورده.

۵ - ترجمه علی‌بن ابیطالب ۷۹.

۶ - حاشیهٔ شرح عزیزی ۴۱۷ر۲ مصباح‌الظلام ۲ر۵۶.

۷ - این حدیث‌را احمد در مناقب نقل‌کرده ودر استیعاب حاشیه اصابه ۳۹ر۳، صفة الصفوة ۱ر۱۲۱، ریاض‌النضرة ۲ر۱۹۴، تذکرة السبط ۸۵، طبقات شافعیهٔ شیرازی ۱۰ اصابه ۲ر۵۰۹، صواعق ۷۶، فیض‌القدیر ۳۵۷ر۴، الف باء ۱ر۲۲۲ یافت میشود.

۸ - مناقب احمد، ریاض‌النضرة ۲ر۱۹۵.

طالب، علم وفقه از جهان رفت[۱].

امام سبط حسن مجتبی در خطبه‌اش (هنگام وفات علی) گوید:

لَقَدْ فارَقَکُمْ رَجُلٌ بِالْأَمْسِ لَمْ یَسْبِقْهُ الْأَوَّلُونَ وَلا یُدْرِکُهُ الْآخِرُونَ بِعِلْمٍ[۲]:

«مردی دیروز از میان شما رخت بربست که از گذشتگان و آیندگان کسی به پایهٔ علم او نمی رسد».

ابن عباس دانشمند بزرگ امت گوید: «بخدا قسم، علی‌را نه‌دهم علم بخشیدند ودریك دهم دیگر باشما شریك است»[۳] ومی گفت: «علم من وعلم اصحاب محمد دربرابر علم علی (رضی‌الله عنه) مانند قطره‌ای در هفت دریا است»[۴].

وگاهی گفت: «علم‌برشش بخش‌است پنج بخش‌آن ویژه علی ویك بخش آن برای عموم مردم، همانا در بخش ششم او باما شریك است وازما داناتر»[۵].

ابن‌مسعود می گفت: «حکمت بده جزتقسیم شده، نه‌جزء‌آن ویژهٔعلی ویك جزء برای عموم، وعلی در بخش عموم ازهمه داناتر است»[۶].

او می گفت: «داناترین مردم مدینه در فرائض الهی علی‌بن ابیطالب است»[۷].

ونیز می گفت: «ما وقتی بین‌خود سخن می گفتیم به‌این عقیده بودیم که بهترین

---

۱ ـ ابوالحجاج بلوی درکتاب الف‌باء خود ۱ر۲۲۲ آنرا نقل کرده‌است.

۲ ـ این‌حدیث‌را احمد بقول ابن کثیر درتاریخش ۷ر۳۳۲ وابونعیم در حلیه ۱ر۶۵ وابن ابی‌شیبه بقول ترتیب جمع‌الجوامع ۶ر۴۱۲، وأبوالفرج ابن جوزی در صفة الصفوة ۱ر۱۲۱ نقل‌کرده‌اند.

۳ ـ استیعاب ۳ر۴۰، ریاض‌النضره ۲ر۱۹۴، مطالب السئول ۳۰.

۴ ـ مراجعه کنید جلد سوم ص ۷۲ ـ ۷۴.

۵ ـ مناقب خوارزمی ۵۵، فرائدالسمطین باب ۶۸.

۶ ـ کنزالعمال ۵ر۱۵۶، ۴۰۱ نقل ازبسیاری از حافظان احادیث.

۷ ـ استیعاب ۳ر۴۱، ریاض ۲ر۱۹۴.

داور مدینه علی است[1].

ومی‌گفت: داناترین کس به فرائض ونیرومندترین داور علی است»[2].

ومی‌گفت: «قرآن به‌هفت حرف نازل شده هیچ حرفی از آن نیست مگر که ظاهر وباطنی دارد ونزد علی‌بن ابیطالب علم ظاهر وباطن قرآن است»[3].

هشام‌بن‌عتیبه درباره علی (ع) می‌گفت: «او اول‌کسی است‌که بارسول خدا نماز گزارد ودر دین خدا داناتر وبرسول خدا نزدیک‌تر است»[4].

از عطاء پرسیدند آیا در بین اصحاب محمد کسی از علی داناتر بود؟ گفت: بخدا سوگندکسی‌را باین پایه نمی‌شناسم»[5].

عدی‌بن‌حاتم درسخنرانی‌اش‌می‌گفت: «درعلم‌کتاب وسنت او (علی‌بن‌ابیطالب) داناترین مردم است واگر او را نسبت به اسلام بسنجیم، او برادر رسول خدا ورأس اسلام است واگر اورا نسبت به زهد وعبادت در نظرگیریم، زهدش ازهمه آشکارتر وعبادتش ازهمه بیشتر است، واگر به خرد وقدرت طبیعی‌اش بنگریم، او از همهٔ مردم عاقل‌تر ونیروی طبیعی‌اش برتر بوده است»[6].

وعبدالله‌بن حجل در سخنرانی‌اش گوید: تویاعلی، از همه ما در خداشناسی داناتر، وبه پیغمبرمان نزدیکتر، ودر دینمان نیکوتری»[7].

---

۱ ـ مستدرك حاکم‌جلد ۳ وصحت حدیث‌را پذیرفته، استیعاب ۳ر۴۱، اسنی‌المطالب جزری ۱۴ تمییز الطیب من‌الخبیث ابن‌بدیع ۱۵، صواعق ۷۶.

۲ ـ مستدرك حاکم، ریاض ۲ر۱۹۸، صواعق ۷۶، تاریخ الخلفا سیوطی ۱۱۵

۳ ـ مفتاح‌السعادة ۱ر۴۰۰.

۴ ـ کتاب صفین ازنصربن مزاحم ۴۰۳.

۵ ـ استیعاب ۳ر۴۰ ریاض النضره ۲ر۱۹۴، الفباء ۱ر۲۲۲، فتوحات الاسلامیه ۲ر۳۳۸.

۶ ـ جمهرة خطب‌العرب ۱ر۲۰۲.

۷ ـ جمهرة الخطب ۱ر۲۰۳.

وابوسعید خدری گوید : «نیروی قضاوت علی ، ازهمه برتر بود»[۱].

از اصحاب پیغمبر عده‌ای در شعرشان امیرالمؤمنین‌را به عنوان عالمترین یاران پیغمبر مدح گفته‌اند مانند : حسان‌بن ثابت ، فضل‌بن عباس وبه پیروی ازآنها گروه بسیاری‌ازشعرای قرون اولیه اسلام که‌ازذکرنامشان‌دراینجا خودداری‌میشود ، به‌همین خصلت علی علیه‌السلام راستوده‌اند .

ازاینها که‌بگذریم ، همهٔ امت اسلام دربرتری علمی امیرالمؤمنین متفق‌اند ، زیرا او وارث علم‌پیغمبر است ، وازطرق بسیار روایاتی ازپیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ اورسیده است که‌فرموده علی وصی من ووارث من است ، دراین روایات است‌که علی پرسید : من چه چیز از شما ارث می‌برم ای رسول خدا ؟ پیغمبر فرمود : آنچه پیامبران پیشین ارث گذاشته‌اند . علی گفت آنان چه چیزی ارث نهاده‌اند ؟ فرمود کتاب خدا وسنت پیغمبرشان را .

حاکم درذیل حدیث‌ارث بردن خصوص علی ازپیغمبر ، نه‌عمویش عباس چنین گفته است[۲] « در این مسئله بین اهل علم اختلافی نیست که ، باوجود عمو ، ارث به پسرعمو نمی‌رسد ، لذا معلوم می‌شود در خصوص این مورد ، اجماعی وجود دارد که تنها وارث علوم پیغمبر بایدعلی باشد ، نه‌دیگران .

بااین وراثت ، روایتی که‌ازطریق صحیح ازعلی علیه‌السلام رسیده که فرمود : به خداقسم برادراو ، ولیّ ، پسرعم ، ووارث علم‌اویم ، پس‌کیست ازمن به اوشایسته‌تر؟[۳] محقق ومسلم می‌گردد .

این وراثت بین صحابه امری مسلم بوده است ودرسخن بسیاری از آنها بدان اشارت رفته است . محمدبن ابی‌بکر در ضمن نامه‌اش به‌معاویه می‌نویسد : وای برتو ،

---

۱ - خصائص نسائی ۱۸ مستدرک حاکم ۱۲۶٫۳ وبه صحت این مضمون او و ذهبی اعتراف کرده‌اند .

۲ - مستدرك‌الحاکم ۱۲۶٫۳

۳ - خصائص نسائی ۱۸ ، مستدرک ۱۲۶٫۳ ، حاکم وذهبی‌حدیث راصحیح دانسته‌اند.

خودرا باعلی برابر میدانی ؟ او وارث رسول خدا ووصی اوست [1] .

اکنون باید این مرد بنگرد ، آیااین درشت سخنی‌ها و نسبت‌های ناروایش ، متوجه کیست ؟ و حکم کسی که چنین هتاکی کند ، باتوجه به اینکه در میان معتقدین به‌افضیلت علمی علی ، یکی شخص پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد ، چیست ؟

اما آن کس که دربارهٔ صحابه بدگویی کند ، و نسبت به سبط پیغمبر امام حسن مجتبی، عایشه ، عمر بن الخطاب ودانشمندبزرگ‌امت ابن عباس ودیگران اهانت روا دارد ، حکمش رابه‌هم مسلکان او وعلمای مذهبش حوالت می‌دهیم .



۳ ـ می‌گوید : یکی‌ازعقائدی که‌فرقهٔ امامیه‌ازقدیم وجدیدشان درآن اتفاق دارند تحریف قرآن است ، به‌این معنی که‌مطالبی ازقرآن نبوده وبدان افزوده‌شده ومطالبی ازقرآن حذف گردیده وتغییرات زیادی درآن‌صورت‌گرفته است . واین‌از علی‌بن‌الحسین [2] بن‌موسی‌بن‌محمد یکی‌ازعلمای آنهاکه‌تظاهر به‌مذهب معتزله می‌کند خیلی بعید به‌نظر میرسد که‌منکر تحریف شده وقائلش راکافر می‌داند !

پاسخ ـ ای‌کاش بااشاره‌ای ، گفته بودآیااین اتهام‌را ازکدام مأخذی ازکتب مورد وثوق شیعه ، نقل‌کرده ، یاکدام عالمی ازعلمای‌آنها که ارزش اجتماعی داشته باشد ، برای اوبیان کرده‌است ویاکدام دانشجوی علوم‌دینی هرچند معروف‌هم‌نباشد برایش گفته‌است ، بلکه حاضریم تنزل کرده ، باوبگوئیم ازکدام یك‌از جهال‌شیعه یامردم دهاتی و ساده لوح آنها یاحتی از کدام دیوانه‌ای مانند این مردك که حرف دهنش را نمی‌فهمد ، چنین کلامی صادر شده است .

خواننده باکمی دقت می‌فهمد ، مخالفان سر سخت تحریف قرآن ، در رأس

---

۱ ـ کتاب صفین ازنصربن مزاحم ۱۳۳ ، مروج الذهب ۲ر۵۹ .

۲ ـ تعبیرالفصل حسن‌بن موسی است ولی صحیح علی بن‌الحسین بن‌موسی میباشد که مقصود سید مرتضی علم‌الهدی باشد .

همگان علمای امامیه می‌باشند مانند «شیخ صدوق» در اعتقادات ، «شیخ مفید»، «علم الهدی سید مرتضی» که این مرد خود بدان اعتراف کرده است وسید مرتضی در این عقیده تنها نیست چنانکه این مرد غافل اندیشیده شیخ الطائفه «علامهٔ طوسی» در تبیان ، «امین الاسلام طبرسی» درمجمع البیان ودیگران همه بااو موافق اند .

اینان علمای بزرگ امامیه و حافظان علوم و پاسداران نوامیس وعقائد این قوم‌اند از قدیم وجدید که شمارا بر دروغ این مرد واقف می‌سازند و این فرقه‌های شیعه ودررأس آنها امامیه می‌باشند که همه اتفاق دارند بر اینکه « مابین الدفتین » (مجموعهٔ موجود بنام قرآن) درست همان کتابی است که‌بی‌شك ازپیش خدا آمده، و احکام قرآن بر آن جاری است .

هر گاه از دهن یکنفر شیعی لفظ تحریف بیرون آید مقصود او تحریف به معنی تأویل بباطل وتحریف سخنان ازجای خود می‌باشد، نه بهمعنی کم‌وزیاد کردن وتبدیل حرفی به‌حرف دیگر نمودن چنانکه اوخودو اهل مذهبش به‌چنین تحریفی قائل‌اند ولی آنرا به‌شیعه نسبت می‌دهند[1].



۴ ـ می‌گوید : از امامیه‌کسانی هستند که ازدواج با نه زن‌را جائز می‌دانند وبرخی ازآنهاگیاه «قمری» را به این دلیل‌که ازخون‌حسین روئیده شده ، خوردنش را حرام میشمرند[2] .

پاسخ .. دوست می داشتم این مرد قبل از مراجعه به فقه امامیه در این باره چیزی نمی‌نوشت تا بداند هیچکدام ازشیعیان بدون استثناء با ازدواج بیش ازچهار زن موافقت ندارند وازدواج با نه زن‌را از مختصات‌پیغمبر اکرم (ص) می‌دانند ودر این امر میان مسلمان شیعه وسنی هیچگونه اختلافی وجود ندارد . اگر این نسبت

۱ ـ مراجعه کنید صفحه ۱۵۵ همین کتاب .

۲ ـ الفصل ۴ر۸۲ .

کذب محض نبود خواننده را به نام شخص یا کتاب کسانی که ازدواج با نه زن را جایز می‌دانند ، واقف‌می‌ساخت ، ولی او نه چنین شخصی را می‌شناسد ، نه کتابش‌را می‌داند ونه‌گوشهایش چیزی دربارهٔ او شنیده است ، این تنها کینه‌های دیرینه‌است که او را وا می‌دارد نسبتی‌راکه نمیتواند به عموم شیعیان بدهد ، به پاره ای از آنها وارد آورد .

چنانکه دوست‌می‌داشتم قبل از اینکه‌سری به بلاد شیعه بزند وبداندچگونه آنان قمری می‌کارند وپیوسته‌با برنج وگندم بلغورمخلوط کرده ، میخورند ، علمای شیعه وعوام‌آنها از بالا وپائین طبقات مختلف‌چنین می‌کنند ، قبل از اینکار ، دربارهٔ «قمری» چیزی نمی‌نوشت . گوش احدی نشنیده وبه قلب هیچ کس خطور نکرده واز هیچ محدث یا مورخی یا اهل لغت وفرهنگی یا قصه گویا حتی سبزی فروشی نقل نشده است که قمری ازخون حسین روئیده وقبلاً نبوده است .

با این حال اگر او به بلاد شیعه سرکشی کند ، وهمهٔ این مطالب‌را با چشم خود به بیند ، دست از دروغگوئیش بر نمی دارد ، زیرا او درصدد ایجاد نفرت و بد بینی‌نسبت‌به‌شیعه است‌وهیچکدام ازاهل مذهبش‌هم بادروغهایش موافق‌نیستند .



۵ ـ می‌گوید : مادیده‌ایم ، علی رضی‌الله عنه‌تا مدت‌شش‌ماه ازبیعت خودداری کرد و ابوبکر اورا به بیعت خود مجبور نمی کرد تا او باکمال میل وبدون اکراه واجبار بازگشت ، ودست بیعت داد[۱] .

از این جالبتر می‌گوید : در این شش ماهی که علی از بیعت با ابوبکر خود داری نمود ، نه‌کسی از اودر این باره سؤالی‌کرد ونه اورا به بیعت باابوبکر مکلف ومجبور ساخت ، علی در آن وقت بین مسلمانها مشغول کار خودش بود . اگر نه این بود که علی بیعت با ابوبکر را حق تشخیص داده ومی‌خواست جبر ان کارهای

---

۱ ـ الفصل ۹۶ .

گذشته اش را کرده باشد وبرای امر دینش قلباً با او بیعت کند وبه حق باز گردد ، این بیعت‌را بعداز شش ماه هم نمی‌کرد .

انصار ، مردم را به بیعت باسعدبن عباده می خواندند ، ومهاجران به ابوبکر در این میان علی رضی الله عنه درخانه اش نشست ، نه سوی این گروه گرائید ونه سوی آن گروه ، کسی هم جز زبیر بن عوام با او نبود ، زبیرهم وقتی حق برایش روشن شد ، فوراً بیعت‌کرده وعلی ماند تنها . دیگرکسی‌نبود به اوتمایل نشان‌دهد .

پاسخ - من ازتعرض این‌موضوع خودداری می‌کنم ، وبه این دروغ شاخدار چهره نمی گشایم وبا این دغل بازی ها وصورت سازی ها رو در روی حقیقت کار ندارم وبه مقابله با این‌جنایت‌ها ، نسبت به اسلام‌وتاریخ اسلام ، دست نمی‌زنم . فقط می‌گویم اینهارا که خواندید حالا ببینید استاد « عبدالفتاح عبد المقصود » درکتاب الامام علی بن ابیطالب اش با بیانی فشرده وناب چگونه پرده از روی حقایق بر می‌دارد :

گروهی ازمسلمانان زمانی درنهان وگاهی آشکارا انجمن کرده به نفع فرزند ابیطالب دعوت می‌کردند به این دلیل‌که اورا برای‌تصدی امور مسلمین از دیگران برتر می‌دانستند ، آنگاه اطراف خانه اش اجتماع‌کرده اورا بنام ، فریاد می‌کردند و او را دعوت می نمودند از خانه خارج شود تامیراث ازدست رفته اش را ، از دست دیگران به او باز گردانند ...

«در این موقع مسلمانان به دو دسته‌تقسیم شده بودندگروهی به مخالفت با او پیمان بسته ، وجمعی آمادگی یاری او را داشتند . بدین ترتیب در مدینه دو حزب پدید آمد و ناگهان وحدت اسلامی نزدیک بود از هم بگسلد و هیچکس جز خدا نمی‌دانست بعد از این ، سرنوشت اسلام چه خواهد شد . . . دراین صورت آیا علی مانند سعدبن عباده درنظر پسرخطاب ، شایستۀ کشته شدن نبود تافتنه فرو نشیند ودسته بندیها ازبین برود ؟

این امر به شدّت وخشونت عمر نزدیک‌تر بود، تا به غیرتش بر وحدت اسلام. از این حرفها مردم باهم میزدند وزبانها از آنچه در دلها می‌گذشت حکایت می‌کرد اینها همه پندارهائی بیش نبود که جای یقین را می‌گرفت، هیچکس از باطن پسر خطاب خبر نداشت ولی همه دنبال پندار را گرفته وازسوابق شدت وخشونت های مکرّر پیشین او، بر آن دلیل می آوردند. وشاید دراین بین کسانی هم بودند که از حوادث گذشته بقیاس ویا پندار وحدس، قبل ازدیدن با چشم خود، پیش بینی می‌کردند که هرگاه عمر، علی را درامر بیعت تهدیدکند وبدین وسیله بخواهد خلافت ابوبکر را رضا دهد، علی درمقابل تهدیدعمر، پایداری خواهدکرد. درتصور نتائج وعواقب این وضع، اینان شاید مدتی به‌فکر فرورفته باشند ولی سرانجام به‌نتیجهٔ قاطع بازگشته‌اند آن نتیجه عبارتست از: خارج‌شدن عمر از راه‌راست، وباسرسختی وشدت عمل‌مخالفت ابرازکردن.

درآن روزاین گونه شایعات پیشاپیش گامهای پسرخطاب که درمیان گروهی از یاران وهمکارانش به سوی خانه فاطمه پیش می‌رفت، همه جا را فرا گرفته بود. پسرخطاب درصدد بود، پسرعم پیغمبر را هرطوری شده نسبت به‌چیزی که تا آن‌وقت زیربارش نمی‌رفت، وادار به اقرارکند. عدّه‌ای معتقد بودند تنها شمشیر می‌تواند او را وادار به تسلیم واطاعت نماید... ودیگران به این‌عقیده‌بودندکه هرگاه‌شمشیر به میان آید، تلاقی شمشیر با شمشیرهای دیگر قطعی است...

دیگران غیرازاین‌دودسته‌می گفتند«آتش» آتش تنهاوسیله‌ای‌است که‌می تواند وحدت اسلامی‌را حفظ کند وعلی‌را برای این کاربرسر تسلیم‌ورضا آرد... آیا می‌توان برای جلوگیری ازنقل داستان هیزمی که پسرخطاب امر کرد تا با آن اطراف خانه فاطمه را برافروزند، ودرآن خانه، علی و یارانش بودند، تا تهدیدی برای قانع کردن علی وانجام بیعت اوباشد، قفلی بردهن مردم زد...؟!

با اینکه این اتفاقات که با نقشه‌های مدبّرانه قبلی یا دفعی طرح شده، مانند

حبابهای روی آب زودگذر بود و همراه این حوادث فشار پسر خطاب . . . معاونان او وکسانی‌که همراهش آمده‌بودند‌به‌کمکش حمله‌کردند یا نزدیك بود حمله کنند که ناگاه چهره‌ای مانند چهرهٔ رسول خدا ازپشت در خانه ظاهر شد درحالیکه هاله ای ازاندوه آن را فراگرفته وآثاررنج والم ازخطوط صورتش نمایان بود ، ازدیدگانش برق سرشك می‌جست ، فرازجبینش راگرفتگی خشمی عمیق واحساساتی پر گداز فراگرفته بود .

عمرازترس درجا ایستاد ، فشاری‌که بدرخانه وارد شده بود تدریجاً ، گسترش می‌یافت . یارانش‌که با او آمده بودند وپشت سرش درمقابل درایستاده بودند ، ناگاه مقابل‌خود چهرهٔ رسول خدا را نگریستندکه ازمیان‌سیمای حبیبه‌اش زهرا به آنها نگاه می‌کند . ازشرم وآزرم دیدگان فروبستند وازتصمیم‌های‌خود بازگشتند درآن حال می‌دیدند فاطمه همچون‌شبحی‌ازخیال ،آرام‌وسنگین‌باگامهای خود، اندوهگین وداغدار به سوی مسجد می‌خرامد تا بقبرپدرش نزدیك گردد .

همهٔ چشمها به سویش متوجه بود ، وگوشها برای شنیدن صدایش بدان سو تیز گردیده ،که ناگاه‌آهنگ لطیف واندوهبارش را سرداد ، بتدریج‌آهنگ او اوج می‌گرفت : او محمد را از میان گور فرامی‌خواندوبا صدای ناله‌ای آمیخته باسرشکی تلخبار فریاد میکشید : بابا یا رسول‌الله . . . بابا یا رسول‌الله . . .

گویا زمین درزیرپای این‌گروه‌ستمگراز بیم وهراس‌فریاداو ، می‌لرزید . . .

زهرا می‌رفت تا با آن قبرشریف رودررو‌گردد ، وازآن غایب حاضرمددگیرد پدرم یا رسول‌الله . . . مَاذٰا لَقِينٰا بَعْدَكَ « بعد از تو از پسرخطاب وفرزند ابی‌قحافه چه ها که دیدیم » ؟ ! ؟ !

هنوز سخنش به‌آخر نرسیده بودکه دلها ازاندوه او کوفته و دیدگان براو سرشك همی‌بارید ، مردانی ازآن‌میان‌باخودحدیث‌می‌کردندکه‌ای‌کاش‌می‌توانستند زیرپای خود را شکافته ودرخفایای زمین پنهان‌گردند . . . »

(امینی گوید) مراجعه کنید به : الامامة والسیاسة ۱ر۱۳، تاریخ طبری ۳ر۱۹۸ العقد الفرید ۲ر۲۵۷ ، تاریخ ابی الفداء ۱ر۱۶۵ تاریخ ابن شحنه در حوادث سنه ۱۱ شرح ابن ابی الحدید ۲ر۱۹ .



۶ - می گوید : رافضیان امامت زن را جائز می دانند و به پیشوائی جنین در شکم مادرش معتقدند[1].

پاسخ - ما نمی دانیم وقتی این مرد می خواست این جمله رابنویسد و یا هنگام نوشتن سایر فتاوای بی مدرکش ، به هیچکدام از کتب کلام وعقائد شیعه و مخصوصاً آنچه درمبحث امامت نوشته اند ، مراجعه کرده است ، وآیا درکدام یك از آنها این نسبت دروغین را دیده بلکه حاضریم فروتر آمده بگوئیم آیا یك نفرشیعه هرچند ازجهال وعوام باشد تا چه رسد به علمای آنها این افترای بزرگ را پذیرفته است و درکتاب ونوشته خودآورده است ؟

شیعهٔ امامیه ، به این عقیده معروف است که امامت رادردوازده نفر مردمنحصر می داند وزن دربین آنها نیست وخارج ازاین تعداد معیّن کسی را به امامت قبول ندارد فرقه های دیگرشیعه مانند « زیدیه » ، « اسماعیلیه » ، و حتی فرق منقرض شدهٔ آنها مانند« کیسانیه » و دیگران ، امامت راتا اشخاص معینی می رسانندکه آنها نیزهمه مرداند ، مگرآنچه شهرستانی درملل ونحل ازخودساخته : که دربارهٔ فاطمه دختر امام هادی ، اختلاف شده ، وبه همین زودی ثابت خواهیم کردکه اصولاً چنین فاطمه ای وجود خارجی نداشته وامام هادی دختری به این نام ونشان از خود باقی نگذاشته است . اگرامامیه با امامت زنی موافق بود ، با آن فضائل ومکارمی که در فاطمه زهرا عليها السلام خبر دارد ، ازآن بزرگوار تجاوزنمی کرد ، ولی نسبت به شخص فاطمهٔ زهرا نیزشیعه قائل به امامت نیست .

---

۱ - الفصل ۱۱۰ .

این مطالب پیش همهٔ شیعیان معروف است ولی این مرد به آنها هیچ توجه نکرده وهنگام تألیف کتابش حتی احتمال نمی داده است که در نسلهای آینده کسی که اهل تحقیق باشد به دنیا بیاید ومشت اورا بازکند، ومردم‌را برحقیقت امرواقف سازد، از این‌رو بی‌مهابا تهمت می‌زند واز روز حساب ورسوائی قیامت که در پیش دارد نمی‌هراسد.

کاش من می‌دانستم وقتی از او بپرسند ازچه موقعی، شیعه امامت جنین را پذیرفته است، اوچه پاسخ می‌گوید؟ کدام شیعه‌ای به‌امامت جنین که هنوز ازشکم ما در بیرون نیامده قائل شده است؟ و این کدام جنین است که شیعه، به‌امامتش عقیده‌مند شده‌اند؟، چه‌کسی آن‌را برای او نقل‌کرده؟ واو ازچه کسی آن راشنیده است؟ بلی حقیقت این است که: «اهریمنان الهام بخش دوستان خویشند[۱]».



۷ ـ می‌گوید: دوستی پیغمبر (ص) نسبت به‌کسی، فضیلتی برای‌او به‌حساب نمی‌آید، زیرا پیغمبر عمویش‌را هم‌که کافر بوده، دوست می‌داشت (ص۱۲۳) و در ص۱۲۴ می‌گوید:

هرچندرسول‌خدا، ابوطالب‌را دوست می‌داشت ولی‌خداوند اورا ازاین‌دوستی نهی‌کرد، ودشمنی‌اش‌را براو واجب‌گردانید.

پاسخ ـ پیغمبر باهمهٔ اصرار وتأکیدی‌که نسبت به‌صلهٔ رحم داشت، کفر را هرچند پیوند خویشاوندی قوی‌باشد مانع آن‌می‌دانست، از این‌رو بر ابولهب خشم گرفت وعلنا از او بیزاری جست وبیزاری خود را از او دریک سورهٔ مستقل اعلام کرد. وبند اسارت را از عمویش عباس وپسر عمویش عقیل برنگرفت مگر وقتی‌که آنان آشکارا تظاهر به اسلام کردند با این‌حال حکم فدیه را برآنها جاری ساخت ومیان دخترش زینب که مسلمان شده بود وهمسرش ابی‌العاص که کافر بود در تمام

---

۱ اقتباس ازآیه ۱۲۱، انعام.

مدتی که او به کفر خود ادامه می‌داد جدائی افکند تا وقتی که او نیز اسلام آورد و سلامت یافت.

از این‌رو محبت پیغمبر به اشخاص تنها به‌خاطر ایمان ثابت آنان، و رسوخ کلمهٔ حق در قلبشان بوده، ودوستی پیغمبر نسبت به‌کسی نشانه نفوذ دین در قلب او وآراستگی او به زیور اخلاص ویقین است. واین جمله پیوسته دلیلش را خود همراه دارد وارتکازی اذهان وقلوب است تاجائی که «ابن حزم» خود بر افضلیت عایشه بعد از رسول خدا ﷺ در امت به حدیث مردودی مبنی بر اینکه پیغمبر به او فرمود: «تو محبوب‌ترین مردمی نزد من»، استدلال می‌کند.

دربارهٔ ابوطالب، وی در آغاز محبت پیغمبر را نسبت به او پذیرفته وما اورا در این امر تصدیق می‌کنیم ومعتقدیم این خود فضیلتی بسیار ممتاز است وچه‌فضیلتی از آن برتر می‌تواند باشد.

اما ادعای اینکه پیغمبر بعد از آن، محبت خودرا تحریم کرده وخداوند اورا از این محبت نهی وتوبیخ کرده وامر به دشمنی با او فرموده‌است؟! این چیزی‌است که هیچگونه دلیل وشاهدی بر آن در دست نیست، وآیا این شخص چگونه به‌خود اجازه می‌دهد عمل پیغمبر را میان دو روز (قبل از آمدن نهی وبعد از آن)، فرق بگذارد؟ آیا او می‌تواند بگوید چه‌روزی پیغمبر به ابوطالب خشم وکین ابراز کرده است؟ آیا می‌تواند سالی که پیغمبر اورا ترک گفت ودشمنی‌اش را بردیگران واجب دانست تعیین کند؟

تاریخ از این سخنان، خالی است بلکه حدیث وسیرهٔ پیغمبر به‌ما نشان می‌دهد آن‌حضرت تاوقتی ابوطالب جهان‌را بدرود گفت، از او جدا نشد وآنگاه که از دنیا رفت، پیغمبر ماتم‌زده به سوك او پرداخت وبه علی فرمود: برو اورا غسل بده کفن کن، به‌خاکش بسپار که خدایش اورا آمرزید ومشمول رحمتش ساخت[1] وعلی

۱ ـ طبقات ابن سعد ۱ر۱۰۵.

اورا به این اشعار رثاگفت:

أباطالبٍ عصمةَ المستجيرِ وغيثَ المحولِ ونورَ الظُلَمْ
لقد هدَّ فقدُك أهلَ الحفاظِ فصلّى عليكَ وليُّ النِعَمْ
ولقّاكَ ربُّكَ رضوانَهُ فقد كنتَ للطُهرِ من خيرِ عَمْ[۱]

«ای ابوطالب تو، پناهنده‌ات‌را پناهی وبرای اراضی خشك، باران رحمت، وبرای تاریکیها نوری».

«فقدان تو فرشتگانرا لرزانید ورسول خدای برتو درود فرستاد».

«خداوندبا رضا مندی ملاقاتت را پذیرفت زیرا تو بهترین عم برای پیامبر بودی».

کسی‌که بخواهد بر احوال بزرگ ابطح حضرت ابوطالب، واقف گردد، باید به کتاب علامه برزنجی شافعی و تلخیص آن به نام «اسنی المطالب» اثر عالم بزرگ شافعی سید احمد زینی دحلان مراجعه کند[۲].

٭ ٭ ٭

۸- میگوید: رافضیان آیه: «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا»[۳] را به علی (رضی الله عنه) تأویل می‌کنند، واین تأویل نزد ما مورد قبول نیست زیرا شمول وظهور آیه، هرکس که‌اطعام طعام کند می‌گیرد (۱۴۶ر۳ الفصل).

پاسخ - کسی که به شیوهٔ استدلال مسخره و مضحك این مرد واقف گردد می‌تواند دروغ پردازیهای دیگرش را نیز دریابد. او گمان کرده به مجرد نسبت تأویل به رافضیان دادن و آن را دروغ و نادرست خواندن، در ارزش حدیثی که ذیل آیهٔ شریفه رسیده، منقصتی وارد ساخته است. در حالیکه او خود می‌داند

---

۱ - تذکره سبط ۶.

۲ - بحث در بارهٔ ایمان ابوطالب در جلدهای ۷ و ۸ الغدیر مفصلا خواهد آمد

۳ - سورهٔ انسان: ۸.

گروه بسیاری از پیشوایان تفسیر و حدیث ، آن را روایت کرده و در کتب حدیث خود ثبت کرده‌اند ، و اگر عذرش نادانی و بی خبری از آن حدیث است ، این خود مصیبت بزرگی است .

حافظ « ابو محمد عاصمی » کتابی در دو جلد به‌نام «زین الفتی در تفسیر سورهٔ هل أتی » تدوین کرده کتابی بزرگ ، مجلّل و پر مغز ، که نشانهٔ فضل نویسنده و گسترش اطلاعات ، حدیث شناسی او ، و نمودار قدرت کامل او در علم کلام و تحقیقات مذهبی است . هر چند در گوشه و کنار آن اشتباهاتی متناسب با مذهب خود و روش ملّتش دارد .

شاید هم « ابن حزم » فکر کرده او نیز رافضی است و حرفش مورد قبول نیست ؟ و یا می‌گوید او شرائط صحت حدیث را نمی‌داند ؟ یا معتقد است هرچیزی موافق رافضیان باشد هر چند با صحیح ترین اسانید نقل شود ، مورد قبول نیست ؟ در هر صورت حدیث ذیل آیه را ، این عدّه نقل کرده‌اند :

۱ ـ « ابو جعفر اسکافی » متوفی ۲۴۰ ، او در رساله‌ای که در ردّ جاحظ نوشته گوید : ما مثل امامیه نیستیم که هوا داری از اشخاص ، ما را به‌انکار مسائل مسلّم وادارد ، بلکه به عکس ما تردید نداریم که احدی از صحابهٔ پیغمبر برتر از علی بن ابیطالب نمی‌باشد ، امّا دیگر چیزها را منکر نیستیم .... (تا آنجاکه گوید) : امّا انفاق علی ، متناسب با حال و وضع درویشی‌اش بود ، و او کسی است که در راه خدا مسکین و یتیم و اسیر را غذا داد ودر بارهٔ او وهمسر ودو فرزندانش یك سورهٔ کامل نازل گردیده است .

۲ ـ « حکیم ابو عبدالله محمد بن علی ترمذی » که تا سال ۲۸۵ در قید حیات بوده آن را در کتاب خود ، « نوادر الاصول » ص ۶۴ آورده است .

۳ ـ « حافظ محمد بن جریر طبری » متوفی ۳۱۰ ، آن را در علت نزول سورهٔ

هل اتی نقل کرده چنانکه در «الکفایه» آمده است.

۴ - «شهاب الدین ابن عبد ربّه» مالکی متوفی ۳۲۸ در «عقد الفرید» ۴۲/۳ - ۴۷ حدیث احتجاج مأمون خلیفهٔ عباسی‌را بر چهل نفر از دانشمندان یاد کرده و در آنجا می‌گوید:

مأمون گفت: یا اسحاق آیا قرآن می‌خوانی؟ گفتم بلی گفت: برای من بخوان.

هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا.

من خواندم تا رسیدم به

وَيَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا.

تا قول خدای تعالی:

وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَ أَسِيرًا.

مأمون گفت اجازه بده آیا در بارهٔ چه کسی این آیات فرود آمده، ؟ گفتم: دربارهٔ علی. گفت: آیا تو می‌دانی وقتی علی مسکین ویتیم واسیر را اطعام میکرد. إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ گفت؟.

و آیا شنیده‌ای خدا در قرآن کسی را توصیف کند چنانکه از علی توصیف کرده است؟. گفتم: نه. گفت: راست گفتی، زیرا خدای بزرگ سیرت و احوال علی را میدانست. ای اسحق آیا توآن ده نفر (عشرهٔ مبشّره) را از اهل بهشت می‌دانی؟ گفتم: بلی یا امیر المؤمنین، گفت: آیا اگر کسی بگوید بخدا قسم نمی‌دانم این حدیث‌صحیح است یا نه ونمی‌دانم آیا پیغمبر آن را گفته است یا نه، آیا نزد تو کافر است؟ گفتم پناه می‌برم به خدا؟ گفت: اگر او بگوید من نمی‌دانم آیا این سوره از قرآن است یا نه آیا کافر است؟گفتم: بلی. گفت ای اسحاق! به نظر می‌رسد میان این دوکس فرقی هست.

۵- «حاکم ابوعبدالله نیشابوری» متوفی ۴۰۵ در مناقب فاطمه علیهاالسلام این آیه

را آورده ، چنانکه در کفایه آمده است .

۶- «حافظ ابن‌مردویه ابوبکر اصفهانی» متوفی ۴۱۶ در تفسیرش از گروهی حکایت کرده ، و آلوسي در «روح المعانی» پس از نقل از او ، گفته است : این خبر مشهور است .

۷- «ابواسحاق ثعلبی» متوفی ۴۲۷ یا ۴۳۷ در تفسیر خود «کشف البیان» .

۸- «ابوالحسن واحدی نیشابوری» متوفی ۴۶۸ در تفسیرش به نام «البسیط و اسباب النزول» ۳۳۱ .

۹- «حافظ ابوعبدالله محمد بن فتوح ازدی اندلسی» مشهور به حمیدی متوفی ۴۸۸ «در فوائدش» این حدیث را ذکر کرده است .

۱۰- «ابوالقاسم زمخشری» متوفی ۵۳۸ در «کشاف» ۲ر۵۱۱ .

۱۱- «اخطب الخطبا» خوارزمی متوفی ۵۶۸ در «مناقب» ۱۸۰ .

۱۲- حافظ «ابوموسی مدنی» متوفی ۵۸۱ در «الذیل» چنانکه «الاصابه» نقل کرده است .

۱۳- «ابوعبدالله فخر الدین رازی» متوفی ۶۰۶ در تفسیرش ۸ر۲۷۶ .

۱۴- «ابوعمرو عثمان بن عبدالرحمن» معروف به ابن صلاح شهرزوری شرخانی متوفی ۶۴۳ ، برطبق نقل «الکفایه» .

۱۵- «ابوسالم محمد بن طلحه شافعی» متوفی ۶۵۲ در «مطالب السئول» ۳۱ . او پس از ذکر حدیث ، گوید : امام ابوالحسن علی بن احمد واحدی و غیر از او ائمهٔ تفسیر ، این حدیث را روایت کرده‌اند ، آنگاه گفته است : چه عبادتی از این بهتر و چه منقبت و فضیلتی بالا تر از اطعام طعام ، با نیاز شدید نسبت به آن ، می‌توان یافت و هرگاه چنین نبود ، این داستان تا این درجه عظمت پیدا نمی‌کرد و ارزشش بالا نمی‌گرفت و خدای بزرگ دربارهٔ آن به رسولش آیات قرآن فرو نمی‌فرستاد . و او را شعری است که در صفحهٔ ۸ کتابش آورده :

هُمُ العُروَةُ الوُثقی لِمُعتَصِمٍ بِها مَناقِبُهُم جاءَت بِوَحیٍ وَ إنزالِ
مَناقِبُ فِي الشُوری وَسُورَةِ هَل أَتی وَفِي سُورَةِ الأحزابِ يَعرِفُها التّالي
وَهُم أَهلُ بَيتِ المُصطَفی فَوِدادُهُم عَلَی النّاسِ مَفرُوضٌ بِحُکمٍ وَ إسجالِ

آنان برای کسی‌که بدانها متوسل شود، دستاویزهای محکم‌اند که‌مناقبشان از راه وحی و الهام رسیده است:

مناقب و فضائلی که در سورهٔ شوری و هل أتی و احزاب، تلاوت کنندگان قرآن میشناسند.

آنان اهل بیت مصطفی می‌باشند ودوستی آنها به حکم الهی در منشورقرآن الزامی است.

۱۶- ابوالمظفر «سبط ابن جوزی حنفی» متوفی ۶۵۴، در «تذکرة» خود از طریق بغوی و ثعلبی آنرا نقل کرده، و برجدش ابن‌جوزی که آن را در ردیف حدیثهای مجعول‌می‌شمرده، ایرادگرفته وپس ازآنکه سندش را از ضعف پیراسته، گوید: من از سخن جدم و از انکاری که او از این حدیث کرده درشگفتم.

و درکتاب «المنتخب» گوید: ای دانشمندان علم دین، آیا می‌دانید چراعلی و فاطمه ایثار کردند، و اجازه دادند آن دو کودك حسن و حسین (ع) با وجود گرسنگی، ایثار کنند؟

آیا رمزاین‌مطلب برآنان پوشیده بود؟ این کار نسبت به آن دو کودك‌دلیلی نداشت مگر که قبلاً نیروی شکیب آنها را آزموده باشند، و گر نه شاخسارهای درخت رحمت الهی و پاره های تن فاطمه و جوجه های اردك شناور، را این چنین آزرده نمی‌ساختند[1].

۱۷- «عزالدین عبدالحمید» مشهور به ابن ابی الحدید معتزلی متوفی ۶۵۵ در شرح «نهج البلاغه» ۳ر۲۵۷.

---

۱ - با اینکه میدانیم در نسخهٔ متن تصحیفی بوجود آمده: ولی ما امانت را در ترجمه رعایت کرده‌ایم.

۱۸- حافظ « ابوعبدالله کنجی» شافعی متوفی ۶۵۸ در «الکفایه » ۲۰۱ ، وی پس از ذکر حدیث گوید : حافظ ابوعبدالله حمیدی در فوائدش چنین روایت کرده و ابن‌جریر طبری در سبب نزول هل أتی از این گسترده تر ، روایت کرده است.

من شنیده‌ام حافظ علامه «ابوعمرو عثمان‌بن عبدالرحمن» معروف به ابن‌صلاح در درس تفسیر سورهٔ هل اتی این حدیث را مطرح و دربارهٔ آن گفته است : این سائلان فرشتگان خدای رب العالمین بودند و منظور از آن امتحانی برای اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود .

و در مکّه از شیخ‌حرم بشیر تبریزی در درس تفسیر شنیدم که می‌گفت : سائل اول جبرئیل ، و سائل دوم ، میکائیل و سائل سوم ، اسرافیل بوده است .

۱۹- «قاضی» ناصرالدین بیضاوی متوفی ۶۸۵ در تفسیر خود ۲ر۵۷۱.

۲۰- حافظ «محب الدین‌طبری» متوفی ۶۹۴ در ریاض النضرة ۲ر۲۰۷- ۲۲۷ و درآنجا گوید : این عقیدهٔ حسن و قتاده نیز می‌باشد .

۲۱- حافظ «ابومحمدبن‌ابی جمره ازدی اندلسی» متوفی ۶۹۹ در« بهجةالنفوس» ۴ر۲۲۵ .

۲۲ - « حافظ الدین نسفی » متوفی ۷۰۱ یا ۷۱۰ در تفسیری که در حاشیهٔ تفسیر خازن ۴ر۴۵۸ دارد درسبب نزول آیه ، حدیث‌را روایت کرده و دیگرچیزی برآن نیفزوده است .

۲۳- شیخ‌الاسلام «ابواسحاق حموینی» متوفی ۷۲۲ در «فرائد السمطین» .

۲۴- «نظام‌الدین قمی نیشابوری» در تفسیرش که در حاشیهٔ طبری ۲۹ر۱۱۲ دارد ، و در آنجا گوید : واقدی در « البسیط» و زمخشری در « کشّاف » حدیث را ذکرکرده‌اند و مورداتفاق‌امامیه است‌که تمام این سوره ، دربارهٔ اهل‌بیت‌پیغمبر(ص) مخصوصاً آیات مورد بحث ،نازل گردیده است ، آنگاه حدیث اطعام طعام را نقل کرده ، گوید : روایت شده سائل در این شبها ، جبرئیل بود . و بدین وسیله می‌خواسته ، آنها را به اذن خداوند ، بیازماید .

۲۵ـ «علاء الدین علی بن محمد خازن بغدادی» متوفی ۷۴۱ در تفسیرش ۴ر۳۵۸ اول اشاره به نزول آیات دربارهٔ علی علیه‌السلام کرده، آنگاه حدیث را نقل نموده‌سپس گوید: می‌گویند آیه نسبت به هرکسی که اطعام طعام کند، عمومیت و شمول دارد برای تضعیف این قول اولاً استناد به «قیل» (= گفته شده) داده و نامی ازقائل به میان نیاورده است. ثانیاً شمول آیه از نظر مفهوم منافاتی با انحصار مصداقش در امیرالمؤمنین علیه‌السلام ندارد.

۲۶ـ قاضی «عضد ایجی» متوفی ۷۵۶ در«المواقیت» ۳ر۲۷۸.

۲۷ـ حافظ «ابن حجر» متوفی ۸۵۲ در «الاصابه» ۴ر۳۸۷ حدیث را از طریق ابی موسی در «الذیل» نقل کرده و ثعلبی در تفسیر سورهٔ «هل اتی» نقل ازمجاهداز ابن‌عباس آن را آورده است.

۲۸ـ حافظ «جلال الدین سیوطی» متوفی ۹۱۱ در «الدر المنثور» ۶ر۲۹۹ از طریق ابن‌مردویه.

۲۹ـ «ابوسعود عمادی محمد بن‌حنفی» متوفی ۹۸۲ در تفسیرش در حاشیه‌تفسیر رازی ۸ر۳۱۸.

۳۰ـ شیخ «اسماعیل بروسی» متوفی ۱۱۳۷ در تفسیر «روح البیان» ج ۱۰ ص۲۶۸ـ۲۶۹.

۳۱ـ «شوکانی» متوفی ۱۱۷۳ در تفسیر خود به نام «فتح‌القدیر» ۵ر۳۳۸

۳۲ـ استاد «محمد سلیمان محفوظ» در کتاب «اعجب ما رأیت» ۱ر۱۰. و گفته است این حدیث را اهل تفسیر روایت کرده‌اند.

۳۳ـ سید «شبلنجی» در «نور الابصار» ۱۲ـ۱۴.

۳۴ـ سید «محمود قراغولی بغدادی حنفی» در «جوهرة الکلام» ۵۶.

متن حدیث:

ابن‌عباس (رضی‌الله عنه) گوید: حسن و حسین بیمار شدند رسول خدا (ص) با جمعی از یاران عیادتشان کرد، همراهان پیغمبر گفتند یا ابا الحسن خوبست‌برای

فرزندانت نذری کنی . علی و فاطمه وکنیزشان فضه نذر کردند هرگاه دوفرزندشان از بیماری‌بهبود یابند ، سه روز پیاپی روزه بدارند . چون از بیماری بهبودی یافته، بستر را ترك گفتند ، علی از شمعون خیبری یهودی سه‌صاع (کاسه) جو ، وام گرفت ، فاطمه یك صاع آن را آسیا کرد و به تعداد (روزه داران) پنج قرصهٔ نان طبخ نموده ، هنگام افطار درمقابل‌آنان نهاد تا افطارکنند ، ناگاه سائلی بر در خانه ایستاده ، گفت :

اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَهْلَ بَیْتِ مُحَمَّدٍ مِسْکِینٌ مِنْ مَساکِینِ الْمُسْلِمِینَ اَطْعِمُونِی اَطْعَمَکُمُ اللهُ مِنْ مَوائِدِ الْجَنَّةِ :

« درود برشما ای خاندان محمد ، بینوائی ازبینوایان مسلمینم مرا اطعام کنید خداوند شما را از غذا های بهشتی اطعام کند» .

در این موقع همه ، نانهای خود را به او دادند و چیزی جز آب نه چشیده ، شب را روزه دار صبح کردند ، وقتی روز دوم را به آخر رساندند ، نانها را دربرابر خود نهاده بودند که یتیمی بردر خانه ایستاد ، باز او را برخود مقدم داشتند و روز سوم اسیری برآنها وارد شد و مانند روزهای قبل با او نیز رفتار کردند ، چون‌صبح (روز چهارم) فرا رسید ، علی (رضی‌الله‌عنه) دست حسن و حسین را گرفت و متوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله شده هنگامی‌که پیغمبر آنها را دید مانند جوجه‌ای که از تخم بیرون آمده باشند ، از شدت گرسنگی بخود می‌لرزند ، گفت :

ما اَشَدَّ ما یَسُوؤُنِی ما اَری بِکُمْ :

«من تا چه حد ناراحت می‌شوم که شما را بدین حالت بنگرم ؟ »

آنگاه برخاست وباآنها بیرون رفت ، فاطمه‌را درمحراب عبادتش‌دید ، شکم بریشت چسبیده و حدقه‌ها ، در گودی چشم فرو رفته ، او را این منظره بسیارناگوار آمد . ناگاه جبرئیل فرود آمده ، گفت‌بگیر این را ای محمد ! ترا از ناحیهٔ اهل بیت

گوارا باد: پس سوره را بر او فروخواند.

این تعبیر گروهی از بزرگان نامبرده بود، تعبیرهای دیگری در این حدیث رسیده که از ایراد آنها صرف نظر می‌کنیم.



۹- می‌گوید: پیغمبر (ص) فرمود:

اگر من کسی را به دوستی خود می‌گرفتم، در دوستی خود ابوبکر را بر می‌گزیدم ولی او برادر من و مصاحب من است. و این مطلبی است که جز آن درست نیست اما برادری علی، جز با سهل بن حنیف با دگر کس، صحیح نیست.

پاسخ - من نمی‌خواهم دربارهٔ حدیثی که عقیده به صحتش دارد، ایرادات خود را مطرح سازم، و یا در صدور آن، مناقشه کنم، یا ایرادی را که عمربن‌الخطاب به حدیث «کتف و دواة» وارد ساخت، بیاورم زیرا که هر دو حدیث برطبق گواه «صحیحین» در بیماری وفات پیغمبر (ص) صادر شده است؛ و نیز نمی‌خواهم، سخن ابن ابی الحدید را در شرح نهج البلاغه ۳ر۱۷ که گفته است: این حدیث مجعول است و طرفداران ابوبکر آن را در مقابل «حدیث اخاء» ساخته‌اند. بگویم.

من در مفاد حدیث، نیز بسط سخن نمی‌دهم. و آنچه را ابن‌قتیبه در تأویل مختلف الحدیث ۵۱ گفته، نمی‌گویم. کلام ابن قتیبه چیست و از آن چه مستفاد می‌شود؟ او می‌گوید مقصود از برادری در این حدیث، برادری عمومی اسلامی است که در این آیه:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»

آمده است، نظیر روایتی که از پیغمبر وارد شده که به عمر فرمود: یا اخی ای برادر [1] و به زید فرمود: أنت اخونا تو برادر مائی [2]، و به اسامه فرمود: یا

۱- ریاض النضرة ۲ر۶

۲- خصائص نسائی ۱۹.

اخی [1] و در تعبیر بخاری، مسلم و ترمذی تفسیر این برادری آمده است آنجا که فرمود:

لَوْ کُنتُ مُتَّخِذاً خَلیلاً لَاتَّخَذْتُ اَبابَکْرٍ خَلیلاً وَ لٰکِنْ اُخُوَّةُ الْاِسلامِ وَ مَوَدَّتُهُ.

(اگر کسی را بدوستی بر می‌گزیدم ابوبکر بود ولی تنها برادری و دوستی اسلامی است)

چنانکه منظور از دوستی‌ای که نفی شده دوستی به معنی خاص است وگرنه دوستی عمومی که به قول خدای تعالی:

اَلْاَخِلّاءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُم لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقِینَ [2]

همه‌جا ثابت است. از این‌رو این برادری آن برادری به معنی خاص نیست که در روزهای مواخات (پیمان برادری) [3] بامر و وحی پروردگار بدان اشارت‌رفت و بر مبنای همشکلی و هم‌مانندی میان هر دو نفر در درجات روانی صورت گرفته است، آن برادری خاصی بود که ابابکر را با عمر، و عثمان را با عبدالرحمن عوف، وطلحه را با زبیر، و ابی عبیده جراح را با سالم مولی ابی‌حذیفه، و ابی‌الدرداء را با سلمان، و سعدبن‌ابی وقاص را باصهیب، و ابی‌ذر را با مقداد بن عمرو، و ابو ایوب انصاری را باعبدالله بن سلام، و اسامة را باهند حجّام النبی، و معاویة را با حباب مجاشعی، و فاطمه بنت النبی را با ام سلمة، و عایشه را با زن ابو ایوب، آئین برادری افکند [4] وعلی را پیغمبر برای‌خودش‌ذخیره کرد در حالیکه می‌گفت: سوگند به خدائی که مرا به حق‌فرستاده برادری تو را بتأخیر نینداختم مگر برای

۱- تاریخ ابن‌عساکر ۶ر۹ .

۲- آیه ۶۷ از سوره زخرف(برادران در آن روزباهم دشمن‌اند مگرپرهیزگاران).

۳ - پیمان‌برادری دو نوبت: اولی قبل از هجرت و دومی بعداز آن به پنجماه اتفاق افتاده.

۴ - سیرة ابن هشام، تاریخ ابن عساکر ۶ر۹۰،۲۰۰، اسد الغابة ۲ر۲۲۲، مطالب السؤل ۱۸. ارشادالساری قسطلانی ۶ ر ۲۲۷، شرح المواهب ۱ ر ۳۷۳،

خودم ، تو برادر منی ، و وارث علم من ، تو برادر منی ،و رفیق من ، تو برادر منی در دنیا و آخرت .

من هیچکدام از این سخنان را نمی‌گویم ، ولی می‌گویم تعجب از سبکسری وجهالت‌است‌که بانسان اجازه می‌دهد بگوید : غیرازحدیثی‌که من‌صحیح می‌پندارم حدیث دیگری صحیح نیست ، در حالیکه او مفاد حدیثش را یا نمی‌داند یا می‌داند و دوست می‌دارد مسلمانان را دانسته به جهالت بکشد و حدیثی را که همهٔ امت‌اسلامی یك سخن‌آن را پذیرفته‌اند ودرصحاح ومسانیدشان آورده‌اند ، بر گردد و آن را تخطئه‌کند .

آیا فریفتگی به چیزی این طور آدمی را کور وکر می‌کند ؟

آیا آدمی این‌چنین ستمگر و نادان آفریده شده است ؟

برادری به معنی خاص که برای امیرالمؤمنین ثابت است یکی از امتیازات‌و افتخارات اوست و هرکس بعد از او آن را ادّعا کند برطبق حدیث صحیح که ذیلا متعرض می‌شویم ، کذّاب خواهد بود و این برادری بین یاران پیغمبر ، برای علی مانند لقبی معروف بود که در هر محفلی از آن یاد می‌شد ، و گفتگو های اصحاب بدان فضیلت مشحون است و بارها بدان استدلال کرده و در اشعار معروفشان آن‌را گنجانیده‌اند . اگر بخواهیم پراکنده های این موضوع را در یك‌جا ، گرد آوریم ، خود کتابی بزرگ خواهد شد وما گزیدهٔ آن را در اینجا ایراد می‌کنیم :



سخنی پیرامون حدیث برادری پیغمبر (ص) با امیرالمؤمنین (ع)

۱ ـ رسول خدا (ص) میان اصحابش پیمان برادری افکند، به این ترتیب که: ابابکر را با عمر، و فلان را بافلان، برادرخواند. پس علی (رضی‌الله‌عنه) نزد او آمده گفت:

آخَیْتَ بَیْنَ أَصْحابِكَ وَ لَمْ تُواخِ بَیْنی وَ بَیْنَ أَحَدٍ:

«شما که بین یارانت پیمان برادری افکندی میان من و هیچکس برادری بر قرار نکردی؟» پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

أَنْتَ أَخی فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ؟

«توئی برادر من در دنیا و آخرت».

سند این حدیث می‌رسد به:

امیرالمؤمنین‌علی، عمربن‌الخطاب، انس‌بن مالك، زیدبن ابی‌أوفی، ابن‌عباس مخدوج بن زید، جابر بن عبدالله، ابی‌ذر غفاری، عامر بن ربیعه، عبدالله بن عمر ابی امامه، زیدبن ارقم، سعیدبن مسیّب [۱].

مراجعه کنید جامع ترمذی ۲ر۲۱۳، مصابیح بغوی ۲ر۱۹۹، مستدرك حاکم ۳ر۱۴ الاستیعاب۲ر۴۶۰ که در آنجا حدیث برادری‌را یکی از آثار محقق شمرده است ونیز«تیسیر الوصول» ۳ر۲۷۱، مشکاة المصابیح‌حاشیهٔ مرقاة ۵ر۵۶۹، ریاض النضرة ۲ر۱۶۷.

صاحب ریاض‌النضرة در صفحه ۲۱۲ کتابش چنین گوید:

«بزرگتر دلیل عظمت مقام علی نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رفتار پیغمبر در مورد

---

۱ ـ این حدیث با عقیده‌ای که ابن حزم در تواتر دارد به تنهائی متواتر است.

برادری با اوست هنگامی که پیغمبر شروع کرد ، هرکدام از اصحابش را با هم پایه و هم شکلش به پیوندد تا جائیکه بین ابوبکر و عمر پیوند برادری بر قرار کرد ، علی را برای خودش ذخیره گذارد ، و اورا به خود اختصاص داد ، آیا هیچ افتخارو فضیلتی می‌تواند با این فضیلت هم‌پایه گردد ؟![1] »

و در تذکره از ترمذی نقل کرده که او صحت حدیث را تصدیق کرده است کفایة الکنجی ۸۲ و او گفته است این حدیث ، حسن ، عالی و صحیح است و اگر بخواهید مقام تقرّب علی را نسبت به رسول خدا صلّی الله علیه و آله بدانید ... تا آخر آنچه‌از ریاض النضرة نقل شد .

و نیز سیرة النبویة ابن سیّد الناس ۱ر۲۰۰ ـ ۲۰۳ و در اینجا تصریح شده که : این برادری قبل از هجرت بوده است سپس گوید:

ابن اسحق گفته است: رسول خدا صلّی الله علیه و آله میان اصحابش ازمهاجر و انصار پیمان برادری افکند وگفت : هر دو نفر با هم در راه خدا ،برادر شوید . آنگاه دست‌علی‌بن‌ابیطالب راگرفت وگفت : هذا أخی بدین‌ترتیب علی و پیغمبر خدا ، دو برادر شدند.)

و نیز تاریخ ابن‌کثیر ۷ر۳۳۵ ، اسنی المطالب جزری ۹ ،مطالب السئول ۱۸ در اینجا گوید : پس پیغمبر صلّی الله علیه و آله پیمان برادری میان هردو نفر آنها انداخت تا بیاری همدیگر و همکاری نسبت به هم ترغیب شوند و هر کدام را برادر کسی قرار داد که درجه‌اش در شکل و اندازه به او نزدیک‌تر بود .

صواعق ۷۳، ۷۵ ، تاریخ الخلفا ۱۱۴ ،الاصابة ۲ر۵۰۷ ، المواقف ۳ر۲۷۶ ، شرح المواهب ۱ر۳۷۳ ، طبقات شعرانی ۲ر۵۵ ، تاریخ القرمانی در حاشیهٔ کامل ۱ر۲۱۶ ، السیرةالحلبیه ۱ر۲۳ ، ۱۰۱ و حاشیهٔ‌آن السیرة

۱ـ فرائد السمطین باب ۲۰ ، الفصول المهمه ۲۲ ، ۲۹ ، تذکرة السبط ۱۳، ۱۵

النبویه‌اززینی‌دحلان۱ر۳۲۵، کفایة الشنقیطی ۳۴ ، الامام علی‌بن‌ابیطالب از استادمحمّدرضا ۲۱ ، الامام‌علی‌بن‌ابیطالب ازاستاد عبدالفتاح عبدالمقصود: عبدالفتاح گوید ۷۳ : «اگر ابوبکر نسبت به پیغمبر وزیر صادقش بود ، همانا علی ، سایه پیوسته ای برای او بود که هیچگاه از او فاصله نگرفت مگر وقتیکه محمّد اورا می‌فرستاد تا دشمنانش‌را دیده‌بانی‌کند ومردانش‌را پیشاهنگ باشد ، حتی درآغاز امرکه‌رسول‌خدا شروع‌کرد ، دولت جدید خودرا تشکیل دهد ومیان‌مهاجر وانصار مدینه رابطهٔ برادری برقرار سازد ، فراموش نکردکه برادری خودرا تنها به علی اختصاص دهد نه دیگران . میان اصحابش که با او از خارج مدینه آمده بودند ویارانی‌که ازاهل مدینه‌بودند ومهمانان خودرا بادل‌وجان پذیرائی می‌کردند برادری‌برقرارکرد وعلی‌را به‌عنوان‌برادر دینی‌خود برگزید . ازطرح برادری خود با ابوبکر ، عمر ، حمزه شیرخدا وشیر پیغمبرش دریغ کرد ولی برای این برادری معنوی غیر از برادری هم‌خونی ، جوانی را که تربیت شدهٔ دامنش بود انتخاب کرد واورا بر هر دوستی ، دور ، یانزدیك ، مقدم داشت» .

درعین حال این مآخذ همه اتفاق دارند که پیغمبر (ص) بین ابوبکر و عمر پیمان‌اخوت برقرار ساخت وهیچگونه اثری ازآثار پندار ابن‌حزم مبنی‌بربرادری ابوبکر باپیغمبر درآنها دیده نمی‌شود .

۲ ـ زیدبن ابی‌اوفی‌گوید : وقتی پیغمبر (ص) میان اصحابش پیمان برادری منعقد کرد ، وبین عمر و ابوبکر برادری برقرار ساخت ، (تا آنجاکه گوید) علی گفت :

«وقتی دیدم جز من بایارانت کردی آنچه‌را کردی ، روحم می‌خواست پرواز کند وپشتم بشکند ، اگر این امر ، از خشمی است‌که برمن گرفته‌ای ، حق عتاب و بزرگی ازآن تست» پیغمبر (ص) فرمود :

وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ مَا أَخَّرْتُكَ إِلاَّ لِنَفْسِي ، وَأَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ، غَيْرَ أَنَّهُ لاَنَبِيَّ بَعْدِي وَأَنْتَ أَخِي وَوَارِثِي :

«سوگند به خدائی که مرا به‌حق مبعوث گردانید، من کار برادری تورا تأخیر نینداختم مگر به خاطر خودم. تو نسبت به من یاعلی مانند هارون نسبت به‌موسی جز اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود وتو برادر ووارث منی».

علی پرسید یارسول‌الله من از شما چه‌چیزرا به ارث می‌برم؟ پیغمبر فرمود: آنچه‌انبیای قبل‌از من، ارث‌گذاشته‌اند. علی گفت انبیای پیش از تو چه ارث‌نهادند؟ فرمود کتاب خدا وسنت پیغمبرشان‌را. وتو وفاطمه دخترم در کاخ من در بهشت با من خواهید بود وتو برادر ورفیق منی، آنگاه پیغمبر خدا (ص) این آیه‌را خواند:

إِخْوَاناً عَلىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ۱.

این متن حدیث‌را در مناقب احمد حنبل، الریاض النضرة ۲ر۲۰۹، تاریخ ابن عساکر ۶ر۲۰۱، تذکرة السبط ۱۴ با اعتراف به صحتش و اینکه‌راویانش‌همه مورد وثوقند، کنزالعمال ۶ر۳۹۰، کفایة‌الشنقیطی ۳۵، ۴۴، می‌یابید.

۳ ـ جابربن عبدالله وسعیدبن مسیب گویند: رسول خدا (ص) میان اصحابش پیمان برادری بست، ابوبکر وعمر وعلی باقی ماندند پیغمبر ابوبکر وعمررا برادر ساخت وعلی‌را فرمود:

أَنْتَ اَخِي وَ أَنَا اَخُوكَ فَإِنْ نَاكَرَكَ أَحَدٌ فَقُلْ أَنَا عَبْدُاللهِ وَ اَخُو رَسُولِ اللهِ لايَدَّعِيهَا بَعْدَكَ إِلاَّ كَذَّابٌ:

«تو برادر منی ومن برادر تو، اگرکسی منکرت شد، بگو من بندهٔ خدا و برادر رسول اویم واگر این برادری‌را جز تو هرکس ادعاکند کذاب است».

این روایت در مناقب احمد، تاریخ ابن عساکر، کفایة‌الکنجی ۸۲، ۸۳، تذکرة‌السبط ۱۴ آمده است، درآنجا به صحت حدیث اعتراف کرده وبر جدش که سندآن‌را ضعیف‌پنداشته، اعتراض کرده‌است، المرقاة‌فی‌شرح‌المشکاة‌۵ر۵۶۹، درتعبیر

---

۱ ـ حجر: ۴۷ (برادرانیکه برفراز تختها در مقابل هم قرار گرفته‌اند)

امیرالمؤمنین ویعلی‌بن‌مرة آمده است‌که : پیغمبر فرمود : من‌ترا برای خودم‌گذاردم تو برادر منی ومنهم برادر تو ، هرگاه‌کسی‌باتو درمقام استدلال برآمد بگو من‌بندهٔ خدا وبرادر رسول خدایم هرکس بعد از توآنرا ادعاکند سخت دروغگو است کنز۔ العمال ۱۵۴/۶ ، ۳۹۹ نقل از حافظ ابی یعلی در مسندش .

۴ ـ محمدبن‌اسحاق‌گوید : رسول‌خدامیان اصحابش ازمهاجروانصار عقدبرادری برقرار کرد ودرآنچه به‌ما رسیده فرمود : ـ وبه خدا پناه می‌برم چیزی‌راکه نگفته است براو بندم ـ تَآخَوْا فِي اللهِ أَخَوَيْنِ هردو نفر باهم برادر شوید . آنگاه دست‌علی بن ابیطالب‌را گرفت وگفت : هٰذَا أَخِي در نتیجه رسول خدا که سید المرسلین ، امام‌المتقین ورسول رب‌العالمین‌است و احدی به عظمت وبزرگی مقام او دربین‌بندگان خدا نیست ، باعلی‌بن‌ابیطالب رضی‌الله عنه برادرشدند .

این‌حدیث‌را ابن‌هشام ۱۲۳/۲ ، تاریخ ابن‌کثیر ۲۲۶/۳ ، سیرهٔ حلبیه ۱۰۱/۲ الفتاوی الحدیثة ۴۲ ، نقل‌کرده‌اند .

۵ ـ امیرالمؤمنین (ع) گوید : پیغمبر اکرم (ص) به من‌فرمود :

تو برادر ، همراه ورفیق منی در بهشت .

مدرك این حدیث تاریخ خطیب ۲۶۸/۱۲ ، وکنزالعمال ۴۰۲/۶ است .

۶ ـ امیرالمؤمنین (ع) فرمود : رسول خدا بین عمر وابابکر وبین حمزةبن عبدالمطلب وبین زیدبن حارثه و . . . وبین من وخودش ، پیمان برادری افکند .

این حدیث‌را خلیعی ، در الخلیعات ، وسعیدبن منصور ، در سنن خود بنقل کنزالعمال ۳۹۶/۶ نقل‌کرده‌اند .

۷ ـ ابن عباس در ضمن حدیثی آورده : پیغمبر (ص) به علی رضی‌الله عنه : فرمود : أَنْتَ أَخِي وَصَاحِبِي : تو ، بامن برادر ورفیقی .

مسند احمد ۲۳۰/۱ ، استیعاب ۴۶۰/۲ ، امتاع مقریزی ۳۴۰ کنز العمال ۳۹۱/۶

۸ ـ اسماء بنت عمیس گوید : شنیدم پیغمبر (ص) می‌گفت : «بار خدایا من آنچه‌را برادرم موسی گفت ، میگویم : خدایا برای من وزیری ازخاندانم‌که‌برادرم علی باشد قرار ده ، پشتم‌را به او محکم ساز و او را در کارهایم شریك کن تا هر دو ترا بسیار تسبیح‌گوئیم ویادت‌را بسیار متذکر شویم ، این توئی که بحال و کار ما روشنی» .

مناقب احمدبن حنبل ، ریاض‌النضرة ۲ر۱۶۳ .

۹ ـ ابن‌عباس درحدیث محاجهٔ‌خود بامرد شامی‌که حدیث پرفائده وطولانی است در قسمتی از آن گوید : «پیغمبر به ام سلمه فرمود : آیا تو او را می‌شناسی؟ گفت : بلی او علی بن ابی طالب است ، پیغمبر فرمود : بلی‌این‌علی‌است‌که گوشت‌او به‌گوشت من‌وخونش‌به خون‌من‌پیوسته ونسبت اوبه من‌مانند نسبت هارون به‌موسی است بااین تفاوت‌که پس ازمن پیغمبری نخواهد آمد ، ای امسلمه‌این علی ، سیدی بزرگوار است ، او مایه امید مسلمانان ، امیر مؤمنان و جایگاه سرّ من و علم من است ، او تنها دروازه‌ای است‌که برای رسیدن به‌من باید به او پناه برد ، او وصی پس از من بر خاندان من ونیکان امت من است واوست برادر من در دنیا و آخرت وهو أخي في‌الدّنيا والآخرة .

این حدیث در المحاسن والمساوی ۱ر۳۱ آمده و حدیث ام سلمه به تعبیر دیگر در ۲ر۲۸۵ این‌کتاب بامأخذش گذشت .

۱۰ ـ در حدیث‌آغاز دعوت اسلام ، سخن پیغمبر (ص) به علی (ع) را بیان کردیم‌که‌فرمود :

أَنْتَ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي

مراجعه‌کنید به ۲ر۲۷۹ ـ ۲۸۵ متن همین‌کتاب .

۱۱ ـ ازطریق‌طبری‌سخن پیغمبر (ص)را درروز غدیرخم‌نقل‌کردیم که‌فرمود «ای مردم همانا علی‌بن ابیطالب برادر ، وصیّ وخلیفه من است» وگفتاراوکه‌فرمود: «ای‌گروه مردم ، این برادر من، وصی من ، حافظ علوم من وجانشین من‌بر کسانیست

که بمن ایمان آورده باشند » ج ۲ ۸۸ ترجمهٔ همین کتاب .

و از سخن نویری که در ۲ر۲۰۵ همین کتاب بدان اشارت رفت معلوم میشود: موضوع برادری پیغمبر (ص) باعلی در روز غدیر در اعصاری پیشین معروف بوده است .

۱۲ ـ جابر بن عبدالله انصاری گوید پیغمبر(ص) : فرمود :

مَكْتُوبٌ عَلى بابِ الْجَنَّةِ : لاإِلهَ إِلاّ اللهُ ،مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ،عَلِيٌّ أَخُو رَسُولِ اللهِ قَبْلَ أَنْ تُخْلَقَ السَّمواتُ وَالْأَرْضُ بِأَلْفَيْ عامٍ .

از دوهزار سال قبل ازخلقت آسمانها وزمین بردر بهشت نوشته شده : خدائی جز الله نیست ، محمد رسول خدا وعلی برادر رسول خدا است .

مناقب احمد ، تاریخ خطیب ۷ر۳۸۷ ، ریاض النضرة ۲ر۱۶۸ ، تذکرة السبط ۱۴ ، مجمع الزوائد ۹ر۱۱۱، مناقب خوارزمی ۸۷ ، شمس الاخبار ۳۵ نقل ازمناقب الفقیه ابن المغازلی ،کنز العمال ۶ر۳۹۹ ازابن عساکر، فیض القدیر ۴ر۳۵۵ ، کفایة الشنقیطی ۳۴ ، مصباح الظلام ۲ر۵۶ نقل از طبرانی .

۱۳ ـ امیر المؤمنین علیه السلام فرماید : پیغمبر مرا صدا زد من در پناه دیواری آرمیده بودم با پای مبارکش بمن اشاره کرده فرمود : برخیز ، بخدا سوگند من ترا راضی می‌کنم ، تو برادر من وپدر فرزندان منی که برطبق سنت من می جنگی.

مناقب احمد ، ریاض النضرة۲ر۱۶۷ ، الصواعق ۷۵ ،کنز العمال ۶ر۴۰۴ کفایة الشنقیطی ۲۴ .

۱۴ ـ مخدوج بن زید ذهلی گوید : پیغمبر (ص) به علی فرمود : « آیا نمی دانی یا علی اول کسی که روز قیامت سوی من فرا خوانده می‌شود . . . آنگاه منادی از تحت عرش ندا می‌دهد :

نِعْمَ الْأَبُ أَبُوكَ إِبْراهِيم ، وَنِعْمَ الْأَخُ أَخُوكَ عَلِيٌّ .

چه خوب پدری‌است، پدرت ابراهیم‌وچه‌خوب برادری برادرت‌علی: مناقب‌احمد،

مناقب فقیه ابن مغازلی، ریاض النضرة ۲ر۲۰۱، مناقب خوارزمی ۸۳، ۲۳۴، ۲۳۸ شمس الاخبار ۳۲، تذکرة السبط ۱۳، سبط ابن جوزی در این کتاب به کسی که آنرا ضعیف پنداشته و ایراد می گرفته که در طریق حافظ دارقطنی، میسره، وحکم واقع شده اند گوید: حدیثی را که احمد روایت کرده میسرة وحکم در آن وجود ندارد واحمد پیشوائی است که چون عالم زمان، ومبرّز در نقل و برندهٔ مسابقهٔ این میدان است باید بی دلیل از او پیروی کرد.

۱۵ - «ابو برزة» گوید: رسول خدا (ص) فرمود: خدای بزرگ دربارهٔ علی بامن از پیمانی خبر داده، من گفتم: خدایا آن خبررا برای من بیان کن. خدا فرمود بشنو! گفتم شنودم ندا آمد: همانا علی پرچمدار هدایت، وپیشوای اولیای من، ونور معرفت کسی است که مرا اطاعت کند. اوکلمه ای است که پرهیزگاران آن را فرا گیرند. کسی که او را دوست دارد مرا دوست داشته وکسی که دشمنش گیرد مرا دشمن گرفته است. تو اورا براین امر باید نوید رسانی. آنگاه علی فرا رسید ومن اورا مژده دادم. علی گفت: یارسول الله من بندهٔ خدا ودر دست قدرت اویم، اگرخداوندمرا عذاب کند، مرا به گناهم کیفر داده است واگر وعده ای راکه به من دادی، خدا برایم انجام دهد، خداوند کارم ازمن شایسته تر است.

پیغمبر گفت: من ازخدا خواستم تا دل علی را نورانی کند وآن را بهار ایمان سازد. خدای بزرگ فرمود: با او چنین کرده ام.

سپس برمن وحی فرستاد که او به بلائی گرفتار خواهد شد که احدی از یارانم بدان آزموده نمی شود. گفتم: یا رَبِّ أخي وَ صاحِبي: خدایا او برادر من ورفیق من است. خداوند فرمود این چیزی است که ازپیش در علم ما گذشته که او مورد امتحان واقع گردد ومردم به وسیلهٔ او امتحان شوند.

این حدیث درحلیة الاولیاء ۱ر۶۷، ریاض النضرة ۲ر۲۴۹، شرح ابن ابی الحدید ۲ر۴۴۹، فرائد السمطین درباب ۳۰، و۵۰ بدو طریق، مناقب خوارزمی ۲۴۵، کفایة الکنجی ۹۵، نزهة المجالس ۲ر۲۴۱. دیده می شود.

۱۶ - در یکی از خطبه های خود، پیغمبر (ص) فرمود: ای مردم شما را به دوستی نزدیکان خود، برادرم و پسرعمّم علی بن ابیطالب سفارش می‌کنم که او را کسی جز مؤمن دوست نمی دارد و کسی جز منافق دشمن نمی‌شود. هرکس او را دوست دارد مرا دوست داشته و کسی که او را دشمن دارد مرا دشمن گرفته و هرکس مرا دشمن گیرد خدایش او را عذاب خواهد کرد.

این خطبه را در مناقب احمد، تذکرة السبط ۱۷. شرح ابن ابی الحدید ۲ر۴۵۱ ریاض النضره ۱ر۲۱۲، ذخائر العقبی ۹۱ می‌یابید.

۱۷ - در حدیث مفاخرهٔ بین علی، جعفر و زید، و داوری خواستن آنان از رسول خدا (ص) در آنجا پیغمبر (ص) به علی فرمود:

أَنْتَ أَخِي وَ خالِصَتي:

«تو برادر و نزدیکترین فرد نسبت به منی».

شرح ابن ابی الحدید ۳ر۳۹ و اضافه می‌کند این حدیث مورد اتفاق محدثین است.

۱۸ - «ابو ذر غفاری» در حدیثی گوید: از پیغمبر (ص) شنیدم که به علی می گفت:

وَ أَنْتَ أَخِي وَ وَزِيري وَ خَيْرُ مَن أَتْرُكُ بَعْدي:

«همانا تو برادرم، وزیرم و بهترین فردی هستی که من بعد از خود به جای می‌گذارم»

این حدیث را به طور کامل با مدارکش در ۲ر۳۱۳ متن این کتاب آورده ایم، مراجعه کنید.

۱۹ - «سلمان فارسی» گوید: شنیدم پیغمبر می فرمود: همانا برادرم، وزیرم و بهترین فردی که بعد از خود به جای می‌گذارم علی بن ابیطالب است. «مناقب خوارزمی ۶۷».

۲۰ ـ « بلال بن حمامه » درحدیث ازدواج علی با فاطمه (ع) گوید پیغمبر فرمود: بشارتی ازپروردگارم دربارهٔ برادرم ، وپسر عمم به من رسیده است . . . (بعد فرمود) پس برادرم ودخترم رهانندهٔ عمده مردانی وزنانی ازامتم ازآتش‌گردیدند .

مراجعه کنید ۲ر۳۱۶ متن همین کتاب

۲۱ ـ « عبدالله عمر» درحدیثی از پیغمبر (ص) نقل‌کرده که فرمود :

اللَّهُمَّ اشْهَدْ لَهُمْ اللَّهُمَّ قَدْ بَلَّغْتُ هٰذا أخي وَابْنُ عَمّي وَ أبُو وُلْدِي اللَّهُمَّ كُبَّ مَنْ عاداهُ فِي النّارِ :

« خدایا بر آنها گواه باش ، خدایا ، من رساندم : این برادر من ، پسرعم ، و داماد من‌وپدردوفرزند من‌است . خدایا دشمنش‌را برو، درآتش انداز . این‌حدیث‌را کنز العمال ۶ر۱۵۴ از ابن نجار وشیرازی در الالقاب نقل کرده اند .

۲۲ ـ « عبدالله‌بن عمر»گوید : پیغمبر (ص) درحدیثی‌فرمود : آیامی‌خواهی تورا خشنود سازم ؟ علی گفت بلی ای رسول خدا ! ، پیغمبر فرمود : تو برادرمن و وزیر من باشی ، وام مرا تو می‌پردازی ، و وعده هایم را تو وفا می‌کنی .

مجمع الزوائد ۹ر۱۲۱ نقل از طبرانی و ۱۲۲ نقل از ابی یعلی ، کنز ـ العمال ۶ر۱۵۵ .

۲۳ ـ درحدیث معراج از پیغمبر اکرم(ص) است : هنگامی که باز می‌گشتم منادی ازورای حجاب ندادر داد .

نِعْمَ الأبُ أبُوكَ إبْراهِيمُ ، وَ نِعْمَ الأخُ أخُوكَ عَلِيٌّ فَاسْتَوْصِ بِهِ خَيْراً :

«خوب پدری است ، پدرت ابراهیم وخوب‌برادری‌است برادرت علی به‌نیکی او ، امت را سفارش کن » .

« فرائد السمطین باب بیستم ،کنزالعمال ۶ر۱۶۱ .

۲۴ ـ « امیر المؤمنین » (ع) در حدیثی گوید : پیغمبر (ص) فرمود : . . . غیر از ما چهارنفر ، کسی درقیامت سواره نیست (تا آنجا که فرماید) برادرم‌علی

بر ناقه ای از ناقه های بهشت سوار خواهد بود ودردستش پرچم باشد . تاریخ بغداد ۱۱ر۱۱۲ کفایه حافظ کنجی ۷۷ کنز العمال ۶ر۴۰۲ .

۲۵- «ابن‌عباس» در حدیث ازدواج علی با فاطمه (ع) گوید :

پس رسول خدا (ص) آمد ، در خانه را کوبید ، ام ایمن به سوی او بیرون شد ، پیغمبر فرمود برادرم را خبرکن ، گفتم : چگونه او برادر تو است در حالیکه دخترت را به او دادی ؟ فرمود : إنّه اخی : «اومحققاً برادر من‌است» .

خصائص نسائی ۳۲ ، ریاض النضرة ۲ر۱۸۱ ، صواعق ۸۴

۲۶- در حدیث لیلة المبیت گذشت که : خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی فرستاد : چراشما مثل‌علي‌بن‌ابیطالب نشدیدکه میان او و محمّد برادری افکندم‌مراجعه کنید ۳ر۷۸ ترجمهٔ همین کتاب .

۲۷ - در حدیث معراج از « نسفی » و دیگران از قول جبرئیل است که او گفت : خدای‌بزرگ‌برزمین‌نظرافکندوازمیان خلقش‌تو را به‌پیغمبری خودبرگزید، آنگاه بار دیگر نظر افکند و برای تو ، برادری و وزیری و مصاحبی برگزید ، دخترت فاطمه را به ازدواجش در آور . گفتم ای جبرئیل کیست این مرد ؟ گفت : برادرت‌در دنیا وآخرت‌که پسر عموی نسبی تو ، علي‌بن‌ابیطالب است .مراجعه‌کنید نزهة المجالس ۲ر۲۲۳

۲۸- «طبرانی» به‌اسنادخود از رسول خدا (ص) نقل‌کرده که به‌علی‌فرمود : «آیا راضی نیستی که تو برادر من و من برادر تو باشم ؟» مجمع الزوائد۹ر۱۳۱ .

۲۹- « عبدالله بن عمر » گوید : پیغمبر خدا (ص) در بیماریش گفت : ادعوا لی اخی : برادرم را فراخوانید پس ابوبکر را برایش فرا خواندند ، روی از او گردانید و بار دیگر فرمود : ادعوا لی اخی وقتی عمر را به سویش خواندند ، از او روی گردانید و با رسوم فرمود : اُدعوا لی أخی آنگاه عثمان را خواندند از او نیز روی گردانید و گفت : ادعوا لی أخی ، پس‌علي‌بن‌ابیطالب را صداکردند وقتی‌آمد،

پیغمبر اورا به پارچه‌ای پوشانید و سینه‌اش را به سینهٔ خود چسبانید، هنگامی که علی از نزد پیغمبر خارج شد، ازاو پرسیدند پیغمبر به شما چه گفت؟ پاسخ دادمرا هزار باب علم آموخت که از هربابی به هزار باب دیگرراه گشوده شود.

این حدیث را حافظ ابن‌عدی از ابی یعلی از کامل‌بن‌طلحه از ابی لهیعه .. تا آخرسند نقل کرده و نیز ابن‌کثیر درتاریخش ۳۵۹٫۷ آورده و در ضعف روایت بر- اثر وجود ابی‌لهیعه در سلسلهٔ سند قولی ازابن‌عدی آورده است، غافل ازآنچه‌احمد ابن‌حنبل دربارهٔ اوگفته، مراجعه‌کنید ۱٫۳۵۱ ترجمهٔ همین‌کتاب.

۳۰- «عبدالله بن‌عمر» از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود: علی برادر من است. در دنیا و آخرت این روایت را طبرانی نقل کرده، و سیوطی در جامع الصغیر ۲٫۱۴۰ (آن را حسن دانسته)، فیض القدیر ۳۵۵٫۴، مناوی بعد از ذکر روایت گفته است: چرا چنین نباشد در حالیکه پیغمبر که روز دو شنبه مبعوث شد بلافاصله علی‌اسلام آورد، و از همان روز سه شنبه‌تا مدت هفت سال مخفیانه نماز می‌گذارند چنانکه طبرانی این‌روایت را از ابی رافع نقل کرده است و مقصودش از این سخن بیان همانندی و مماثلت آن دو بزرگوار، در برادری است.

۳۱- پیغمبر اکرم (ص) در حدیثی فرمود: خدای بزرگ از نامهای خود، نامهائی برای ما (خانواده) مشتق ساخت، پس خدای بزرگ محمود است و من‌محمد و خدای بزرگ اعلی است و برادرم علی.

این روایت را «شیخ الاسلام حموّیی» در فرائد السمطین در باب ۱۲ از طریق ابی‌نعیم ونطنزی، نقل‌کرده است.

۳۲- «انس‌بن مالك» گوید: پیغمبر خدا (ص) بالای منبر رفت و سخنان بسیار فرمود: آنگاه گفت: علی بن ابیطالب کجا است؟ علی نزد اوآمد وگفت من اینجاهستم ای‌رسول‌الله، رسول‌خدا (ص) اورا دربرگرفت وبه‌سینه‌اش‌چسبانیدومیان دو دیدگانش را بوسید و با صدای بلند فرمود: ای گروه مسلمانان این برادر من! پسر عموی من و داماد من است، این‌گوشت من، و خون من، و موی من است‌این

پدر دو سبط من حسن و حسین ، دوسرور جوانان بهشت است ، این گشایندهٔ غمهای من است و این است شیر خدا وشمشیر او در زمین ، بر دشمنانش لعنت خدا ولعنت همگان و بیزاری خدا ومن باد .

این روایت را « ابوسعد » در شرف النبوة به نقل ذخائر العقبی ۹۲ آورده است .

۳۳- حدیثی از «زهری» پیرامون جنگ جمل نقل شده که : عایشه به‌مردی از قبیلهٔ « ضبّه » که زمام شتر او را گرفته بود گفت : تو علی‌بن‌ابیطالب را در کجا می‌بینی ؟ گفت : این است که ایستاده و دستش را به سوی آسمان برداشته است .او نگاه کرد وگفت :

ما أشبَهَهُ بِأخيهِ :

«چقدر او به برادرش شبیه است».

مرد گفت : برادرش کیست ؟ عایشه گفت : رسول‌الله (ص) ، مرد گفت :

فلا أرانی اُقاتِلُ رَجُلاً هُوَ أخُو رَسُولِ اللهِ (ص) :

« دیگر کسی مرا نخواهد دید با مردی بجنگم که او برادر پیغمبر است»

آنگاه مهار ناقه را از دست انداخت و به سوی علی رفت .

این روایت را درالمحاسن و المساوی ۱ر۳۵ می‌یابید .

۳۴- « عباد بن عبدالله اسدی» گوید : علی (رضی‌الله عنه) می‌گفت : من بندهٔ خدا و برادر رسول خدایم ، من صدّیق اکبرم ، کسی جز دروغگو بعد از من این‌را نخواهدگفت : هفت سال قبل ازمردم ایمان‌آورده‌ام . (و در تعبیر دیگر) : کسی‌جز کذّاب آن‌را نمی‌گوید من هفت سال قبل از مردم نماز گزاردم .

مراجعه‌کنید به خصائص نسائی ۳ ، السنهٔ ابن‌ابی‌عاصم ، سنن ابن‌ماجه ۱ر۵۷ المعرفة از ابی نعیم ، العقد الفرید ۲ر۲۷۵ ، تاریخ طبری ۲ر۳۱۲ ، ریاض النضرة ۲ر۱۵۵ ، استیعاب ۲ر۴۶۰ ، شرح ابن‌ابی‌الحدید ۳ر۲۵۷ از طریق اسناد حافظ ابن ابی شیبه ، فرائد السمطین در باب ۴۹ ، مطالب السئول ۱۹ و در آنجا گوید : در

بسیاری از اوقات علی این سخنان را می‌گفت، تاریخ ابن عساکر، تاریخ ابن کثیر ۷ر۳۳۵، کنزالعمال ۶ر۳۹۶ از ابن ابی‌شیبه و نسائی و ابن ابی‌عاصم و عقیلی وحاکم و ابی‌نعیم.

۳۵ـ «زیدبن وهب» گوید: شنیدم علی (ع) برمنبرمی‌گفت:

«من بندهٔ خدا و برادر رسول‌اویم کسی این جمله را قبل از من نگفته، وپس از من نخواهد گفت، مگر بسیار دروغگوی، دروغساز. مردی برخاست و گفت: من نیز چنین ادعائی دارم. ناگهان نقش برزمین شد کسانش فرا رسیدند و او را با پارچه‌ای پوشانیدند، از آنها سؤال شد آیا او قبلا نیز چنین عوارضی داشته؟ گفتند نه.

۳۶ ـ «معاذة» از علی روایت کرده که اودربرابر گروهی بسیار سخنرانی می‌کرد در سخنش فرمود: من بندهٔ خدا، و برادر رسول اویم، من صدّیق اکبر و فاروق اعظم، هفت‌سال قبل ازمردم نمازگزاردم و قبل ازاسلام وایمان ابوبکر اسلام‌اختیار کردم و مؤمن شدم.

شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید ۳ر۲۵۷، مراجعه کنید ۲ر۳۱۳ متن عربی همین کتاب.

۳۷ ـ «حنان» گوید شنیدم علی را که می‌گفت: سخنی خواهم گفت که نه قبل از من کسی آن را گفته و نه بعد از من جز کذّاب کسی آن را خواهد گفت؛ منم بندهٔ خدا، و برادر رسول او، ووزیر پیامبر رحمتم، با بانوی این امت ازدواج کردم، و من بهترین اوصیاءم.

فرائد السمطین باب ۵۷

۳۸ ـ درحالیکه‌علی (کرّم‌الله وجهه) را پیش ابوبکر آوردند، می‌فرمود: من بندهٔ خدا وبرادر رسول‌اویم به اوگفتند با ابوبکر بیعت کن، فرمود: من به این امر شایسته ترم، من با شما بیعت نخواهم کرد و شما شایسته ترید که با من بیعت کنید.

الامامةوالسیاسه ۱۲، ۱۳

۳۹- «ابو الطفیل عامر بن واثله» در حدیث محاجهٔ امیر المؤمنین در روز شوری گوید: او می‌گفت: شما را بخدا سوگند می‌دهم، آیا بین شما کسی هست که رسول خدا میان او و خودش در روز برادری عمومی مسلمین، پیمان برادری افکنده باشد، جز من؟ همه گفتند خدا گواه است، نه.

مخصوصاً این قسمت حدیث را «ابن عبدالبر» از حدیث مناشده در «استیعاب» ۲ر۴۶۰ آورده و ابن ابی الحدید در ۲ر۱۲ شرحش، به صحت آن اعتراف کرده، و این جمله را از بخشهای مستفیض در روایات دانسته است. و ما دراین کتاب طرق صحیح حدیث را در ۲ر۲ - ۸۶ (ترجمه) آورده‌ایم.

۴۰- حافظ «دارقطنی» روایت کرده است که عمر از علی جویا شده، پرسید علی کجا است؟ گفتند به سوی زمین مزروعی‌اش رفته، گفت: ما را نزد او رهبری کنید، آنگاه علی را در حالیکه در زمین خودکار می‌کرد ملاقات کردند. ساعتی با او بکار پرداخت سپس نشسته با او گفتگو کرد در میان سخن علی به عمر فرمود: یا امیر المؤمنین!! اگر گروهی از بنی اسرائیل آمده یکی از آنها به تو بگوید: من پسر عموی موسی می‌باشم، آیا او را بر یارانش ترجیح می‌دهی؟ عمر گفت بلی. علی فرمود: پس بخدا سوگند من برادر رسول خدا (ص) و پسر عموی اویم. عمر عبایش را از دوشش بر آورده. روی زمین گسترد و به علی گفت: «لا و الله لا یکون لك مجلس غیره حتی نفترق» بخدا سوگند غیر از اینجا نباید بنشینی تا ازهم جدا شویم. علی روی عبای عمر نشسته بود تا از هم جدا شدند.

مراجعه کنید، الصواعق المحرقه ۱۰۷

۴۱- روایت از رسول خدا (ص) در حدیث از یکی از حوریان بهشتی است که می‌گوید: حوریه گفت من راضیهٔ مرضیه‌ام، خدای جبّار مرا از سه قسمت آفرید: بالایم ازعنبر، و میانه‌ام از کافور، و پائین تنم از مشک است. سرشت مرا به آب حیات عجین کرد، سپس مرا گفت بوده باش و من شدم. «مرا برای برادر و پسر عمت علی بن ابیطالب آفرید»

«ذخائر العقبی ۹۰»

۴۲- در نامه‌ای که امیرالمؤمنین به معاویة بن ابی سفیان نوشته به این شعر اشارت فرموده که در گذشته یاد شد.

مُحَمَّدٌ النَّبِيُّ أخي وَ صِنْوِي وَ حَمزَةُ سَيِّدُ الشُّهداءِ عَمّي:

«محمد پیامبر، برادر من و پسرعموی من است، و حمزة سیدالشهداء عموی من است

مراجعه کنید ۴۳/۳ ترجمه همین کتاب»

۴۳- «جابر بن عبدالله انصاری» گوید: شنیدم علی(ع) این شعر خود را می‌خواند و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را می‌شنید:

أنَا أخُو الْمُصْطَفىٰ لاشكَّ في نَسَبي مَعَهُ رُبِيتُ وَ سِبطاه هُما وَلَدِي
جَدّي وَ جَدُّ رَسُولِ اللهِ مُنْفَرِدٌ وَ زَوجَتي فاطِمٌ لا قَولُ ذي فَنَدِ
صَدَّقْتُهُ وَجَميعُ النّاسِ في بُهَمٍ مِنَ الضَّلالَةِ وَ الاشراكِ وَ النَّكَدِ
الحَمْدُ للهِ شُكراً لا شَرِيكَ لَهُ البَرُّ بِالْعَبْدِ وَ الباقي بِلا أمَدِ

«من برادر مصطفایم، تردیدی در نسبم نیست، با او تربیت یافته‌ام، و فرزند زادگانش، فرزندان منند.

جدّ من، وجدّ رسول خدا، یکی است. وهمسر من فاطمه است، این سخنی غیر قابل تردیداست.

وقتی مردم همه در گمراهی و شرك و بدبختی بودند من او را تصدیق کردم.

سپاس خدای بی شریکی راست، که بر بنده نیکی می‌کند، و بی نهایت پایدار است».

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی یا علی.

فرائد السمطین باب۴۴، نظم دررالسمطین زرندی، کفایة الکنجی ۸۴، مناقب خوارزمی ۹۵، تاریخ ابن‌عساکر، کنزالعمال ۳۹۸/۶

۴۴- «ابن عباس» گوید علی درزمان حیات پیغمبر (ص) می‌گفت: خدای بزرگ گوید: افان مات اوقتل ... : «آیا اگر پیغمبر بمیرد یا کشته شود شما به‌عقب بر می گردید» من بر راهی که او می جنگید مبارزه خواهم کرد تا کشته شوم. بخدا

سوگندمن همانا برادر او ، و وارث (علم) او ، وپسر عموی اویم ، پس آیا چه کسی شایسته تر از من نسبت به اوست .

مراجعه کنید به مناقب احمد ، خصائص نسائی ۱۸ ، ودرمستدرك حاکم صحت را همراه با ذهبی هردو تأیید کرده اند ، ریاض النضرة ۲ ر۲۲۶ ، ذخائر العقبی ۱۰۰ فرائد السمطین باب ۲۴ ، مجمع الزوائد ۹ ر۱۳۴ ازطریق طبرانی وگفته است رجالش همه صحیح اند .

۴۵ ـ « عدی بن حاتم » درسخنرانی اش گوید : اگر مقام علی را به اسلام بسنجیم همانا او برادر پیامبر خدا ورأس اسلام است .

جمهرة الخطب ۱ ر۲۰۲

۴۶ ـ « ثعلبی گوید ، اهل تفسیر واصحاب روایات گفته اند : خداوند روزی که آدم را ازبهشت به زمین فرودآورد صندوقی باو فرو فرستاد که درآن صور انبیاء از اولادش منقوش بود ، وخانه هائی به تعداد پیغمبران درآن تصویر ، دیده می شد که آخرین خانه اش از یاقوت قرمز ، خانه محمد بود ، (تا آنجا که گوید . .) ودر برابر او علی بن ابیطالب (کرم الله وجهه) که شمشیر برهنه ای بردوش دارد واقع شده برپیشانی اش نوشته است :

« این برادر وپسرعموی اوست که از جانب خدایاری میشود » .

العرائس ۱۴۹ .

۴۷ ـ درنامهٔ « محمد بن ابی بکر » به معاویه آمده است : اول کسی که او محمد را پاسخ داد و به سویش گرائید ، وایمان آورده ، تصدیقش کرد ، واسلام آورد و سلامت یافت ، برادر وپسر عمویش علی بن ابیطالب بود .

کتاب صفین ابن مزاحم ۱۳۳ ، مروج الذهب ۲ ر۵۹ .

۴۸ ـ « ابان بن أبی عیاش » گوید از حسن بصری دربارهٔ علی (ع) پرسیدم : او گفت : دربارهٔ او چه می توانم بگویم : او دارای سابقهٔ فضیلت ، عمل ، حکمت ، دانائی رای ، مصاحبت رسول ، نیرومندی ، درگیری بامشکلات ، زهد ، قدرت داوری

وسمت قرابتی باپیغمبر بود . . . تا آنجاکه گوید : پیغمبر خدا (ص) به فاطمه (ع) گفت : زَوَّجْتُكِ خَيْرَ اُمَّتي :

(ترا به ازدواج بهترین فرد امتم درآوردم وهرگاه در امت ،کسی بهتر از علی بود ، اورا استثنامی‌فرمود . ونیزرسول‌خدابین‌اصحابش ، پیمان‌برادری‌افکند ومیان علی‌وخودش برادری برقرار کرد .

فَرَسُولُ اللهِ خَيْرُهُمْ نَفْسا وَخَيْرُهُمْ آخا .

« پس چنانکه پیغمبرخودش ازهمه برتر ، است ، برادرش‌نیزازهمه‌برتراست.

شرح ابن ابی الحدید ۱ر۳۶۹

۴۹ ـ عمار یاسر درسخنرانی بصره اش درضمن سخن گفت :

اَيُّهَا النَّاسُ اَخُونَبِيِّكُمْ وَابْنُ عَمِّهِ يَسْتَنْصِرُكُمْ لِنُصْرَةِ دِينِهِ .

« ای مردم ! برادر و پسرعم پیامبرتان شما را برای یاری دین خدا بیاری می‌جوید » .

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳ر۲۹۳

۵۰ ـ درنامهٔ «عمروبن عاص »به معاویةبن ابی سفیان است :

« اما اینکه‌نسبت‌ستم وحسد برعثمان‌به ابی‌الحسن برادر و وصی رسول خدا دادی واصحاب پیغمبر را فاسقان نامیدی وپنداشتی علی آنان را به قتل عثمان وا داشته ، این امر دروغ وگمراهی است .

رجوع کنید ۲ر۶۸ همین‌کتاب

براثر شهرت این فضیلت وقاطعیتش برای امیر المؤمنین واهمیت بسزائی‌که نزد امت اسلامی دارد ، وازآنجاکه نشان دهندهٔ همانندی وهمشکلی او ، با رسول‌خدا است،رجال شعر وادب‌ازصحابه‌وتابعان‌مانند : «حسان بن ثابت» «نجاشی» ودرتعقیب آنها شعرای هردو فریق درهمه ادوار وقرون اسلامی تا برسد به شعرای امروز ، سوژهٔ خوبی بدست آورده ، آن را در قالب شعر خود ، ریخته اند : ما از همهٔ آن

اشعار دلربا به منظور اختصار چشم می‌پوشیم وتنها اشاره می‌کنیم، خوانندهٔ محترم می تواند طی مجلدات کتاب ما بر بسیاری از آنها واقف گردد. مراجعه کنید به ترجمهٔ ۳ر۶۵، ۷۰، ۲۰۴ ومتن عربی ۲ر۲۱۸، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۸۶، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۲، ۳۳۰، ۳۵۰، وج ۵ر۱۲۵ از ترجمه.



۱۰ ـ می‌گوید: اکثریت متکلمان رافضی (علمای اصول عقائد) مانند «هشام ابن حکم» کوفی وشاگردش «ابی علی صکاك» ودیگران قائل اند: علم خدا حادث است وخدا درآغاز چیزی نمی دانسته، آنگاه دانائی را برای خود پدید آورده است واین به درستی کفر است، وهشام در خلال مناظره با «ابی الهذیل علاّف» گفته است که: خدای‌او به وجب های خودش هفت وجب است واین به درستی کفر است. و «داود جوازی» ازبزرگان متکلمان رافضی، معتقد است خدایش به شکل انسان گوشت، وخون دارد.

پاسخ ـ از این اکثریت متکلمان شیعه، شما این پندار را حتی در مؤلفات یکی ازآنها هم نمی‌یابید بلکه درمؤلفانشان عکس این ها را می‌بینید که با دلائلی روشن مخالفان‌خودرا مقهورساخته‌اند، شمادست روی هرکتابی ازکتابهای آنان چه خطی یا چاپی بگذارید حتی تألیف خود «هشام» ودیگر کسانی‌که این مرد آنان را متهم ساخته، غیراز آنچه گفتیم، چیزی درآنها نمی یابید.

درمورد «هشام»، اول کسی که این نسبت دروغ را به اوداد جاحظ [۱] بودکه آن‌راازقول نظام نقل‌کرد «وابن قتیبه» درمختلف الحدیث۵۹ «وخطاط» درانتصار

---

۱ ـ ابوجعفر اسکافی گوید: جاحظ را هیچ گونه قید و بندی بر زبان، دین و عقلش نیست واز هر نوع ادعای باطل‌اباندارد، مقاصدش استثنائی، سخنش لغو، ومطالبش سجع وکلامش بی‌حاصل است. به همان دقت که چیزی را می گوید، خلافش را ثابت‌می‌کند، و سخنی را که می‌پسندد، بهضدش می گراید، او در خود احساس مسؤلیت نمی کند وبرای ادعاهای خود حدودی نمی‌پذیرد، شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید ۳ر۲۶۷

ازاو گرفت . واینها همه‌دشمنان‌سرسخت هشام اندکه‌برای ازبین بردن شهرت هشام‌و بدنام‌کردن‌او می‌کوشند ، واعتباری‌به‌سخنشان‌نیست . جاحظ پیوسته ازهروسیله‌ای راست‌یا دروغ برای بدگوئی به امثال هشام استفاده می‌کنددرحالیکه درامر مذهب وعقیدهٔ افراد نباید به هر نقلی اعتمادکرد ، وهرعقیده ای را وقتی می‌توان به‌کسانی منسوب داشت که از زبان معتقدان یا کتابهائی که قطعاً منسوب به آنها است ، گرفته شود ویا حداقل‌ازافراد مورداعتمادنقل‌گردد ولی‌هیچکدام از این‌خصوصیات درنقل نسبتهای دروغین این مرد نیست بلکه همه افترای محض است .

ولی مردم هوچی و آشوب طلب ، دنبالهٔ این نسبت های مجعول را از روی دشمنی هشام و افکار و عقائد او گرفتند و افرادی مانند ابن‌حزم ، نه تنها آنها را به طور قطع نسبت داده ، بلکه اکثریت متکلمان رافضی را با او شریك کرده است، در صورتیکه همه متکلمان‌شیعه ازاین‌عقائدبیزارند ، باید چه کرد ، او ازکیفرهای خدا که برای دروغسازان ستمگر مقرر داشته باکی ندارد .

برای اینکه بدانید عموم‌متکلمان‌شیعه ، از این نسبت‌ها بدورند ، کافی‌است به نوشتهٔ دانشمندی بزرگ از اعلام آنان یعنی«علم‌الهدی ، سید مرتضی» در کتاب «الشافی» مراجعه کنید و این خود در دفاع از هشام کافی است ، گذشته از اینکه متن مناظرهٔ او با ابی‌الهذیل نامبرده در ملل و نحل شهرستانی ، موجود است ، و در آن چیزی ، جز الزام خصم (طرف بحث) به لازمه سخنش ، مبنی بر اینکه پس به‌قول تو ، خداجسمی مانند سایراجسام می‌شود ، دیده نمی‌شود . و این کجا واعتقاد بدان کجا ؟ !

سایر نسبتهائی که به رجال شیعه غیر از هشام داده ، از قبیل عقیده به تجسّم خدا وخرافات دیگر ،صحت انتساب‌آنهارا شما برهمین منوال به حساب آورید،که همه دور از راستی و حقیقت است .



۱۱- می‌گوید : رافضیان رادراین عقیده خلافی نیست که خورشید برای‌علی بن ابی‌طالب دوبار بازگشته است ، آیا بی آبروئی ، پررروئی ، بی آزرمی ، وجرأت بردروغگوئی ، بانزدیکی‌به عهد پیغمبر، وکثرت مردمی که باید آن را دیده‌باشند، از این بیشترهم ممکن است ؟!

در جای دیگر ۳ر۵ کتابش پس از نقل پاره‌ای از خرافات می‌گوید :میان کسی که به یکی از این خرافات معتقد باشد ورافضیانی‌که می‌گویند دوبار خورشید برای علی‌بن ابی‌طالب بازگشته ، فرقی نیست .

و درجای دیگر ۲ر۷۸ گوید : کمترین غلو رافضیان این است که می‌گویند خورشید دوبار برای علی‌بن‌ابیطالب بازگشته است .

پاسخ - ممکن است خواننده با درشتخوئی‌های این مرد ، پندارد که عقیدهٔ به بازگشت خورشید به خاطرعلی‌بن‌ابیطالب ، تنها از خصوصیات شیعه است واعتقاد به چنین امر ، سخنی زننده و بی دلیل است که‌اسلام معتقدش را قدر و حرمتی نمی‌نهد و یا او را شایستهٔ دشنام و نسبت های زشت می‌داند ، و هیچ فکر نکند که این بدگوئیها وحملات‌ناجوانمردانه ، همه‌عاری‌ازحقیقت ، خالی از صحت ، و دور از سنت پیغمبر است .

هر چند ادب و تربیت تشیع ما را از بدگوئی و مقابلهٔ به مثل باز می‌دارد ، ولی بما این حق را می‌دهد تا در برابر خواننده حقیقت را مجسّم سازیم و اورا بر حق مطلب و راویان حدیث ، و معتقدانش ، واقف سازیم ، تا در برابرچشم خود،بی آبروئی ، پرروئی ، بی‌آزرمی و تجری بردروغ را به بیند . ما می‌گوئیم :

حدیث «ردالشمس» را،گروهی ازحافظان موثق به اسناد فراوانی نقل‌کرده‌اند که گروهی از کارشناسان حدیث پاره‌ای از آن اسناد را « صحیح » تلقی می‌کنند و پاره‌ای دیگر آن را « حسن » تعبیر کرده‌اند و برکسانی که بر آن ایراد گرفته و اسنادش را ضعیف می‌دانند ، سخت‌به انکارومخالفت برخاسته‌اند . این منکران‌صحت

حدیث عبارت از : «ابن‌حزم»، «ابن‌جوزی» ، «ابن تیمیه» و «ابن کثیر» می‌باشند.

در همین‌خلال عدّه‌ای از بزرگان‌پیدا شدندکه انکار این فضیلت نبوی وکرامت علوی ، که از نظر روایات امری قطعی است ، بر آنها گران آمد و تألیف خود را بدان اختصاص دادندتا در آن اسناد و طرق‌حدیث ردّ الشمس را به تفصیل ذکر کنند از قبیل :

[کتابهائی که دربارهٔ ردالشمس تألیف شده]

۱ ـ « ابوبکر وراق » کتابی دارد به نام « من روی ردّ الشمس » ابن‌شهر اشوب در مناقب ۱ر۴۵۸ از آن یاد کرده است

۲ـ «ابوالحسن شاذان الفضیلی»، رساله‌ای در طرق حدیث‌دارد ، قسمتی از آن را حافظ سیوطی در « اللئالی المصنوعه » ۲ر۱۷۵ آورده و گفته است او طرق حدیث را به اسناد فراوان نقل کرده و به بهترین وجهی صحت‌آن را اثبات نموده وباابن‌جوزی درباره برخی‌ازرجال‌سندش که آنان را جرح می‌کرده ، در آویخته است.

۳ ـ « حافظ ابوالفتح محمد بن حسین ازدی » موصلی کتابی ویژهٔ ردّ الشمس نگاشته و حافظ الکنجی در «الکفایة» از آن یاد کرده‌است .

۴ـ «ابوالقاسم حاکم‌بن‌حدادحسکانی» نیشابوری‌حنفی ،که شرح حالش در ۱ر۱۸۴ همین کتاب گذشت ، رساله‌ای به نام «مسئلة فی تصحیح ردّ الشمس و ترغیم النواصب الشمس » دارد قسمتی از آن را ابن‌کثیر در البدایة والنهایه ۶ر۸۰ آورده و ذهبی آن را در تذکره‌اش نقل کرده است ۳ر۳۶۸ .

۵ـ «ابوعبدالله جعل ، حسین‌بن علی بصری» بغدادی متوفی۳۹۹ فقیه متکلم ، کتابی دارد به نام «جواز ردّ الشمس» ابن شهر اشوب ازآن یاد کرده است .

۶- اخطب خوارزم «ابوالمؤید، موفق بن احمد» متوفی ۵۶۸ که در جلد چهارم متن این کتاب شرح حالش می‌آید کتابی دارد به این اسم «ردّ الشمس لامیر المؤمنین» معاصرش ابن‌شهر اشوب از آن یادکرده‌است.

۷- «ابوعلی الشریف محمدبن‌اسعد بن علی بن معمّر الحسنی» نقیب و نسّابه متوفی ۵۸۸ یك جلد کتاب به نام «فی جمع طرق حدیث ردّ الشمس لعلیّ» دارد در آن به نقل احادیث غریب پرداخته است. لسان المیزان ۵، ۷۶.

۸- «ابوعبدالله محمد بن یوسف دمشقی صالحی» شاگرد ابن‌جوزی متوفی ۵۹۷ بخشی به نام «مزیل اللبس عن حدیث ردّ الشمس» دارد. برهان الدین کورانی مدنی درکتاب «الامم لایقاظ الهمم» ۶۳ از آن یادکرده‌است، عین عباراتش را درآینده متعرض خواهیم شد.

۹- حافظ «جلال الدین سیوطی» متوفی ۹۹۱ رساله‌ای دربارهٔ این حدیث دارد به نام «کشف اللبس عن حدیث ردّ الشمس»

دراینجا مجال پرداختن به این متون، واسناد و طرق آن نیست و خودنیاز به تألیف بزرگی دارد. تنها ما در اینجا نمونه هائی از نقل حافظان احادیث و بزرگان را می‌آوریم. گروهی از اینان حدیث را بدون طنز و خدشه‌ای ذکر کرده و برخی اعتراف به صحت آن هم کرده‌اند و این متون مارا کافی و سودمند است.

[گروهی از کسانی که حدیث ردالشمس را نقل کرده‌اند]

۱- حافظ «ابوالحسن عثمان بن ابی‌شیبه عبسی» کوفی متوفی ۲۳۹ در سنن خود حدیث را ذکر کرده است.

۲- حافظ «ابوجعفر احمد بن صالح» مصری متوفی ۲۴۸، کسی است که شیخ بخاری در صحیحش و دیگران، اتفاق بر وثاقتش کرده‌اند، به دو طریق، از اسماء بنت عمیس نقل کرده و گفته است: کسی که راه

دانش پوید، نشاید از حدیث اسماء که از رسول خدا نقل کرده سر پیچی کند زیرا این حدیث از بزرگترین علائم نبوت است[1].

۳- «محمد بن حسین ازدی» متوفی ۲۷۷ در کتاب خود «فی مناقب علی» (رضی الله عنه) پس از ذکر حدیث صحتش را به نقل ابن ندیم و کورانی، اعتراف کرده است مراجعه کنید به لسان المیزان ۵ر۱۴۰

(امینی گوید) گمان می کنم کتاب مناقب ازدی غیر از کتابی است که به حدیث «ردالشمس» اختصاص داده است.

۴- حافظ «ابو بشر محمد بن احمد دولابی» متوفی ۳۱۰ در کتاب خود «الذریة الطاهره» حدیث را نقل کرده است، متن حدیثش را با اسناد آن به زودی نقل خواهیم کرد.

۵- حافظ «ابو جعفر احمد بن محمد طحاوی» متوفی ۳۲۱ در «مشکل الاثار» ۲ر۱۱ حدیث را به دو لفظ آورده و گفته است «این دو حدیث هر دو ثابت، و روات آن مورد وثوق اند».

(امینی گوید) تصدیق به صحت حدیث و قاطعیت آن از ابی جعفر طحاوی در کتب قوم مانند شفای قاضی و دیگران به تواتر رسیده است وما بهمین زودی بتصریحات آنان میپردازیم ولی دست امین چاپ که باید ودیعه‌های اسلامی را حفظ کند، آن را از کتاب «مشکل الاثار» تحریف کرده است باید گفت زنده باد امانت.

۶- حافظ «ابو جعفر محمد بن عمرو العقیلی» متوفی ۳۲۲ که در جلد دوم ترجمه ص ۵، شرح احوالش گذشت.

۷- حافظ ابو القاسم طبرانی متوفی ۳۶۰ شرح حالش در ۱ر۱۷۳ گذشت، در کتاب معجم بزرگش حدیث را نقل کرده است.

---

۱ - حافظ طحاوی در مشکل الاثار ۲ر۱۱ حدیث را از اسماء نقل کرده و گروهی بسیار ازاو پیروی کرده‌اند که خواهیم دید.

۸ ـ حاکم « ابوحفص عمر بن احمد » مشهور به ابن شاهین متوفی ۳۸۵ در مسند کبیرش آورده .

۹ـ حاکم «ابوعبدالله نیشابوری» متوفی ۴۰۵ که شرح حالش در ۱ر۱۷۷ متن این کتاب گذشت ، در تاریخ نیشابور در شرح حال عبدالله بن حامد فقیه واعظ ، حدیث را نقل کرده است .

۱۰ـ حافظ «ابن مردویه» اصفهانی متوفی ۴۱۶ که شرح حالش را در ۱ر۱۷۸ این کتاب آوردیم، در «مناقب» حدیث را بیان کرده ورشتهٔ سند را به ابوهریره میرساند .

۱۱ـ «ابواسحاق ثعلبی» متوفی ۴۲۷ یا ۴۳۷ که شرح احوالش را در ۱ر۱۷۹ بیان کردیم ، در تفسیر خود و در «العرائس» (که در قصص پیغمبران است) ۱۳۹ حدیث را آورده است.

۱۲ـ فقیه «ابوالحسن علی بن حبیب بصری» بغدادی شافعی،مشهور به ماوردی متوفی ۴۵۰ حدیث را در «اعلام النبوة» ۷۹ به عنوان یکی از نشانه‌های نبوت شمرده و از طریق اسماء آن را روایت کرده است .

۱۳ـ حافظ «ابوبکر بیهقی» متوفی ۴۵۸ که شرح حالش درمتن کتاب ۱ر۱۸۱ بیان شده ، در کتاب «دلائل» آن را روایت کرده است .

۱۴ ـ حافظ « خطیب بغدادی » متوفی ۴۶۳ که شرح حالش در ۱ر۱۱۱ این کتاب گذشت حدیث را در «تلخیص المتشابه» و «الاربعین» هر دو نقل کرده است .

۱۵ ـ حافظ « ابو زکریا » اصفهانی مشهور به ابن منده متوفی ۵۱۲ نامبردهٔ در۱ر۱۸۵ همین کتاب حدیث را درکتاب خود به‌نام«المعرفه» روایت کرده است .

۱۶ـ حافظ قاضی «عیاض ابوالفضل» مالکی اندلسی پیشوای زمان خود متوفی ۵۴۴ در کتاب خود به نام «الشفاء» پس از نقل حدیث صحتش

را نیز اعتراف کرده است.

۱۷ ـ اخطب الخطباء «خوارزمی» متوفی ۵۶۸ یکی از شعرای غدیر درقرن ششم‌که شعرش و شرح حالش در جلد هشتم میآید، حدیث را در «المناقب» نقل کرده است.

۱۸ـ حافظ «ابوالفتح نطنزی» که شرح حالش در ۱۸۸/۱ همین کتاب بیان شده حدیث را در کتاب خود «الخصائص العلویه» روایت کرده است.

۱۹ ـ «ابوالمظفر یوسف‌قزاُوغلی» حنفی‌متوفی۶۵۴در «التذکره» ۳۰ آن را روایت کرده آنگاه به جدّ خود ابن جوزی در قضاوتی که در زمینهٔ روایت داشته ایراد گرفته است.

قضاوت ابن‌جوزی اینست‌که: حدیث مجعول و روایت آن‌مضطرب‌می‌باشد، زیرا احمدبن داود، فضیل‌بن مرزوق، وعبدالرحمن بن شریك در اسناد روایت‌اند، و متّهم اصلی ابن‌عقده است که رافضی بوده.

اما ایراد ابوالمظفر برابن‌جوزی، خلاصه‌اش این است‌که: دلیلی بر مجعول بودن روایت‌نداریم روانی‌که نامبرده شد اگر در آنها ایرادی باشد، عین این روایت از راویان مورد وثوق که هیچگونه ایرادی نسبت به آنها نیست و نام‌بردگان‌هم در طریقش نیستند، نقل‌کرده‌ایم، البته ابوهریره نیزهمین حدیث را نقل‌کرده که‌ابن مردویه از او روایت می‌کند، شاید راویان نامبرده درطریق او باشند.

و اینکه جدّ من، ابن‌عقده را متهم دانسته این اتهام از روی گمان و تردید است نه از روی قطع و یقین، ابن عقده مشهور به‌عدالت است، اوفضائل اهل بیت‌را روایت می‌کرد و بر آن‌ها اکتفا می‌نمود وچون متعرض مدح و ذمّ صحابه نمی‌شد او را به رفض نسبت داده‌اند.

و مراد از ردّ الشمس باز داشت و توقف خورشید ازسیرمعمولی‌است نه باز

گشت حقیقی و اگر واقعاً هم باز گشته باشد جای شگفتی نیست زیرا این امر معجزهٔ پیغمبر خدا (ص) وکرامت علی (ع) است و به اتفاق مسلمین خورشید برای «یوشع» متوقف شده، و این خالی از دو وجه نیست یامعجزهٔ «موسی» بوده یاکرامت «یوشع» اگر معجزهٔ موسی بوده پیغمبر ما ازاوافضل‌است واگرکرامت یوشع بوده علی(ع) افضل‌ازیوشع است که پیغمبر فرمود: علمای امت من، مانند انبیای‌بنی‌اسرائیل‌اند. این سخن درحق‌هرفردی‌ازعلماء صادق است‌تا چه‌رسد به‌علی (ع) آنگاه به استدلال در بارهٔ افضلیت علی بر انبیای بنی اسرائیل پرداخته و پس از آوردن اشعار صاحب ابن عباد در قضیهٔ ردّ الشمس گوید:

در اینجا داستان عجیبی است که گروهی از بزرگان ما درعراق آن را برای من حکایت کرده اند. می‌گویند: ابا منصور مظفر بن اردشیر عبادی واعظ را دیدیم‌که درتاجیّه، مدرسه‌ای درباب برز «محله‌ای‌واقع‌دربغداد» بعدازوقت عصر نشسته بود و داستان حدیث ردّ الشمس برای علی (ع)، را بیان می‌کرد و باعبارات مخصوص‌خود و روش زیبایش توضیح میداد، آنگاه فضائل اهل بیت (ع) را متذکر شد ناگاه ابری پدید آمد و چهرهٔ خورشید در نقاب آن فرو رفت تا جائیکه مردم گمان کردند خورشید غروب کرد. ابو منصور برمنبر ایستاد و اشاره به خورشید کرد و این اشعار را خواند:

ای خورشید تا مدحم را در بارهٔ آل مصطفی و فرزندش به آخر برسانم، غروب مکن»

«عنان خود را از رفتن، وقتی می‌خواهم مدحشان رابگویم،باز گردان مگر فراموشت شده‌که به این منظورتوقف‌کردی».

«اگر ایستادنت‌به امر مولی بوده است، برای خیل وحشم او نیز بایدبایستی»

گویند: دراین موقع پردهٔ ابرها ازچهرهٔ خورشید به یك سورفت وخورشید ظاهر شد.

(امینی گوید) «ابن نجار» شبیه این قضیه را برای ابوالوفاء عبیدالله بن هبةالله

قزوینی حنفی واعظ متوفی ۵۸۵ نقل کرده گوید : ابوعبدالله حسین بن عبیدالله بن هبة الله قزوینی برای من در اصفهان این اشعار را انشاد کرده ، گفت پدرم در بغداد برفراز منبر در مدرسه تاجیه ارتجالاً (بدون سابقه) از پیش خود سرود در آنموقع خورشید نزدیك غروب بود و در آن ساعت پدرم دست بکار مناقب علی (رضی الله عنه) شده بود :

«شتاب مکن ای خورشید تا مدح من در بارهٔ مرتضی وفرزندش پایان یابد .

مدح او عنان تو را باز می‌گرداند آیا فراموش کرده‌ای روزی را که به خاطر او بازگشتی» .

این داستان را محی الدین ابن ابی الوفاء قرشی حنفی در الجواهر المضیة ، در طبقات حنفیه ۱ر۲ر۳۴ ، ذکر کرده است .

۲۰ ـ حافظ « ابوعبدالله محمد بن یوسف» کنجی شافعی متوفی ۶۵۸ درکتابش « کفایة الطالب » ۲۳۷ ، ۲۴۴ فصلی را به حدیث ردّ الشمس اختصاص داده در آن از ناحیه امکان باز گشت خورشید از یك طرف،و از ناحیهٔ صحت نقل حدیث از طرف دیگر ، بحث کرده است . می‌گوید کسی که معتقد به دین باشد نمی‌تواند منکر امکان این واقعه شود زیرا بهترین دلیل امکان چیزی، وقوع آن است ، ووقوع آن نسبت به یوشع اتفاقی مسلمین است . و در مورد صحت حدیث ، به طور خلاصه می‌گوید : گروهی از علما آن را از معجزات پیغمبر (ص) شمرده‌اند ، از جمله « ابن سبع » است که در « شفاء الصدور » آن را ذکر نموده ، و حکم به صحتش کرده است . دیگر قاضی عیاض در « الشفاء » است واز طحاوی به دو طریق صحیح نقل شده ، آنگاه متعرض کلام احمد بن صالح مصری شده است .

امام حافظ « ابوالفتح محمد بن حسین ازدی » موصلی در جمع طرق حدیث در کتاب جداگانه‌ای کوشش‌های اطمینان بخشی مبذول داشته است ، آنگاه از طریق حاکم در تاریخش وازطریق شیخ ابی الوقت درجلداول احادیث امیر ابی احمد حدیث راروایت کرده وسپس برد تضعیف کنندهٔ آن از نظر امکان ، وقوع ، سندومتن پرداخته

و احتجاج امیرالمؤمنین (ع) به آن را ، در روز شوری ، ذکر کرده ، وگوید :

خبر داد ما را حافظ ابو عبدالله محمد بن محمود معروف به ابن نجار ، خبر داد، ما را ابومحمد عبدالعزیز بن‌اخضر گفت:شنیدم قاضی محمدبن یوسف ارموی میگفت: ابومنصور مظفر بن اردشیر عبادی واعظ نشست (وتا آخر آنچه‌از سبط ابن جوزی نقل‌کردیم را آورده) آنگاه شعر صاحب بن عبادرا در حدیث ردّالشمس ذکرکرده است .

۲۱ ـ «ابوعبدالله شمس‌الدین محمدبن‌احمد انصاری» اندلسی‌متوفی ۶۷۱ در کتاب « التذکرة باحوال الموتی و امور الاخرة » گوید : خدای بزرگ خورشید را پس از غروب بر پیغمبرش باز گردانید تا علی نماز گزارد ، این حدیث را طحاوی نقل کرده ، و گفته است : این حدیث قطعیت‌داردوهرگاه بازگشت‌خورشید سودمندنبود و تجدید زمان‌نمی‌شد خدای آن را باز نمی‌گرداند .

۲۲ ـ «شیخ الاسلام حموّیی » متوفی ۷۲۲ که او را در ۱ر۲۰۰ این کتاب متذکر شدیم ، حدیث را در « فراید السمطین » ذکر کرده است .

۲۳ـ حافظ « ولیّ‌الدین‌ابوزرعة » عراقی[۱] متوفی ۸۲۶ در«طرح التثریب» ۶ر۲۴۷ از طریق طبرانی در معجم کبیرش نقل کرده وآن‌را «حسن» تعبیرکرده است .

۲۴ ـ امام ابوالربیع سلیمان السبتی ، مشهور به ابن سبع در کتابش « شفاءِ الصدور » نقل ، و به صحتش اعتراف کرده است .

۲۵ ـ حافظ «ابن‌حجر عسقلانی» متوفی۸۵۲ که در ۱ر۲۱۰ این

۱ـ این کتاب‌هرچند مشترک میان او و پدرش می‌باشد ولی نقل این حدیث درکتب قوم ، منسوب به خود اوست .

کتاب ازاو یاد شده حدیث را در «فتح الباری» ۶ر۱۶۸ نقل کرده وگفته است : طحاوی و طبرانی درالکبیر و الحاکم و بیهقی در « الدلائل » از اسماءبنت‌عمیس نقل‌کرده‌اندکه پیغمبر وقتی سر به زانوی علی‌خوابید، و نماز عصرعلی فوت شد ، دعا کرد و خدا خورشید را براو بازگردانید تا علی نماز خواند و سپس غروب کرد ، و این امر در معجزهٔ پیغمبر رساتر است وابن‌جوزی‌که‌آن را درموضوعات (جعلیات) آورده ، خطا کرده است همچنین ابن تیمیه درکتاب رد برروافض‌که به پندارمجعول بودنش گرائیده ، اشتباه کرده است وخداآگاه است .

۲۶ ـ امام « عینی حنفی » متوفی ۸۵۵ که شرح حالش را در ۱ر۲۱۱ این‌کتاب متعرض‌شدیم ، در «عمدة القاری» شرح صحیح بخاری ۷ر۱۴۶ گوید : ... این امر نیز برای امام علی (رضی الله عنه) ، اتفاق افتاد حاکم از اسماء بنت عمیس نقل کرده . . . (و حدیث را متذکرشده سپس گوید :) طحاوی حدیث را در «مشکل الآثار» ذکرکرده سپس به کلام احمد بن صالح نامبرده اشاره کرده ، گوید : و این حدیثی است متصل ، وراویانی دارد همه‌مورد وثوق . وایرادابن جوزی به‌آن، مورد توجه نیست .

۲۷ـ حافظ «سیوطی» متوفی ۹۱۱ که شرح حالش را در۱ر۲۱۴ متذکر شدیم حدیث را در « جمع الجوامع » چنانکه در ترتیب اوست ۵ر۲۷۷ از علی (ع) آورده ، و در شمار معجزات پیغمبر (ص) نقل کرده است و در خصائص الکبری ۲ر۱۸۳ می‌گوید : یوشع روزی که با جباران می‌جنگیدخورشید برایش متوقف شد ، و برای پیغمبرما(ص)، درمعراج چنین اتفاق افتاد واز این عجیب‌تر بازگشت خورشید است در وقتی‌که نماز عصرعلی (رضی‌الله عنه) فوت شده بود .

این‌حدیث را در«اللئالی المصنوعة» ۲ر۱۷۴ -۱۷۷ ازامیرالمؤمنین

و ابی هریره و جابر انصاری و اسماء بنت عمیس از طریق ابن منده طحاوی طبرانی ابن‌ابی‌شیبه ، عقیلی، خطیب ، دولابی ، ابن‌شاهین وابن عقده روایت کرده ، و قسمتی از رسالهٔ ابوالحسن فضلی را در حدیث ذکر کرده ودرجلد ۱ر۱۷۴ گفته است : گروهی از ائمه وحافظان تصریح به صحت حدیث کرده‌اند .

و در «اللئالی» ۱ر۱۷۶ روایت را بدون ایراد در سندش ازابی‌ذر نقل کرده ،که گفت : علی روز شوری می‌گفت : شمارابخدا سوگند آیا در بین شما کسی است که برای او خورشید باز گشته باشد ، جز من ، هنگامیکه رسول خدا خوابید وسرش را در دامن من نهاد ...؟

و در «نشر العلمین» ۱۳ بعد از ذکرکلام قرطبی نامبرده گوید : من می‌گویم کلام قرطبی در نهایت تحقیق است و استدلال او برتجدید وقت به داستان بازگشت خورشید درنهایت نیکوئی است از این رونماز علی به صورت اداء انجام شده است و گرنه بازگشت خورشید فائده‌ای بر آن مترتب نبود ، زیرا صحت قضای نماز عصر ، بعد از غروب آفتاب است .

این استدلال واستحسان را نیز درکتاب « التعظیم والمنّه » ص۸ آورده است .

۲۸ـ « نور الدین سَمهودی» شافعی متوفی ۹۱۱ که شرح حالش را در۱ر۲۱۵ متعرض شدیم گوید : در وفاءالوفاء ۲ر۳۳ درذکرمسجدالفضیخ معروف به مسجدالشمس: مجد گوید: نباید کسی گمان کند اینجا همان مکانی است که بعد ازغروب خورشید برای علی (رضی‌الله عنه) بازگشت زیرا این کار در صهباء خیبر انجام شد . آنگاه حدیث قاضی عیاض و سخن طحاوی را نقل کرده و گوید : مجد می‌گوید : اینجا شایسته‌تر

است نامش را مسجدالشمس بگذاریم تا جای دیگر ، و ابن حزم تصریح کرده حدیث جعلی است و قصهٔ ردّالشمس برای علی (رضی‌الله عنه) به اجماع علما نزد او باطل است وگوینده‌اش نابخرد . من می‌گویم: حدیث را طبرانی باسندهای خود نقل کرده وحافظ نورالدین هیثمی گفته‌است رجال یکی ازروایات همه صحیح‌اند مگرابراهیم بن حسن که موردوثوق است وفاطمه بنت علی بن ابیطالب را نمی‌شناسم .

و ابن منده و ابن شاهین حدیث اسماء بنت عمیس را وابن مردویه حدیث ابی هریره رانقل کرده‌اند، واسناد هردو «حسن» است وازکسانی که صحت آن را اعتراف کرده‌اند طحاوی و دیگران می‌باشند . حافظ ابن حجر در فتح الباری پس از ذکر حدیث از طریق بیهقی گفته‌است : ابن جوزی که آن را در مجعولات آورده ، خطا کرده است .

۲۹- حافظ «ابوالعباس قسطلانی» متوفی۹۲۳که نامش در۱ر۲۱۵ یادشدحدیث را در «المواهب اللدنیّه» ۱ر۳۵۸ از طریق طحاوی وقاضی عیاض و ابن منده و ابن شاهین و طبرانی و ابی زرعه از حدیث اسماء بنت عمیس و از طریق ابن مردویه از حدیث ابی هریره نقل کرده .

۳۰- حافظ «ابن الدیبع» متوفی۹۴۴ که شرح حالش در۱ر۲۱۶ گذشت حدیث را در «تمییزالطیّب من الخبیث» ۸۱ نقل کرده و ایراد احمد وابن جوزی رامتذکرشده ، سپس باتصحیح طحاوی وصاحب «الشفاء» آن را جبران کرده وگوید :

ابن منده و ابن شاهین و دیگران حدیث اسماء و غیر او را نقل کرده‌اند .

۳۱- سید «عبدالرحیم بن عبدالرحمن عباسی» متوفی ۹۶۳ در

معاهد التنصیص ۲ر۱۹۰ اشعار مقصوره ابن حازم[1] را نقل کرده است:

فَیالَها مِنْ آیَةٍ مُبْصِرَةٍ أَبْصَرَها طَرْفُ الرَّقیبِ فَامْتَرى
وَاعْتَوَرَتْهُ شُبْهَةٌ فَضَلَّ عَنْ تَحْقیقِ ما أَبْصَرَهُ وَ مَا اهْتَدى
وَظَنَّ أَنَّ الشَّمْسَ قَدْعادَتْ لَهُ فَانْجابَ جِنْحُ اللَّیْلِ عَنْهاوَانْجَلى
وَالشَّمْسُ ما رُدَّتْ لِغَیْرِ یُوشَعٍ لَمّا غَزا وَ لِعَلِیٍّ إِذْ غَفا

«شگفتا از معجزهٔ روشنی که رقیب باگوشه چشم آنرا می‌بیند و بازشك می‌کند. شبهه‌ای اورا عارض شده، از تحقیق آنچه دیده بود، گمراه شد و هدایت نیافت. گمان کرد بازگشت خورشید برای او بوده که پردهٔ تاریك شب را به روشنائی روز شکافته است.

درحالیکه خورشید برای کسی جز یوشع هنگام جنگ وجز علی هنگام خواب، باز نگشته است».

آنگاه حدیث را به تعبیر طحاوی و از دو طریق او نقل کرده و دنبال آن قصهٔ ابی‌منصور مظفر واعظ نامبرده را آورده است.

۳۲- حافظ «شهاب‌الدین ابن حجر هیتمی» متوفی ۹۷۴ که نامش را در ۱ر۲۱۶ این کتاب آوردیم حدیث را در صواعق ۷۶، کرامتی روشن برای امیرالمؤمنین (ع) دانسته، می‌گوید:

صحت حدیث ردّالشمس را طحاوی و قاضی در شفا پذیرفته‌اند و شیخ‌الاسلام ابوزرعه آن را حسن دانسته و دیگران از او پیروی کرده‌اند و بر کسانی که آن‌را مجعول می‌دانند، ایرادگرفته‌اند، واین پندار که ابن‌جوزی گفته: با غروب آفتاب وقت نماز سپری شده و بازگشت خورشید دیگر سودی ندارد مورد قبول نیست زیرا به عقیدهٔ ما همانطوری که بازگشت خورشید امتیاز و کرامتی است، درك ادای نماز عصر نیز امتیاز و خصوصیتی است. آنگاه داستان ابی‌منصور مظفربن‌اردشیر عبادی نامبرده را ذکرمی‌کند.

۱- اشعار مقصوره یعنی اشعاری که در آخرش الف کوتاه است این اشعار را شریف ابوعبدالله سبتی متوفی ۷۶۰ و شیخ جلال الدین محلی متوفی ۸۶۴ شرح کرده‌اند.

و در شرح همزیهٔ بوصیری ۱۲۱ در حدیث «شق القمر» گوید: متناسب با این معجزه، معجزهٔ ردّ الشمس پیغمبر (ص) بعد از غروب حقیقی وقتی که پیغمبر (ص) خوابیده بود... می‌باشد (تا آنجا که گوید) پس خورشید باز گشت تا علی نماز عصر را به طور اداء بگذارد و این کار از روی کرامت پیغمبر (ص) بود. و در صحت این حدیث اختلاف شده برخی آن را دروغ می‌پندارند و پارهٔ عقیده به صحتش که حق هم همین است، دارند آنگاه تصریح کرده که از دو روایت اسماء یکی صحیح و دیگری حسن است.

۳۳- «ملا علی قاری» متوفی ۱۰۱۴ در کتاب «مرقاة» شرح مشکوة ۴/۲۸۷ گوید: امّا ردّ الشمس پیغمبر (ص) را اسماء روایت کرده (آنگاه حدیث را ذکر کرده) و پس از ذکر کلام عسقلانی نامبرده گوید: از اینجا دانسته می‌شود ردّ الشمس معنی‌اش، تأخیر خورشید است. یعنی نزدیک بود غروب کند پیغمبر آن را بازداشت کرد. و بدین ترتیب ایرادی که پاره‌ای گرفته‌اند[1] که: «این از غفلت دروغساز است همین که صورت فضیلتی را نگریسته، توجه به فائده‌اش نکرده است نماز عصری که با غروب آفتاب قضاء شد بازگشت خورشید آن را اداء نمی‌سازد». خود بخود پاسخ داده می‌شود، با اینکه قضاء نشدن نماز را با بازگشت خورشید می‌توان از خصوصیات وامتیازات دانست که در کار معجزات تأثیرش را بیشتر می‌کند و خداوند از حقیقت کارها آگاهتر است.

و اگر بگویند این امر با حدیث صحیحی که رسیده است: خورشید بر احدی جز یوشع بازداشت نشده است.

(لَمْ تُحْبَسِ الشَّمْسُ عَلَى أَحَدٍ إِلاَّ لِيُوشَعَ)

پاسخ می‌دهیم مقصود اینست که خورشید بر هیچ پیغمبری غیر از من باز نگشته مگر برای یوشع[2].

۱- این ایراد از ابن‌جوزی است.
۲- این وجه‌جمع را گروهی از حافظان وبزرگان متذکر شده‌اند.

۳۴- «نور الدين حلبي» شافعي متوفي ۱۰۴۴ که شرح حالش در ۱ر۲۲۲ این کتاب گذشت در «السيرة النبويه» ۱ر۴۱۳ گويد: امّا بازگشت خورشيد پس از غروب براي پيغمبر (ص)، در خيبر اتفاق افتاده و از اسماء بنت عميس روايت شده (وپس از ذکر حديث گويد:) بعضي گويند: براي کساني که راه دانش پويند، شايسته نيست از حفظ اين حديث تخلف کنند زيرا اين حديث از بزرگترين علائم نبوت است حديثي است متصل، و در «امتاع» آمده است که از پنج طريق روايت شده و آنهارا ذکر مي‌کند و بدين ترتيب، آنچه از ابن کثير از پيش در ص ۴۱۱ نقل کرديم که گفته، حديث را تنها يک زن مجهول از اهل بيت که حالش نامعلوم است نقل کرده، مردود مي‌گردد، و همين ايراد بر ابن جوزي که گفته: «اين حديث بي ترديد دروغ است» وارد مي‌باشد، آنگاه از امتاع، پنجمين حديثش را ذکر کرده، و از سبط ابن جوزي داستان ابي منصور مظفر واعظ را در ۴۱۲ حکايت مي‌کند.

۳۵- «شهاب الدين خفاجي» حنفي متوفي ۱۰۶۹ که در ۱ر۱۴۰ اين کتاب متعرض احوالش شديم، در شرح الشفاء گويد: طبراني به اسناد مختلف از رجالي که اکثر آنها مورد وثوقند حديث را روايت کرده است و در ص ۱۲ گويد: يکي از شارحان بر اين حديث اعتراض کرده و گفته: «اين حديث دروغ و رجالش مورد ايراد، دروغگو، و جعّال مي‌باشند»، او نمي‌داند اين سخنان بر خلاف حقيقت است، و او از کلام ابن جوزي به اين اشتباه افتاده، غافل از اينکه کتاب ابن جوزي اکثر مطالبش مردود است، چنانکه خاتمة الحفاظ سيوطي و نيز سخاوي گفته‌اند: ابن جوزي در کتاب «موضوعاتش» براي مجعول جلوه دادن احاديث، خود راسخت بزحمت انداخته تا جائيکه بسياري از احاديث صحيح را چنانکه ابن صلاح اشاره کرده، در رديف مجعولات آورده است.

و مصنف (ره) که اعتراف به صحت اين حديث کرده از تعدد طرق آن شاهد صدقي بر صحتش آورده و قبل از او بسياري از پيشوايان حديث مانند طحاوي،

صحتش را تأیید کرده‌اند. ابن‌شاهین، ابن منده و ابن‌مردویه، و طبرانی درمعجمش آن‌را نقل کرده و طبرانی افزوده است: حدیث حسن است و عراقی آن رادر تقریب ذکر کرده (آنگاه پس از نقل عبارت حدیث گوید:) اینکه ابن‌جوزی گفته است با قضا شدن نماز سودی در باز گشت خورشید نیست، بی وجه است زیرا فوت نماز براثر عذری که مانع از اداء نماز بوده صورت گرفته، و آن عذر مزاحمت نکردن پیغمبر (ص) بوده است و این خودفضیلتی بزرگ است وچون خورشید بازگشت‌علی فضیلت ادای نمازرا نیز درک کرد (تاآنجاکه گوید:)

سیوطی در بارهٔ این حدیث تصنیف مستقلی به نام «کشف اللبس عن حدیث ردّ الشمس» دارد و قبل از او ابی الحسن فضلی شبیه این تصنیف را آورده و طرقش را با اسانید بسیار ایراد کرده و صحتش را به حد اعلی تأیید کرده و با ابن‌جوزی که در بعضی ازرجال آن خدشه‌واردساخته، به مخالفت برخاسته است. و دربارهٔسخن طحاوی که آن را از علائم نبوّت می‌داند، گفته است این امر مؤید صحت حدیث است زیرا این‌احد (احمدبن‌صالح راوی حدیث[۱]) از بزرگان ائمه‌مورد وثوق حدیث است ودر توثیقش‌این بس که بخاری درصحیحش‌از او روایت می‌کند، پس به کسی که آن را ضعیف پندارد، نباید توجهی کرد. و بدین ترتیب کلام ابن تیمیه وابن جوزی‌که گفته‌اند: حدیث مجعول است، ازاعتبارساقط می‌شود وسخن آنان چیزی جزگزافه‌گوئی نیست. واینکه‌گفته‌اند: این‌حکایت‌با تصریح آنان به مجعول بودنش، اعتباری ندارد، و از علائم نبوت بودن، ارتباطی با خصوصیت حفظ آن پیدا نمی‌کند؛ ناشی از خلط مبحث واشتباهاتی است که بعدازآنچه شنیده شده، اعتباری نخواهد داشت.

و از قصیدهٔ همزیه متذکر شده:

رُدَّتِ الشَّمْسُ وَ الشُّرُوقُ عَلَیْهِ ... لِعَلِیٍّ حَتّی یَتِمَّ الأَداءُ

ثُمَّ وَلَّتْ لَها صَریرٌ وَ هَذا ... لِفِراقٍ لَهُ الوِصالُ دَواءُ

---

(۱) به صفحه ۲۲۲ رقم ۲ از راویان حدیث مراجعه شود.

«خورشید؛ پرتو درخشانش را، برای اینکه علی نمازش را بطور اداء بگزارد،»
«بر گردانید».

«آنگاه با آهنگی ناشی از فراقی که دارویش وصال است، روی باز گردانید»

۳۶ ـ «ابو العرفان شیخ برهان الدین ابراهیم بن حسن بن شهاب الدین» کردی کورانی و سپس مدنی متوفی ۱۱۰۲ حدیث را در کتابش «الامم لایقاظ الهمم» ۶۳ بنقل از کتاب «الذریة الطاهرة» اثر حافظ ابن بشیر دولابی، ذکر کرده و گفته است حافظ ابن بشیر دولابی گوید: اسحق بن یونس از سوید بن سعید، از مطلب بن زیاد از ابراهیم بن حیان از عبدالله بن حسین از فاطمة بنت الحسین از حسین بن علی (رضی الله عنهما) روایت کرده گوید: سر رسول خدا (ص) در دامن علی بود و به او وحی می آمد وقتی بخود آمد فرمود یا علی نماز فریضه را گزارده ای؟!

علی گفت نه، پیغمبر گفت: «اللهم إنك تعلم انه كان في حاجتك و حاجة رسولك فرد عليه الشمس»: بار خدایا تو میدانی که او (علی) درخدمت گذاری تو و خدمت گذاری رسول تو بود، پس خورشید را بر او بازگردان، پس خورشید برای اوبازگشت علی نماز گزارد وخورشید غروب کرد.

آنگاه از طریق طبرانی از اسماء بنت عمیس و به لفظ او که بعداً متعرض خواهیم شد حدیث را روایت کرده، سپس گوید: حافظ جلال الدین سیوطی درجزوۀ «کشف اللبس في حديث ردّ الشمس» گوید: حدیث ردّ الشمس معجزۀ پیغمبر ما محمد (ص) است، و امام ابو جعفر طحاوی و دیگران این حدیث را صحیح میدانند و حافظ أبوالفرج ابن جوزی که این حدیث را جزو مجعولات قرارداده، افراطی است و شاگرد محدثش ابوعبدالله محمد بن یوسف دمشقی صالحی درجزوۀ «مزيل اللبس عن حديث ردّ الشمس» گوید: بدان که این حدیث راطحاوی درکتاب شرح مشکل الاثارش از اسماء بنت عمیس به دو طریق روایت کرده و گفته است این دو حدیث هردوثابت ومحقق است و راویان هردو ثقه و مورد اطمینان اند. و قاضی عیاض در

الشفاء و حافظ ابن سیّد الناس در «بشری اللبیب» و حافظ علاء الدین مغلطای درکتاب «الزهر الباسم» آن را نقل کرده وحافظ ابن‌الفتح (ابوالفتح) ازدی صحت آن را تأیید، وحافظ ابوزرعة ابن عراقی، و شیخ ما حافظ جلال‌الدین سیوطی در «الدرر المنتثرة في‌الاحادیث المشتهره» آن را حسن دانسته‌اند.

حافظ «احمدبن‌صالح» گوید: در عظمت این حدیث کافی است که هرکس در طریق دانش‌گام بردارد، شایسته نیست ازحدیث اسماء تخلف کند، زیرا این‌حدیث از بزرگترین علائم نبوت است.

و حافظان احادیث بر ابن‌جوزی‌که حدیث را در کتاب موضوعاتش (که‌ویژهٔ احادیث جعلی است) آورده، به شدت ایراد گرفته‌اند، حافظ «ابوالفضل‌ابن‌حجر» در باب «قول النبی (ص) «اُحِلَّتْ لکمُ الْغَنائِمُ» از کتاب فتح الباری بعد از ایراد حدیث گوید: ابن جوزی اشتباه کرده است که آن را در مجعولات آورده است. من این سخن را از خط ابن‌حجر نقل کردم.

سپس گوید: این حدیث از طریق اسماء بنت عمیس و علی بن ابی‌طالب و فرزندش‌حسین، و ابی سعید وابی‌هریره (رضی‌الله عنهم) روایت شده، آنگاه مطلب را پیرامون حدیث کشانده و ازرحالش سخن به میان آورده، گوید: از مطالبی که پیش ازاین‌از بیانات‌حافظان‌احادیث درپیرامون این حدیث‌آوردیم و رجال حدیث‌را بیان کردیم معلوم‌شد در میان راویان آن نه متّهمی وجود دارد و نه مطرود مورد اتفاقی و قطعیت وعدم‌بطلان حدیث برشماآشکار شد. اکنون چیزی در بارهٔ حدیث نمانده مگر شبهات‌و ایرادهائی که برآن گرفته‌اند، آنگاه ایرادها را مطرح‌کرده و به هرکدام پاسخ کافی و کامل داده است.

۳۷ ـ «ابوعبدالله زرقانی» مالکی متوفی ۱۱۲۲ که شرح حالش در ۱ ر ۲۲۸ این کتاب گذشت، درکتاب «شرح المواهب» ۵ر۱۱۳ ـ ۱۱۸ صحت حدیث را تأیید کرده، گوید: ابن‌جوزی که این را از مجعولات قلمداد کرده، مرتکب خطا شده است، آنگاه به شدت به ردّ ابن تیمیه پرداخته، گوید: کلام ابن تیمیه جای یك

دنیا شگفتی است و پس از نقل عدم صحت از قول احمد (ابن تیمیه) و ابن جوزی می گوید: شامی گفته است: ظاهراً حدیث را از طریق برخی از دروغگویان برخورد کرده نه از طریقی که در سابق گفتیم وگرنه نمی توانستند نسبت ضعف به آن دهند تا چه رسد، نسبت جعل.

و هر گاه اسناد حدیث بر آنها عرضه می شد، می پذیرفتند که حدیث، اصلی استوار دارد و ساختگی نیست. آنگاه اشاره می کند: با وجود قواعدی که تنظیم کرده اند و باوجود اینکه بسیاری از حفاظ حدیث را در کتبی که مورد اعتماد است، نقل کرده و آن را تقویت و تأیید کرده اند حکم به مجعولیت مردود می گردد.

و گوید: به استناد همین حدیث معلوم می شود، نماز علی، قضا نبوده بلکه قطعاً اداء برگزار شده است وگرنه سودی بر دعاء مترتب نخواهد بود سپس گوید: و یکی از قواعد این است که هر گاه حدیثی را دو طریق بود اصالت آن را معلوم می دارد و از اتفاقات جالب اینکه ابامنصور مظفر واعظ... و قصهٔ نامبرده را ذکر کرده است.

۳۸ - «شمس الدین حفنی» شافعی متوفی ۱۱۸۱ که شرح حالش در ۱ر۲۳۰ این کتاب آمده است درحاشیه‌ای که برجامع الصغیرسیوطی دارد، در ۲ر۲۹۳ گوید: قول پیغمبر ﷺ ما حُبِسَتِ الشَّمْسُ عَلیٰ بَشَرٍ إلاّ عَلیٰ یُوشَعِ بْنِ نُونَ:

«خورشید برای احدی جز یوشع بن نون بازداشت نشد».

منافاتی با حدیث ردّ الشمس برای علی (رضی الله عنه) ندارد، زیرا آن در مورد بازگشت خورشید پس از غروب است و حدیث یوشع بازداشت خورشید است نه باز گشت آن پس از غروب، و مقصود اینکه: برای احدی در زمانهای گذشته خورشید حبس نشده مگر برای یوشع بن نون ولفظ حبس فعل ماضی است، منافاتی با وقوع حبس بعد از آن برای پاره‌ای از اولیای خدا ندارد.

۳۹ - «میرزا محمد بدخشی» که شرح حالش در ۱ ر۲۲۹ این کتاب یاد شد،

در « نزل الابرار » گوید : گروهی از پیشوایان حفّاظ ، مانند طحاوی ، قاضی عیاض ، و دیگران صریحاً صحت حدیث ردّ الشمس را اعتراف کرده اند . طحاوی گوید : این حدیث قطعی است، و راویانش مورد وثوقند. و پس از نقل کلام طحاوی حکایت ابی منصور مظفر واعظ را آورده وگوید حافظ سیوطی یك مجلدکتاب خود را به طرق حدیث و خصوصیات آن ، اختصاص داده است .

۴۰ ـ شیخ « محمد الصبّان » متوفی ۱۲۰۶ که احوالش در ۱ ر ۲۳۲ این کتاب ملاحظه کردید ، حدیث را در اسعاف الراغبین ص ۶۲ ذکر کرده و آنرا یکی از معجزات پیامبر(ص)شمرده‌ودر۱۶۲ آن‌کتاب یکی‌ازکرامات‌امیرالمؤمنین(ع)دانسته و گوید : طحاوی و قاضی در «الشفاء» صحت حدیث را تأییدکرده‌اند و شیخ‌الاسلام ابوزرعه و به پیروی از او دیگران ، آن را حسن دانسته‌اند و برگروهی که آن را مجعول می‌دانند ، ایراد گرفته است . و گوید این پندار که با گذشتن وقت براثر غروب آفتاب چه سودی بر باز گشت آن مترتب است ، مورد قبول نیست ، زیرا همراه با باز گشت خورشید به قول ابن عماد و دیگران ، وقت نیز باز می‌گردد هرچندکلام زرکشی اقتضای خلافش را دارد و به فرض عدم باز گشت وقت گوئیم : همانطور که باز گرداندن خورشید امتیاز است ادراك أدای نماز عصر نیز امتیاز است .

۴۱ ـ شیخ « محمد امین بن عمر » مشهور به « ابن عابدین » دمشقی پیشوای حنفیان زمانش متوفی۱۲۵۲ درحاشیه‌اش[۱] ج ۱ر۲۵۱بعد ازاین‌عبارت متن :

لَوْ غَرَبَتِ الشَّمْسُ ثُمَّ عادَتْ هَلْ يَعُودُ الْوَقْتُ ، الظاهِرُ نَعَمْ ...

« اگر خورشید غروب کرد و دو باره باز گشت آیا وقت هم باز می‌گردد ؟ ظاهر چنین است » در اینجا صاحب النهر بحثی دارد می‌گوید : شافعیان را عقیده بر آنست که وقت باز می‌گردد زیرا پیامبر (ص) سر دردامن علی (رضی‌الله‌عنه) گذارده ، خفت تا خورشید غروب کرد وقتی بیدار شد علی او را خبر داد که نماز

۱ ـ به نام « ردالمحتار علی الدر المختار » شرح تنویر الابصار درفقه حنفیان

عصرش فوت شده پیغمبر (ص) فرمود :

اَللّٰهُمَّ إِنَّهُ کانَ فِی طاعَتِکَ وَطاعَةِ رَسُولِکَ فارْدُدْها عَلَیْهِ :

« خدایا او در راه اطاعت تو واطاعت پیامبر تو ، وقتش صرف شده ، خورشید را برای او بازگردان » پس خورشید بازگشت تا علی نمازعصر را خواند و این واقعه در خیبر اتفاق افتاد . . . صحت این حدیث را طحاوی و عیاض تأییدکرده وگروهی که یکی از آنها طبرانی است باسند صحیح آن را نقل کرده اند و کسی که مثل ابن جوزی آن را مجعول پندارد ، به اشتباه گرائیده است و حدیث با قواعد ما سازگار است .

سپس گوید: من می گویم : گذشته از اینکه شیخ اسماعیل آنچه را در « النهر » موردبحث قرارداده بود، رد کرده واز آنچه مدعی بودکه نمازعصر با غروب خورشید قضا شده و با باز گشت آن اداء نمی گردد، باز گشت، و به پیروی از شافعیان بر آن شد که حدیث می خواهد امتیاز علی را نشان دهد چنانکه از سخن پیغمبر (ص) برمی آید که فرمود :

إِنَّهُ کانَ فِی طاعَتِکَ وَطاعَةِ رَسُولِکَ :

« او در راه فرمان برداری تو و فرمانبرداری پیامبر تو بود »

۴۲ـ سید احمد زینی دحلان شافعی متوفی ۱۳۰۴ که ترجمه شرح زندگانی- اش در ۱ر۲۳۶ این کتاب بیان شد ، درالسیرةالنبویه حاشیهٔ السیرة الحلبیة ۳ر۱۲۵ می گوید : یکی از معجزات پیغمبر اکرم (ص) ، باز گشت خورشید به تقاضای او است ، اسماء بنت عمیس روایت کرده ـ حدیث و روایت طحاوی وکلام احمد بن صالح مصری را نقل کرده ـ آنگاه گوید : و احمد بن صالح از بزرگان ائمه حدیث و مورد وثوق است و در شأن او این بس که بخاری درصحیحش از او نقل کرده است و اگر ابن جوزی حدیث را درردیف مجعولات شمرده ، اعتباری بر او نیست ، زیرا علما در سهل انگاری اودرکتابش (موضوعات) اتفاق کرده اند ، به طوری که بسیاری از احادیث صحیح را در آنجا در عداد مجعولات آورده است

سیوطی گوید :

وَمِنْ غَرِيبِ ما تَراهُ فَاعْلَمِي فِيهِ حَدِيثٌ مِنْ صَحِيحِ مُسْلِمِ

« بدانکه ازشگفتی‌هائی که در آن کتاب (موضوعات ابن‌جوزی) می‌بینی یك حدیث ازصحیح مسلم است (که جزو مجعولات شمرده شده) »

آنگاه کلام قسطلانی را در « المواهب‌اللدنیة » و گوشه ای ازگفتار زرقانی در شرح آن را ذکر کرده و قصهٔ ابی‌منصور واعظ وشعر او را آورده سپس ابن‌حجر عدم تنافی بین این حدیث وحدیث «لم‌تحبس‌الشمس علی احد الالیوشع بن‌نون» . . . رامبنی براینکه‌حبس‌خورشید برای یوشع‌قبل‌ازغروب وبرای‌علی بعدازغروب‌بوده است ، متذکر شده آنگاه گوید : می‌گویند علم نجوم در گذشته برحسب موازین بود از روزی‌که سیرخورشید برای یوشع بن‌نون متوقف شد، اکثرموازین آن باطل گردید و چون برای علی(رضی‌الله‌عنه) بازگشت تمام آن موازین باطل شد .

۴۳ ـ سید « محمد مؤمن شبلنجی » در « نورالابصار » ۲۸ ردّالشمس را ردیف معجزات پیامبر(ص) نام برده است .

متن حدیث :

از «اسماءِ بنت عمیس» نقل شده‌که پیغمبرخدا (ص) نمازظهر را در «صهباء» از اراضی خیبر گذارد آنگاه علی را به سوی کاری فرستاد ، وقتی علی از آن کار باز گشت ، پیغمبر نماز عصر را گزارده بود . سرخود را در دامن علی‌نهاد وتاغروب خورشید آن را تکان نداد . از آن پس پیغمبر خدا (ص) گفت :

اَللّٰهُمَّ إِنَّ عَبْدَكَ عَلِيّاً اِحْتَبَسَ نَفْسَهُ عَلَى نَبِيِّهِ فَرُدَّ عَلَيْهِ شَرْقَها .

بار پروردگارا بندهٔ تو علی برای پیامبرش، خویشتن داری‌کرد ، تو هم فروغ خورشید را بر او بازگردان ! اسماءِگوید: ناگاه خورشید طالع شدتا جائیکه آفتاب برفراز کوهها،برآمد. علی برخاست وضوساخت، ونمازعصرگزارد، آنگاه خورشید غروب کرد .

در اینجا متن دیگری از حدیث موجود است که برای اختصار از آن صرف نظر می‌کنیم . و ازعلائم شهرت این‌امتیاز بین قدمای اصحاب پیغمبر ، استدلال امام امیرالمؤمنین به‌آن ، در روزشوری است به‌این بیان :

أَنْشُدُکُمُ اللهَ أَفیکُمْ أَحَدٌ رُدَّتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ بَعْدَ غُروبِها حَتّى صَلَّى الْعَصْرَ غَیْری ؟

« شما را بخدا سوگند می‌دهم آیا بین شما کسی وجود داردکه بعد ازغروب ، آفتاب برایش باز گشته باشد تا نماز عصر بگذارد ، غیر از من ؟ همه گفته : نه[1]

« خوارزمی » در « مناقب » ۲۶۰ از مجاهداز ابن عباس روایت کرده گوید : به او (ابن عباس) گفتند در بارهٔ علی چه می‌گوئی ؟ پاسخ داد :

ذَکَرْتَ وَ اللهِ أَحَدَ الثَّقَلَیْنِ ، سَبَقَ بِالشَّهادَتَیْنِ وَ صَلّى بِالْقِبْلَتَیْنِ وَ بایَعَ الْبَیْعَتَیْنِ وَ أُعْطِیَ السِّبْطَیْنِ وَ هُوَ أَبُو السِّبْطَیْنِ : الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ رُدَّتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ مَرَّتَیْنِ بَعْدَ ما غابَتْ مِنَ الثَّقَلَیْنِ !

علی کسی است که قبل از دیگران شهادتین گفت ، وبه دو قبله نماز گزارد و دو بیعت باپیغمبر بیعت کرد ، به‌او سبیطین عطا شد ، او پدر دوسبط پیغمبر حسن‌و حسین است ، او کسی است که دوبار خورشید بعد از آنکه از دیدهٔ جن‌وانس نهان شد برای او باز گشت » .

موضوع ردّ الشمس دراشعار بسیاری ازشعرای قرون‌اولیه هجرت تابه امروز وارد شده که بخش مهمّی از آن را در فرازهای‌کتاب ما می‌بینید مراجعه کنید به ۲ ر۲۹۳ ، متن عربی و ۵ر۶۶ و ۱۱۰ ترجمه .

از اینها همه ، که گفتیم ارزش ابن حزم و اعتبار کتابش را می‌توان شناخت . و مارا نمی‌رسد تا خواننده را بر همهٔ آنچه در این‌کتاب (الفصل) از خرافات‌است وحتی برقسمت مهمّی ازآن، واقف سازیم زیرا همهٔ مجلداتش به‌ویژه جلد چهارم

---

۱ ـ به حدیث مناشده روزشوری در۲ر۲ ـ ۸ این کتاب اشاره کردیم.

آن آکنده از تحمیل ، نسبت دروغ ، تحریف حقایق، تزویر و دغل وتهمت وافترا، و سخنان عاری از منطق ودلیل است دراین مجلد به مذاهب مختلفی اشاره می‌کند که جز در عالم خیال مؤلف هیچ جا وجود خارجی ندارد .

اما نسبت‌های ناروا ، فحاشی و ناسزا گوئی موذیانه اش را پایانی نیست . بطوری که اگر ما بخواهیم همهٔ آنها را بر شماریم ، باید یك مجلد کتاب بدان اختصاص دهیم . هیچکس از نیش زبانش ، نه در « الفصل » و نه تألیفات دیگرش جان سالم بدر نبرده است ، حتی در بارهٔ شخصیت بزرگ پیامبر در کتاب الاحکام ۵ر۱۷۱ گوید : شیعیان ندانستندکه سرورپیغمبران، خود فرزند یك مرد وزن کافر بیش نیست ؟ !

ما نمی‌دانیم آیا این کلام تکان دهندهٔ او ، با تربیت دینی، آداب نویسندگی رسم دانش طلبی ، و شؤون پاکدامنی چگونه ساز گار است ؟ !



می‌گوید: آیا بین ما تنها، به اوحقیقت نازل شده، نه او دروغزنی بیش نیست «به همین زودی درفردای باز پسین، خواهند دانست دروغزن آشکارکیست ؟»[1]

---

۱ ـ اقتباس از آیهٔ ۲۵ و ۲۶ سورهٔ قمر .

۵

الملل و النحل[1]

این کتاب هر چند در بی منطقی مانند الفصل نیست ولی درفرازهای آن نسبت‌های مجعول ، آراء ساختگی ، و دروغهای فراوانی وجود دارد که خواننده نمی‌تواند آنها را نادیده بگیرد برای نمونه :

۱ - گوید : « هشام بن حکم» متکلّم شیعه قائل است که خداوند جسمی‌است دارای ابعاد در هفت وجب خودش، و در جای مخصوص، و جهت خاصی قرارگرفته[2]

۲ - هشام در بارهٔ علی گوید : او خدای واجب الطاعة است .

۳ - هشام بن سالم گوید : خدا به صورت انسانی است که در بالا توخالی و در زیر تو پر ، واو نوری است درخشان ، نور افشانی می کند . دارای حواس خمس است و دستی و پائی و بینی‌ای و گوش و چشمی و دهانی دارد، با موهای بلندسیاهی برگوشهایش و او نوری است سیاه ولی گوشت و خون نیست . و این هشام گناه را بر پیغمبران با اعتقاد به عصمت ائمه ، جائز می داند .

۴ - « زرارة بن اعین » می‌گوید : خداوند قبل ازپیدایش صفاتش نه عالم بود، نه قادر، نه حیّ نه بصیر، نه مرید و نه متکلّم .

۵ - « ابو جعفر محمد بن نعمان » گوید : خداوند نوری است به صورت انسان ولی جسم نیست .

۶ - « یونس بن عبدالرحمن » قمی : فرشتگان را حامل عرش پندارد وعرش را حامل پروردگار ، واویکی از شیعیان مشبّهه[3] است که در این باره کتابهائی هم

---

۱ - تألیف‌فیلسوف‌اشعری مذهب، ابوالفتح‌محمدبن‌عبدالکریم شهرستانی‌متوفی ۵۴۸.

۲ - مراجعه‌کنید : حاشیه چاپی الفصل ۲ر۲۵

۳ - مشبهة کسانی را گویند که کار خدا رابه خلق‌تشبیه کرده خالق را به قیاس مخلوق بشناسند .

برای اهل تشبیه تألیف کرده است .

پاسخ ـ مسلماً اینها عقائد باطلی است ولی او این اباطیل را به آن عده از رجال شیعه افترا بسته که پیروان جدّی أئمه خود می‌باشند و همچون سایه ، دنبال رهبران خود گام بر می‌دارند ، و در هر نوع عقیده ، آموزش ، حکمت ، رای، و نظری که ابراز می‌دارند ، از پیشوایان خود برهانی قاطع ، و بیانی صریح ، و غیر قابل تردید دارند .

از این مطلب که بگذریم ، این بزرگان نامبرده را ، احادیثی است که در کتابهای شیعه در زمینهٔ عقائد ، احکام، و معارف الهی منتشرشده و در دسترس عموم است ، این آثار نفیس که دیدگان را مجذوب ، و دلها را شیفتهٔ خود کرده ، درست بااتهمت‌های این مرد ، نسبت معکوس دارد .

بیائید به بینید، این کتابها، و این آثار جاودانهٔ آنان است، نه تنها کمترین ارتباطی با این نسبتها در بین نیست ، بلکه با زبانی صریح و قاطع نسبت‌های وارده را محکوم و مخالف آنها را ابراز می‌دارد .

تعریف وتمجیدی که ائمه دین (ع) از آنها کرده‌اند ، مشهور است . هرگاه از یکی از آنان یك مورد ازاین آراء سخیف را می‌دانستند به جای تعریف، حملات سختی برآنها می‌کردند تا گروه شیعه از فریب خوردن از ناحیهٔ آنان در امان بمانند چنانکه این عمل را در مورد بدعت گذاران و گمراهان نشان دادند .

و این دانشمندان علم رجال شیعه‌اند که شرح احوالشان را به تفصیل متعرض شده وهمه به یك سخن آنان را ازهر نوع بداندیشی منزّه دانسته‌اند . بدیهی است علمای شیعه‌بهتر ازدیگران آنان را می‌شناسندمخالفانشان از آنها دورند وآشنائی‌هائی نسبت به‌آنان و احوالشان ندارند وبا آنها در نشست و برخاست نبوده‌اند .

درمیان شیعه ازقدیم الایام تا امروزکسی نیست‌که فرقه‌هائی به نام:«هشامیة» « زراریه » ، «یونسیه» و . . . فرقدیگری‌راکه‌شهرستانی و دیگران به شیعه نسبت داده‌اند ، به پذیرد و یا حتی بشناسد .

شیخ علامه «ابوبکر بن عتایقی» حلی دررساله‌ای که در نحل موجوده (فرقه‌های موجود) به خط خود دارد، این فرقه‌ها را نفی کرده؛ و سید «مرتضی علم‌الهدی» در «الشافی» و سید علامه «مرتضی الرازی» در «تبصرة العوام» نسبت‌هائی را که به شیعه داده‌اند همه‌را تکذیب کرده و گوید: این نسبت‌ها جز در کتب‌مخالفان فکری شیعه به منظور بی ارزش جلوه دادن آنها در مقابل عموم، در جای دیگر دیده نمی‌شود، در مقابل، شیعیان که با آنها (هشام، زراره و ...) مربوطند و بیش‌از دیگران به افکارشان نزدیك، این تهمت را نمی‌شناسند، و نمی‌پذیرند، و در کتابهاشان‌چیزی از این قبیل‌دیده نمی‌شود، و آنچه دیده می‌شودخلاف این‌نسبت‌ها است.

چنانکه آیةالله «علامهٔ حلّی» در «مناهج الیقین» و دیگر اعلام شیعه وجود هیچکدام از این فرق را قبول ندارند.

حال آیا این مرد می‌تواند دلیلی بر اثبات این دعاوی خود، در مقابل‌امامیه ارائه دهد؟ نه والله.

و آیا در کتب کلام و تاریخ قبل از خلقت شهرستانی، به هشام نسبت عقیده به الوهیت علی داده شده است؟! نه والله.

و آیا هیچ انسان چیزی دیده، یا گوشهایش و لو یك کلمه از کتابهائی که به «یونس‌بن عبدالرحمن» نسبت می‌دهد که در تشبیه نوشته، شنیده است؟! نه والله حتی شهرستانی‌هم نه دیده، و نه شنیده است.

از اینها شگفت‌تر گوید:

۷ - پس از وفات «علی بن محمد العسکری»، بار دیگر شیعه اختلاف کرد، گروهی امامت «جعفر بن علی» را پذیرفتند، و برخی به امامت «حسن‌بن‌علی» قائل شدند، و آنها رئیسی داشتندکه او را «علی‌بن فلان طاحن» می‌گفتند، او به‌بحث‌های مذهبی وارد بود، مقدمات کارجعفربن‌علی رافراهم ساخت، و مردم را به‌او سوق داد و «فارس بن‌حاتم‌بن ماهویه» به‌او کمك می‌رساند، و دلیلش این بود که وقتی محمداز

دنیا رفت و حسن عسکری را به جای گذارد ، گفتند ما حسن را امتحان کردیم و فهمیدیم او علمی ندارد ، و کسانی را که به امامت حسن قائل‌اند «حماریه» نامیدند ، و کار جعفر پس از وفات حسن بالا گرفت ، و دلیل آوردند که حسن چون بدون فرزند از دنیا رفت ، پس امامتش باطل شد ، زیرا امام باید پیوسته فرزند داشته باشد. و جعفر میراث حسن را ، با وجود ادعائی که علیه او شده بود ، مبنی بر اینکه برخی از کنیزان حسن و یا دیگر کسان از او بار دارند ، تصاحب کرد . و کارشان نزد سلطان و مردم و عارف و عامی برملا گردید و کسانی که به امامت حسن قائل بودند متفرق شده اصناف کثیری را تشکیل دادند ، فرقه‌ای بر امامت جعفر ثابت مانده و بسیار کسان که به امامت حسن قائل بودند به او رجوع کردند یکی از آنها حسن بن‌علی بن فضال یکی از بزرگترین شخصیت‌ها و دانشمندان شیعه است که فقه و حدیث بسیار می‌داند .

آنگاه بعداز جعفر به علی بن جعفر و فاطمه بنت علی خواهر جعفر گرویدند. و گروهی دیگر علی‌بن‌جعفر ، را امام دانستند نه فاطمه ، بانوی نامبرده را ، آنگاه پس از مرگ علی وفاطمه به اختلافی سخت گرفتار آمدند .

پاسخ ـ مردم به کابارەها ، و تآترها می‌روند تا موضوعات تفریحی و خنده آوری بیابند یا برای گذراندن وقت موضوعات مضحکی از جنبه‌های خاصی بشنوند ، غافل از اینکه کتاب ملل و نحل شهرستانی برای مقاصد آنان جالب‌تر از آن محافل است .

چیزی که هست اگر نادانی نویسنده خنده آور باشد ، از این نظر که در محققان مسلمین کسی پیدا شود که از بدگوئی در بارۀ یکی از ملت‌های خودش ، خوشش بیاید ولی نداند چگونه بدگوئی کند ؛ گریه آوراست آری اگر او چیزهائی بنویسد که ناشی از نادانی آمیخته با بدخواهی ، از یك طرف ، و ناشی از تهمت‌های دروغین ، از طرف دیگر باشد ، برای این امر باید گریه کرد .

ای کاش او قبل از نوشتن ، از احوال این قوم و عقائد و تاریخ و رجالشان ،

کاوش می‌کرد، وگناه چیزهائی را که به آنها بسته است، گردن نمی‌گرفت، و به گمراهی کورکورانه نمی‌افتاد، و چیزی که نمی‌دانست نمی‌نوشت.

فَإنْ كانَ لا يَدْري فَتِلْكَ مُصيبَةٌ وَ إنْ كانَ يَدْري فَالمُصيبَةُ أعْظَمُ

«اگر او نمی‌داند (و چیز می‌نویسد) که مصیبتی است و اگر می‌داند پس مصیبت بزرگتر است»

کاش من می‌دانستم چه وقت در امر امامت بین امام حسن عسکری وبرادرش جعفر که بعد ازوفات برادرش مدعی امامت شد، اختلاف روی داده ؟!

و آیا علی بن فلان طاحن که مقدمات کار جعفر را فراهم ساخت، و مردم را به او سوق داد کیست؟ و در چه وقتی خلق شده؟ و کی از دنیا رفته است؟ و من نمی‌دانم این شخص مجهول کدام هیّ بن بیّ است؟ و آیا او برای خود در عالم وجود جائی پیدا کرد؟ من که نمی‌دانم، شهرستانی هم نمی‌داند، ستاره شناس نیز نمی‌دادند.

و چگونه جعفر را فارس بن حاتم بن ماهویه توانست کمک کند در حالیکه او را جنید به امر پدرش امام علی الهادی (ع) کشته بود؟!

و آیا محمدی که امام حسن عسکری را بجای گذاردکی بود؟ آیا او امام محمد جواد است؟ او که کسی را جز فرزندش امام‌هادی (ع) به جای خود نگذارد، یا او ابوجعفر محمد بن علی صاحب قبهٔ مقدسه نزدیک بلد (معروف به سید محمد) است، او هم که در زمان حیات پدر بزرگوارش که امامت برای پدرش مستقر بود از دنیا رفت. او چه وقت امام بود و چه موقع ادعای امامت کرد تا کسی را جای خودش بگذارد؟!

و آیا آنها که امام حسن عسکری را آزمودند و دانستند او علمی ندارد، چه کسانی بودند؟ و اینان چگونه علم را نزد جعفر یافتند که چیزی از او غیر از ادعای باطل امامت بعد از برادرش شناخته نشده است؟ و نهایت حسن نیتی که ما

در بارهٔ او ابراز می‌کنیم آن است که موفق به تو به شده باشد . ولی در جائی ازعلم او چیزی در دست نیست ، و در شرح حالش در هیچ کتابی به کمترین فضیلتی از او بر نمی‌خوریم . و در هیچ کتاب حدیثی هیچگونه علمی از علمهائی که شهرستانی برای او ادعا می‌کند ، و برای او خوابش را می‌بینند دیده نمی‌شود . ولی حسن - عسکری (ع) را در کتابهای شرح حال ، و فهرست‌های هردو فرقه ، به علم و وثوق یاد می‌کنند ، و کتابهای علمی و حدیثی ما از تعالیم و معارفش آکنده است .

و آیا آنان که پیروان حسن (ع) را « حماریه » نامیدند ، کیانند ؟ بلی به اهل بیت نبوت همیشه ، رشک می‌برده‌اند ، از این رو برای هرکدام از آنها در زمانشان، کسانی پیدا می‌شدندکه به آنها بدگوئی‌کرده، پیروانشان را ناسزاگویند، ولی این بدگوئی‌ها برای آنان و پیروانشان هیچگاه لقب‌نمی‌شود ، این فحاشیها و بدگوئی‌ها ، جمع می‌شود . و مانند کثافتها که به جاهای پست می‌ریزد ، جای پست خودش را پیدا می‌کند .

و آیا چه موقع حسن بن علی بن فضّال در عهد امام حسن عسکری وجود داشته ؟ تا از امام حسن عسکری به جعفر باز گردد . روزی که ابن فضّال در سال ۲۲۱ وفات کرد هنوز نطفهٔ حسن (ع) وجعفر، منعقد نشده بود و پدربزرگوارشان امام هادی متولد ۲۱۲ ، هنوز به سن بلوغ نرسیده بود .

و آیا چه‌کسی برای امام علي الهادی دختری به نام فاطمه، نقل‌کرده تا کسی قائل به امامتش‌گردد ؟ امام هادی از اولاد ذکورتنها حسن ، حسین وجعفر و ازاولاد اناث فقط «علیّه» را به اتفاق مورخین از خود، به جای نهاد .

این بود ، مجموع نادانیها و تهمت‌های طبله عطاری شهرستانی که صفحه‌ای ازکتابش وبرگی از تاریخ زندگی‌اش رابدانها سیاه وتباه کرده، و چه بسیار صفحاتی نظیر این صفحه دارد که جز نادانی عامل دیگری او را به این پرتگاه سقوط ، سوق نداده است . تا جائیکه در بارهٔ امام هادی که در مورد آن حضرت و پدرش به

اشتباه افتاده بود، به اشتباهی بزرگ‌تر افتاده، می‌گوید مدفنش در قم[1] است در صورتیکه سامرای مشرفه، به مرقد مطهّراو و در کنار او مرقد فرزند پاکش امام عسکری که سال‌ها پیش از شهرستانی در آن دفن شده‌اند، می‌درخشد، همان قبهٔ زرین که به آسمان بلند می‌بالد، و بر روشنائی هوش وخرد برتری می‌جوید واین فرهنگ‌ها و تواریخ است که متفقاً این مرقد مقدس را از آن او وفرزند اومیدانند لی شهرستانی اینها همه را نمی‌داند.

۸ - امتیازات شیعه در نظر شهرستانی:

گوید: از خصوصیات شیعه: عقیده به تناسخ،حلول وتشبیه است ۲ر۲۵

پاسخ - «آیا شما را آگاه سازم برچه‌کسی شیاطین فرودآید؟ برهر دروغگوی گنهکار[2]»

بین شما و عقائد شیعه‌که درکتابهای کلامی آنها از قدیم و جدید مدوّن است هیچگونه مانع و رادعی نیست، شما دستتان را به هر کدام گشودید، کسی آن را کوتاه نمی‌کند و یا چون نگاه‌کردیدکسی، جلو چشم شما را نمی‌گیرد. چشم خود و یدهٔ بصیرتتان رادقیقاً بگشائیدیا ازهرکس‌می‌خواهیدازعلما وعرفای شیعه بپرسید حتی حاضریم با شما تنازل کرده به نادانهاشان مراجعه کنیم و از این عقائدی که شهرستانی درقرون وسطی به شیعه نسبت داده وطه حسین و امثالش در قرون اخیر نسبت می‌دهندپرسش بعمل‌آورید، ازآنها بپرسیدآیاشمابرای‌معتقدان به‌این‌عقائد ارزش دینی قائلید وآنانرامسلمان می‌دانید؟! به این ترتیب ارزش‌کتاب شهرستانی و پایگاه امانت‌داری او را خواهید دانست.

من در فرهنگ سخن‌دانی تعبیری که بتواند حقیقت شهرستانی و کتابش را معرفی کند نمی‌یابم این مقدار ازدروغها و ادعاهای باطلش از نشاندادن کنه معایب

---

۱ - ۲ر۵ حاشیه الفصل

۲ - اقتباس از آیه ۲۲۱ - ۲۲۲، سورهٔ شعراء

و پیچیدگیهای روح او کوتاه است، چیزی که هست معاصرش محمد خوارزمی چنانکه در معجم البلدان ج۵ ر۳۱۵ آمده است، سخنی دارد که می‌تواند روحیهٔ او را نشان دهد و این صریح کلام اوست. بعد از بیان مشایخش در فقه واصول وحدیث گوید:

«اگر اشتباهاتش در عقائد ومیلش به کفر و الحاد، نبود حقاً او امام می‌گردید بسیاری از اوقات ما از فضل فراوان و عقل کامل او تعجب می‌کنیم که چگونه او به چیزی که هیچ اصلی ندارد، متمایل گشته، وامری را که هیچ دلیلی ازعقل ونقل با آن مساعد نیست، اختیار کرده است.

نَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الخِذْلانِ وَ الحِرمانِ مِنْ نُورِ الأیمانْ.

و این نیست جز به خاطر روی گرداندنش از نور شریعت و سر گرمی به تیرگیهای فلسفه. میان ما و او گفتگوها و بحثهائی در گیر شد، او در طرفداری از مذاهب فلاسفه و دفاع از آنها مبالغه می‌کرد. من بسیاری از مجالس وعظ اورا حاضر شدم نه یك جملهٔ قال‌الله یا قال رسول‌الله (ص) دربیانش بود و نه پاسخ به‌مسائل شرعی، و خدا بحالش آگاه‌تر است».

آیا دیده‌ای آنکس که هوای نفسش را خدای خود گیرد، و خدایش او را با آگاهیش گمراه سازد، وبر گوش و دلش مهر زند و بر دیده‌اش پرده افکند بدین صورت آیا چه کسی جز خدا می‌تواند او را هدایت کند، چرا متذکر نمی‌شوید؟[۱]

۱ــ اقتباس از آیهٔ ۲۳ سورهٔ جاثیه

۶
منهاج السنة ۱

اگر بخواهید به کتابی مراجعه کنید که مخالف مفهوم نامش ، نامگذاری شده باشد ، به این کتاب بنگرید که نام «منهاج السنة» را برای آن عاریه کرده‌اند و شایسته است آن‌را « منهاج البدعه » بنامند کتابی است پراز گمراهی‌ها، دروغ‌ها سخنان بی‌دلیل . انکار مسلمات ، تکفیر مسلمانان ، طرفداری از بدعت گذاران و دشمنی و عناد سخت با اهل بیت وحی (ع). در این کتاب چیزی جز دروغ محض ، مشوب کردن حقایق تغییر و تحریف سخن‌از جایش ، سخن را به فحاشی و ناسزا کشاندن بانسبت‌های‌شنیع ، بدگوئی، باخشونت وفحاشی‌متعرض کسان شدن ، نمی‌یابید و اینك نمونه‌هائی از آن :

۱ ـ گوید : از نادانیهای شیعه یکی کراهت از عدد ده ، یا انجام کاری که شمارش به ده رسد می‌باشد حتی در ساختمان ده ستون نمی‌سازند ، و ده تیر در بنا بکار نمی‌برند ، و دیگر چیزها ، زیرا عشرهٔ مبشره ، را جز علی دشمن می‌دارند ،و جای تعجب است‌که آنان لفظ نه را ، دوست می‌دارند ، ولی نه تای از ده تا را دشمن (۱ر۹ منهاج السنه)

و در جلد ۲ر۱۴۳ گوید از تعصب رافضیان این است که عدد ده را به زبان نمی‌آورند و به جای آن نه ویك می‌گویند و در ستونها یا دیگر بناهای خود تعداد آنها را ده قرار نمی‌دهند . کوشش در احتراز از عدد ده را در بسیاری ازکارهاشان رعایت می‌کنند .

پاسخ ـ آیا برای کسی که خود را شیخ الاسلام می‌نامد این عیب نیست که در بین مسلمانان این رسوائی‌رادر کتابش منتشر سازد ؟ و در خلال آن ، این مطلب واهی را تکرار کندمثل اینکه تحقیق بی‌سابقه یا فلسفهٔ مترقی یا حکمت رسائی

(۱) تألیف‌ابن‌تیمیه احمدبن‌عبدالحلیم‌حرانی حنبلی‌متوفای ۷۲۸ درزندان‌مراکش .

که امت اسلامی را زنده کند، آورده است.

اما ازاین عجیب‌تر، قصهٔ مردی است که خود را به علم و فضیلت نسبت دهد آنگاه چون‌سخنی بگوید دروغ درآید، چون به‌کسی نسبت دهد، بر خلاف باشد گفتارهایش در ترازوی سنجش به سخنان چوپان بزها بلکه از آنها پائین‌تر ماند، گویا این مرد وقتی از شیعه چیزی نقل می‌کند، از یك ملت منقرض شده‌ای سخن می‌گوید که با دگرگونی احوال کسی دیگر از آنها نمانده است تا آبرو و حیثیت خود را بشناسد واز حریم خود وقومش دفاع کرده، نسبت های دروغین را از آنان بزداید؟!

از این گذشته، خوان‌گستردهٔزمین‌به ملیونها نفرازافراد این فرقه‌می درخشد و کتابخانه های مهم جهان لبریز از کتب این قوم است. آیا نزد چه کسی ازآنها و در کدامیك از این کتب، چنین مطلب مسخره‌ای را می‌توان یافت. بلی درقرآن شیعه آمده است:

«تِلْكَ عَشَرَةٌ كامِلَةٌ ۱ وَمَنْ جاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها ۲ وَالفَجْرِ وَلَيالٍ عَشْرٍ ۳ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ ۴»

واز این قبیل ...، شیعه این آیات را در هر فرصتی از شب و روز می‌خواند و این دعای عشرات است‌که شیعه، در هر جمعه‌ای یکبار آن را می‌خواند، واین نمازهای مستحبی است‌که باید ده بار سورهٔ معینی در آن تکرار شود، و این‌اذکار مستحبی است که باید ده، ده خوانده شود، و بحث عقول عشره، و جواهرواعراض عشره (در فلسفه به نام مقولات عشر) درکتابهای شیعه می‌خوانیم.

۱- این ده عدد کامل.

۲- کسیکه یك کار نیك انجام دهد ده برابر مانند آن برای او پاداش است.

۳- سوگند به فجر و شبهای ده‌گانه.

۴- پس بیاورید ده سوره مانند آن.

واین ازگفتار شیعیان است : پیغمبر ، ده نام دارد .

» » » » : خداوند عقل آدمی را به ده چیز نیرومندکرد.

» » » » : ده خصلت از صفات امام است .

» » » » : علی از پیغمبر ده خصلت فرا گرفت .

» » » » : شیعیان را به ده خصلت مژده داده‌اند.

» » » » : ده خصلت از مکارم اخلاق است .

» » » » : تا ده علامت پدیدارنشود ، قیامت بر پا نمی‌شود.

» » » » : مؤمن خردمند نخواهد بود ، مگربه ده‌خصلت.

» » » » : ده چیز را نباید خورد .

» » » » : ده چیز از مردار پاك است.

» » » » : ده جا نباید نماز خواند .

» » » » : ایمان را ده درجه است .

» » » » : عافیت را ده بخش است .

» » » » : زهد را ده بخش است.

» » » » : شهوت را ده بخش است .

» » » » : برکت را ده بخش است .

» » » » حیاء را ده بخش است .

» » » » : در شیعه ده خصلت موجود است .

» » » » : اسلام ده سهم دارد .

» » » » : در مسواك ده خصلت است .

و این‌کاخ‌های برافراشتهٔ شیعه، و ساختمانهای آباد آنان، و ابنیهٔ باعظمتش، همه و همه ، ابن تیمیه را تکذیب می‌کند،که بردل هیچکدام از بانیانش بافته‌های دروغین ابن تیمیه نگذشته است .

اصولاً شیعه برای عدد به تنهائی ارزشی قائل نیست وهیچ کس را به دوستی

و دشمنی عدد ، علامت گذاری نمی‌کند ، هرچند معدودش را دوست یا دشمن دارد . و گردش دنیا از احدی از آنان در بارهٔ نام عدد ده، به عنوان نه و یك نشنیده‌است. از اینهمه نادانی به خدا پناه می‌بریم .

۲ ـ گوید : از نادانیهایشان (یعنی‌شیعه) اینکه برای امام منتظرشان چند محل قرار داده، در آنجاها انتظار او را می‌کشند مانند سردابی که در سامراء است و گمان می‌کنند ، او در آنجا غائب گردیده و چند جای دیگر . و گاهی در آنجا حیوانی (استر یا اسب یا حیوان دیگر) نگه میدارند تا وقتی بیرون آمد ، سوار شود . و در آنجا کسی را می‌گمارند تا در ساعات روز یا اوقات دیگر او را بخارج شدن ندادهد وبگوید یا مولانا اخرج : «ای‌مولای مابیرون شو» ، و شمشیر رابدون اینکه کسی در مقابلشان باشد از غلاف بیرون می‌کشند و سلاح برمی‌دارند ، دربین شیعه‌کسانی هستندکه دائما به‌خدمتش ایستاده حتی‌نماز نمی‌خوانند تا مبادا منتظر آنها خروج کند و او در نماز باشد و نماز ، او را ازخروج وادای وظیفهٔ خدمتش، باز دارد، وآنان در جاهای دور از محل‌ظهورش مانند مدینهٔ پیغمبر (ص) ، چه در ده روزه‌اواخرماه رمضان ، یا دروقت دیگر رو به‌سمت‌مشرق ایستاده ، و با صدای بلند، خروج او را می‌خواهند .

۳ ـ از حماقت‌های آنان : برّه‌ای را نگهداری کرده وگاهی آن را به رنگ قرمز ، رنگ آمیزی می‌کنند زیرا عایشه را حمیرا می‌نامیدند (و حمیرا از احمر یعنی قرمز گرفته شده) وآن را عایشه فرض‌کرده حیوان را با کندن مو وآزارهای دیگر ، شکنجه می‌دهند ، تابدین وسیله عایشه را کیفرداده باشند .

۴ ـ ودیگر پوستی را پراز روغن می‌کنندآنگاه شکم پوست را شکافته‌روغن از آن گرفته می‌خورند و می‌گویند این بجای زدن عمر ونوشیدن خون اوست .

۵ ـ و از این قبیل است نامگزاری برخی از آنها دو الاغ از الاغهای آسیا را یکی به نام ابابکر و دیگری را به نام عمر ، آنگاه کیفر دادن دو الاغ به جای

کیفر دادن ابوبکر وعمر.

این سه نسبت را در ۱۴۵٫۲ کتاب خود بازتکرارکرده است.

۶ - می‌گوید: گاهی نامشان را به زیر پاهاشان می‌نویسند، تا جائیکه یکی از حکام پای مردی را که چنین کرده بود، می‌زد ومی‌گفت: من ابابکروعمرراازدم و پیوسته آنها را می‌زنم تا نابودشان کنم.

۷ - و بعضی از آنان سگهای خود را به نام ابی‌بکر و عمر نامیده، آنها را لعن می‌کنند ۱٫۱۱.

پاسخ - ما درکتابمان پرهیز می‌کردیم که صفحاتش را به چیزهائی که ابن تیمیه جبین کتابش را بدانها آلوده کرده است، موهون و آلوده سازیم. چیزهائی که نه تنها صفحات کتابش بلکه صفحات تاریخ زندگانی‌اش، و تاریخ قومش همه را سیاه کرده است. ولی ازآنجاکه من ترسیدم برمردمی ساده‌لوح این مطالب پوشیده بماند، ترجیح دادم آنها را نقل کنم، و در تعقیب آن بگویم امثال این موهومات که خارج از بحث‌های علمی و گفتگوی دانشمندان است، تنها نسبت‌هائی است که مردم دون و اراذل کوچه و بازار به هم می‌دهند و شاید در بین آنها کسانی باشند که از آوردن این نامها برجبهۀ انسانیت خود شرم‌آرند، زیرا این گونه بافندگیها چیزی جز تهمت نیست‌که برای وجود خارجی‌اش جائی جزدر اوهام و خیالات ابن تیمیه نمی‌توان پیدا کرد.

او این‌لقب‌های دروغین را ازخود می‌سازد، و در به هم انداختن این‌دروغهای محض، تعمّد دارد. آنگاه آمده فحش و ناسزا می‌گوید، تکفیر میکند، و نسبت به شیعه رذالت نشان می‌دهد، او نه تنها آداب دینی را رعایت نمی‌کند بلکه رسم علم وادب تألیف، و امانت در نقل و عفت قلم و بیان را هم نمی‌فهمد.

خواننده نباید گمان برد، این نسبت های دروغین به قرون گذشته مربوط بوده، و ناشی ازجهل و نادانی مردم، نسبت به عقائد و مذاهب اسلامی است‌که عامل

آن دوری فاصلهٔ میان آنان بوده است و دیگرمانند قصهٔ گذشتگان است که تکرار نخواهد شد، زیرا امروز افکار مردم پیشرفته و ارتباطات موجود، کشورهای جهان راسخت به هم نزدیك ساخته، و عقائد هر مذهب مشهور ومعروف بین مردم شده‌است. بدین ترتیب شایسته است در این عصر (که آن را نابخردان) دوران نورانی اش می‌خوانند، دیگرکسی پیدانشود مانند پیشینیان شیعه را به این‌خیالات وموهومات بی‌مایه نسبت دهد.

بلی، امّا قلم نویسندگان مصر امروز در صفحات تألیفات خود همین‌نسبت‌های دروغین را منتشر می‌سازد و همین مطالب بی‌مایه را با اضافاتی‌که به مراتب در بد ـ خواهی و بی‌مایگی از یاوه‌های دروغین پیشینیان خطرناکتر است به طرفداری از گذشتگان عرضه می‌کند.

ما به همین زودی شما را به متن این بیانات آگاه می‌سازیم و نشان می‌دهیم که نویسندهٔ امروز باطل‌گرائی‌اش شدیدتر، وآثارش وقیح‌تر، وزبانش دروغگوتر، و به باطل و فحشاء از گذشتگانش و استادان یاوه گویش بیشتر است با این وصف جای شگفتی است که همین آقایان امّت اسلامی را به کلمهٔ توحید و وحدت کلمه فرا می‌خوانند!!

۸ ـ می‌گوید: دانشمندان، همه اتفاق کلمه دارند که دروغ در رافضیان از همهٔ طوائف اهل قبله، آشکار تر است تا جائیکه مؤلفان اخبار صحیح مانند بخاری از احدی‌ازقدمای‌شیعه، مانندعاصم بن‌حمزه، وحارث اعور وعبدالله بن‌سلمه وامثال آنها روایت‌نکرده است، با اینکه اینان ازنیکان شیعیانند ۱ر۱۵

پاسخ ـ این فتوی که با نقل اتفاق علما همراه است خبر میدهد علما بحث مفصلی در کتب خود، در این مسئله دارند که آیا کدام یك از طوائف اهل قبله دروغگوترند و نتیجهٔ آن بحث و دقت، این‌است‌که دروغ در رافضیان... بنابراین اجماع علما بدست آمده، حال ابن تیمیه کف میزند، و میرقصد و پایکوبی میکند

و نمیداند که باین ترتیب همهٔ کتابهای قوم گواه صادق بر دروغ خود او است در آنچه می‌گوید . و مراجعه به‌کتابهای « منهاج السنه » و «الفصل» وکتابهای‌مشابه هماهنگی آندو برهان صادقی بما ارائه میدهد ، که کدام فریق ، دروغگوترند .

از عجیب‌ترین دروغهایش اینکه گوید : مؤلفان اخبار صحیح از شیعه نقل نکرده‌اند ...، صحاح ست (کتابهای ششگانه اهل سنت که مقید به روایت صحیح بوده‌اند)رابنگرید مملواز روایت‌ازطریق قدمای شیعه‌از صحابه وتابعین‌نیکوکارشان و ازکسانی‌که پس از آنهااز مشایخ حدیث آمده‌اند ، میباشد ، چنانکه تفصیل آنرا در همین مجلد ۱۶۷ ـ ۱۶۹ ملاحظه گردید .

۹ ـ نزدامامیه اصول دین درچهاراصل است : توحید ، عدل ، نبوت ، وامامت که درآخر واقع شده و سه اصل توحید و عدل و نبوت قبل از آنست . و آنان در اصل توحید ، نفی صفات و عقیده به مخلوق بودن قرآن ، و اینکه خدا در آخرت هم نادیدنی است ، را داخل میکنند . و در عدل منکر قدرت خدا میشوند ، و میگویند خدا نمیتواند هرکس را بخواهد هدایت کند ، و نمیتواند هر کس را بخواهد گمراه سازد . و او گاه پیش می آید چیزی که در خارج نمیباشد بخواهد و چیزی که شده است را ، نخواهد و چیزهای دیگر ... و آنها اینکه خدا خالق همه چیز است وبرهر چیز ، توانا است ، و آنچه او بخواهد ، می‌باشد و هر چه او نخواهد ، نمی‌باشد را ، منکرند . ۱۰ر۲۳ .

پاسخ ـ نادانی مرد را بنگرید تا کجا کشیده ، که فرق بین اصول دین و اصول مذهب نمی‌گذارد ، و امامت را که در اصول مذهب است ، به حساب اصول دین گذارده و در نتیجه عقائد قومی راکه از آنها بحث می‌کند ، نمی‌شناسد به‌همین دلیل هم معاد را از شمار اصول دین انداخته است ، در حالیکه دو نفر شیعه راکه اختلاف داشته باشدآیا معاد ازاصول دین‌است ، پیدا نمی‌کنید .

هر چند اگر امامت ، از اصول دین شمرده شود ، از مقیاس برهان ، دور نخواهد بود ، زیرا خداوند سبحان ولایت مولای ما امیرالمؤمنین را ، به ولایت

خود و ولایت رسولش (ص) مقرون ساخته، به این بیان: إنما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین ... و لفظ امیرالمومنین به علی (ع)، اختصاص، یافته، چنانکه در جلد سوم ۸۴ به آن اشارت رفت و به همین زودی حدیثش را مفصلا متعرض خواهیم شد.

و در آیهٔ دیگر، خدای بزرگ، ولایت علی را، مایه کمال دین قرارداده آنجاکه گوید: اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً ۱

«امروز دین شما را برایتان کامل، و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را بعنوان دین برای شما رضا دادم»

واین معنی نشانهٔ آن است که ولایت یکی از اصول دین قرارگرفته واگر چنین نبود دین ناقص، و نعمت‌های خدا بر بندگانش ناتمام می‌ماند و با ولایت کمال اسلام که خداوند برای مسلمانان به عنوان دین پذیرفته است، تحقق می‌یابد.

تاآنجا این ولایت اهمیت دارد، که اگر رسول (ص) آن را ابلاغ نکند، رسالتش را ابلاغ نکرده است، فرماید:

يا اَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ:

«ای پیامبر: آنچه بر تو از پروردگارت نازل گردیده است ابلاغ کن، و اگر کوتاهی کنی، رسالتش را ابلاغ نکرده ای، خدای از شر مردم ترا محفوظ خواهد داشت»

شاید شما درآنچه یاد شد، اگر به احادیث وارده که از دهها طریق در مورد آیات سه‌گانه نامبرده، رسیده است، مراجعه کنید، بصیرت بیشتری بیابید. ما این مطالب را در جلد دوم ۸۸ ـ ۱۴۴ و ۱۱۵ ـ ۱۲۶ و در این جلد به تفصیل متعرض شده‌ایم.

---

۱ ـ سوره مائده آیه ۶.

و به همین حدود مطالب ، درجلد دوم ۳۰۱ ، ۳۰۲ متن اشاره کردیم که قبولی همهٔ اعمال مشروط و منوط به صحّت ولایت است ومعنی اصل همین است چنانکه در مورد توحید و نبوت این چنین است و در فروع دین هیچکدام این خاصیت ، که کلیهٔ اعمال به صحت آن بستگی داشته باشد ، دیده نمی‌شود . و شاید این امر نزد اصحاب پیغمبر در صدر اسلام، مسلّم بوده است که عمر بن الخطاب وقتی دو نفر بداد خواهی نزدش آمدند، می گوید : این مولای من ومولای هرمؤمنی است و اگر کسی او مولایش نباشد ، دیگر مؤمن نخواهد بود مراجعه کنید جلد دوم ۳۶۰ .

در همین مجلد بزودی به‌پاره‌ای از احادیث مستفیضی که دلالت دارد: دشمنی علی علامت نفاق ، و نشان کفر است و اگر او (ع) نبود مؤمنان بعد از پیغمبر (ص) شناخته نمی‌شدند، و کسی او را دشمن نمی گیرد مگر از ایمان بیرون است ، اشارت خواهیم کرد .

اینها دلیل است بر اینکه هرکس از ولایتش روگردان باشد مانند کسی که از توحید و نبوت منحرف باشد ، از صراط حق منحرف است . پس ، از آنجا که بسیاری از احکام دو اصل (توحید و نبوت) ، بر ولایت مترتّب است ، به نظر میرسد ولایت را از اصول باید شمرد ، و در این امر منافاتی نیست که از پاره ای احکام مستثنی باشد ، زیرا در اینجا مصالح و حکم اجتماعی نهفته است که نباید بر کسی پوشیده ماند .

اما در مورد نفی صفات ، اگر به آن معنی که شیعه نفی می‌کنند یعنی بگوئیم زائد بر ذات نیست و عین ذات است، این توحید محض است وجای بحث در بارهٔ آن کتب علم کلام است . واگر به آن معنی باشد که «معطّله» می گویند ، شیعیان از آن معنی مبرایند . همچنین سخن در خلقت قرآن زیرا با خدا چیز دیگری که ازلی باشد و در قدمت با او برابری کند، وجود ندارد . چنانکه برهان صادق آن را کتب عقائد ، به تفصیل متعرض است .

امّا اینکه خدا نادیدنی است ، دلیلش آنست که خدا جسم نیست و منطق

صحیح مؤیّد به‌کتاب وسنت،گواه آنست . برای این بحث، نیز باید به جای مناسبش مراجعه کرد .

امّا سایر چیزها که به آنان نسبت داده است، دروغ‌های محض است شیعه از قدیم و جدید تردیدی درگمراهی کسی که آنها را عقیده مند باشد، ندارد .

۱۰ ـ می‌گوید : رافضیان مساجد را که خداوند امر کرده احترام بگذارند و نامش را در آن‌ها برند ، رها کرده نه نماز جمعه می‌خوانند و نه نماز جماعت ، و احترامی برای مساجدشان نیست اگر هم در آن نماز بگذارند ، فرادی نماز می گزارند نه بجماعت ولی مشاهد و آثاری که برفراز گورها بنا کرده اند ، احترام فراوان می‌نهند ، و مانند مشرکان در آنجا عکوف کرده به شیوهٔ حاجیان که برای زیارت بیت عتیق به مکه می‌روند ، آنجا را مقصد و مقصود ، قرار می‌دهند. تا جائیکه برخی از آنها زیارت آن‌اماکن را ، از زیارت‌کعبه و انجام عمل حج برتر می‌دانند بلکه اگر کسی‌با زیارت آنها خودرا از زیارت حج واجب ، مستغنی نکند او را ناسزا می‌گویند. چنانکه اگر به جای جمعه و جماعت به مشاهد نرودمشمول بدگوئی خواهد بود، و این‌خود نمونه ای ازدین‌مسیحیان و مشرکان است ۱/۱۳۱ .

و در ۲/۳۹ گوید : رافضیان مشاهد (قبوری) راکه خدا و پیامبرش ساختمان آنها را حرام کرده‌اند ، مانند خانه‌های بت پرستان می‌سازند . و برخی‌از رافضیان زیارتش را مانند عمل حج قرار می‌دهند . چنانکه مفید کتابی تصنیف کرد به نام « مناسك حج المشاهد » و در آن دروغ و شرك هائی از نوع دروغ و شرك های مسیحیان ، دیده می‌شود .

پاسخ ـ مساجد آباد ، چه در شهرها و چه در روستاها وحتی قصبات‌کوچك شیعه نشین نشان دهندهٔ یکی‌از مظاهر تشیع در طبقات متوسط و متمدن شیعه است که‌با احترام خاص‌خود را در برابرمسجد موظف به انجام وظائفی‌می‌دانند : تنجیس مسجد نزد شیعیان حرام ، و پاك کردن آن از نجاست واجب است . و اگر کسی از آلوده شدن مسجد قبل از نمازآگاهی پیداکند وتطهیرمسجد نکرده به نماز ایستد

نمازش باطل است . جنب ، حائض و نفساء نباید در مسجد مکث کنند ، وارد کردن عین نجاست در مسجد اگر عنوان هتك حرمت پیدا کند ، ممنوع است .

هر نوع معامله و سخن گفتن جز ذکر خدا و عبادت که از امور دنیا باشد در مسجد مکروه است و کسی که چنین کند سرش را بایدکوبید و او را گفت «فض الله فاك» خدا دهنت را بشکند . ائمه شیعه این روایت را از پیغمبر (ص) نقل کرده‌اند که همسایهٔ مسجد نمازش جز درمسجد پذیرفته نیست وبسیاری ازاحترامات دیگر که فقه شیعه متعرض آنست و عمل شیعیان و اقامه جماعت‌ها ، نشان دهنده آن . این مطالب برای کسیکه گردشی دور شهرها کند ، و اخباری از شیعه بگیرد ، آشکار تر از آنست که بر او پوشیده بماند .

اما تعظیم مشاهد ، ربطی به مشرکان ندارد ، زیرا شیعه صاحبان مشاهد را عبادت نمی‌کنند ، بلکه با زیارت آنان ، و درود و ثنای بر آنها و سوگواری برای آنها ، به خدای سبحان تقرب می‌جویند زیرا اینان اولیای خدا و دوستان اویند و شیعه در این باره ، احادیثی از پیشوایانش نقل می‌کند ، و در الفاظ زیارات گواه واعتراف به‌این حقیقت‌است که آنان «عِبادٌ مُکْرَمُونَ لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ» .

بندگان عزیز خدایند که در سخن بر او پیشی نمی‌جویند وبه فرمانش عمل می‌کنند »

اما فحش و ناسزا نسبت‌به‌کسی که حج برود وزیارت مشاهد نرود، ازبزرگترین دروغهای بافتهٔ اوست . شیعه از روز نخست از پیشوایان خود این روایت را نقل کرده که :

بُنِيَ الْإِسْلامُ عَلى خَمْسٍ : الصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّوْمِ وَ الْوِلايَةِ

اسلام پنج پایه دارد : نماز ، زکاة ، حج ، روزه و ولایت .

و احادیث فراوان در این زمینه وارد شده و معتقد است ، که تأخیر حج واجب، از سال استطاعت، گناهی بزرگ و پرعقوبت است ، و به تارك حج ، هنگام

مرگ، گفته می‌شود، بمیر اگر خواهی به‌کیش یهود و اگر خواهی به کیش مسیحیت. حال آیا معقول است با وجود این عقائد و احادیث و فتاوی فقها که از کتاب وسنت استنباط شده، مبنی بر وجوب حج، شیعه به کسی که زیارت را بجای حج کافی نداند ناسزا گوید؟!

امّا کتاب شیخ مفید، چیزی در آن کتاب نیست جز اینکه آن را «منسك الزیارات» (عبادت زیارت‌ها) نامیده است و منسك، چیزی جز عبادت و آنچه حق خدا را اداء کند، نیست. وبرای این لفظ حقیقت شرعی نسبت به خصوص اعمال حج، پدید نیامده است، هر چند در عرف و اصطلاح مناسك را در مورد حج بکار می‌برند. از این رو هر عبادتی که مشمول رضای حق باشد در هرمکان و هرزمانی باشد می‌توان منسك به‌آن، اطلاق‌کرد. و از آنجا که زیارت مشاهد و آداب رسیده و ادعیه و نمازهای وارده بر خلاف سجده بر قبر یا نماز به سوی قبر یا خواستن حاجتی مستقیماً ازصاحب‌قبر؛ ازعبادتهای‌مشروع‌وصحیح است، و این عبادت همان وسیله قرار دادن آنان است برای قرب و مقامی که نزد خدا دارند، بدین ترتیب چه مانعی از اطلاق لفظ منسك به این عبادت وجود دارد؟!

واما آنچه نسبت داده که درآن کتاب دروغ وشرك وجود دارد، او باسایر نسبت دروغینش به عواقب این دروغها اهمیت نمی دهد. کتاب شیخ مفید هم هنوز از بین نرفته، در مقابل ماست چیزی در آن نیست، مگر آنچه در کتابهای مشابهش از کتابهای مزار (ادعیه وزیارات) موجود است، محتویات کتاب تنزل ائمه طاهرین‌ازمراتب‌الوهیت‌است، که حق آنها نیست، واثبات بندگی وخضوع در برابر قدرت خدای سبحان باداشتن عالیترین مقام قرب به درگاه او..

این چیست که ازاین قوم، فهم هیچ گفتاری را، امید نیست.

۱۱ ـ می گوید: برخی از کذابان حدیثی افترا بسته‌اند مبنی بر این که: این آیه.

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ :

«تنها صاحب اختیارشما خدا و پیامبرش وکسانی‌ازمؤمنانند که نماز بپاداشته درحال رکوع زکات می دهند».

دربارهٔ علی وانگشتری‌اش که درنماز تصدّق کرد، نازل شده، واین مطلب به اجماع اهل علم دروغ است ۱۵۶/۱. آنگاه بردروغ بودن آن، به اوهام و یاوه هائی استدلال می کند که نمونه اجتهادات اورا درمقابل نصوص، زیاد دیده‌ایم مانند آنچه درحدیث رد الشمس که اشاره‌کردیم می گفت وآنچه درآیهٔ تطهیروآیهٔ قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ.

ویادرحدیث مؤاخاة، وامثال آن‌حدیث از احادیث صحیحی که خواهد آمد ازبیانات اوخواهیم دید.

پاسخ - من نمی دانستم تا این حد تعصب های جاهلانه انسان را مجبور به انکار حقایق ثابت کند که پندارد: آنچه را پیشوایان و حفاظ حدیث نقل کرده‌اند واسناد آن را به اشخاصی چون «امیرالمؤمنین»، «ابن عباس» «ابی ذر»، «عمار» «جابر انصاری»، «ابی رافع»، «انس بن مالك»، «سلمة بن کهیل» و «عبدالله بن سلام» می رسانند، از چیزهائی است که اجماع برکذبش قائم شده است. معلوم می شود این اجماع او نیزمانند سایر اجماعات ادعائیش هیچگونه وزنه‌ای در میزان صدق وحقیقت ندارد.

کاش من می دانستم چگونه این مرد، به اهل علم نسبت اجماع برکذب حدیث می دهد درحالیکه آنان خود به آیهٔ شریفه وحدیثش تحت این عنوان که فعل قلیل مبطل‌نماز نیست، وصدقه مستحبی را زکوة می‌گویند، استدلال می کنند وآن را ازآیات احکام شمرده‌اند[1] واین امر نشان می‌دهد اهل علم درصحت حدیث مزبور اتفاق نظر دارند.

(۱) چنانکه جصاص در احکام القرآن و دیگران آورده‌اند.

گواه این اتفاق، اینکه هر کس از متکلمان درصدد بر آمده ایرادی بر حدیث وارد سازد، ایراد خود را تنها از طریق دلالت، بدون کمترین اشاره‌ای به سند حدیث وارد ساخته. بعضی از اهل علم حدیث را به عموم مفسّران نسبت داده با انتقاد دردلالت همراه ساخته‌اند. این خود دلیل واضحی است که مفسّران ومتکلمان وفقها در صدور حدیث، اتفاق دارند.

اضافه بر این، حافظان وحملهٔ حدیث درکتابهای خود آن را نقل کرده و آن را پذیرفته‌اند وبرخی صریحاً به صحتش اعتراف کرده‌اند. حالا بنگرید ارزش اجماع ابن‌تیمیه تاچه میزان است واینان که اجماع کرده‌اند در روی زمین چه جائی را گرفته‌اند؟ شما خود داوری قاطع را به عهده بگیرید.

در اینجا اسماءِ گروهی که حدیث را نقل کرده صحتش را پذیرفته‌اند نقل می کنیم:

۱ - قاضی «ابوعبدالله محمد بن عمر مدنی واقدی» متوفی ۲۰۷ برطبق آنچه در «ذخائر العقبی ۱۰۲» آمده است.

۲ - حافظ «ابوبکر عبدالرزاق صنعانی» متوفی ۲۱۱ به نقل تفسیر ابن کثیر ۷۱/۲ ودیگران از عبدالوهاب ن مجاهد از مجاهد از ابن عباس.

۳ - حافظ «ابوالحسن عثمان بن بی شیبه» کوفی متوفی ۲۳۹ در تفسیرش.

۴ - «ابوجعفر اسکافی معتزلی» متوفی ۲۴۰ در رساله‌ای که در ردّ جاحظ نوشته.

۵ - حافظ «عبدبن حمید الکشی ابومحمد» متوفی ۲۴۹ درتفسیرش که «درالمنثور» نقل کرده.

۶ - «ابوسعید اشجّ» کوفی متوفی ۲۵۷ درتفسیرش از ابی نعیم فضل بن دکین از موسی بن قیس حضرمی از سلمة بن کهیل، وطریق

رجالش همه صحیح ومورد وثوق اند .

۷ - حافظ « ابوعبدالرحمن نسائی » صاحب سنن متوفی ۳۰۳ در صحیحش .

۸ - « ابن جریر طبری » متوفی ۳۱۰ در تفسیرش ۶ر۱۸۶ به چند طریق .

۹ - « ابن ابی حاتم رازی » متوفی ۳۲۷ به نقل از تفسیر ابن کثیر ودرّ المنثور و اسباب النزول سیوطی . به چند طریق حدیث را نقل کرده ویکی از طرقش ابوسعید اشجّ باسناد صحیح اوست که اشاره کردیم .

۱۰ - حافظ « ابوالقاسم طبرانی » متوفی ۳۶۰ درمعجم‌اوسط‌او.

۱۱ - حافظ « ابوالشیخ ابومحمد عبدالله بن محمد انصاری » متوفی ۳۶۹ در تفسیرش .

۱۲ - حافظ « ابوبکر جصاص رازی » متوفی ۳۷۰ در احکام القرآن ۲ر۵۴۲ ، از چند طریق روایت کرده است .

۱۳ - « ابوالحسن علی بن عیسی رمانی » متوفی ۳۸۴ر۲ در تفسیرش .

۱۴ - « حاکم ابن بیّع نیشابوری » متوفی ۴۰۵ در معرفت اصول حدیث ۱۰۲ .

۱۵ - حافظ « ابوبکر شیرازی » متوفی ۴۰۷ر۱۱ در کتابش « فیما نَزَلَ مِنَ القُرآنِ فِی امیرا لمؤمنین » .

۱۶ - حافظ « ابوبکر ابن مردویه » اصفهانی متوفی ۴۱۶ ، از طریق سفیان ثوری از ابی سنان سعید بن سنان برجمی از ضحاك ازابن عباس . اسناد صحیحی که رجالش همه مورد وثوقند ، وبه طریق دیگر آن را روایت کرده گوید : در این اسناد نمی‌توان ایراد گرفت ، و

به طرق دیگر هم از امیرالمؤمنین و عمّار وابی رافع ، روایت کرده‌اند .

۱۷ - «ابواسحاق ثعلبی نیشابوری » متوفی ۴۲۷ و۳۷ در تفسیرش ازابی ذرکه عیناً نقل کردیم ۳ ر۸۵ همین کتاب .

۱۸ - حافظ « ابونعیم اصفهانی » متوفی ۴۳۰ در . فیما نزل مِنَ القُرانَ فِی عَلیّ . ازعمار و ابی رافع وابن عباس وجابر و سلمة بن کهیل .

۱۹ - « ابوالحسن ماوردی » فقیه شافعی متوفی ۴۵۰ در تفسیرش

۲۰ - حافظ « ابوبکر بیهقی »متوفی ۴۵۸ درکتابش « المصنف».

۲۱ - حافظ « ابوبکر خطیب بغدادی » شافعی متوفی ۴۶۳ در کتاب « المتفق ».

۲۲ - « ابوالقاسم زین الاسلام عبدالکریم بن هوازن نیشابوری متوفی ۴۶۵ در تفسیرش .

۲۳ - حافظ « ابوالحسن واحدی نیشابوری » متوفی ۴۶۸ در « اسباب النزول » ۱۴۸ .

۲۴ - فقیه « ابن مغازلی شافعی » متوفی ۴۸۳ در «المناقب » از پنج طریق .

۲۵ - بزرگ معتزله « ابویوسف عبدالسلام بن محمد قزوینی » متوفی ۴۸۸ در تفسیر کبیرش که ذهبی گوید درسیصد جلد است .

۲۶ - حافظ « ابوالقاسم حاکم حسکانی » متوفی ۴۹۰ ازابن‌عباس وابی‌ذر و عبدالله بن سلام .

۲۷ - فقیه « ابوالحسن علی بن محمد کیا ، طبری » شافعی متوفی ۵۰۴ ، در تفسیرش . وبه همین حدیث برعدم بطلان نماز بفعل قلیل ، استدلال کرده ، نیز برای نامگذاری صدقهٔ مستحبی به زکاة به‌همین حدیث

بنا بنقل تفسیر قرطبی استدلال کرده است .

۲۸ ـ حافظ « ابومحمّدفراء بغوی » شافعی ۵۱۶ در تفسیرش «معالم التنزیل » در حاشیهٔ الخازن ۲ر۵۵ .

۲۹ ـ « ابوالحسن رزین عبدری اندلسی » متوفی ۵۳۵ در کتاب « الجمع بین الصحاح الست » به نقل ازصحیح نسائی .

۳۰ ـ « ابوالقاسم جارالله زمخشری » حنفی متوفی ۵۳۸ در « الکشاف » ۱ر۴۲۲ ، وگوید : اگر بگوئی ، چگونه می‌تواند ویژهٔ علی (رضی‌الله عنه) باشد ، درحالیکه لفظش ، لفظ جمع‌است ، می‌گویم با اینکه مقصود یکی است ، به این دلیل به‌لفظ جمع آمده است تا مردم درکارهائی نظیر آن ، رغبت یافته به ثوابش نائل‌گردند .

۳۱ ـ حافظ « ابوسعد سمعانی شافعی » متوفی ۵۶۲ در « فضائل الصحابه » ازانس بن مالك .

۳۲ ـ « ابوالفتح نطنزی » متولد ۴۸۰ در « الخصائص العلویه » ازابن عباس ودر « الابانه » ازجابرانصاری .

۳۳ ـ امام « ابوبکرابن‌سعدون قرطبی » متوفی ۵۶۷ درتفسیرش ۲۲۱/۶ .

۳۴ ـ اخطب الخطباء « خوارزمی » متوفی ۵۶۸ در « المناقب » ۱۷۸ به دوطریق ، شعرحسّان را که در ۳ر۹۹ نقل کردیم ، ذکرنموده است .

۳۵ ـ حافظ « ابوالقاسم ابن عساکر دمشقی » متوفی ۵۷۱ در تاریخ شام به‌چند طریق .

۳۶ ـ حافظ « ابوالفرج ابن جوزی حنبلی » متوفی ۵۹۷ به‌نقل « الریاض » ۲ر۲۲۷ ، و ذخائر العقبی ۱۰۲ .

۳۷ - « ابوعبدالله فخرالدین رازی شافعی » متوفی ۶۰۶ در تفسیرش ۳ر۴۳۱ ازعطا ازعبدالله بن سلام وابن عباس وابی‌ذر .

۳۸ - « ابوالسعادات مبارك بن‌اثیرشیبانی جزری‌شافعی » متوفی ۶۰۶ در « جامع الاصول » ازطریق نسائی .

۳۹ - « ابوسالم محمد بن طلحه نصیبی شافعی » متوفی ۶۶۲ در « مطالب السؤل » ۳۱ به لفظ ابی‌ذر .

۴۰ - « ابوالمظفر سبط ابن جوزی حنفی » متوفی ۶۵۴ در « التذکرة » ۹ ازسدی وعتبه وغالب بن عبدالله .

۴۱ - « عز الدین ابن ابی‌الحدید معتزلی » متوفی ۶۵۵ درشرح نهج‌البلاغه ۳ر۲۷۵ .

۴۲ - حافظ « ابوعبدالله‌کنجی شافعی » متوفی ۶۵۸ در « کفایة الطالب » ۱۰۶ ازطریق انس بن مالك ودرآن ابیاتی ازحسّان بن ثابت نقل کرده‌که ما آنها را در۳ر۱۰۰ همین‌کتاب روایت‌کردیم و در۱۲۲ از طریق ابن عساکر ، خوارزمی ، حافظ العراقین ، ابی نعیم و قاضی ابی - المعالی ، با شعری‌ازحسّان غیرازابیات‌مذکوره ، روایت کرده‌است‌که ما آن شعر را در ۳ر۷۷ از سبط ابن‌جوزی نقل کردیم .

۴۳ - قاضی « ناصرالدین بیضاوی شافعی » متوفی ۶۸۵ ، در تفسیرش ۱ر۳۴۵ ودر « مطالع الانظار » ۴۷۷ ، ۴۷۹ .

۴۴ - حافظ فقیه حرم « ابوالعباس محب الدین طبری » مکی شافعی متوفی ۶۹۴ در « ریاض النضره » ۲ر۲۲۷ و « ذخائر العقبی » ۱۰۲ ازطریق واحدی وواقدی وابن جوزی وفضائلی .

۴۵ - حافظ الدین « نسفی » متوفی ۷۰۱ یا ۷۱۰ در تفسیرش ۱ر۴۹۶ که در حاشیهٔ تفسیر خازنش می باشد .

۴۶ ـ شیخ الاسلام «حموینی بغدادی» متوفی ۷۴۱، در تفسیرش ۱ر۴۹۶

۲۷ ـ «علاءالدین خازن بغدادی» متوفی ۷۴۱، در تفسیرش ۱ر۴۹۶.

۴۸ ـ شمس الدین محمود بن ابی القاسم عبدالرحمن اصفهانی» متوفی ۷۴۶ر۷۴۹ در شرح تجرید موسوم به «تسدید العقائد» وبعداز بیان اتفاق مفسّران بر نزول آیه در بارهٔ علی، گوید: قول مفسّران ایجاب نمی‌کند آیه مخصوص به علی ومحدود براو باشد.

۴۹ ـ جمال الدین محمد بن یوسف زرندی» متوفی ۷۵۰ در «نظم دررالسمطین».

۵۰ ـ «ابوحیان اثیرالدین اندلسی» متوفی ۷۵۴، در تفسیرش «البحر المحیط» ۳ر۵۱۴.

۵۱ ـ حافظ محمد بن احمد بن جزی کلبی» متوفی ۷۵۸، در تفسیرش «التسهیل لعلوم التنزیل» ۱ر۱۸۱.

۵۲ ـ قاضی «عضد ایجی شافعی» متوفی ۷۵۶ در «المواقف» ۳ر۲۷۶.

۵۳ ـ «نظام‌الدین قمی نیشابوری» درتفسیرش «غرائب القرآن» ۳ر۴۶۱.

۵۴ ـ «سعد الدین تفتازانی» متوفی ۷۹۱ دره المقاصد»وشرحش ۲ر۲۸۸، وبعداز بیان اتفاق مفسّران برنزول آیه دربارهٔ علی(ع)گوید: اینکه مفسران می‌گویند آیه در حق علی(رضی الله عنه) نازل شده لازمه‌اش این نیست که مخصوص به علی و محدودبرعلی باشد.

۵۵ ـ «سید شریف جرجانی» متوفی ۸۱۶ درشرح موافف.

۵۶ ـ مولی «علاء الدین قوشچی» متوفی ۸۷۹ درشرح تجرید وبعد از نقل اتفاق مفسّران برنزول آیه در حق امیرالمؤمنین، گوید:

قول مفسّران به اینکه آیه در حق علی نازل شده . . . تا آخر کلام تفتازانی .

۵۷ ـ « نورالدین ابن صباغ مکی » مالکی متوفی ۸۵۵ در « الفصول المهمّه » ۱۲۳ .

۵۸ ـ « جلال الدین سیوطی شافعی » متوفی ۹۱۱ در « الدر المنثور » ۲ر۲۹۳ از طریق خطیب ، و عبدالرزاق ، و عبد بن حمید وابن جریر وابی الشیخ ، وابن مردویه از ابن عباس واز طریق طبرانی وابن مردویه ازعمّاربن یاسر . وازطریق ابی‌الشیخ وطبرانی ازعلی (ع) وازطریق ابن ابی‌حاتم ، وابی‌الشیخ ، وابن عساکر ازسلمة بن کهیل . و از طریق ابن جریر ازمجاهدوسدی‌وعتبة‌بن‌حکیم ، واز طریق طبرانی ، و ابن مردویه ، وابی‌نعیم ، ازابی‌رافع .

و در « اسباب نزول القرآن » ۵۵ پس از نقل حدیث ، از چند طریق ازطرق نامبرده ، گوید : اینها شواهدی است‌که برخی از آنها ، برخی دیگر را تقویت می کند . ودر « جمع‌الجوامع » به نقل ازترتیبش ۶ر۳۹۱ ازطریق خطیب از ابن عباس حدیث را نقل‌کرده ودر ۴۰۵ آن را ازطریق ابی الشیخ وابن مردویه ازامیرالمؤمنین‌آورده است .

۵۹ ـ حافظ « ابن حجر انصاری شافعی » متوفی ۹۷۴ در « الصواعق » ۲۴ .

۶۰ ـ مولی « حسن چلبی » در شرح المواقف .

۶۱ ـ مولی « مسعود شروانی » در شرح المواقف .

۶۲ ـ قاضی « شوکانی صنعانی » متوفی ۱۲۵۰ درتفسیرش .

۶۳ ـ « شهاب الدین سید محمود آلوسی » شافعی متوفی ۱۲۷۰ درتفسیرش ۲ر۳۲۹ .

۶۴ ـ شیخ « سلیمان‌قندوزی » حنفی متوفی ۱۲۹۳ در « ینابیع-

المودّة » ٢١٢ .

٦٥ - سید « محمد مؤمن شبلنجی » در « نورالابصار » ٧٧ .

٦٦ - شیخ « عبدالقادربن محمد سعید » کردستانی متوفی ١٣٠۴ در « تقریب المرام في شرح تهذيب الكلام » ازتفتازانی ٢ر٣٢٩ (چاپ مصر) ومانند سایر متکلمان دربارهٔحدیث سخن گفته واعتراف به اتّفاق مفسّران بر نزول آیه در مورد امیرالمؤمنین(ع) کرده است[١].

اما سخن در دلالت حدیث ، هیچ عرب زبان اصیلی نیست که هرچند وجدانش را به خطا رهبری کند ، بتواند شکی درآن بخود راه دهد . این بحث وخلافها از میهمانان طفیلی ونوپایگان خوان گستردهٔ عربیت است وبرای تفصیل بیشتر باید به‌کتب تفسیروکلام شیعه مراجعه کرد .

متن حدیث

از انس‌بن مالك‌روایت شده است‌که سائلی به‌مسجدآمده‌می‌گفت : **مَنْ يُقْرِضُ الْمَلِيَّ الْوَفِيَّ**[٢] ؟ دراین موقع‌علی(ع) درحال رکوع بود ، با دستش به سائل می‌گفت انگشتری را از دست من بیرون آور . پیغمبر خدا به عمر فرمود : واجب شد .

عمر گفت پدر ومادرم به قربانت‌یارسول‌الله چه چیز واجب شد . فرمود : بخدا سوگند بهشت برای او واجب شد و او انگشتری از دست خود خارج نکرد مگر اینکه خداوند اورا از هرگناهی کوچك وبزرگ رهانید . انس گوید : هنوز کسی از مسجد بیرون نرفته بودکه جبرئیل‌به این آیه نازل شدکه‌خدای‌بزرگ می‌فرماید

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ.

---

١ - شرح حال بسیاری ازاین بزرگان درجلد اول این‌کتاب برحسب قرون دیده می‌شود ، مراجعه کنید .

٢ - کیست به ثروتمند وفاداری ، وام دهد .

آنگاه حسان بن ثابت این اشعار را از خود سرود :

أَبا حَسَنٍ تَفْدِيكَ نَفْسي وَمُهْجَتي   وَكُلُّ بَطيءٍ فِي الهُدى وَ مُسارِعِ

أَيَذْهَبُ مَدْحي وَالمُحِبِّينَ ضايِعاً   وَ مَاالْمَدْحُ في ذاتِ الا لهِ بِضايِعِ

فَأَنْتَ الَّذي أَعْطَيْتَ إِذْأَنْتَ راكِعٌ   فَدَتْكَ نُفُوسُ الْقَومِ ياخَيْرَراكِعِ

بِخاتَمِكَ المَيْمُونِ يا خَيْرَ سَيِّدٍ   وَيا خَيْرَ شارٍ ثُمَّ يا خَيْرَ بايِعِ

فَأَنْزَلَ فيكَ اللهُ خَيْرَ وِلايَةٍ   وَبَيَّنَها في مُحْكَماتِ الشَّرايِعِ

«ای اباالحسن جانم ، وخونم. وجان وخون هر کس درراه هدایت ، چه تند یاکند گام برمیدارد ، فدایت باد» .

«آیا مدح من ومدح دوستانت تباه خواهدشد ؟ نه ، مدحی که درراه خداانجام شود تباه نمی گردد» .

« توئی آنکس که درهنگام رکوع ، جان همه مسلمانان فدایت ای بهترین رکوع کننده » .

« انگشتری مبارکت را عطا کردی ای بهترین آقا ، وای بهترین خریدار در آنجا ، وای بهترین فروشنده » .

«آنگاه خداوند درباره ات بهترین ولایت را نازل ساخت ودر شرایع محکمش آن را بیان داشت » .

در اینجامتون دیگری وجود داردبه منظور اختصاراز آنها صرف نظرمی کنیم تعبیر و لفظ ابوذر را در ۳ر۸۵ آوردیم

یك ایراد مردود

سید «حید الدین عبدالحمید آلوسی» درکتابش «نثر اللئالی علی نظم الامالی» ۱۶۹ وقتی به آیهٔ ولایت می‌رسد، می‌گوید: این آیه نزولش، چنانچه پنداشته‌اند تنها در حق علی نبوده‌است، بلکه در بارهٔ مهاجرین و انصار نازل شده و علی یکی از آنها می‌باشد. زیرا «الذین» در آیه، صیغهٔ جمع است پس نمی‌تواند علی به تنهائی مقصود از آیه باشد.

امینی گوید: این مرد، در این گفتارش به آهنگ ابن کثیر دمشقی می‌نوازد و بر وزان او می‌بافد، و از چاه او این آب را می‌کشد، او که در تاریخش دربارهٔ این آیه چنانکه به همین زودي خواهد آمد[1] می‌گوید: دربارهٔ خصوص علی، هیچ آیه‌اي از قرآن نازل نشده است...

گروه غفلت زدگان را این حقیقت فراموش شده است که: هرگاه حکمي به عنوان عموم صادر شود. به طوریکه در یك جریان طبیعی قرارگیرد تا دیگران را به آوردن نظیرش تشویق، یا از آوردن شبیهش بازدارد، خصوصاً که موضوع را با خصوصیات مورد، بر حسب تطبیق خارجی معین کنند، بلیغتر و برای صدق قضیه کلی، بر آن فرد، از توجه سخن راساً به سوی او، مؤکدتر است و برای آن نظائر فراوانی در قرآن کریم وجود دارد، و اینك چند نمونهٔ آن:

۱ - اَلَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللهَ فَقِیرٌ وَ نَحْنُ اَغْنِیاءُ[2]: آنها که گفتند خدا فقیر است و ما بی نیاز - حسن گوید: گویندهٔ این سخن حیی بن اخطب است. وعکرمه وسدّی ومقاتل و محمدبن اسحاق گویند. او فنحاص بن عازوراء بوده است، خازن گوید این سخن را هرچند یك نفر یهودی گفته ولی چون همه آنها به این سخن راضی

---

۱ - وقتی به بحث از جعلیات کتاب البدایه و النهایه میرسیم.

۲ - آیهٔ ۱۸۱ آل عمران

بودند، سخن به همهٔ آنها نسبت داده شده است. مراجعه کنید به تفسیر قرطبی ۴ر۲۹۴، تاریخ ابن کثیر ۱ر۴۳۴ تفسیر خازن ۱ر۳۲۲.

۲ ـ وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ... ۱ : پاره‌ای از آنها کسانی هستند که پیامبر را آزارداده می‌گویندا وگوش محض‌است. این آیه دربارهٔ مردی ازمنافقان نازل شده‌که عبارتست از: جلاس‌بن سوید یانبتل‌بن حارث یاعتاب‌بن قشیر، مراجعه کنید تفسیر قرطبی ۸ر۱۹۲، تفسیرخازن ۲ر۲۵۳، الاصابه۳ر۵۴۹.

۳ ـ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ.. ۲ : از بردگانتان آنها که مایل به بستن قرار داد «مکاتبه»اند باآنهاقرارداد بندید مشروط به‌اینکه درآنها خیری دانسته باشید. این‌آیه در بارهٔ صبیح مولی حویطب بن عبدالعزی نازل شد. وی‌گوید: من غلام حویطب بودم از او خواستم بامن قرارداد مکاتبه[۳] به‌بندد. آنگاه در بارهٔ من این آیه نازل شد: والذین یبتغون‌الکتاب. این روایت را ابن منده و ابونعیم و قرطبی به‌نقل تفسیر قرطبی ۱۲ر۲۴۴، اسدالغابة ۳ر۱۱، الاصابه۲ر۱۷۶ نقل کرده‌اند.

۴ـ إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا...۴ «آنان‌که اموال یتیمان‌رابه بیداد می‌خورند، تنها آتش در شکم خود کرده‌اند.»

مقاتل بن حبان گوید: این آیه در بارهٔ مرثدبن زیدالغطفانی نازل شده.

مراجعه کنید تفسیر قرطبی ۵ر۵۳، الاصابه۳ر۳۹۷

۵ ـ لَا يَنْهَاكُمُ اللهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ..۵

۱ ـ آیهٔ ۶۱ توبه

۲ ـ سورهٔ نور آیه ۳۳.

۳ ـ قرارداد مکاتبه، قراردادی است بین برده ومولاکه با پرداخت قیمت خود پس‌از مدتی خود را از مولا خریده آزاد گردد.

۴ ـ نساء آیه ۱۰

۵ ـ ممتحنه: ۸

« خداوند شما را نهی نمی‌کند ، در بارهٔ کسانیکه با شما نمی‌جنگند و از خانه‌هاتان بیرون نمی‌کنند ، که با آنان به نیکی رفتار کنید .»

این آیه در بارهٔ اسماء بنت ابی بکر نازل شد ، زیرا ، مادرش قتیله بنت عبدالعزی ، با هدایائی در حالیکه مشرك بود در مدینه به او وارد شد . اسماء گفت من هدیه‌ای از تو نمی‌پذیرم و نباید بخانهٔ من وارد شوی تا از رسول خدا (ص) اذن دریافت کنم . وقتی از پیغمبر پرسید ، خداوند این آیه را نازل کرد . پیغمبر دستور داد به منزلش او را واردکنند و هدیه‌اش را بپذیرد و از احترام ونیکی نسبت به او دریغ ننماید .

این حدیث را بخاری ، مسلم ، احمد ، ابن جریر و ابن ابی حاتم بر طبق تفسیر قرطبی ۱۸ر۵۹ ، تفسیر ابن کثیر ۴ر۳۴۹ و تفسیر خازن ۴ر۲۷۲ نقل کرده‌اند.

۶ - یٰا اَیُّهَا الرَّسُولُ لاٰ یَحْزُنْكَ الَّذِینَ یُسٰارِعُونَ فِی الْکُفْرِ مِنَ الَّذِینَ قٰالُوا آمَنّٰا بِاَفْوٰاهِهِمْ ۱ :

«ای پیامبر آنانکه به سوی کفر میشتابندولفظاً ایمان ، ابراز داشته‌اند ، نباید باعث اندوه تو شوند».

مکی در تفسیرش گوید : این آیه دربارهٔ عبدالله بن صوریا نازل شده است . تفسیر قرطبی ۶ر۱۷۷ ، الاصابه۲ر۳۲۶.

۷ - قٰالَ الَّذِینَ لاٰیَعْلَمُونَ لَوْلاٰ یُکَلِّمُنَا اللهُ اَوْ تَأْتِینٰا آیَةٌ . . ۲ :

«گفتند چرا خدا با ماحرف نمی‌زند و یا نشانی‌را که ما می‌خواهیم برای ما نمی‌آورد » .

این آیه در مورد رافع بن حریملة نازل شد و محمد بن اسحاق از ابن عباس

---

۱ - مائد : ۴۱

۲ - بقره : ۱۱۸

روایت کرده که گفت : رافع به پیغمبر خدا (ص) گفت : یا محمد اگر چنانکه میگوئی رسول خدائی پس بگو خدا خود با ما سخن گوید تا کلامش را بشنویم خداوند در این مورد ، آیه فرستاد. تفسیرابن کثیر ۱ر۱۶۱

۸- اَلَّذِینَ هاجَرُوا فِی اللهِ مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا لَنُبَوِّ ئَنَّهُمْ فِی الدُّنْیا حَسَنَةً۱ :

«آنان که در راه خدا پس از ستم‌ها که دیده مهاجرت کردند ، آنان را در این دنیا در جایگاه خوبی مستقر خواهیم کرد» .

ابن عساکر در تاریخش ۷ر۱۳۳ از طریق عبد الرزاق از داود بن ابی هند ، آورده است که آیه درمورد ابی جندل ابن سهیل عامری نازل شد و قرطبی در تفسیرش ۱ر۱۰۷ این قول را از جملهٔ اقوال وارد در آیه ، ذکر کرده است .

۹- إِنَّ الَّذِینَ یَتْلُونَ کِتابَ اللهِ وَ أَقامُوا الصَّلوةَ وَ أَنْفَقُوا مِمّا رَزَقْناهُمْ۲ :

« کسانی که کتاب خدا را خوانده ، نماز بپا می‌دارند و از آنچه آنان را روزی کردیم انفاق می‌کنند .. »

این آیه دربارهٔ حصین بن مطلب بن عبد مناف نازل شده مراجعه کنید الاصابه ۱ر۳۳ .

۱۰ - وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْاِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ ..

« سوگند به عصر که انسان در زیانکاری است مگر کسانیکه ایمان آورده کارهای شایسته انجام دهند و به حق و صبر سفارش کنند »

از ابی بن کعب روایت است که گوید : سورهٔ والعصر را بر پیامبر(ص) خواندم و گفتم :پدر ومادرم به فدایت ، تفسیرش چیست ؟ گفت : و العصر : سوگندی است از خدای ، به آخر روز ، که انسان : ابوجهل بن هشام ، در زیانکاری است مگر کسانی که ایمان آورده‌اند : ابو بکر صدیق و کارهای شایسته کردند : عمر بن خطاب و بهمدیگر سفارش به حق کردند : عثمان بن عفان ، وسفارش به شکیبائی کردند :علی بن ابیطالب .

---

۱ ـ نحل : ۴۱

۲ ـ فاطر : ۲۹

مراجعه کنید به‌ریاض النضرة ۱ر۳۴

امینی گوید : ما ، براین تأویلات تحریف آمیز و مردود با این قوم به‌عنوان موافق کف نمی‌زنیم ولی این مطالب را برای اقامه حجت ، از طریق خودشان بر - آنان می‌آوریم .

۱۱- إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَناً قَلِيلاً أُولئِكَ لَاخَلاقَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ .. ۱ :

«کسانیکه پیمان با خدا وسوگندهای خودرا به پول ناچیزی معامله‌می کنند اینان در آخرت نصیبی نخواهند داشت» .

این آیه دربارهٔ عبدان بن اسوع حضرمی نازل شده . این مطلب را مقاتل در درتفسیرش به‌نقل«الاصابه» ۳ر۵۱اظهار کرده است .

۱۲ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي‌الأَمْرِ مِنْكُمْ۲:

«ای کسانی که ایمان آورده اید خدای را فرمان برید و پیامبرش را اطاعت کنید و اولی الامری که ازخودتان است» .

بخاری در صحیحش در کتاب تفسیر ۷ر۶۰ و احمد در مسندش ۳۳۷ و مسلم‌در صحیحش به نقل تاریخ ابن عساکر ۷ر۳۵۲ وبنا به تفسیر قرطبی ۵ر۲۶۰ و دیگران گویند نزول‌این آیه یاایها الذین آمنوا دربارهٔ عبدالله بن حذافة السهمي ، است .

۱۳ - يَقُولُونَ هَلْ لَنا مِنَ الأَمْرِ مِنْ شَيءٍ قُلْ إِنَّ الأَمْرَ كُلَّهُ للهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ... ۳:

« میگویند آیا از فتح‌برای مانصیبی‌خواهد بود ، بگو فتح و نصرت همه‌اش از آن‌خدا است دردل خود چیزهائی را پنهان میدارند تابرتو آشکار نشود می‌گویند اگرما را نصیبی از فتح بود اینجا کشته نمی‌شدیم ..»

۱- آل عمران : ۷۷

۲- نساء : ۵۹

۳- آل عمران : ۱۵۴

گوینده عبدالله بن ابی بن سلول ، رأس منافقان است و در بارهٔ او این آیه نازل شده است .

ابن ابی‌حاتم از طریق زیر نقل می‌کندکه آیه : در بارهٔ معتّب بن قشیر نازل گردیده است . مراجعه کنید تفسیر قرطبی ۲۶۲ر۴ ، تفسیر ابن‌کثیر ۴۱۸ر۱ ،تفسیر الخازن ۳۰۶ر۱

۱۴ ـ اَلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ ۱ :

« کسانی به مردم گفتند ، مردم برای شما متحد شدند» مراد از ناس‌اول نعیم بن مسعود اشجعی است ، نسفی درتفسیرش[1] گوید :

از این لفظ جمع ، مراد یکی است ، یا او را پیروانی بوده است که مانند‌او تأخیر و درنگ می‌کردند . و خازن گوید : از لفظ عام ، ارادهٔ خاص شده است.

ابن مردویه به اسنادش ازابی‌رافع آورده که نبی اکرم (ص) علی را باعده‌ای به دنبال ابوسفیان فرستاد ، مردی از اعراب خزاعه آنان را دید و گفت : قوم برای شما دست به اتحاد زده‌اند . گفتند :

حَسْبُنَا اللهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.

آنگاه دربارهٔ آنها این آیه نازل شد. تفسیر قرطبی ۲۷۹ر۴، تفسیرابن‌کثیر ۴۳۰ر۱ ، تفسیرخازن ۳۱۸ر۱ .

۱۵ ـ يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ ۲ :

«از شمادربارهٔ کلاله (خواهران و برادران)اظهارنظر می‌خواهند بگوخدای نظر می‌دهد »

دربارهٔ جابربن عبدالله انصاری نازل شده ، او بود که اظهار نظر میخواست و می‌گفت این آیه دربارهٔ من نازل شده است .

تفسیر قرطبی۲۸ر۶ ، تفسیرخازن وتفسیر نسفی حاشیهٔ تفسیرخازن ۴۴۷ر۱ .

۱ـ آل عمران : ۱۷۳

۲ـ نساء : ۱۷۶

۱۶ - یَسْأَلُونَکَ ماذا یُنْفِقونَ قُلْ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَیْرٍ ... ۱ :

« از تو می‌پرسند چه چیز انفاق کنند بگو هر چیزی که انفاق کنید . . » .

دربارهٔ عمروبن‌جموح نازل‌شده ، او پیرمردی بزرگ و ثروتمند بود ، گفت یا رسول‌الله چه چیز بهتر است تصدق کنیم ؟ و برچه کسی انفاق نمائیم ؟ پس این آیه نازل شد . تفسیر قرطبی ۳ر۳۶ ، تفسیر خازن ۱ر۱۴۸

۱۷ - وَهُمْ یَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ یَنْأَوْنَ عَنْهُ ۲:

« کفار مردم را از پیروی پیامبر نهی کرده وخود از او دوری می‌کنند » .

قوم را عقیده چنانست که این آیه دربارهٔ ابی‌طالب نازل شده و تفصیل آن را درجلد ۸ ص ۸۰۳ متن عربی‌بیان داشته‌ایم .

۱۸ - لاتَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حادَّاللهَ وَرَسُولَهُ۳:

«قومی را مؤمن به خدا و روز قیامت نمی‌یابی که در عین حال به آنان‌که از خدا ورسولش روگردانند ، مهربان باشند .

در مورد ابی عبیدهٔ جراح که پدرش در جنگ بدر کشته شد نازل گردید یا دربارهٔ عبد الله بن ابیّ ، تفسیر قرطبی ۱۷ر۳۰۷ ، نوادر الاصول‌حکیم ترمذی ۱۵۷

۱۹ - وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صالِحاً وَ آخَرَ سَیِّئاً ..۴:

« و دیگران بگناه خود اعتراف کرده کار شایست و ناشایست را بهم مخلوط کردند . . »

در بارهٔ ابی لبابهٔ انصاری خصوصاً نازل شد . تفسیر قرطبی ۸ر۲۴۲ ، الروض الانف ۲ر۱۹۶

۲۰ - یَحْلِفُونَ بِاللهِ لَکُمْ لِیُرْضُوکُمْ ۵:

۱- بقره : ۲۱۵
۲- انعام : ۲۶
۳- مجادله : ۲۲
۴- توبه : ۱۰۳
۵- توبه : ۶۲

« برای شما بخدا سوگند یاد می‌کنند تا رضایت شما را جلب کنند » .

مردی از منافقان گفت بخدا سوگند اینان از نیکان و اشراف مایند وهرگاه آنچه محمد می‌گوید حقیقت داشته باشد باید اینان از الاغها بد تر باشند ، یکی از مسلمین این جمله را شنید و گفت : بخدا سوگند آنچه محمد می‌گویدحق است و تو بد تر از الاغی . مرد شکایت او را نزد پیامبر برد و پیغمبر او را احضار کرد ، فرمود : برای چه این سخن را بر زبان راندی ؟ اوشروع به لعن ونفرین کرد و بخدا سوگند خوردکه من چنین نگفته‌ام . مردمسلمان گفت خدایا ، راستگو را تصدیق ، ودروغ گو را ، تکذیب کن . این آیه آمد .

تفسیر قرطبی ۸ر۱۹۳ ، تفسیرابن‌کثیر۲ر۳۶۶

***

۱۲ ـ گوید : رافضیان نمی‌توانند ایمان علی و عدالتش‌را ، واینکه اواز اهل بهشت است ثابت کنند تا چه رسد به امامتش ، مگر وقتی‌که امامت ابوبکر ،عمر و عثمان را بپذیرند زیرا اگر بخواهند این‌امتیازها را برای علی ثابت‌کنند ، دلیلی با آنها موافق‌نمی‌شود چنانکه مسیحی اگر بخواهد نبوت مسیح را ثابت‌کند بدون پذیرفتن‌دین محمدهیچگونه دلیلی بااوهمراه نخواهد بود. جلد اول ص۱۶۲منهاج السنه

پاسخ ـ ای روزگار من هر روز ترا با شگفتی‌های تازه‌تری می‌بینم !

کاش می‌دانستم چه موقع ایمان و عدالت علی ، احتیاج به برهان و استدلال پیدا کرده است ؟ و او در چه زمانی کافر بوده تا موضوع ایمان آوردنش مطرح باشد ؟ و آیا در آغاز اسلام برای پیغمبر برادری‌که با او همکاری کند غیر از علی کسی بود ؟ آن وقتی که دیگران که نام آنها را برده ، هنوز اسلام نیاورده بودند . آیا اسلام بدون شمشیر و نیزهٔ او می‌توانست برپای خود به ایستد ؟ آیا لشکرشرك جز برائر قدرت وصولت او ممکن بود منهزم شود ؟ آیا زنگار شبهه و کفر جزبه بیانات و براهین او زدوده شد ؟ آیا خدای بزرگ کعبهٔ بیت الحرام را از آلودگی بت‌ها ، جز بدست شریف او پاك گردانید ؟ آیا خدا درقرآن خاندانی را از پلیدی

پاکیزه نگردانیدکه بعد از رسول خدا او بزرگ آن خاندان باشد ؟ آیا کسی وجود دارد غیر از او که به نص قرآن کریم نفس رسول الله باشد ؟ آیا چه کسی خود را درلیلةالمبیت جز او به رضای خدا فروخته است ؟ آیا کسی از مؤمنان وجود دارد که مانند رسول خدا به نفس آنان از خودشان اولی باشد غیر از او ؟ نه والله .

احادیث شیعه در همهٔ این مطالب متواتر است و این احادیث است که شیعه را ملزم به اعتراف به اینهمه فضیلت برای علی کرده است . ولی شیعه چون با دیگران در مقام استدلال بر آید به احادیث اهل سنت استدلال می کند زیرا دلیل باید برای طرف مقابل ، الزام آور باشد بدون اینکه شیعیان درمقام ثبوت وواقع احتیاج به این ادله داشته باشند . و در حقیقت روش رسمی استدلال همین است نه روشی که علمای اهل سنت می پیمایند که در تمام موضوعات به کتب علماشان و احادیثشان استدلال می کنندکه خارج از اصول محاجّه ومناظره است .

و کاش من میدانستم میان عدالت و ایمان علی و ایمان و عدالت دیگران چه ملازمه‌ای وجود دارد؟ آیا آنان را با علی نفس واحدی می‌پندارد که آن نفس قابل تبعیض نیست و یا گمان می کند روح واحدی بر همهٔ آنها جریان دارد ، و از یك ایمان یا کفر متأثر اند ؟

و آیا این ملازمه ابتکاری مولود ابن تیمیه ، بر اصحاب و تابعین شیعی و بعد از آنها بر پیشوایان شیعه از ائمه ، علماء بزرگان آنها در قرون گذشته با مناظرات و استدلالها و احتجاجهای مذهبی فراوانشان در مجالس و محافل ، مخفی مانده یا مخالفانشان در دفاع از رجال و مبادی‌شان ، آن را فراموش کرده‌اند ؟ !

اینها همه ، هیچکدام نبوده است ، تنها این مرد خوشش می آید رافضیان را به مسیحیان تشبیه کرده باشد و بین علی و ایمان معاویهٔ حقه باز ، و یزید فاسق و فاجر ، و جنایتکاران مستبد بنی‌امیه و هتّاکان بنی عباس ، رابطه بر قرار سازد . و این را نهایت درجه علم ، دین ورع و ادب خود میداند .

۱۳ ـ درجلد ۲ر۹۹ کتابش بزرگ مرد امت نصیرالملة و الدین خواجهٔ طوسی و پیروان او و همه رافضیان را به انواع هتاکی ومعاصی علنی ، از قبیل ضایع ساختن نماز، وارتکاب محرمات، وحلال دانستن حرمات الهی، وبی مبالاتی در امرمشروبات الکلی و فحشاء ، حتی در ماه رمضان ، و ترجیح شرك برعبادت خدا، نسبت می‌دهد. و اینگونه کارها و امثال آنها را ازحالات دائمی رافضیان می‌شمارد . اعمال ورفتاری که هرکاوشگری می‌داند دروغ و خیال محض بیش نیست تا به وسیله اشاعه فحشاء بین مسلمانان ، شیعه را بدنام کنند . وخدای بزرگ داوری است صریح و قاطع روزی که میزان اعمال نصب کرده از سخنان هرکس جویا خواهد شد .

وَ مایَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إلاَّ لَدَیْهِ رَقیبٌ عَتیدٌ .

هر سخنی که از دهان برآید فرشتهٔ برای ثبت و ضبط مهیاست .

۱۴ ـ گوید : مشهورترین کسانی که مرتد شدند ، دشمنان ابی‌بکرالصدیق (رضی اللّٰه‌عنه) وپیروانشان مانند مسیلمه و تابعان او ودیگرانند . و رافضیان اینان را دوست دارند، چنانکه بسیاری از بزرگانشان مانند این‌امامی مذهب (علامه‌حلی) ودیگران گفته‌اند . رافضیان اهل ردّه را برحق می‌دانند ، و می‌گویند ، ابوبکر صدیق آنان رابناحق کشته است ۲ر۱۰۲ منهاج .

پاسخ ـ کاش‌کسی پیدا می‌شد از این مرد می‌پرسید کی به اوخبر داده است که رافضیان ، مسیلمه و طرفدارانش را دوست می‌دارند ، در حالیکه هنوز او را دروغگو نامیده ، مسیلمه کذّابش می‌گویند و اعمالش را افتضاح تلقی می‌کنند و شیعه از دروغهایش به تفصیل یادکرده‌است . شیعیان نبوت را درانحصارخاتم پیغمبران محمد سید الانبیاء (ص) دانسته ، هرمدعی نبوتی غیر ازاو را کافر می‌دانند .

چه خوب بود بزرگانی که این سخن خلاف واقع را از آنها نقل کرده به ماشان می‌داد ، آیا او آنها را با این عقیده دیده است ؟ چرا نام آنها را یادنکرده؟ و چرا از آنها اسمی نیاورده ، اصولا او که به نقل از آنها ، اطمینان ندارد ، و

پیوسته به بدگوئی آنان می‌پردازد، پس شاید در کتابهایشان دیده است ؟! این کتابها کدام است ؟ کجا است ؟ از کی‌است ؟ اما کتابهای بزرگ پیشوای آنها علامهٔ حلی در علم کلام وعقائد همه موجوداست چه آنها که خطی است وچه آنهاکه چاپی است آیا در کدامیك از آن کتابها این تهمت را می‌توان یافت بلی تنها در قوطی‌عطاری دشمنی‌های ابن‌تیمیه ودرصندوق‌بدبینی‌های او ، یعنی کتاب تهمت نامه‌اش . بارالها تنها نزد توشکایت میکنیم. اللّهم الیك المشتکی .

۱۵ ـ می‌گوید : او (علامهٔ حلی) مطالب دروغی که نمایندهٔ جهل گویندهٔ آنست آورده مثل این سخن که « هل‌أتی » در حق آنان (اهل‌بیت) نازل گردیده با اینکه هل‌اتی به اتفاق علماء از سوره‌های مکی است ، و علی بعد از هجرت با فاطمه ازدواج کرده و حسن و حسین بعد از نزول هل اتی به دنیا آمده‌اند . پس این سخن که سوره در شأن آنها نازل شده از دروغهائی است که برهرکس کمترین علمی به نزول قرآن و احوال اهل بیت داشته باشد پوشیده نمی‌ماند .

پاسخ ـ نادانی این مرد به یك باب و دو باب محدود نیست، او چنانکه در عقائد نادان است ، در فرق اسلامی ، در سیره و احکام ، در حدیث ، همچنین در علوم قرآن ، نادان است و نمی‌داند مکی بودن سوره ، منافی آن نیست که برخی آیاتش در مدینه نازل شده باشد و بالعکس . واین امر در همهٔ سوره های قرآن جاری است چنانکه در جلد ۲ ص ۱۵۴ همین کتاب بیان شد و مقصود ابن الحصار که گوید : « از هر سورهٔ مکی یا مدنی آیاتی مستثنی می‌باشد » همین است[۱]

ثانیاً مطمئن‌ترین راه برای اینکه بدانیم سوره ای مکی یا مدنی است ، مراجعه‌به روایات فراوانی‌است که شأن نزول آن به اسناد مستفیض ومتعدد رسیده است، نه‌استنادبه‌سخنان‌بی‌مدرك‌وبدون سند . ما درهمین‌مجلدص۱۹۰ـ۱۹۷ به‌بخش مهمی از کسانی که این حدیث را نقل کرده اند ودر برابر آن پذیرش خود را اعلام

۱ ـ الاتقان ۱ر۲۳

نموده اند ، اشاره کردیم تا ثابت کنیم ، این ازدروغهای رافضیان نیست و دلیل بر نادانی ناقلش نمیشود ، نمیتوان به دانشمند بزرگ ماعلامهٔ حلّی ، و نه برپیروانش از این بابت حمله کرد . واگر درنقل این حدیث در ذیل آیه ایرادی وجود دارد ، علامهٔ حلی ، وبزرگان اهل سنت ، در این باره یکسانند .

ثالثاً عقیده به‌مکی بودن سورهٔ « هل اتی » نه تنها مورد اتفاق همهٔ علمانیست بلکه اکثریتشان بنا برنقل خازن (در تفسیرش ۴ر۳۵۶) از مجاهد وقتاده وجمهور ، برخلاف آن ، نظر می‌دهند .

ابوجعفر نحّاس درکتاب خود « الناسخ والمنسوخ » ازطریق حافظ ابی حاتم ازمجاهد از ابن عباس حدیثی دربارهٔ تفکیك آیات مدنی ، از مکی قرآن آورده ، که درآن گوید :

و ـ المدثر تاآخرقرآن‌مکر «اذا زلزلت» ، «اذا جاء نصرالله» ، «قل‌هوالله‌احد» «قل‌اعوذ برب‌الفلق» «قل اعوذ برب الناس » ، همه درمدینه نازل شده اند . ودربین اینها سورهٔ هل اتی می باشد . ونیز سیوطی در ، الاتقان ۱/ ۱۵ پس از نقل حدیث گوید : این چنین به تفصیل روایت کرده اند واسنادش بسیار خوب . ورجالش همه مورد وثوق ، واز علمای مشهور عربیت اند .

حافظ «بیهقی» در «دلائل النبوة » به اسنادش‌ازعکرمه ، وحسین‌بن ابی‌الحسن حدیثی درمکی ومدنی بودن سوره‌هاآورده اندکه‌درآن یکی‌از سوره‌های مدنی را ، سورهٔ هل اتی شمرده است [۱] .

وابن الضریس در «فضائل القرآن» ازعطا روایت‌کرده : سورهٔ انسان (هل‌اتی) از سوره های مدنی است [۲] .

خازن درتفسیرش ۱ر۹ آنرا از سوره های نازل درمدینه ، شمرده است .

---

۱ ـ الاتقان ۱ر۱۶ .

۲ ـ الاتقان ۱ر۱۷ .

واین همه قرآنهای موجود دنیا است اعم ازخطی وچاپی آن بآشکارا حقیقت را به شما خبرمی دهند. همه اتفاق دارند بر مدنی بودن سورهٔ هل اتی ، پس باید گفت اگرپندار ابن تیمیه درست باشد ، امت اسلامی اجماع کرده اند برخلاف اتفاق علماءِ ؟!

« فَما مِنكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حاجِزِين . وَ إِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ . وَ إِنّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنكُمْ مُكَذِّبِينَ » ۱ .

رابعاً کسانی که معتقدند در آن سوره یك یاچند آیهٔ مکی وجود داردمانند حسن ، عکرمه ،کلبی ، ودیگران ، تصریح می کنندکه آیات مربوط به قصهٔ اطعام طعام ، مدنی است .

خامساً هیچ ملازمه‌ای بین مکی بودن سوره ونزول آن قبل ازهجرت ،وجود ندارد زیرا ممکن است درحجة الوداع نازل شده باشد باتوجه به اینکه از کلمهٔ « اسیراً » ارادهٔ عموم شده وبه هر مؤمنی که شامل مملوك هم باشد اطلاق می گردد ، چنانکه ابن جبیر ، حسن ، ضحاك ، عکرمه ، عطاوقتاده گفته‌اند وابن جریر وگروه دیگری آن را برگزیده‌اند (واینگونه اسیران در مدینه بعد از هجرت یافت می شدند نه‌قبل از آن در مکه) .



۱۶ ـ می گوید : گفتار او (علامه حلّی) مبنی براینکه آیهٔ .
قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى ۲ .

محبت اهل بیت را واجب میکند ، غلط است دلیلش اینست که آیه مکی است و آن روز علی‌هنوز بافاطمه‌ازدواج نکرده واولادی بهم‌نرسانده بود ۲ر۱۱۸

و درص ۲۵۰ گوید : اماسخن او (علامه حلی) که گوید : خدا دربارهٔ آنها قل لااسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی » را نازل‌کرده است ، این دروغ است،

۱ ـ الحاقه ۶۹ ـ ۷۱ . شما هیچکدام مانع قرآن نتوانید شد ، قرآن مایهٔ پند پرهیزگاران است ، البته مامیدانیم برخی از شما آنرا تکذیب میکنند .
۲ ـ شوری : ۴۲ (بگو از شما مزدی بررسالتم جز دوستی اقربایم نمیجویم) .

زیرا این آیه در سورهٔ شوری است وسورهٔ شوری بی تردید مکی است وقبل از ازدواج علی بافاطمه ، وقبل از تولد حسن وحسین ، نازل شده است (تاآنجاکه گوید) گروهی از مصنفان اهل سنت وجماعت وشیعیان طرفدار احمد ، ودیگران حدیثی از پیغمبر اکرم (ص) نقل کرده‌اند که وقتی : این آیه نازل شد اصحاب گفتند یا رسول الله اینان کیانند ! فرمود : علی وفاطمه ودوفرزندشان ، واین حدیث به اتفاق حدیث شناسان دروغ است دلیلش اینکه ، آیه به اتفاق اهل علم درمکه نازل شده، زیرا سورهٔ شوری همه‌اش مکی است بلکه تمام سوره‌هائی که ال حمیم دارد همه مکی می باشند .

آنگاه تاریخ تولد دوسبط پیغمبر حسن وحسین را برای اثبات علم واطلاعش نسبت به تاریخ به تفصیل بیان کرده است .

پاسخ ـ اگر درکتاب این مرد ، جزاین تقلب وتزویرها نسبت به اجر صاحب رسالت ، وسخنان دروغ ونسبت‌های باطل وتهمت‌های صریحش در این باره نبود ، برای عار وننگ اوکافی بود .

هیچکس به مکی بودن آیه تصریح ندارد ، تاچه رسد به اتفاق دروغین اهل علم ، تنها این گمان از آنجا برای مردك حاصل شده‌است که اطلاق مکی بر سوره شده است ، حق سخن را ، در ج۲ر۱۵۴ ـ ۱۵۸ این کتاب ودرهمین مجلد۲۷۴ ـ ۲۷۶ ایراد کردیم .

وتکذیب این ادعا که سورهٔ شوری همه‌اش مکی است به وسیله استثنای مفسّران از مکی بودن چهار آیه :

اَمْ یَقُولُونَ افْتَریٰ عَلَی اللهِ کَذِباً ـ تاقول خدای تعالی ـ « خَبِیرٌ بَصِیرٌ » صورت میگیرد وبقول برخی دیگر استثنای چند آیهٔ .

« وَالَّذِیْنَ اِذٰا اَصٰابَهُمُ الْبَغْیُ » تا « مِنْ سَبِیلٍ » ۱ .

---

۱ ـ تفسیرخازن ۵ر۹۴ الاتقان ۱ر۲۷ .

تاچه رسد ، به استثنای مکی بودن آیۀ مودت .

وقرطبی در تفسیرش ۱۶ر۱ ونیشابوری درتفسیرش ، وخازن در تفسیرش ۴ر۴۹ وشوکانی در «فتح القدير» ۴ر۵۱۰ ودیگران از ابن عباس وقتاده ، تصریح کرده‌اند که سورۀ شوری جز چهار آیه آن که اولش «قُلْ لا اَسْألکم عَلَیه اَجراً» می‌باشد ، مکی است .

امّا در بارۀ اینکه آیه درشأن علی وفاطمه و فرزندانشان نازل گردیده و مودت آنان را واجب کرده ، این‌مطلب ازمختصّات علامۀ حلّی وملت شیعی او نمی باشد ، بلکه اتفاقی تمام مسلمانان جزافراد نایابی‌ازطرفداران روح اموی مانند ابن تیمیه و ابن کثیر است . هیچ خواننده ای برخورد به چنین اتفاق دروغین حدیث شناسان‌نکرده ونخواهدکرد. ای کاش‌این‌مرد مارا به‌پاره‌ای از این اجماع کنندگان یابر یکی ازتألیفاتشان، یابرپاره‌ای‌ازکلماتشان رهبری می‌کرد. مادر ۲ر۳۰۶ـ ۳۱۱ متن‌همین‌کتاب به اندازۀ کافی ورساازگروهی از حفاظ ومفسران بزرگ قوم حدیث را نقل کردیم ازقبیل :

امام‌احمد	ابن المنذر
ابن‌ابی حاتم	طبری
طبرانی	ابن مردویه
ثعلبی	ابوعبدالله الملّا
ابوالشیخ	نسائی
واحدی	ابو نعیم
بغوی	بزّار
ابن المغازلی	حسکانی
محب الدین	زمخشری
ابن عساکر	ابوالفرج

حموینی	نیشابوری
ابن‌طلحه	رازی
ابوالسعود	ابوحیان
ابن‌ابی‌الحدید	بیضاوی
نسفی	هیثمی
ابن الصّباغ	کنجی
مناوی	قسطلانی
زرندی	خازن
زرقانی	ابن حجر
سمهودی	سیوطی
صفوری	صبّان
شبلنجی	حضرمی
نبهانی	

و گفتار امام شافعی در این باره معروف است که گوید:

يا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللهِ حُبُّكُمُ — فَرْضٌ مِنَ اللهِ فِي الْقُرآنِ أَنْزَلَه

كَفاكُمُ مِنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنَّكُمُ — مَنْ لَم يُصَلِّ عَلَيْكُم لاصَلوةَ لَهُ:

« ای خاندان رسول الله، دوستی شما در قرآن از جانب خدا، واجب شده است.

در عظمت قدر وجلالت منزلت شما این بس که هرکس بر شما درود نفرستد نمازش پذیرفته نیست»

این دو بیت را ابن حجر در الصواعق ۸۷، زرقانی در شرح المواهب ۷٫۷، حمزاوی مالکی در «مشارق الانوار» ۸۸؛ شبراوی در «الاتحاف» ۲۹، الصّبان در الاسعاف ۱۱۹، آورده‌اند.

وعجلونی[1] در «کشف‌الخفاء» ۱٫۱۹۱ گوید در این باره من شعری به این‌مضمون افزوده‌ام:

«همانا دودمان پیغمبر از آنجا به شریفترین افتخارات، نائل آمده‌اند که منسوب به پیغمبر پاك و خوش نامند»

«دوستی آنان برهرمؤمنی به اشارهٔ خدا در قرآن واجب شده است»

«وهرکس جز آنان ادعای انتساب به پیغمبر کند ملعونی است که زشتترین گناهان را مرتکب شده»

«از میان‌دودمان پیغمبر، نسل شریف زهرا به تاج‌هائی از سندس خضر(دیبا و ابریشم سبز) اختصاص‌یافته‌اند».

«وآنان رااز اشتباه درخصائصشان، چهره‌های درخشنده‌تراز ماه وخورشیدشان بی نیاز می‌کند»

«بنابر عقیدهٔ سیوطی مانعی نیست که دیگران‌هم لباس سبز برتن بپوشند»

«ولی به تحقیق پیوسته از غیر سیوطی حرمت آن لباس بردیگران، این مسئله باتتبع دانسته خواهد شد».

امّا دربارهٔ اینکه ازدواج علی با فاطمه (ع) از حوادث دوران مدینه است، و مابا آن‌مردموافق باشیم که آیه، در مکه نازل شده، گوئیم هیچگونه‌ملازمه‌ای بین تطبیق آیه با آنان و اولادشان، و تقدّم ازدواج بر نزول آیه، وجود ندارد چنانکه منافاتی بین نزول آیه، دربارهٔ آنان و تأخّر وجود فرزندانشان، فرضاً مشاهده نمی‌گردد؛ زیرا جای تردید نیست که هر دو بزرگوار، علی و فاطمه از نزدیکان پیغمبر به نسبت عمو زادگی و فرزندی بوده‌اند و فرزندانشان در تقدیر علم ازلی الهی از آنها آفریده شده چنانکه در علم الهی پیوند ازدواجشان منعقد بوده است و برای تحقق حکمی به عنوان ملاکی عام‌که شامل حاضران.و آیندگان‌گردد،

---

۱ - شیخ اسماعیل بن‌محمد عجلونی جراحی متوفی ۱۱۶۲ ترجمه او را در «سلك الدرر» مرادی ملاحظه کنید.

وجود موضوع فعلی، لازم نیست بلکه هرگاه موضوع پیدا کرد هرجا و هروقت باشد حکم مزبور خودبخود بدان کشیده می‌شود.

گذشته از این ممکن است آیه در حجة الوداع در مکه نازل شده باشد وقتیکه علی با فاطمه ازدواج کرده و حسن و حسین زاده شده بودند. و هیچگونه تلازمی بین نزول مکی و قبل از هجرت بودن نازل شدن، وجود ندارد.

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقَّ ۱

۱۷- گوید: و اما حدیث مؤاخات (که علی برادر رسول خدا است) باطل و ساختگی است، زیرا پیغمبر نه باکسی پیمان برادری افکند و نه مهاجران را با هم، و نه انصار را با هم، برادرساخت. ولی او تنها بین مهاجر و انصار پیمان برادری برقرار کرد، چنانکه سعدبن ربیع وعبدالرحمن بن‌عوف رابرادر ساخت و بین‌سلمان فارسی و ابی درداء بر طبق آنچه در روایت صحیح است پیمان برادری افکند ۱۱۹ر۲ منهاج السنه.

پاسخ - قضاوت این مرد به بطلان حدیث مؤاخاة که بین مسلمانان از روز نخست قطعیت داشته، نشانه جهل مرکب او در امر حدیث و سیرت است و اگراین نباشد، دشمنی شدید او را نسبت به امیر المؤمنین (ع) می‌رساند که چون کاری از دستش برنمی‌آمده، به انکار فضائل او پرداخته است.

او گویا برخود حتم کرده است که هر فضیلتی را انکار کند، هرچند به مجرد ادعا باشد، آن را نادیده انگارد. ما در صفحه ۲۰۰- ۲۱۸ همین جلد، قصهٔ برادری را که بین افراد صحابه یك بار قبل از هجرت، و بین مهاجر و انصار بار دیگر بعد از هجرت، صورت گرفت بیان کردیم. و درهر دو نوبت او (ص) تنها با امیرالمؤمنین - (ع) پیمان برادری افکند.

۱- سبا: ۶ (این تنها دانایانند که آنچه از پروردگارت برتو نازل شده است حق می‌پندارند)

این مرد را تنها این بس که در فتح الباری ۷ر۲۱۷ حافظ ابن حجر عسقلانی بعد از بیان این امر که مؤاخات در دو نوبت انجام شد و پس از آوردن پاره‌ای از احادیث آن، گوید: ابن تیمیه درکتاب ردّ بر ابن المطهّر رافضی[1]، عقد برادری بین مهاجرین و مخصوصاً برادری پیغمبر با علی را منکرشده می‌گوید:

«ازآنجا که برادری برای ارفاق بهم دیگروتألیف قلوب با یکدیگر تشریع شده، معنی ندارد پیغمبر با احدی پیمان برادری بسته باشد و نیز برادری مهاجر را با مهاجرچه سوداست» و این اجتهاد به قیاس، در مقابل نص است ونشان نادانی از حکمت برادری در اسلام، زیرا مهاجران با هم در مال وعشیره و نیرو یکسان نبودند پیغمبر بین برتر وفروتربرادری افکند تابرتران به‌فروتران‌ارفاق کنند و از نیروی‌برترفروتر کمک‌گیرد و به همین‌موضوع‌دربرادری‌اش‌باعلی می‌نگریست، زیرا پیغمبر بود که از دوران کودکی پیش از بعثتش، امور علی را به عهده گرفت و تا بعد ازآن کشش پیدا کرد.

همچنین برادری حمزه با زید بن حارثه به خاطر این بودکه آزاد شدهٔآنان بود و این هر دو برادری مورد قطعی است و هر دو هم از مهاجرانند ودر عمرة القضا بهمین زودی به قول زید بن حارثه اشاره می‌کنیم که گفت دختر حمزه دختر برادر من است. و حاکم و ابن عبدالبر بسندحسن ازابی الشعثاء از ابن عباس روایت کرده‌اند که پیغمبر (ص) بین زبیر و ابن مسعود که هر دو مهاجرانند، برادری افکند.

(من می‌گویم) این حدیث راضیاء در«المختارة من المعجم الکبیرطبرانی» نقل کرده و ابن تیمیه تصریح کرده است که احادیث المختارة از احادیث مستدرك صحیح تر و قوی‌تر است وداستان مؤاخات نخستین.... (آنگاه حدیث صحیحش را ازطریق حاکم چنانکه آوردیم بیان‌کرده است).

---

(۱) مقصود همین کتاب منهاج السنه است که اینك در اطراف آن سخن داشتیم

و علامهٔ زرقانی در شرح المواهب ۱ر۳۷۳ پاره ای از احادیث و کلمات وارد در هردو نوبت برادری‌را ذکر کرده وگوید : احادیث زیادی در برادری پیغمبرباعلی آمده آنگاه به پندار ابن تیمیه اشاره کرده و با کلام ابن حجر نامبرده ، آن را مردود ساخته است .

از آنچه خدایتان فرو فرستاده پیروی کنید وجز او صاحب اختیارانی برای خود مجوئید[1] .

۱۸ ـ گوید حدیثی را که او (علامهٔحلی) از پیغمبر (ص) نقل‌کرده :

« اِنَّ فاطِمَةَ اَحْصَنَتْ فَرْجَها فَحَرَّمَها اللهُ وَ ذُرِّیَّتَها عَلی النّار »

(همانا فاطمه ، دامن عصمت خود را حفظ کرد ، خدای هم او و فرزندانش را بر آتش حرام ساخت) .

به اتفاق حدیث شناسان دروغ است و دروغش برای غیر حدیث شناسان نیز آشکار می‌گردد؛ زیرا اینکه فاطمه دامن خود را حفظ کرد . . . قطعاً باطل است ؛ زیرا ساره هم دامن خودرا حفظ کرد و خداوند تمام ذریه‌اش‌رابر آتش حرام نکرد . و نیز صفیه عمّهٔ پیغمبر خدا (ص) جزو آنهاست که دامن خود را حفظ کرد و در ذریهٔ او نیکو کار و ستمکر هر دو با هم وجود دارند وخلاصه آنها که‌دامن‌خود را حفظ کرده‌اند ، کسی جزخداوندآمارشان را نمی‌داند ، فرزندانشان‌برخی‌نیکو کار و برخی فاجرند پاره‌ای مؤمن وپاره‌ای کافر ، ونیز تنها فضیلت و امتیاز فاطمه به حفظ دامن نیست فاطمه در این امربا اکثر زنان مؤمن شریك است . ۲ر۱۲۶

پاسخ ـ شگفتی از این مرد است که پندارد اجماع و اتفاق هرکس ، بدست او بسته است هرگاه تأویل آیه، حدیث، مسئله ، یا عقیده‌ای را نپسندید درهر کدام از اینها ، به گروه دانشمندان بگوید : اتفاق‌کنید آنگاه‌زنده و مرده او را اجابت کنند و او استدلال به اتفاق علماء کند . سوگند بجان حقیقت که هرگاه انسان از

---

۱ ـ اقتباس از آیه ۷ سورهٔ اعراف

دروغ و گفتار بیهوده ممنوع نبود، بیش از آنچه این مرد دروغ و یاوه می‌گوید مقدورش نمی‌بود.

من نمی‌دانم چگونه ممکن است این حدیث، بطلان و دروغش اتفاقی باشد با وجود اینکه گروهی از حفّاظ آن را نقل کرده و بسیاری از آنها که حدیث شناسند اعتراف به صحتش کرده‌اند، کاش او اشاره می‌کرد چه کسی از حدیث شناسان هرچند گمنام باشد حکم به کذب حدیث کرده است، کاش ما را به تألیفاتشان، و کلماتشان رهبری می‌کرد. ولی او احدی را برای این منظور پیدا نکرده لذا اتفاق علما را در خیالش ترتیب داده است.

حدیث را اینان نقل کرده‌اند:

حاکم	خطیب بغدادی	بزّار
ابویعلی	عقیلی	طبرانی
ابن شاهین	ابونعیم	محبّ طبری
ابن حجر	سیوطی	متّقی هندی
هیثمی	زرقانی	صبّان

بدخشی.

وقتی صحت حدیث قطعی شد، دیگر چه ارزشی برای ایراد تراشی با اوهام وتشکیکات بی‌اساس، واستحسانات واهی، واستبعادهای خیالی وجود دارد. چنانکه عادت این مرد نسبت به آن عده از فضائل اهل البیت (ع) که طبعش نمی‌پذیرد همین است آیا چه ملازمه‌ای باید بین حفظ دامن عصمت و حرام شدن آتش بر ذریه، وجود داشته باشد تا ملازمه را، بر اثر نقض به ساره وصفیه و زنان مؤمنه، مردود بدانیم. این خود فضیلتی است مخصوص سیدة نساء فاطمه، مانند فضائل مخصوصهٔ دیگرش، که زنان بافضیلت امثال ساره تامریم وحواء و دیگران از آن محرومند. این عیب نیست اگر ذریهٔ فاطمه را فضیلتی باشد که دیگران نداشته باشند وچه بسیار

نظائری برای آن می‌توان پیداکرد.

علامهٔ زرقانی مالکی در شرح المواهب ۲۰۳٫۳ در نفی این ملازمه گوید: حدیث را ابویعلی وطبرانی وحاکم نقل‌کرده وصحتش رابروایت ابن‌مسعود پذیرفته و شواهدی برصدق آن دارد و اینکه تحریم آتش مترتب برحفظ فرج شده است، از باب اظهار امتیاز مقام اوست در این وصف ودر ضمن اشاره‌ای به مریم بنت‌عمران شده و از حفظ عصمت دامن هم ستایش بعمل آمده است و گرنه ذریهٔ فاطمه بنص روایات دیگر نیز بر آتش حرام‌اند[1].

و مؤید این حدیث، احادیث دیگری است، مانند حدیث ابن مسعود: به این دلیل اورا فاطمه نامیدند که خداوند، او وذریه‌اش را روز قیامت از آتش بریده است[2].

و سخن پیامبر (ص) که به فاطمه فرمود: خداوند نه تو را، و نه احدی از فرزندانت را عذاب نخواهد کرد[3].

و سخن او (ص) به علی: همانا خداوند، تو را و فرزندانت را آمرزید[4].

وگفتار دیگر او (ص) که فرمود: پروردگارم مرا در امر اهل بیتم وعده داده است که هرکدام بتوحید ایمان داشته و رسالتم را بپذیرند، عذابش نخواهدکرد[5].

۱ـ بقیهٔ کلام زرقانی را در ردکتاب «الصراع بین الاسلام والوثنیه» نقل خواهیم کرد.

۲ـ تاریخ ابن‌عساکر، صواعق ۹۶، المواهب اللدنیة به نقل شرحش از زرقانی ۲۰۳٫۳.

۳ـ طبرانی به سندی که رجالش همه مورد وثوقند، نقل کرده، و ابن‌حجر در صواعقش ۹۶، ۱۴۰ صحت آن را تأییدکرده است.

۴ـ این حدیث را طبرانی به سندی که رجالش همه مورد وثوقند و ابن حجر باتأیید صحتش، در صواعق ۹۲ ؛ ۱۰۴ نقل کرده‌اند.

۵ـ این حدیث را حاکم درمستدرک ۱۵۰٫۳، وگروهی دیگر مانند حافظ سیوطی نقل کرده‌اند.

۱۹ـ گوید : این حدیث که گویند رسول خدا (ص) گفته است :

عَلِیٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ یَدُورُ مَعَهُ حَیْثُ دارَ ، وَلَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوْضَ :

«علی با حق و حق با علی است هرکجا او باشد حق بدانسو میگراید و ازهم جدا نمیشوند تادر حوض کوثر بمن بازگردند »

از بزرگترین دروغها و نادانیها است ، زیرا این حدیث را احدی از پیغمبر (ص) نقل نکرده ، نه به اسناد صحیح ، و نه به اسناد ضعیف . و آیا دروغگوتر از او(علامهٔ حلی) کسی پیدا می‌شود که از صحابه و علماء روایت کند که آنان‌حدیثی را روایت کرده‌اند ولی آن حدیث به هیچوجه از احدی از آنها ، معرّفی نشده باشد ؟ بلکه این آشکارترین دروغ‌ها است . اگرگفته می‌شد : بعضی روایت کرده‌اند و قابل قبول هم بود می‌گفتیم ، ممکن است ، ولی این حدیث قطعاً دروغی است که بر پیغمبر (ص) بسته‌اند و سخنی است که پیامبر الهی از آن منزّه است (۱۶۷ ، ۱۶۸ منهاج السنّه)

پاسخ ـ امّا حدیث را گروهی از حفّاظ و بزرگان آنان نقل کرده‌اند از قبیل : خطیب درتاریخ خود ۱۴ر۳۲۱ از طریق یوسف بن محمد المؤدب گوید : حسن بن احمد بن سلیمان السراج برای ما حدیث کرد از عبدالسلام بن‌صالح و او ازعلی‌ـ بن هاشم‌بن برید از پدرش از ابی‌سعید تمیمی از ابی‌ثابت مولی ابی‌ذر که گفت : بر امّ سلمه وارد شدم ، دیدم او گریه میکند و بیاد علی است و می‌گوید : شنیدم که پیغمبر می‌گوید :

عَلِیٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ وَ لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوْضَ یَوْمَ الْقِیامَةِ .

این‌ام المؤمنین امّ‌سلمه بانوی صحابی‌است ولی آن‌مرد گفته است هیچ‌صحابی

آن را روایت نکرده است ، چنانکه گفته است از علما احدی آن را نقل نکرده مگر که بگوید : خطیب باهمه عظمتش از علما نیست و یا ام المؤمنین صحابی رابی اعتبار تلقی کند ،واین دومی به‌حساب‌های ابن تیمیه نزدیك‌تر است ، زیرا ام سلمه علوی است که دارای عواطف علوی ، روح علوی ومذهب علوی بوده است .

حدیث ام ّسلمه را سعدبن ابی وقاص در خانه او شنیده است ، وی گوید : از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود :

«عَلِيٌ مَعَ الْحَقِّ» یا «اَلْحَقُّ مَعَ عَلِي حَيْثُ كَانَ»

این‌سخن‌را پیغمبر درخانه ام ّسلمه‌فرمودومردی نزد ام ّسلمه فرستاده، دربارهٔ حدیث از او پرسید : ام ّسلمه گفت پیغمبر این حدیث را در خانهٔ من فرمود ، آن مرد به سعد گفت : هیچگاه تو نزد من پست‌تر ازامروز نشده بودی، سعد گفت‌چرا مردپاسخ‌داد : اگرمن‌ازپیغمبر (ص) این‌سخن‌راشنیده‌بودم‌تازنده بودم خدمتگزاری علی را رها نمی‌کردم .

حافظ هیثمی درمجمع الزوائد۷ر۲۳۶ این‌حدیث رانقل کرده و گوید : بزّار آن را روایت کرده و در روایت او سعدبن‌شعیب است که او را نمی‌شناسم ولی بقیهٔ رجالش ، رجال صحیح‌اند .

(امینی گوید:) مردی را که هیثمی نمی‌شناسد ، سعیدبن‌شعیب حضرمی است و ناآشنائی او به خاطر تصحیف (دگرگونی در لفظ) است بسیاری از ارباب سیرشرح حالش را آورده‌اندچنانکه شمس الدین ابراهیم جوزجانی بیان کرده وگفته :

«اِنَّهُ كَانَ شَيْخاً صالِحاً صَدُوقاً (۱)»

«او پیرمردی شایسته و بسیار راستگو بود» .

و چگونه این مرد می‌تواند حکم کند احدی از صحابه و علما به هیچوجه آن‌را روایت‌نکرده‌اند . این، حافظ‌ابن‌مردویه ، در «مناقب» ، وسمعانی ، در«فضائل

۱ـ خلاصه الکمال ۱۱۸ ، تهذیب التهذیب ۴ر۴۸

الصحابه» است که باسلسلهٔ سند از محمّد بن ابی بکر، از عایشه، روایت کرده‌اند که او گفت: شنیدم رسول خدا (ص) می‌فرمود:

عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ

وابن‌مردویه در «المناقب» و دیلمی در «الفردوس» روایت کرده‌اند که وقتی شتر عایشه را پی کردند و عایشه به یکی از خانه های بصره وارد شد، محمّد بن ابی بکر نزدش آمده، سلامش کرد و عایشه با او حرف نزد. محمّد گفت: ترا بخدا سوگند می‌دهم آیا آن روز را بخاطرداری که تو خود مرا حدیث کردی از پیغمبر (ص) که او فرمود:

حق پیوسته همراه علی‌است وعلی‌با حق‌همراه است، هیچگاه‌نه با هم خلاف می‌کنند، و نه ازهم جدا می‌شوند؟

گفت: آری

ابن‌قتیبه در «الامامة والسیاسه» ۱ر۶۸ از محمّد بن ابی بکر آورده است که او به خواهرش عایشه (رضی الله عنها) وارد شد به او گفت: آیا نشنیدی پیغمبر خدا (ص) می‌گفت:

«عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ»

آنگاه بجنگ با او بیرون آمده‌ای ؟!

زمخشری در «ربیع الابرار» آورده، گوید: ابوثابت مولی علی برای ورود بر امّ‌سلمه (رضی‌الله عنها) اجازه خواست. امسلمه گفت: خوش‌آمدی ابا ثابت آیا وقتی دلها بهرسو پرواز می‌کرد، تو دلت بکدام سوپر کشید، ابوثابت گفت: به دنبال علیّ بن ابی‌طالب، امسلمه‌گفت: سوگند بخدائی که‌جانم درقبضهٔ قدرت اوست، موفق شدی، از رسول‌خدا (ص) شنیدم می‌فرمود:

عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْقُرْآنِ، وَ الْحَقُّ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

«علی همراه حق و قرآن است وحق وقرآن همراه علی ، از هم قابل تفکیک نخواهند بود تا در حوض کوثر بمن بازگردند»

بهمین تعبیر اخطب الخطباء خوارزمی در المناقب از طریق حافظ ابن‌مردویه نقل کرده ونیزشیخ الاسلام حمّویی در «فرائدالسمطین» باب ۳۷ از طریق حافظ ابی بکربیهقی و حافظ حاکم ابی‌عبدالله نیشابوری روایت کرده است .

و ابن‌مردویه در «المناقب» از ابی‌ذر ، روایت کرده که او را از اختلاف مردم پرسیدند ، ابوذر گفت : برتو باد به‌کتاب خدا و بزرگ مرد : علی‌بن‌ابی‌طالب که‌من شنیدم پیامبر (ص) می‌گفت : علی باحق وحق با علی ، و برزبان علی است ، وآنجا که علی باشد حق دور می‌زند .

احتجاج امیرالمؤمنین علی‌علیه الصلاة والسلام به این حدیث در روز شوری ، می‌تواند خواننده را بر شهرت و معروفیت آن بین صحابهٔ پیغمبر (ص) واقف‌سازد ، آنجاکه فرمود : شما رابخدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید رسول خدا (ص)فرمود : حق با علی و علی با حق است ، هرجاعلی برود حق با او میرود ؟ همه گفتند بلی والله [1] .

در اینجا از آن مرد می‌پرسیم چرا ممکن نیست این جمله صحیح باشد؟ آیا در آن یکی از محالات عقلی مانند اجتماع یا ارتفاع نقیضین موجود است ؟ یا از آن اجتماع ضدین یامثلین صورت می‌گیرد؟ یا اینکه مردك می‌پندارد حقیقت‌علوی قابل‌آن نیست که با حق دور بزند و حق باآن .

بزرگ سخنی است که از دهانشان بیرون میآید [2] .

و در ۲ر۲۳۱-۲۳۶ از طریق طبرانی وجز او ، به اسناد صحیح گفتار پیامبر خدا (ص) در روز غدیرخم ، گذشت که فرمود : خدایا هرکس او را دوست دارد تو

۱ - حدیث مناشده در ج ۲ ص ۲ - ۸ گذشت .

۲- اقتباس ازآیه۱۸ سورهٔ کهف

او را دوست دار وهرکس او را دشمن دارد تو او را دشمن دار تا آنجاکه فرمود :

وَ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دارَ

و حق را بگردان هرجا که او می‌گردد [1]

و نیز این جله از او (ص) به صحت پیوسته است :

رَحِمَ اللهُ عَلِيّاً اَللّٰهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دارَ [2]

« خدای علی را رحمت کند ، بار الها حق را بهر جا علی می‌گردد همراهش بگردان » .

و رازی در نفسیرش ۱۱۱٫۱ گوید : وامّا اینکه علی‌بن ابیطالب (رضی‌الله‌عنه) بسم الله الرحمن الرحیم را به جهر (بلند) ادا می‌کرد ، به تواتر ثابت شده است و هرکس در دینش به علی‌بن‌ابی‌طالب اقتدا کند ، هدایت یابد ، دلیلش گفتار او (ص) است که فرمود : «خدایا حق را با علی هرجا که باشد همراه ساز»

حافظ گنجی در«الکفایة» ۱۳۵ و اخطب خوارزم در «المناقب» ۸۷ از مسند زید روایت کرده‌اند قول پیغمبر(ص) را که به علی فرمود :

إِنَّ الْحَقَّ مَعَكَ وَ الْحَقُّ عَلىٰ لِسانِكَ وَ فِي قَلْبِكَ وَ بَيْنَ عَيْنَيْكَ ، وَ الْإِيمانُ مُخالِطٌ لَحْمَكَ وَ دَمَكَ كَما خالَطَ لَحْمِي وَدَمِي :

حق با تو ، و حق برزبان تو ، و در قلب تو ، و میان دیدگان تو است وایمان با گوشت و خون تو چنان در هم آمیخته‌که باگوشت وخون من» .

افرادزیادی‌ازابی‌سعیدخدری‌ازرسول‌اکرم(ص)روایت‌کرده‌اندکه‌اودرحالیکه به علی اشارت می‌کرد گفت :

۱ـ به همین لفظ شهرستانی در نهایة الاقدام ۴۹۳ روایت کرده است .

۲ـ مستدرک حاکم ۱۲۵٫۳، جامع ترمذی ۲۱۳٫۲ ، الجمع بین الصحاح ابن‌اثیر ، کنزالعمال ۱۵۷٫۶ ، نزل الابرار ۲۴

اَلْحَقُّ مَعَ ذا ، اَلْحَقُّ مَعَ ذا ۱

و در تعبیر ابن‌مردویه از عایشه از پیغمبر(ص) :
اَلْحَقُّ مَعَ ذا یَزُولُ مَعَهُ حَیْثُما زالَ .

ابن مردویه و حافظ هیثمی در « مجمع الزوائد » ۹ر۱۳۴ از امسلمه روایت کرده‌اند که می‌گفت : علی بر حق میباشد ، هر کس از او پیروی کنداز حق پیروی کرده وهر کس اورارها سازد ،حق را رها ساخته است ، عهدی است که قبل ازامروز بسته شده‌است .

و در ۲ر۱۳ از طریق شیخ الاسلام حمّوبی گفتار پیامبر اکرم (ص) دربارهٔ اوصیاءش گذشت که فرمود :

« آنان همراه حق‌اند و حق با آنان همراه ، نه آنان از حق جدا میشوند و نه حق از آنان» .

کاش من می‌دانستم چرا ساحت مقدس پیغمبر خدا (ص) از این کلام منزّه است؟آیا این سخن مشتمل بر کلمه‌ای کفر آمیزاست ؟ یا مستلزم شرك بخدای‌عظیم؟ یا امری خارج از قوانین ونوامیس دین مبین است؟

من از جانب او علت را می‌گویم : علتش اینست که دربارهٔ فضیلت مولای ما امیرالمؤمنین است واین مرد ، از این‌چیزها خوشش نمی‌آید چه خوب داوری‌است خدا و طرف دعوائی ، محمّد .

خواننده نباید فراموش کند که این حدیث عبارت دیگری ، از حدیثی‌است که از امّ سلمه، صحتش به ثبوت رسیده که پیغمبر(ص) فرمود :

۱ ـ مسند ابی‌یعلی ، سنن سعید بن منصور ، مجمع الزوائد حافظ هیثمی ۷ر۲۳۵ و گوید : ابویعلی که روایت کرده رجالش همه مورد وثوقند (حق با این است ، حق با این است (و درتعبیر دیگر) حق با اینست ، هرجا او برود حق میرود)

عَلِیٌّ مَعَ الْقُرآنِ وَالْقُرآنُ مَعَ عَلِیٍّ لایَفْتَرِقانِ حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوْضَ :۱

«علی با قرآن و قرآن با علی است از هم جدا نشوند تا در حوض کوثر بمن باز گردند».

و هردو حدیث به یك مفهوم صحیح متواترقطعی که پیغمبر(ص) فرمود:

«إِنّی تارِكٌ أَو مُخَلِّفٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتی أَهْلَ بَیْتی لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوْضَ :

«من دوچیز گرانقدر یا دوجانشین در میان شما بجای میگذارم کتاب خدا و عترتم اهل بیتم که این دوازهم جدا نمی‌شوند تادرحوض کوثر به من بازگردند»، اشاره می‌کند.

پس هر گاه آنچه ابن تیمیه می‌پندارد، از مبدء رسالت غیر ممکن الصدور باشد، باید همهٔ این احادیث که همان مفهوم را میرساند، مقام رسالت از آنها نیز منزّه باشد، من گمان ندارم کسی بتواند به این سرحدّ مخوف، حمله کند مگراینکه مانند ابن‌تیمیّه ازچنین تهوّر، باکی نداشته باشد.

بگذارید هرچه می‌تواندگستاخی کندشما خود ازهوای نفس آنهاکه نمیدانند پیروی نکنید[۲].

۲۰ـ گوید: حدیثی که پیغمبر(ص) فرموده باشد:

یا فاطِمَةَ إِنَّ اللهَ یَغْضِبُ لِغَضَبِكِ وَ یَرْضی لِرِضاكِ

ای فاطمه خدا بخشم تو خشم آید و برضای تو، راضی شود.

دروغی از او (علاّمه) است. نه این روایت را از پیغمبر (ص) نقل کرده‌اند ونه درکتابهای حدیث معروف، چنین حدیثی شناخته شده و نه سلسله سندی صحیح

۱ـ مستدرك الحاکم ۳ر۱۲۴، صحتش را او و ذهبی تأیید کرده‌اند، معجم الاوسط طبرانی نقل‌کرده و سندش را حسن دانسته است صواعق ۷۴، ۷۵، الجامع الصغیر۲ر۱۴۰ تاریخ الخلفاء سیوطی ۱۱۶، فیض القدیر۴ر۳۵۸

۲ـ اقتباس از آیه ۳۵ سوره جاثیه

یا حسن دارد (۲۰ر۱۷۰ منهاج السنه)

پاسخ ـ کاش من می‌دانستم باعثی که این مرد را در این ورطه می‌اندازد چیست؟ آیا جهل مرکب او و محدودیت احاطه‌اش از اطلاع برکتب حدیث، آنگاه گنده دماغیش او را وادارمی‌کند، آنچه‌را نمی‌یابد، به‌طورقطع تکذیب‌کند؟! یا کینه‌های شدیدی‌که نسبت به اهل بیت وحی دارد، او را به پرتگاه دشمنی با آنان و به انکار فضائل ومناقبشان می‌اندازد. من گمان دارم هردو گونه درد از جانش دور نمی‌شود.

امّا حدیث، اسناد معروفی نزد حفّاظ و بزرگان دارد، برخی اعتراف به صحت آن کرده و پاره‌ای حسن بودن‌آن راتأیید کرده‌اند و آن‌را به پیغمبرمقدس (ص) رسانده‌اند.

ازکسانی که حدیث را روایت کرده‌اند:

۱ ـ امام ابوالحسن الرضا سلام الله علیه به اسناد خود بنا بر نقل ذخائر۳۹.

۲ـ حافظ ابوموسی‌بن مثنّی بصری متوفی ۲۵۲بنقل معجمش.

۳ـ « « ابوبکر ابن‌ابی عاصم متوفی ۲۸۷ به نقل الاصابه و دیگران.

۴ـ « « ابویعلی موصلی متوفی ۳۰۷ درسنن خود.

۵ـ « « ابوالقاسم طبرانی متوفی ۳۶۰ درمعجمش.

۶ـ « « ابوعبدالله‌حاکم‌نیشابوری‌متوفی ۴۰۵ در مستدرک ۳ر۱۵۴ بااعتراف به صحت حدیث.

۷ـ حافظ ابوسعیدخرگوشی متوفی ۴۰۶ درتألیفش.

۸ـ « « ابونعیم اصفهانی متوفی ۴۳۰ در فضائل الصحابه.

۹ـ « « ابوالقاسم ابن‌عساکر متوفی ۵۷۱ در «تاریخ الشام».

۱۰ـ « « ابوالمظفر سبط ابن‌جوزی متوفی ۶۵۴ در تذکره‌اش ۱۷۵.

۱۱ـ « « ابوالعباس محب‌الدین طبرانی متوفی ۶۹۴ در ذخائر ۳۹.

۱۲ـ « « ابوالفضل ابن حجر عسقلانی متوفی ۸۵۲در «الاصابه» ۴ر۳۷۸.

۱۳- حافظ شهاب الدین ابن حجر هیثمی متوفی ۹۵۴ در الصواعق ۱۰۵ .

۱۴- « « ابوعبدالله زرقانی مالکی متوفی ۱۱۲۲ درشرح المواهب۳ر۲۰۲ .

۱۵- « « ابوالعرفان الصبّان متوفی ۱۲۰۶ دراسعاف الراغبین ۱۷۱ وگوید: طبرانی و دیگران به اسناد حسن آنرا روایت کرده‌اند .

۱۶- حافظ بدخشی صاحب مفتاح النجاة فی « نزل الابرار » ۴۷ .

۲۱- گوید : حدیث پیامبر خدا (ص) در بارهٔ علی :

هٰذا فارُوقُ اُمَّتی یَفرِقُ بَینَ اَهلِ الْحَقِّ وَ الباطِلِ

وگفتار عبدالله بن عمر : ما درعهد پیامبر (ص) منافقان را جز از راه دشمنی با علی نمیشاختیم ، حدیث شناسان تردیدی ندارند که این هر دو حدیث ساختگی و دروغی‌است که برپیامبر (ص) بسته‌اند ، هیچکدام از این دو حدیث در کتب علمی مورد اعتماد نیست و هیچکدام اسناد معروفی ندارد . (۲ر۱۷۹ منهاج السنه) .

پاسخ ـ جامع‌ترین سخنی که با این مرد غافل قابل تطبیق است ، سخنی است که در بارهٔ دیگری قبل از ابن تیمیه گفته شده :

اُعْطِیَ مَقُولاً وَ لَمْ یُعْطَ مَعْقُولاً

(قدرت سخن به او داده شده ولی نه قدرت تعقل) می‌بینم در مباحث کتابش سخن میگوید ولی درك و عقل در گفتارش نیست ، گفتاری را ردّ می‌کند که روی آن بحثی صورت نگرفته وکسی مدعی آن نشده است ، دراین جا آیة‌الله علامه حلی از عبدالله بن عمر روایتی نقل کرده که گوید : ، مامنافقان را نمیشناختیم . . .

ابن تیمیه می‌گوید این حدیث را به پیغمبر (ص) دروغ بسته‌اند و متوجه نیست که راوی ، آن را به پیغمبر (ص) نسبت نداده است و حق مقام این بود که نسبت آنرا به عبدالله بن عمر نفی کند از این گذشته عبدالله بن عمر در این سخن تنها نیست ، این امرمورد اتفاق گروهی از صحابه است از قبیل :

۱ ـ ابوذرغفاری که گوید : منافقان را در دورهٔ پیغمبر ما با سه علامت می -

شناختیم : به تکذیب خدا وپیغمبر ، به تخلّف از نماز، به دشمنی علی بن ابیطالب.

این حدیث را خطیب در « المتّفق » محبّ الدین طبری در ریاض ۲ر۲۱۵ جزری در اسنی المطالب ۸ نقل ، وگوید : از حاکم صحتش تأیید شده ، سیوطی در « الجامع الکبیر » طبق آنچه در ترتیبش ۶ر۳۹۰ آمده است .

۲ ـ ابوسعید خدری گوید : ما گروه انصار منافقان را به دشمنی علی می‌ـ شناختیم و در تعبیر زرندی : ما نمی‌شناختیم منافقان عهد پیامبر (ص) را مگر به دشمنی علی .

جامع ترمذی ۲ر۲۹۹ ، حلیة الاولیاء ۶ر۲۵۹ ،فصول المهمة ۱۲۶ ، أسنی المطالب جزری ۸ ، مطالب السؤل ۱۷ ، نظم الدر زرندی ، الصواعق ۷۳ .

۳ ـ جابر بن عبدالله انصاری گوید : ما منافقان را جز به دشمنی (یا دشمنی‌ـ آنها) نسبت به علی بن ابی‌طالب نمی‌شناختیم .

احمد در « المناقب» ابن عبدالبر در الاستیعاب ۳ر۴۶ حاشیهٔ الاصابه ، حافظ محب الدین در « الریاض » ۲ر۲۱۴ ، حافظ هیثمی در مجمع الزوائد ۹ر۱۳۲ .

۴ ـ ابوسعید محمّدبن هیثم گوید: ما گروه انصار منافقان را نمی‌شناختیم مگر به دشمنی آنها نسبت به علی بن ابیطالب .

حافظ جزری در اسنی المطالب ۸ حدیث را نقل کرده است .

کلماتی را که نقل کردیم مجرد ادعا از آنان نیست بلکه متکی بـه چیزی است که از پیغمبر خدا (ص) در بارهٔ علی شنیده‌اند و اینك متون آن احادیث :

متن اول ـ از امیرالمؤمنین روایت کرده‌اند که گفت :

وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ إِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ إِلَيَّ : أَنَّهُ لَا يُحِبُّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ، وَلَا يُبْغِضُنِي إِلَّا مُنَافِقٌ.

سوگند به آنکس که دانه را شکافت و جان را آفرید : این عهدی است که پیامبر امّی با من در میان نهاده ، : که دوستم نمیدارد مگر مؤمن و دشمنم نمیگیرد مگر منافق .

مآخذ آن

ابن حدیث را مسلم درصحیحش برطبق «الکفایه» [صحیح مسلم کتاب ایمان حدیث۱۳۱]و ترمذی درجامعش۲ر۲۹۹بدون سوگندروایت کرده وگوید: حسن،صحیح و نیز احمد در مسندش ۱ر۸۴، ابن ماجه درسننش ۱ر۵۵، نسائی درسننش ۸ر۱۱۷، و در خصائصش ۲۷ ، ابوحاتم در مسندش ، خطیب در تاریخش ۲ر۲۵۵ ، البغوی در « المصابیح » ۲ر۱۹۹ ، محب الدین طبری در ریاضش ۲ر۲۱۴ ، ابن عبدالبر در « الاستیعاب » ۳ر۳۷ ، ابن الاثیر درجامع الاصول برطبق تلخیصش « تیسیر الوصول» ۳ر۲۷۲ از مسلم و ترمذی و نسائی ، سبط ابن جوزی در تذکره اش ۱۷ ، ابن طلحه در مطالب السئول ، ۱۷ ، ابن کثیر در تاریخش ۷ر۳۵۴ از حافظ عبدالرزاق و احمد و مسلم و از هفت نفر دیگر وگوید : هذا هوالصحیح .

شیخ الاسلام حموینی در فرائدش در باب ۲۲ به چهار طریق ، جزری در «اسنی المطالب » ۷ وصحتش را تأیید کرده است .

ابن صباغ مالکی درالفصول ۱۲۴ ابن حجر هیثمی در«الصواعق» ۷۳ ، ابن حجر عسقلانی درفتح الباری ۷ر۵۷، سیوطی در جمع الجوامع برطبق ترتیبش ۶ر۳۹۶ از حمیدی . و ابن ابی شیبه و احمد وعدنی و ترمذی ونسائی وابن ماجه و ابن حبّان در صحیحش . وابی نعیم درحلیة و ابن ابی‌عاصم درسننش ، قرمانی درتاریخش حاشیهٔ کامل ۱ر۲۱۶ ، شنقیطی در « الکفایه » ۳۵ وصحتش را تأیید کرده است .

و عجلونی درکشف الخفاء ۲ر۳۸۲ از مسلم ، و ترمذی و نسائی و ابن ماجه آن را نقل کرده و بدر الدین بن جماعه ، وقتی ابن حیان : ابوحیان اندلسی آن را از علی روایت کرد که علی گفت : پیغمبر با من عهدی بست . . . تا آخر ابن حیان پرسید : آیا روایت درست است ؟ ابن جماعه گفت بلی گفت پس کسانیکه با اوجنگیده اند وبه رویش شمشیر کشیده‌اند آیا او را دوست میداشتند یا دشمنش بودند ؟ . . . الدرر الکامنه ۴ر۲۰۸ .

صورت دیگر

از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است که :

لَعَهْدُ النَّبِیِ إِلَیَّ : لایُحِبُّكَ إِلاَّ مُؤْمِنٌ وَ لایُبْغِضُكَ إِلاَّ مُنافِقٌ :

همانا عهدی از پیغمبر است به من : دوستت نمیدارد مگر مؤمن و دشمنت نمیدارد مگر منافق .

مآخذ : احمد در مسندش ۹۵٫۱ ، ۱۳۸ . خطیب در تاریخش ۴۲۶٫۱۴ ، نسائی در سننش ۱۱۷٫۸ ، و در خصائصش ۲۷ ، ابونعیم در حلیه ۱۸۵٫۴ به چند طریق ، و در یکی از طرقش :

وَ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ وَ تَرَدّی بِالْعَظَمَةِ إِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِیِّ الأُمِّیِّ (ص) إِلَیَّ . . .

و گوید : این حدیث صحیحی است ، مورد اتفاق ، ابن عبدالبر در استیعاب ۳۷٫۳ و گوید طائفه‌ای از اصحاب آن را روایت کرده‌اند ، ابن ابی الحدید در شرحش ۳۶۴٫۲ و گوید : این خبر در صحاح روایت شده ، و در جلد ۳۶۴٫۱ گوید : اخبار صحیحی که نزد محدثان جای تردیدی در آنها نیست ، اتفاق کرده‌اند بر اینکه پیغمبر به او گفت : لایبغضك الاّ منافق و لا یحبّك الاّ مؤمن ، شیخ الاسلام حمّویی در باب ۲۲ ، هیثمی در مجمع الزوائد ۱۳۳٫۹ ، سیوطی در جامع کبیرش بنابر آنچه در ترتیب او ۱۵۲٫۶ ، ۴۰۸ از چند طریق نقل شده ، ابن حجر در الاصابه ۵۰۹٫۲ .

صورت سوم

امیرالمؤمنین (ع) فرماید :

لَوْ ضَرَبْتُ خَیْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَیْفِی هٰذا عَلیٰ أَنْ یُبْغِضَنِی ما أَبْغَضَنِی وَ لَوْ صَبَبْتُ الدُّنْیا بِجَمّاتِها عَلَی الْمُنافِقِینَ عَلیٰ أَنْ یُحِبَّنِی ما أَحَبَّنِی وَ ذٰلِكَ أَنَّهُ قُضِیَ فَانْقَضیٰ عَلیٰ لِسانِ النَّبِیِّ الأُمِّیِّ أَنَّهُ قالَ : یا عَلِیُّ لایُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ وَ لایُحِبُّكَ مُنافِقٌ .

اگر بینی مؤمن را با این شمشیرم برای اینکه مرا دشمن دارد بکوبم ، مرا دشمن نمیدارد و اگر دنیا را یك جا به دامن منافق بریزم تا مرا دوست دارد ، دوست نمیدارد زیرا قضای الهی چنین است و برزبان پیامبر امی (ص) گذشته است که گوید : یا علی هیچگاه مؤمن ترا دشمن نمی‌گیرد و هیچگاه منافق ترا دوست نمی‌دارد .

این صورت حدیث را در نهج البلاغه می‌یابید و ابن ابی الحدید در شرحش ۲۶۴ر۴ گوید : مراد علی (ع) از این تفصیل توجه و تذکر مردم به گفتار پیغمبر خدا (ص) دربارهٔ اوست .

صورت چهارم

در یکی از خطبه‌های امیرالمؤمنین (ع) است :

قَضاءٌ قَضاهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلی لِسانِ نَبِیِّکُمُ النَّبِیِّ الأُمِّیِّ أنْ لایُحِبُّنی إلاّ مُؤْمِنٌ وَ لایُبْغِضَنی إلاّ مُنافِقٌ

حکمی است که خدای ، برپیغمبرش : پیامبر امی گذرانده که کسی جزمؤمن مرا دوست نگیرد وکسی جز منافق مرا دشمن ندارد .

این روایت راحافظ ابن‌فارس نقل کرده و از او محب‌الدین در ریاض۲ر۲۱۴ حکایت کرده ، و زرندی در «نظم دررالسمطین» آورده و در پایانش آمده «و قدخاب من افتری» .

آغاز حدیث‌چنین است : از ابی‌الطفیل‌گوید : شنیدم علی(ع) میگفت : اگر بینی مؤمن را با شمشیر بزنم ، دشمنم نمی‌گیرد و اگر طلا و نقره برمنافق پخش کنم ، دوستم نمی‌شود ، خداوند بامؤمنان پیمان به دوستی‌ام ، و با منافقان پیمان به دشمنی‌ام‌گرفته است، از این‌رو هیچگاه مؤمن مرا دشمن نمی‌گیرد و هیچگاه‌منافق دوستم نمی‌شود .

صورت دیگر

از حبّةالعرنی از علی (ع) روایت شده‌که فرمود : خدای بزرگ پیمان هر مؤمنی را بر دوستیم و پیمان هر منافقی را بر دشمنی‌ام گرفته است . اگر من روی مؤمن را با شمشیر بکوبم ، دشمنم نمی‌شود و اگر دنیا را بروی منافق روان سازم دوستم نمی‌شود .

شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید ۱ر۳۶۴

روایت دوم ـ از امّ‌سلمه روایت شده‌که‌گوید رسول خدا (ص) میگفت : علی را هیچ منافق دوست ، وهیچ مؤمن ، دشمن نمی‌گیرد .

ترمذی در جامعش ۲ر۲۱۳ با تأیید صحت روایت ، ابن ابی‌شیبه ، طبرانی ، بیهقی‌درالمحاسن والمساوی ۱ر۲۹، محب الدین درریاضش ۲ر۲۱۴ ، سبط ابن‌جوزی در تذکره‌اش ۱۵، ابن‌طلحه در « مطالب السؤل » ۱۷ جزری در «اسنی المطالب» ۷ ، سیوطی در «الجامع الکبیر» بنقل ترتیبش ۶ر۱۵۲ ، ۱۵۸ .

صورت دیگر

از امّ‌سلمه‌روایت‌است که‌گفت پیامبرخدا (ص) به علی می‌فرمود : هیچ‌مؤمن تو را دشمن ، و هیچ منافق تو را دوست نمی‌گیرد .

امام احمد در«المناقب» ، محب‌الدین در الریاض۲ر۲۱۴ ، ابن‌کثیر در تاریخش ۷ر۳۵۴ .

صورت سوم

ابن‌عدی در کاملش از بغوی به اسنادش از امّ‌سلمه نقل کرده است که‌گوید : شنیدم پیغمبر خدا (ص) در خانهٔ من به علی میگفت :

لَایُحِبُّكَ اِلاَّ مُؤْمِنٌ وَ لَایُبْغِضُكَ اِلاَّ مُنَافِقٌ :

هیچکس جز مؤمن تو را دوست نمی‌دارد و هیچکس جز منافق تو را دشمن نمی‌گیرد .

روایت سوم ـ پیغمبر (ص) در یکی از خطبه‌هایش فرمود:

ایها الناس من شما را به دوستی ذوالقرنین این امت: برادر و پسر عمّم علی بن ابیطالب سفارش میکنم، او که دوستش ندارد مگر مؤمن و دشمنش نگیرد، مگر منافق.

مناقب احمد، ریاض النضرة ۲ر۲۱۴، شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ۲ر۴۵۱، تذکرة السبط ۱۷.

روایت چهارم ـ از ابن‌عباس گوید: پیامبر خدا (ص) به سوی علی نظر افکنده، گفت:

لَایُحِبُّكَ اِلاّ مُؤْمِنٌ وَلاَ یُبْغِضُكَ اِلاّ مُنَافِقٌ

حافظ هیثمی درمجمع الزوائد ۹ر۱۳۳ آنرا نقل‌کرده است.

از احادیثی که امیرالمؤمنین (ع) روز شوری بدان استشهادکرد یکی همین حدیث است که گفت: شما را بخدا سوگند میدهم آیا در میان شما کسی هست که پیغمبر (ص) به او گفته باشد دوستت نمیدارد مگر مؤمن و دشمنت نمی‌شود مگر منافق، که او غیر از من باشد؟ همه گفتند نه[1].

این بود، آنچه ما از طریق این حدیث در دسترس داشتیم، شاید آنچه را ما نتوانستیم بدان دست یابیم بمراتب بیشتر باشد، شاید شما بعد از اینها همه، تردیدی نداشته باشید که هرگاه حدیث متواتری وجود داشته باشد که آدمی قطع به صدورش از مصدر رسالت داشته باشد، یکی همین حدیث است، یا یکی ازظاهر ترین مصادیقش همین حدیث است. چنانکه بعد از اینها همه، دیگر تردید نخواهید کرد که امیرالمؤمنین (ع) بحکم این حدیث وارده، میزان سنجش ایمان، ومقیاس هدایت، بعد از رسول خدا (ص) است. واین وصف ویژهٔ اوست که از امامت مطلقه منفك نیست.

---

۱ ـ به احادیث مناشده ج ۲ ص ۲ ـ ۸ مراجعه کنید.

زیرا بطور قطع احدی از اهل ایمان به مقام این کرامت نائل نشده ، و محبت هرمؤمنی علامت ایمان و دشمنی‌اش علامت نفاق نیست . بلکه تنها میتواند دشمنی با مؤمن نقیصه اخلاقی و کمبودی در کمال شخص باشد مشروط به اینکه دشمنی برای ایمانش نباشد . امّا ایراد قضیه بطور مطلق ، همراه با اختصاص به امیرالمؤمنین ، مسلماً چیزی جز امتیاز امامت نیست ، از اینرو پیامبر خدا (ص) میگوید :

«یا علی ، اگر تو نبودی مؤمنان پس ازمن شناخته نمیشدند»[1] و گوید «بخدا سوگندهرکس چه از اهل بیتم و چه از دیگرمردم اورا دشمن دارد از ایمان بیرون است[2]» .

مگر نمی‌بینید چگونه عمربن الخطاب مردیراکه دید ناسزا به‌علی می‌گفت، حکم به نفاقش کرده گفت :

اِنّی أظُنُّكَ مُنافِقا:گمانم تو منافقی ؟

این حدیث را حافظ خطیب بغدادی در تاریخش ۴۵۳٫۷ نقل کرده است .

به این ترتیب جا دارد ابن تیمیه کوه آتش فشان حقد و کینه‌اش ، بر اثر این حدیث منفجر گردد و گرانبارترین نسبت‌ها را به‌حدیث بدهد و برای بی‌ارزش کردن سخن بجوش آمده ، بالا و پائین برود .

امّا حدیث اول هٰذا فارُوق اُمَّتی یفْرُقُ بَیْنَ اَهْلِ الْحَقِّ والْباطِلِ .

(که ابن تیمیه آنرا دروغ پنداشته) .

اسنادش به‌ابن عباس، سلمان ، ابی‌ذر ، حذیفة الیمان وابی‌لیلی غفاری منتهی می‌شود ،گروه بسیاری از حفاظ وبزرگان ، حدیث را از نامبردگان روایت کرده‌اند، از قبیل :

۱ـ مناقب ابن‌مغازلی ، شمس الاخبار ۳۷ ، ریاض ۲٫۲۰۲ ، کنزالعمال ۶٫۲۰۲.

۲ـ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ۲٫۷۸.

حاکم ، ابونعیم ، طبرانی ، بیهقی ، عدنی ، بزّار ، عقیلی ، محاملی ، حاکمی ابن‌عساکر ،کنجی ، محب الدین ، حمّویی، قرشی، ایجی ، ابن ابی‌الحدید ، هیثمی، سیوطی ، متّقی هندی ، صفوری ، و متن حدیث نزد آنان چنین است :

«پس از من به زودی آزمایشی پدید آید وقتی چنین شد از علی‌بن ابی‌طالب دست مدارید او اول‌کسی است‌که روز قیامت با من مصافحه خواهد کرد ، او صدیق اکبر ، و فاروق بین حق و باطل این امت است ، او امیر مؤمنان است ، و مال امیر منافقان » .

شما بعداز اینها همه ، ارزش گفتار ونسبت‌های دروغین ابن‌تیمیه راکه گوید: « هیچکدام ازدوحدیث درکتب علمی‌مورد اعتماد نیست ، وهیچکدام اسناد معروفی ندارند » خوب می‌شناسید ، وقتی کتابهای صحاح و مسانید بنظر او از کتب علمی مورد اعتمادش نباشد ، و آنچه حفّاظ و ائمه حدیث نقل کرده و صحت اسنادش راتأییدکرده‌اند ، نزداومعروف نباشد،دیگر اورا این نادانی کینه‌توزانه وبدخواهانه بس و قومش را ننگ و عار او ، کافی است . من نمیدانم پس او و قومش با داشتن این عقیده سخیف میخواهند در امر مذهب به چه چیز اعتماد کنند .

ای قوم ، مرا پیروی کنید تا شما را براه هدایت رهبری کنم[1] .

٢٢ ـ گوید : جنگ علی (رضی الله عنه) در رزم جمل و صفین به امر رسول خدا (ص) نبود بلکه نظر شخصی‌اش بود ٢ر٢٣١ .

پاسخ ـ من از نادانی این انسان (که براستی سخت نادان آفریده شده است) تعجب می‌کنم او چگونه مسلمانی است که شؤن امامت را نمی‌داند و چگونه توجه ندارد آنکس‌که بار سنگین مسؤلیت این وظیفه‌ی خطیر را به‌عهده می‌گیرد ، ورود و خروجش در کارها چطور باید باشد ، او بکلی از آن معنای امامت که ما بدان معتقدیم ، سخت بدور است واز آن شگفت‌تر ، نادانی‌اش نسبت به مقام مولاي ما امیر المؤمنین (ع) است که چگونه آن بزرگوار مراقب امر الهی و گرو اشاره

١ ـ اقتباس از آیه ٣٨ سوره غافر .

جایگزین کنندهٔ خود نبیّ اعظم (ص) بود، برای این مرد فرصت آشنائی با مقام منیع و فضائل بلند پایه آنحضرت را، از راههای علم و عمل علی دست نداده است، زیرا دشمنی نفرت‌زا، دیدگانش را نابینا کرده واو را از کاخ رفیع حق به‌پرتگاه پستی فرو انداخته است.

من شگفتم همه، از بی اطلاعی او از حدیثی است که حفّاظ و پیشوایان حدیثش، در این باره روایت کرده‌اند. ولی چه باید کرد او از مردمی است که چشم دارند امّا با دیدگان خود نمی نگرند. ما می‌دانیم در دل او چه وسوسه‌هائی می‌گذرد. هدف این مرد، از حکم قطعی به نفی حدیث، فریب کاری و گمراهی امّت، نسبت به حقیقت، و تصحیح جنگهای خونین طرفین بواسطهٔ رأی و اجتهاد است تا بتواند بگوید امیر المؤمنین باهم نبردهای خود، در رأی واجتهاد برابرند واین هردو، مجتهد بوده‌اند و رأی آنها چه صواب وچه خطا، برای آنان الزام‌آور است چیزی که هست برای کسیکه درست کار باشد دو پاداش و برای خطا کار یك پاداش بیشتر نیست. غافل از اینکه محقّق هشیار، مشت این فریبکاران را بازمیکند و دست تحقیق، خفتهٔ مصیبت زده را بیدار می‌کند، و خامهٔ حقیقت نمیگذارد امت اسلامی را به هر سو بی هدف بکشانند، آنان را هشدار میدهد که اجتهاد آنان (اگر این رؤیا درست باشد) اجتهاد، در مقابل نصّ گویای نبوی است.

کاش می‌دانستم چگونه این امر بر کسی پوشیده میماند؟ و چگونه احدی را می‌رسد خود را به نادانی بزند؟ و حال آنکه در برابر گروه‌های علمی، سخن پیغمبر (ص) به همسرانش قرار دارد که میگوید:

اَیَّتُکُنَّ صاحِبَةُ الْجَمَلِ الْاَدْبَبْ ـ وَ هُوَکَثیرُ الشَّعْرِ ـ تَخْرُجُ فَیَنْبَحُها کِلابُ الحَوْاَبِ یُقْتَلُ حَوْلَها قَتْلی کَثیرٌ وَتَنْجُو بَعْدَ ماکادَتْ تُقْتَلُ ۱.

---

۱ ـ بزار، ابونعیم، ابن ابی شیبة، ماوردی در اعلام ۸۲، زمخشری در الفائق ۱ر۱۹۰، ابن‌اثیر در النهایة ۲ر۱۰، فیروز آبادی درقاموس ۱ر۶۵، الکنجی در «الکفایة» ۷۱، قسطلانی در المواهب اللدنیه۲ر۱۹۵، شرح زرقانی ۷ر۲۱۶ هیثمی‌در مجمع الزوائد ـ

کدامیك از شما زنان صاحب شتر پر موی خواهد بود که خروج می‌کند و سگهای محلهٔ حوأب بر او عوعو کنند، کشتگان فراوانی گردش بر زمین افتند و او تا نزدیك کشته شدن میرود و نجات می‌یابد؟

ودر تعبیر دیگرش (ص): چگونه خواهد بود وضع یکی ازشما زنان وقتی سگان محلهٔ حوأب بر او حمله کنند[1]

و در تعبیر دیگر: کدامیك از شما زنان هستیدکه سگان محلهٔ حوأب بر او بانگ زنند[2]

و در تعبیر دیگر خطاب به زنان: کاش میدانستم کدام یك از شما زنان، هنگامیکه با لشکری به‌سوی مشرق میرود، سگان حوأب بر او پارس خواهند زد؟[3]

و در تعبیر خفاجی در شرح الشفا ۳ر۱۶۶:

أَيَّتُكُنَّ صَاحِبَةُ الْجَمَلِ الْأَزَبِّ تَنْبَحُهَا كِلَابُ الْحَوْأَبِ.

(کاش میدانستم کدامیك از شما صاحب شتر پر موئی خواهد شدکه سگهای قبیلهٔ حوأب بر وی عوعو کنند).

۷ر۲۳۴ روایت کرده‌اند هیثمی گوید: آن را بزار روایت کرده و رجالش مورد وثوق است سیوطی در جمع الجوامع به نقل کنز ۶ر۸۳. حلبی در سیره‌اش ۳ر۳۱۲، زینی دحلان در سیره‌اش ۳ر۱۹۳ در حاشیه سیره‌حلبیه والصبان در الاسعاف ۶۷، آنرا نقل کرده‌اند.

۱ - احمد در مسندش ۶ر۵۲ و ابن ابی شیبة، نعیم بن حماد در الفتن و از دو مدرك اخیر سیوطی به نقل کنز ۶ر۸۴ در جمع الجوامع.

۲ - مسند احمد ۶ر۹۷، تاریخ طبری ۵ر۱۷۸، کفایة الکنجی ۷۱، جمع الجوامع بر طبق ترتیبش ۶ر۸۳، ۸۴، و در مجمع الزوائد ۷ر۲۳۴ صحت آنرا نیز تأیید کرده گوید: احمد و ابویعلی آنرا روایت نموده و رجال احمد رجال صحیح است، تذکرة السبط ۳۹، سیرة الحلبیه ۳ر۳۱۲ و در حاشیهٔ آن سیرهٔ زینی دحلان ۳ر۱۹۳، اسعاف الراغبین ۶۷.

۳ - معجم البلدان ۳ر۳۵۶.

و گفتار او (ص) به عایشه :

كَأَنّي بِإِحْداكُنَّ قَدْ نَبَحَها كِلابُ الْحَوْأَبِ . وَإِيّاكَ أَنْ تَكُونِي أَنْتِ يا حُمَيْراءُ.[1]

گویا می‌نگرم یکی از شما را که سگهای حوأب بر او بانگ زنند ، بر حذر باش عایشه ، که آنکس تو نباشی .

و سخن پیامبر (ص) به عایشه : ای حمیرا ، گویا می‌بینمت ، سگهای محلهٔ حوأب ترا بانگ زنند ، تو باعلی درحالیکه براو ستمگر باشی به‌کشتار پردازی[2] .

و گفتار رسول اکرم (ص) به او : بنگر ای حمیرا ، تو آنکس نباشی[3] .

و در بیان دیگرش (ص) خطاب به علی (ع) : اگر گوشه‌ای از کار عایشه را بدست گرفتی بر او ارفاق کن[4] .

و بیان دیگرش (ص) که فرمود : پس از من قومی به کشتار با علی خواهند پرداخت، اینان بروی خدا شمشیر می‌کشند ، هر کس از شما نتواند بدستش با آنها بجنگد باید به زبان وهرکسی نتواند به‌زبان باید بقلبش با آنها مبارزه کند ، راه‌دیگری در پیش نیست .

این حدیث را طبرانی به نقل مجمع الزوائد ۹ر۱۳۴ و کنز العمال ۶ر۱۵۵ نقل‌کرده و در ۷ر۳۰ کنز العمال از طبرانی ، ابن مردویه‌وابی‌نعیم‌هم روایت‌کرده .

به حذیفة الیمان گفتند : ما را از رسول خدا (ص) حدیثی که شنیده‌ای بازگوی ، گفت اگر چنین کنم مرا سنگسار کنید . گفتیم : سبحان الله ؟ ! گفت اگر

---

۱ ـ الامامة والسیاسة ۱ر۵۶ ، تاریخ یعقوبی ۲ر۱۵۷ ، جمع الجوامع برطبق ترتیب او ۶ر۸۴ با تأیید صحت حدیث .

۲ ـ عقد الفرید ۲ر۲۸۳ .

۳ ـ حاکم درمستدرك ۳ر۱۱۹ ، بیهقی از ام سلمه ، مراجعه کنید مناقب خوارزمی ۱۰۷ الاجابه زرکشی ۱۱ ، سیره زینی دحلان ۳ر۱۴۳ ، المواهب قسطلانی ۲ر۱۹۵ ، شرح مواهب زرقانی ۷ر۲۱۶ .

۴ ـ مراجعه کنید عیناً به مدارك نامبرده در شماره ۳ .

برای شما بگویم که یکی از مادرانتان (زنان پیغمبر، به ام المؤمنین معروف‌اند) با شما با سپاهی مجهز خواهد جنگید و شمشیر برویتان خواهد کشید، تصدیقم نکنید، گفتند: سبحان الله! کیست بتواند در این امر تو را تصدیق کند! گفت: حمیرا، با لشکری که مردان قوی هیکل، او را می‌رانند سوی شما آید[1].

طبری و دیگران روایت کرده‌اند[2] چون عایشه رضی الله عنها صدای عوعو سگان را شنید گفت: این چه آبی است (این آب را بنام کدام محله خوانند) گفتند حوأب، گفت: انا لله وانا الیه راجعون، همانا من همان زنی هستم که شنیدم پیغمبر (ص) در میان جمع همسرانش می‌گفت: «کاش می‌دانستم بر کدامیك از شما سگهای حوأب بانگ زنند» پس ارادهٔ بازگشت کرد که عبدالله بن زبیر نزد او آمد به نظر می‌رسد به او می‌گفت:

دروغ گفت هر کس گفت این جا محلهٔ حوأب است، تاجائی این سخن تکرار شد که عایشه از آنمحل گذشت.

عرنی صاحب شتر عایشه گوید: وقتی بر آب حوأب شبانه واردشدیم سگهای حوأب برای ما به عوعو افتادند، گفتند این چه آبی است؟ من گفتم: آب حوأب. گوید: عایشه با صدای بلند جیغ زد آنگاه بر بازوی شترش زده تا آنرا نشانید سپس گفت سوگند بخدا، منم صاحب سگهای حوأب که بر آنان شبانه وارد شده‌ام، مراباز گردانید. این سخن را سه بار تکرار کرده و شتر سواریش را فرو نشاند، و دیگران اشتران بر گرد او فرو نشاندند و از رفتن امتناع میکرد، تا فردای آنروز که درست یکشبانه روز گذشته بود، ابن زبیر، نزد او آمده گفت:

«النَّجاءُ النَّجاءُ فَقَدْ أَدرَكَكُمْ وَ اللهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطالِب».

زود باشید خود را نجات دهیدکه بخدا سوگند علی بن ابیطالب بشما رسید.

---

۱ - مستدرك الحاکم ۴۷۱/۴، خصایص ۱۷۳/۲.

۲ - تاریخ طبری ۱۷۸/۵، تاریخ ابی الفداء ۱۷۳/۱.

گوید: آنگاه همه حرکت کردند و بر من ناسزا گفتند[1].

ودرحدیث قیس بن ابی حازم گوید: وقتی عایشه (رضی‌الله عنها) به خانه‌های بنی عامر رسید سگها به صدا درآمدند او گفت این چه آبی است؟ گفتند حوأب گفت: من نظری جز بازگشت ندارم. ابن زبیر گفت، نه، هنوز (به حوأب نرسیده‌ایم) جلوتر بیا، تا مردم تو را به بینند، و خدای میان آنان صلح برقرار میکند عایشه گفت من نظری جز بازگشت ندارم، شنیدم که رسول خدا (ص) می‌گفت:

كَيْفَ بِإِحْدَاكُنَّ إِذَا نَبَحَتْهَا كِلَابُ الْحَوْأَبِ. ۲

و در معجم البلدان ۳۵۶/۳: در حدیث است که: عایشه وقتی خواست در واقعهٔ جمل به بصره رود به این محل - یعنی حوأب - گذشت و بانگ سگهارا شنیده گفت اینجا کجا است؟ گفتند اینجا جائی است که به آن حوأب می‌گویند گفت: اناالله من خود را صاحب آن قصه می‌پندارم، گفتند کدام قصّه؟ گفت شنیدم پیامبر خدا (ص) وقتی زنانش نزد او بودند میگفت:

« لَيْتَ شِعْرِي أَيَّتُكُنَّ تَنْبَحُهَا كِلَابُ الْحَوْأَبِ سَائِرَةً إِلَى الشَّرْقِ فِي كَتِيبَةٍ ».

آنگاه ارادهٔ بازگشت کرد پس بر او مغالطه‌کاری کردند و سوگند یادکردند که اینجا حوأب نیست.

(امینی گوید): قومی‌را که خداوند هدایتشان کند، تا راه پرهیز از خطاها را بر آنها ننماید، به گمراهی نمی‌کشاند، تا آنکس که هلاکت را بر گزیند با روشنی و صراحت، و آنکس که راه حیات را پیش گیرد از روی بصیرت باشد که خدای شنوا و دانا است، این انسان، سخت بجدال وکشمکش می‌پردازد وگرنه او هرگاه نخواهد بهانه گیرد از باطن خود هشیار و آگاه است[3].

بتحقیق به صحت پیوسته است که رسول خدا (ص) به زبیر فرمود:

---

۱ - تاریخ طبری ۱۷۱/۵.

۲ - مستدرك الحاكم ۱۲۰/۳.

۳ - اقتباس از آیات: ۹، سورهٔ توبه، ۴۲ انفال، ۵۹ کهف، ۱۴ قیامت.

إِنَّكَ تُقَاتِلُ عَلِيّاً وَ أَنْتَ ظَالِمٌ لَهُ [۱]

و به این حدیث امیر المؤمنین (ع) بر زبیر در روز جمل احتجاج فرموده، گفت: آیا بخاطر داری پیغمبر خدا (ص) بتو فرمود: تو با من در حالیکه بر من ستمگری، نبرد خواهی کرد؟ گفت: بلی.

این حدیث را حاکم در مستدرک ۳ر۳۶۶ روایت کرده و او و ذهبی هر دو به صحتش اعتراف نموده‌اند، و بیهقی در الدلائل، ابویعلی، ابونعیم، و طبری در تاریخش ۵ر۲۰۰، ۲۰۴، ابوالفرج در اغانی، ۱۶ر۱۳۱، ۱۳۲، و ابن عبد ربه در عقد الفرید ۲ر۲۷۹، مسعودی در مروج الذهب ۲ر۱۰، قاضی درشفا نقل کرده‌اند. و ابن اثیر در کامل ۳ر۱۰۲، ابن طلحه در المطالب ۴۱، محب الدین در ریاض ۲ر۲۷۳، هیثمی در مجمع ۷ر۲۳۵، ابن حجر در فتح الباری ۱۳ر۴۶، قسطلانی در مواهب ۲ر۱۹۵، زرقانی در شرح المواهب ۳ر۳۱۸، ۷ر۲۱۲، سیوطی در خصائص ۲ر۱۳۷ به نقل از گروهی حفاظ به طریقهای خود ازابی‌الاسود وابی جروة و قیس وعبدالسلام. وحلبی‌درسیره‌اش ۳ر۳۱۵، خفاجی در شرح الشفا ۳ر۱۶۵ و شیخ علی قاری در شرحش حاشیهٔ شرح خفاجی ۳ر۱۶۵.

و این کلمات اصحابست که در لابلای کتابها و تراجمشان پراکنده، نشان‌این حقیقت استکه پیامبر اکرم (ص) اصحابش رابه یاری امیرالمؤمنین در این جنگها ترغیب میکرد و آنانرا به نبرد همراه او فرا میخواند و دیدبانان اصحابش را به جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین امر میکرد اکنون این اصحاب را نام میبریم تا آنان را بهتربشناسیم:

۱ـ ابوایوب انصاری‌آن‌صحابی بزرگ. ابوصادق گوید: ابوایوب واردعراق شد، قبیلهٔ ازد برای او پرواری هدیه فرستاد، و آن هدیه وسیلهٔ من ارسال شد. وقتی من براو وارد شدم، سلام کرده، او را گفتم: خداوند ترا به مصاحبت

---

۱ ـ تو با علی به نبرد برخیزی در حالیکه نسبت به او ستمگری.

پیامبرش گرامی داشت و توفیق محضرش نصیبت گردانید اینك چرا می‌بینم تو رو در روی مردم با آنها می‌جنگی؟ گاهی با این گروه و زمانی با آن گروه مواجه می‌گردی؟ گفت: رسول‌خدا (ص) از ما پیمان گرفته است که همراه علی باناکثین بجنگیم، جنگیدیم وازما پیمان گرفته که با قاسطین همراه علی بجنگیم واکنون با آنها در گیریم مقصود معاویه ویاران اوست و از ما پیمان گرفته که همراه علی با مارقین بجنگیم من هنوز آنها را ندیده‌ام.[1]

علقمه و اسود از ابی‌ایوب روایت کرده‌اند که او گفت:

إنَّ الرّائِدَ لایَکْذِبُ اَهْلَهُ[2]

رسول خدا (ص) ما را به جنگ باسه گروه در رکاب علی امر کرده، جنگ باناکثین، قاسطین و مارقین ...[3]

و عتاب‌بن‌ثعلبه گوید: ابوایوب انصاری در خلافت عمربن الخطاب می‌گفت: رسول خدا (ص) مرا به جنگ با ناکثین و قاسطین ومارقین در رکاب علی امرفرمود.

این روایت رااصبغ‌بن‌نباته از او نیز نقل کرده تنها بجای «امرنی» «امرنا» آورده است[4].

۲ـ ابوسعید خدری‌گوید: رسول خدا (ص) ما رابه جنگ باناکثین، قاسطین و مارقین، امر می‌فرمود، گفتیم یا رسول‌الله مارابه جنگ با این گروه، همراه چه

---

۱ ـ تاریخ ابن‌عساکر ۴۱د۵، اربعین حاکم و تعبیرش نزدیك بهمین است که ذکر شد، تاریخ ابن‌کثیر ۷د۳۰۶، کنزالعمال ۶د۸۸.

۲ـ مثل معروفی است درعرب به این مضمون که پیشرو دیدبانان کاروان برکسان‌خود در آن کاروان دروغ نمی‌گوید.

۳ـ تاریخ خطیب بغدادی ۱۳د۱۸۷، کفایة الکنجی ۷۰، تاریخ ابن کثیر۷د۳۰۶.

۴ـ این روایت را حافظ ابن‌حبان و طبری بنقل سیوطی، ذکرکرده‌اند و حاکم در اربعینش و ابن‌عبدالبر در الاستیعاب ۳د۵۳ نیزآورده‌اند.

کسی امر می‌کنی ؟ فرمود : همراه علی بن ابیطالب[1].

۳ـ ابوالیقظان عمّار بن یاسر گوید : رسول خدا (ص) مرا امر کرد تا باناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم . این روایت را طبرانی نقل کرده و در تعبیر دیگر از طریق دیگر به جای امرنی ، امرنا آورده است .

طبرانی و ابویعلی و از آن دو هیثمی در مجمع الزوائد ۲۳۸ر۷ روایت را نقل کرده‌اند .

امّا این مطلب ، که جنگ خود امیرالمؤمنین به امر رسول‌الله (ص) بوده‌است نه به رأی و نظر شخصی ، حقیقت مطلب ، را چند حدیث آشکار می‌کند :

۱ ـ خلید العصری گوید : شنیدم امیرالمؤمنین علی روز نهروان می‌گفت : پیامبر خدا مرا به نبرد باناکثین و قاسطین و مارقین فرمان داده است[2].

۲ـ ابوالیقظان عمّار بن یاسر گوید : رسول خدا (ص) فرمود :

یَا عَلِیُّ سَتُقَاتِلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِیَةُ وَ أَنْتَ عَلَی الْحَقِّ فَمَنْ لَمْ یَنْصُرْكَ یَوْمَئِذٍ فَلَیْسَ مِنِّي .

یا علی با تو گروه ستمگری بزودی نبرد خواهد کرد درآنروز تو برحقی و هرکس یاریت نکند از من نیست[3].

۳ـ و ازسخنان عمّار یاسر است که به ابوموسی خطاب کرده ، گوید : من گواهی میدهم رسول خدا (ص) علی را به جنگ ناکثین امر کرد و برای من نام کسانی‌را برد ، و او را به جنگ قاسطین امر کرد ، اگر بخواهی حاضرم گواهانی اقامه کنم

۱ـ حاکم دراربعین بنقل سیوطی روایت کرده و حافظ کنجی در الکفایه ۷۲ وابن کثیر در تاریخش ۳۰۵ر۷.

۲ـ خطیب در تاریخش ۳۴۰ر۸ و ابن کثیر در تاریخش ۳۰۵ر۷ آورده‌اند .

۳ـ ابن‌عساکر در تاریخش، سیوطی در جمع الجوامع به نقل ترتیبش ۱۵۵ر۶ روایت کرده‌اند و زرقانی از ابن‌عساکر در شرح المواهب ۳۱۷ر۳ نقل کرده است .

تا گواهی‌دهند رسول‌خدا (ص) ترا شخصاً نهی کرد و برحذر داشت تا در فتنه‌داخل نشوی[1].

۴- ابوایوب انصاری در زمان خلافت عمربن‌الخطاب می‌گفت:

أَمَرَ رَسُولُ اللهِ (ص) عَلِیاً بِقِتالِ النّاکِثِینَ وَ الْقاسِطِینَ وَ الْمارِقِینَ[2]

۵- عبدالله‌بن مسعود می‌گوید:

أَمَرَ رَسُولُ اللهِ عَلِیاً ...[3]

۶- علی‌بن‌ربیعه والبی‌گوید: شنیدم علی می‌گفت:

عَهِدَ إِلَیَّ النَّبِیُّ(ص) أَنْ أُقاتِلَ بَعْدَهُ القاسِطِینَ وَ النّاکِثِینَ وَالمارِقِینَ[4]

پیامبر (ص) با من پیمان بسته است که پس از او به نبرد قاسطین، ناکثین و مارقین، برخیزم.

۷- ابوسعید مولی رباب گوید: شنیدم علی می‌گفت: به نبرد با ناکثین و قاسطین و مارقین دستورگرفته‌ام[5]

۱- شرح ابن ابی‌الحدید ۳ر۲۹۳

۲- حاکم در مستدرک ۳ر۱۳۹ و سیوطی در خصائص ۲ر۱۳۸ این حدیث را نقل کرده‌اند.

۳- طبرانی و حاکم دراربعینش از دو طریق نقل‌کرده و ابوعمرو در استیعاب۳ر۵۳ در حاشیة الاصابه و هیثمی درمجمع الزوائد ۷ر۲۳۸ روایت کرده‌اند.

۴- این روایت را بزار، طبرانی در الاوسط، حافظ هیثمی در مجمع ۷ر۲۳۸ نقل کرده‌اند و هیثمی گوید: یکی از دوسند بزار رجالش رجال صحیح است جزربیع‌بن سعید که ابن‌حبان اورا توثیق‌کرده است و ابویعلی بنقل تاریخ ابن کثیر ۷ر۳۰۴ روایت رانقل کرده و در شرح المواهب زرقانی ۳ر۲۱۷ پس از نقل روایت گوید: «سند جید»: سندی بسیار خوب.

۵- ایضاح الاشکال حافظ عبدالغنی‌بن سعید، مناقب خوارزمی ۱۰۶ از طریق حافظ ابن‌مردویه.

۸- سعدبن عباده گوید: علی گفت: مأمورجنگ با ناکثین و قاسطین ومارقین شدم[1].

۹- ابن عساکراز طریق زید شهید ازعلی نقل کرده که او گفت: رسول‌خدا (ص) مرا به نبرد باناکثین و قاسطین ومارقین امرفرموده است[2].

۱۰- انس‌بن عمرو از پدرش از علی گوید: من به نبرد با سه‌گروه مارقین قاسطین وناکثین مأمور شدم[3].

۱۱- عبدالله‌بن‌مسعود گوید: رسول خدا (ص) بیرون شده به حجرهٔ ام‌سلمه آمد آنگاه علی نزدش آمد. رسول خدا (ص) فرمود: ای ام‌سلمه بخدا سوگند پس از من این کشندهٔ قاسطین، ناکثین و مارقین است[4].

۱۲- ابن‌عباس گوید: پیغمبرخدا(ص) به‌ام‌سلمه‌گفت درحدیثی که‌در۲ر۲۸۵ در توصیف علی (ع) گذشت می‌فرمود که او: قاسطین، ناکثین و مارقین را خواهد کشت.

۱۳- امیرالمؤمنین‌گوید رسول‌خدا (ص) بمن فرمود:

یا علی تو یکه سوار عرب وکشندهٔ ناکثین، مارقین و قاسطینی وتو برادرمن و دوست هرمؤمن و مؤمنه‌ای[5].

۱۴- ابو ایوب انصاری‌گوید: شنیدم پیامبر (ص) بعلی‌بن‌ابیطالب می‌فرمود:

۱- گروهی از حفاظ از طرق متعدد روایت کرده‌اند مراجعه کنید تاریخ ابن‌کثیر ۳۰۵ر۷ و کنزالعمال ۶ر۷۲.

۲- تاریخ ابن‌کثیر ۳۰۵ر۷، کنزالعمال ۶ر۳۹۲

۳- ابن‌عساکر به نقل تاریخ ابن‌کثیر ۳۵۰ر۷ نقل کرده است

۴- اربعین‌حاکم، ریاض النضرة ۲ر۲۴۰، تاریخ‌ابن‌کثیر ۳۰۵ر۷، مطالب‌السئول ۲۴ نقل از مصابیح بغوی، فرائد السمطین باب ۲۷، کنزالعمال۶ر۳۹۱

۵- شمس الاخبار ۳۸

تو باناکثین ، قاسطین و مارقین ، نبرد خواهی کرد[۱] .

۱۵- ابن ابی الحدید درشرح خود ۳ر۲۴۵ گوید : محقق شده که پیامبر(ص) به علی فرمود : پس از من با ناکثین ، قاسطین ومارقین خواهی جنگید .

۱۶- بهمین حدیث امیرالمؤمنین (ع) در روز شوری استشهاد و احتجاج کرده فرمود : شمارا بخدا سوگند میدهم آیا دربین شما کسی هست که با ناکثین ،قاسطین و مارقین از زبان پیامبر(ص) جزمن بجنگد ؟ همه گفتند ، خداگواه است نه.

۱۷ - ابورافع گوید : پیغمبر خدا (ص) به علی فرمود : میان تو و عایشه اتفاقی روی خواهد داد ، علی پرسید ، یا رسول الله مرا میفرمائید ؟ پیغمبر فرمود بلی ، باز علی گفت: من ؟ آنگاه گفت یا رسول الله ، من شقی ترین آندو خواهم بود؟ فرمود نه ، اینطور نیست ولی وقتی چنین پیش آمدی شد ، شما باید او را به محل امنش بازگردانی ؟

این حدیث را احمد در مسندش ۶ر۳۹۳ ، هیثمی در مجمع الزوائد ۷ر۲۳۴ روایت کرده و هیثمی گوید : احمد ، بزار و طبرانی آنرا نقل کرده‌اند و رجال آن مورد و ثوقند . و در کنز العمال ۶ر۳۷ و خصائص الکبری ۲ر۱۳۷ نیز روایت شده است .

۱۸ - ابونعیم از حارث روایت کرده که گفت : در خدمت علی در صفین حضور داشتم دیدم شتری از اشتران شام آمد ، و سوار و محمولاتی هم بر پشتش بود ، آنها را بزمین انداخت و صفوف لشکر علی راطی کرد تا نزد علی رسید ، لبهای خود رامیان سروشانهٔ علی قرار دادوباگردن خودشانه‌های علی‌را جنبانید ، علی گفت: بخداسوگند این همان نشانه‌ای است که میان من و رسول خدا معهود است[۲] .

۲۳ - ابن تیمیه گوید : رافضی (علامهٔ حلی) گوید از عمر و بن میمون روایت شده که گفت : برای علی بن ابی‌طالب ده فضلیت انحصاری است :

۱- مستدرك حاکم ۳ر۱۴۰

۲ - خصائص الکبری ۲ر۱۳۸ .

۱ ـ پیغمبر (ص) فرمود: « مردی را بر انگیزم که خدایش او را نگهدار است، او خدای و رسولش را دوست دارد و خدا ورسولش او را» همه گردن کشیدند تا ببینند آنکس کیست؟ پیغمبر فرمود: علی بن ابی طالب کجااست؟ گفتند او با چشم دردشدید در آسیابه آردکردن پرداخته، دیگران از این کارامتناع داشتند، گوید: در این وقت علی باچشم دردی شدید که قادر به دیدن نبود فرا رسید، و پیغمبر در چشمش دمید، آنگاه سه بار پرچم را به اهتزاز در آورده به دستش داد و علی صفیهٔ بنت حیی را آورد.

۲ ـ گوید و نیز سورهٔ برائت را پیامبر به دست ابابکرفرستاد و علی را به دنبال او گسیل داشت تا سوره را از او بگیرد، و فرمود: نباید کسي آن را ببرد مگرکسی که او از من، و من از او باشم.

۳ ـ و به عمو زادگانش که علی هم با آنها نشسته بودگفت: کدامیك از شما در دنیا و آخرت با من همکاری می کند همه امتناع کردند، علی گفت: منم همکار شما در دنیا وآخرت، پیغمبر ازسخن او گذشت وبه طور خصوصی یك یك آنان را مخاطب قرار داده و فرمود: کدامتان بامن همکاری میکند و در دنیا و آخرت بامن متحد می شود؟ هیچکس جواب مثبت نداد و باز علی فرمود: من در دنیا و آخرت ولایت و اتحاد شما را می پذیرم. پیغمبر (ص) فرمود: تو ولی وهمکارمنی در دنیا وآخرت.

۴ ـ و گوید: علی اول کس بودکه بعد از خدیجه از مردان، اسلام آورد،

۵ ـ وپیغمبر خدا (ص) جامهٔ خود را گرفت وآن را برعلی وفاطمه وحسن و حسین نهاد و گفت: منتها خواست خدا براي شما اهل بیت اینست که پلیدی از ساحتتان بزداید و شما را ازهر آلودگي پاك كند

۶ ـ و گوید: علی خود را بخدا فروخت و لباس پیامبرش (ص) را پوشید و آنگاه در جای پیغمبر (ص) بیتوته کرد در حالیکه مشرکین او را سنگ می ـ انداختند.

۷ ـ و پیامبر (ص) مردم را برای جنگ تبوك از مدینه بیرون آورده بود، علی او را گفت: اجازه می‌دهید منهم با شما بیرون آیم؟ پیامبر (ص) او را فرمود: نه، علی را گریه آمد، پیغمبر او را گفت: آیا نمی‌پسندی نسبت تو به من همچون نسبت هرون بموسی باشد جز اینکه تو پیامبر نیستی.

وَلاٰ یَنْبَغِی اَنْ اَذْهَبَ اِلاّٰ وَ اَنْتَ خَلِیفَتِی.

این شایسته نیست که من بروم جز اینکه در نبودنم تو جانشینم باشی.

۸ ـ و پیغمبر خدا (ص) علی را گفت:

اَنْتَ وَلِیِّی فِی کُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِی (۱).

«تو نسبت به هر مؤمنی بعد از من، نمایندهٔ منی»

۹ ـ و گوید پیامبر (ص) همهٔ درهای مسجد را جز دری که علی رفت و آمد می‌کرد، بست و او با حال جنابت وارد مسجد می‌شد، مسجد راه او بود و او راه دیگری غیر از مسجد نداشت.

۱۰ ـ و در بارهٔ او گفت: من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه: هر که را من مولای اویم، علی او را مولی است.

آنگاه پاسخ می‌دهد که فشردهٔ سخنانش این است:

اگر حدیث عمرو بن میمون ثابت گردد، روایتش مرسل خواهد بود نه مسند، و در آن الفاظی دیده می‌شود که دروغ به پیغمبر (ص) بسته‌اند مانند این جمله: لاینبغی ان اذهب الاّ و انت خلیفتی: (شایسته نیست من بروم جز اینکه در نبودنم تو جانشین من باشی) زیرا بارها پیغمبر (ص) رفت که جانشینش دیگری جز علی بود، آنگاه عده‌ای از حکام منصوب از قبل پیغمبر در مدینه را نام برده، گوید! جانشینی پیغمبر درسال جنگ تبوك برکسی جز زنان، کودکان ذوی اعذار و آن سه کس که تخلف کردند و متّهمان به نفاق، نبود.

---

۱ ـ عبارت صحیح که در اصول ثبت افتاده چنین است: أنت ولی کل‌مؤمن بعدی.

و شهر مدینه در امنیّت کامل بسر می برد ، جای ترس بر اهل مدینه نبود و جانشینی جنبهٔ جهاد نداشت .

ونیز آنجا که گوید : همهٔ درهای مسجدرا جز دری که علی رفت و آمدمی‌کرد ، بست ، این جمله را شیعه، در قبال آنچه در صحیح از ابی سعید، ازپیغمبر (ص) نقل شده که در بیماری وفاتش فرمود : « همانا امین‌ترین مردم در مالش و دوستیش برای من ، ابوبکراست ، اگر من جز خدای خود کسی را به دوستی می‌گرفتم ابابکر را دوستم می‌ساختم‌ولی تنها برادری و دوستی اسلامی است، در مسجد نباید دریچه‌ای باقی ماند جز اینکه مسدود گردد مگر دریچهٔ ابی‌بکر » ، جعل کرده‌اند . روایت نامبرده را ابن عباس در هردو صحیح نقل کرده است . و نیز این سخن ، که **انت ولیی فی کل مؤمن بعدی** «تو نسبت به هرمؤمنی بعداز من‌نمایندهٔ منی » این حدیث به اتفاق حدیث شناسان ، مجعول است .

سپس در تعقیب سخن به‌ذکر خرافات ویاوه‌هائی‌دربارهٔ عدم‌اختصاص این مناقب به علی (ع) دست زده است .

پاسخ ـ چه خوب بود که این مرد مطالعهٔ کتابش را بر دانشمندان و اهل تحقیق تحریم می‌کرد و طرف سخنش را به جاهلان کهنه پرستی که تشخیص خوب و بدنتوانند داد ، محدود می‌کرد ، زیرا وقتی این کتاب به دست دانشمند بیفتد ، سوءنیت‌ها و بی‌دانشی‌هایش برملا می‌گردد وهمه‌می‌فهمند نویسندهٔ آن از راستی و امانت بدوربوده وکاری جز دروغ وتزویر و روپوشی‌حقایق آشکار انجام نداده است. قویاً بنظر میرسد ، وقتی او عنوان شیخ الاسلام را برای خود دست و پا کرده ، در بلند پروازی خود را گم کرده پنداشته است ملت اسلام سخنانش را هر چه باشد ، بدون ایراد و محاسبه تلقی به قبول می‌کنند، ناگاه متوجه می‌گردد پندارش به خطا رفته و تیرامیدش به سنگ خورده است . حال بامن بیائید تا در بارهٔ یاوه هایش در بارهٔ این حدیث و جار و جنجالی که برسرآن راه انداخته است ، فرو رفته ، امعان نظر کنیم .

اولین نسبت ناروایش این است که ، حدیث مرسل است نه مسند .

گویا دیدگانش از مراجعه به امام مذهبش ، احمد بن حنبل هم‌کور است او در ۱ر۳۳۱ کتاب خود از یحیی بن حمّاد ، از ابی عوانه ، از ابی بلج ، از عمرو بن میمون از ابن عباس حدیث را نقل میکند[1]. رجال سند این حدیث غیراز ابی بلج همه رجال صحیح واو موثق است وما شرح حالش را در ۱ر۱۲۷ این کتاب آوردیم .

همین حدیث را به سندی که همهٔ رجالش صحیح ومورد وثوقند حافظ نسائی در خصائص ۷ ، و حاکم در مستدرك ۳ر۱۳۲ نقل کرده اند . و حاکم و ذهبی صحت آنرا، تأییدکردهاند . ونیز طبرانی چنانکه درمجمع الزوائد است وهیثمی با تأیید صحت حدیث ، آن را نقل کرده ، ابویعلی به نقل البدایة و النهایه ، و ابن عساکر در اربعین الطوال ، و ابن حجر در الاصابه ۲ر۵۰۹ و گروه دیگری که در جلد اول ۱ر۹۷ همین کتاب نام آنها را بردیم ، ناقلان حدیث‌اند .

بدین ترتیب اوچه حق دارد، حدیث را بدروغ مرسل خواند وسند متّصلش را که صحیح و ثابت هم هست ، منکر گردد ؟ آیا با امانتهای نبوت اینطور باید رفتار کرد ؟ آیا این دست امانت است‌که با سنت پیغمبر و علم و دین اینچنین بازی می‌کنند ؟ !

شگفت‌تر از این نسبت نادرست، اظهار نظر او در جمله‌های حدیث برای تباه کردن معنی و مفاد آن است به این پندارکه سخن منسوب به پیغمبر (ص) .

« لاَ يَنْبَغِي اَنْ اَذْهَبَ اِلاَّ وَ اَنْتَ خَلِيفَتِي : »

« شایسته نیست من بروم مگر در نبودم تو خلیفهٔ من باشی » به این دلیل دروغ است که پیغمبر چند بار دیگر از مدینه خارج شد و جانشینش در هر نوبت کسانی غیر از علی بودند .

هر کس حقیقت امر را ، در اوضاع و احوال جاری در حدیث بنگرد می‌فهمد این موضوع ، یك واقعهٔ شخصی است که از خود داستان تجاوز نمی‌کند ، زیرا

۱ - متن آن در ج ۱ ص ۹۵ گذشت .

پیغمبر می‌دانست دراین‌سفر ، جنگی برپانمی‌شود ، و مدینه ازاین‌نظرکه‌مسلمانان از ناحیه عظمت پادشاه روم (هرقل) و پیشدستی سپاه جرارش دچار اضطراب بود ، نیاز شدید به‌جانشینی فردی چون امیرالمؤمنین داشت ،اینان گمان می‌کردند رسول خدا (ص) و صحابهٔ ملازمش قدرت مقاومت در برابر آنها ندارند و از این روگروهی از منافقان تخلف ورزیدند . و نزدیکترین احتمال درمدینه بعد ازغیبت پیغمبر این بود که منافقان برای تضعیف قدرت و تقرب به حاکم بلاد روم که در آن وقت عازم مدینه بود ، دست به یك شورش انقلابی بزنند .

در این وضع حساس میباید جانشین پیغمبر (ص) در مدینه کسی چون امیرالمؤمنین (ع) باشد تا در دیدگان مردم پرهیبت و در نزد شورشیان با عظمت تلقی گردد و این تنها امیرالمؤمنین (ع) است که باشدت عمل ، دلیری در اقدام ، وقاطعیت خود چنین خطری را میتواند پیشگیری کند . و گرنه در هیچ مقامی امیرالمؤمنین (ع) از پیغمبر (ص) غیراز این‌واقعه فاصله نگرفته است[1] این‌امرمورد اتفاق سیره نویسان است‌وسبط ابن‌جوزی در تذکره ص۱۲ بدان اعتراف‌کرده‌است .

شخص‌محقق می‌تواند بیان‌ما را از گفتار پیغمبر(ص) به علی (ع)که فرمود:
كَذَبُوا وَلٰكِنْ خَلَّفْتُكَ لِمَا وَرَائي :

« دروغ میگویند ولی من ترا برای پشت سرم (مدینه) بجای گذاردم » ، استنتاج کند: درآنجا که ابن‌اسحاق به‌سندهای خودش از سعد بن ابی‌وقاص روایت نمودکه وقتی پیغمبر به محل « جرف » رسید عده‌ای از منافقان نسبت به امارت علي در مدینه ایراد گرفته گفتند پیغمبر او را برای بی‌حالی وسنگینی‌اش از جهاد در مدینه بجای گذارد ، علی سلاح برگرفت و بیرون شد، و در محل جرف خدمت پیغمبر آمد ، گفت : « در هیچ جنگی از شما جدا نمانده‌ام در این جنگ منافقان پنداشته‌اند مرا از روی سنگینی‌ام بجای گذارده‌اید » ، پیغمبر (ص) فرمود : کذبوا

---

۱ - استیعاب ۳د۳۴ درهامش اصابه ، شرح تقریب ۸۵۱ ، ریاض النضرة ۱۶۳ ، صواعق ۷۲ ، اصابه ۲د۵۰۷ ، سیرة حلبیة ۳د۱۴۸ ، اسعاف ۱۴۹ .

ولکن خلفتك لماورائی . . . تا آخر حدیث .

ودر روایت صحیح ازپیغمبر(ص) است که وقتی می خواست برای نبرد (تبوك) حرکت کند فرمود :

لابُدَّ اَنْ اُقیمَ ، اَوْ تُقیمَ :

چاره‌ای نیست که بایدیامن خود بمانم،یا تو بمانی، آنگاه علی رابجای خودنهاد[۲] .

با توجه به این مطالب ، باید دانست این سخن آن حضرت (ص) « لاینبغی ان اذهب الا و انت خلیفتی » مفهومی جز برای خصوص این واقعه ندارد و در این تعبیر هیچگونه عمومی که شامل هر نوبتی که پیغمبر از مدینه خارج شده باشد ، دیده نمی‌شود ، از این رو درست نیست ما آن را به مواردی که پیغمبر در وقایع دیگر، اشخاص دیگری راخلیفهٔ خود گذارده است، نقض کنیم . زیرا در آن موارد و وقایع ، خطر شورش انقلابی که اشاره کردیم ، موجود نبود . و در صحنهٔ نبرد نیاز بیشتری بوجود امیرالمؤمنین (ع) احساس میشد ، چون جزاوکسی نمی‌توانست حملات قهرمانان دلیر عرب و صفوف متشکّلشان را بشکنند از اینرو پیامبر (ص) در بردن امیرالمؤمنین همراه خود به جنگها ، یا جانشینی او درغیابش در مدینه ، از مصلحت قوی‌تر ، پیروی می فرمود :

موضوع دیگر ، اینکه ، آن مرد کوشیده است ، عنوان جانشینی نامبرده را کوچك جلوه داده ، گوید : جانشینی پیغمبر در سال جنگ تبوك . . . درصورتیکه با نظر تحقیق عنوان این خلافت از جنبه‌های مختلف ، که در زیر اشاره میکنیم بزرگ جلوه می کند :

۱ ـ این جمله پیغمبر (ص) که فرمود :

اَما تَرضی اَنْ تَکُونَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هرُونَ مِنْ مُوسی ؟ :

« آیا راضی نیستی که نسبتت با من مانند نسبت هارون به موسی باشد ؟ » این

---

۱ ـ ریاض النضرة ۲د۱۶۲ ، امتاع مقریزی ۴۴۹ ، عیون الاثر ۲د۲۱۷ ، سیرهٔ حلبیه ۳د۱۴۸ ، شرح مواهب زرقانی ۳د۶۹ ، سیرهٔ زینی دحلان ۲د۳۳۸

۲ ـ طبرانی باطریق صحیح روایت کرده چنانکه درمجمع الزوائد۹د۱۱۱ حکایت شده .

جمله نشان می‌دهد هر آنچه برای پیغمبر بود از هر درجه، مقام، نهضت، حکم، امارت و سیادت، برای امیرالمؤمنین ثابت است مگر آنچه استثنا شده یعنی نبوت چنانکه برای هارون نسبت به موسی چنین بود. این مقام خلافت پیامبر (ص) است و علی (ع) را جای خود نشاندن، نه او را به کاری گماردن چنانکه پنداشته اند. پیغمبر (ص) قبل از این واقعه، مردمی را بر بلاد، امارت بخشیده و در خود مدینه افرادی را گمارده بود، و جنگهای کوچك که خود مستقیماً شرکت نمی‌کرد، فرماندهانی نصب کرد، که نسبت به هیچکدامشان، جمله‌ای را که در این واقعه گفت، ایراد نفرمود. از این رو باید گفت این منقبت، تنها از خصوصیات شخص امیرالمؤمنین (ع) است.

۲ ـ سخن پیامبر (ص) که از سعد بن ابی‌وقاص نقل شد که فرمود: «دروغ می‌گویند ولی من ترا برای پشت سر خود بجای گذاردم» در وقتی که عده ای از رجال منافقان نسبت به فرمانداری علی (ع) انتقاد می‌کردند، اشارهٔ پیغمبر (ص) به همان چیزی است که ما قبلاً بیان داشتیم و آن ترس از حمله و شورش منافقان درغیاب پیغمبر (ص) به مدینه است و نگهداشتن امیرالمؤمنین(ع) در مدینه، برای حفظ بیضهٔ اسلام ازویرانی، و پیشگیری‌ازگسترش اخلال منافقان درکار مسلمانان.

اگر نبود آنکس که شدتشان را، با دلیری قاطع و تیز بینی مخصوص درهم شکند، خطر منافقان تنها مرکز اصیل اسلامی را تهدید میکرد، باین ترتیب پیغمبر (ص) علی را برای یك قیام مجدانه در مقابل منافقان که از دیگر کسان ساخته نبود، بجای خود در مدینه نهاد.

۳ ـ در حدیث براءِ بن عازب و زید بن ارقم است که وقتی رسول خدا (ص) خواست به جنگ رود به علی گفت: چاره‌ای نیست که در مدینه باید یا من بمانم یا تو، و آنگاه علی را بجای خود نهاد[1]، نشان میدهد ماندن امیرالمؤمنین (ع) در

۱ ـ طبرانی آنرا بادوسند روایت نموده که یکی رجال آن‌رجال‌صحیح‌است‌جز میمون بصری که ثقه است و ابن حبان توثیق کرده، چنانکه در مجمع الزوائد ۹ ر۱۱۱ ضبط شده به‌ج ۱ ص۱۲۶ ترجمه الغدیر مراجعه فرمائید.

حفظ بیضهٔ اسلام و زدودن فساد تبهکاران در حدّ ماندن پیامبر (ص) مؤثر است و این کار مهم بدست هریك از آن دوبزرگمرد یکنواخت ساخته است. واین عالیترین پایه و مقامی است که میتوان تصور کرد.

۴ - از سعد بن ابی وقاص به صحت پیوسته که گفت: بخدا سوگند اگر یکی از سه فضیلت علی برای من بود، من آنرا برتر از هر چه آفتاب بر آن تابد می‌دانستم، اگر آنچه پیغمبر (ص) در باز گرداندن او از تبوك او را گفت:

أمَا تَرْضىٰ أنْ تَكُونَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هٰرُونَ مِنْ مُوسىٰ:

«آیا راضی نیستی مقامت نسبت به من، مقام هرون نسبت به موسی باشد». مرا گفته بود، این جمله مرا محبوبتر بود ازهرچه آفتاب برآن تابد....تاآخر[1].

مسعودی در مروج الذهب ۶۱/۲ بعد از بیان حدیث گوید: من در صورت دیگر روایات ازعلی‌بن محمد بن‌سلیمان نوفلی در گزارش حال عایشه ودیگران یافتم که وقتی سعد این جمله را به معاویه گفت ومردم از مجلس آمادهٔ برخاستن شدند، معاویه برای سعد تیزی رهاکرد و او را گفت بنشین تاپاسخ مرا از گفتارت بشنوی تو هیچگاه نزد من بیش از امروز مورد توبیخ و ملامت نبوده‌ای، پس چرا او را یاری نکردی؟ و چرا از بیعتش، تقاعد کردی؟

اگر من آنچه را تو از پیغمبر (ص) شنیدی، شنیده بودم تا آخر عمر خدمتگذار علی می‌شدم.

سعد گفت: بخدا سوگند، من به جای تو، از تو شایسته ترم، معاویه گفت: ولی بنو عذره زیر بارت نمی‌روند. وچنانکه گفته‌اند سعد منسوب به‌یکی از مردان بنی عذره بود[2]... تا آخر.

ودر نزدحفاظ، پایدارندهٔ اسناد، به‌صحت پیوسته‌است که‌معاویه ،سعد راگفت:

۱ - خصائص نسائی ۳۲، مروج الذهب ۶۱/۲.

۲- سعدبن‌ابی وقاص ازقبیله بنی زهره است، ولی رندان اوراپسر یکی از بنی‌عذره میدانستند، لذا معویه بااین کنایه باوطعن میزند که تولایق سریر خلافت نیستی (مترجم)

مٰا مَنَعَكَ اَنْ تَسُبَّ اَبٰا تُرٰابٍ :

« چه باعث شده تو از ناسزا گوئی به ابو تراب ، سر باز می‌زنی » .

گفت : تا سه سخن از پیامبر خدا (ص) بیاد دارم نه تنها او را ناسزا نتوانم گفت ، بلکه اگر یکی از آن سخنان برای من بود از اشتران سرخ موی آن را برتر می‌دانستم ، شنیدم رسول خدا (ص) در حالیکه او را در واقعهٔ تبوك بجای خود در مدینه می‌گمارد و علی به او گفت یا رسول الله « مرا با زنان و کودکان بجای میگذاری ؟ » پیامبر (ص) او را گفت :

اَمٰاتَرْضیٰ اَنْ تَكُونَ مِنّي بِمَنْزِلَةِهٰارُونَ مِنْ مُوسیٰ اِلاّٰ اَنَّهُ لاٰنَبِيَّ بَعْدي ۱.

و در حدیثی نقل شده که وقتی سعد بر معاویه وارد شد ، معاویه گفت : چرا همراه ما نجنگیدی ؟ پاسخ داد بادی غلیظ وتیره برمن گذشت ، من اشترم را گفتم اخ ، اخ تا بنشیند و چون باد تیره بر طرف شد من راه را شناختم و براه افتادم . معاویه گفت : در کتاب خدا اخ ، اخ نیست ولی این کلام خدای بزرگ است که :

وَاِنْ طٰائِفَتٰانِ مِنَ الْمُؤْمِنينَ اقْتَتَلُوا فَاَصْلِحُوا بَيْنَهُمٰا فَاِنْ بَغَتْ اِحْدٰاهُمٰا عَلَى الْاُخْرىٰ فَقٰاتِلُوا الَّتي تَبْغي حَتّٰي تَفيءَ اِلىٰ اَمْرِ اللّٰهِ ۲ :

« هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پردازند در آغاز باید بین آنها صلح برقرار کنید و هرگاه یکی بر دیگری تجاوزکرد ، با متجاوز باید بجنگید تا به حکم خدا باز گردد » ، بخدا سوگند تو نه با گروه متجاوز در مقابل گروه دادگر ، و نه باگروه دادگر در مقابل‌گروه متجاوز بودی ، سعد گفت من نمی‌خواستم

---

۱ - جامع ترمذی ۲ر۲۱۳ ، مستدرك حاکم ۳ر۱۰۸ ، با اعتراف به‌صحت و ذهبی هم صحت آنرا پذیرفته است .

زیادی چاپ دوم :

و به همین صورت مسلم حدیث را در صحیح خود آورده ، و حافظ گنجی در کفایة ۲۸ از او نقل کرده ، و بدخشانی هم در نزل الابرار ۱۵ ، از مسلم و ترمذی نقل آورده و باهمین الفاظ ابن حجر در اصابه ۲ر۵۰۹ از ترمذی نقل نموده و میرزا مخدوم‌جرجانی هم در فصل دوم از کتاب « نواقض الروافض » بنقل ازمسلم وترمذی یاد کرده است .

۲ - سورهٔ حجرات آیهٔ ۹ .

با مردی بجنگم که پیامبر خدا (ص) در بارهٔ او گفته است:

أَنْتَ مِنِّي بِمَنزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسى غَيْرَ اَنَّهُ لانَبِيَّ بَعْدِي.

معاویه گفت: کی این مقالت را با تو شنیده است؟ سعد گفت فلان و فلان و فلان تا رسید به امّ سلمه. معاویه گفت: ولی اگر من از پیغمبر (ص) شنیده بودم با علی نمی‌جنگیدم. مراجعه کنید تاریخ ابن کثیر ۸ر۷۷.

امری راکه سعد در ردیف حدیث رایت، و ازدواج با صدیقه طاهره به وحی خدای عزیز که آن هر دو از بزرگترین فضائل است، می‌داند. و اگر معاویه آن را شنیده بود دیگر به جنگ علی اقدام نمی‌کرد و تا زنده بود خادم آستان علی می‌بود، باید تا آن حد مهم باشد که سعد بخود اجازه دهد آن را بیشتر از هر چیزی که خورشید بر آن تابد، دوست بدارد یا برای او از اشتران سرخ موی محبوبتر باشد، و نیز آنقدر ارزش داشته باشد که معاویه اگر شنیده بود، عمرانه خدمتگذاری علی را اختیار می‌کرد، بدیهی است این امر مهم غیر از جانشین ساختن فردی است بر خانواده خود تا در رفع نیازمندیهای زندگی آنان قیام کند، چنانکه کار مستخدمان است. یا اینکه دیدبان و جاسوس منافقان باشد تا تجسّس در احوال آنان کند چنانکه وظیفهٔ طبقهٔ پست مستخدمان دولت‌ها است.

۵ ـ سخن سعید بن مسیّب: وقتی حدیث را از ابراهیم یا از عامر دو فرزند سعد بن ابی وقاص شنید گفت: بخود رضایت نمیدهم تا در این باره شخصاً با سعد مواجه شوم، نزد او آمده گفتم: حدیثی که فرزندتو عامر برمن فرو خواند چیست؟ او انگشتانش را در گوشهایش کرد و گفت از رسول خدا شنیدم وگرنه گوشهایم کر باد[1] آیا چه چیز این حدیث را سعید بزرگ می‌پنداشت تا جائیکه می‌کوشید خبر مربوط به آن را پس از آنکه از فرزند سعد شنیده، از خود سعد بشنود آنگاه سعد با تأکیدی که ذکر شد، از حدیث یاد کرد، ما می‌دانیم او چه فهمیده، مسلماً او چیزی جز همان معنی باعظمتی راکه مامتذکر شدیم به خاطر نیاورده است.

---

۱ ـ نسائی در خصائص ۱۵ باچند طریق روایت کرده است.

۶- گفتار امام ابی البسطام شعبة‌بن حجّاج در بارهٔ حدیث، که گوید : هارون افضل امت موسی (ع) بود پس باید علی (ع) نیز افضل امت محمّد (ص) باشد تا این نص صریح که روایتش هم صحیح است محفوظ ماند ، چنانکه موسی به برادرش هارون گفت : اُخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ :

« تودر میان قوم جانشین من باش و باصلاح آنان بکوش »[1]

۷ - طیّبی گوید : حرف « من » در أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ ، خبر مبتدا است و من . اتصالیه است و متعلق خبر خاص میباشد و با در «بمنزله » زائد است مانند آیهٔ : فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ :

«اگر ایمان آورند ، ایمانی مانند ایمان شما» ، ومعنی حدیث این می‌شود : تومتصلی بامن. وجایگزینی ازجانب‌من ، مقامی‌راکه‌هرون‌نسبت‌به‌موسی جایگزین بود ،در اینجا تشبیهی به نظر می‌آید که وجه شبه مبهم است و جملهٔ بعدی از آن پرده بر می‌دارد : إِلاَّ أَنَّهُ لاَنَبِيَّ بَعْدِي از این رو معلوم می‌شود رابطه و اتّصال نامبرده از ناحیهٔ نبوت نیست ، بلکه پائین‌تر از نبوت و آن خلافت است[2] .

یکی‌دیگر ازاحادیثی راکه آن‌مرد تکذیب می‌کند سخن : « وَسَدَّ الأَبْوَابَ إِلاَّ بَابَ عَلِيٍّ » است، یعنی: «همهٔ‌درهای‌مسجدجز در خانه‌علی‌را پیغمبر (ص) مسدود ساخت» .وگوید این حدیث را از باب مقابلهٔ بمثل ، شیعیان جعل کرده‌اند .

پاسخ - برای انتساب جعل حدیث در این‌مورد به‌شیعه علّتی جز بی‌آزرمی و پر مدعائی و رد کردن حقایق مسلّم ، با هو و جنجال ، نمی‌شناسیم ، این کتابهای پیشوایان اهل سنت و از جمله مسند امام مذهبش احمد ، در برابر دو چشم اوست. روایت‌مزبور را با سندهای فراوان‌که همه صحیح و حسن‌اند ، ازگروهی از صحابه که تعدادشان به حدّ تواتر اصطلاحی خودشان می‌رسد ، نقل کرده‌اند که از میان آنها این عده را نام می‌بریم .

---

۱ - حافظ گنجی در کفایه ۱۵۰ نقل کرده .

۲- شرح مواهب علامهٔ زرقانی ۳د۷۰ .

۱ ـ زید بن ارقم: گوید: چند نفر از اصحاب پیامبر (ص) درهای رفت و آمدشان در داخل مسجد بود گوید: روزی پیامبر (ص) فرمود: جز در خانه علی این درها را باید ببندید، گوید: مردم دراینباره بسخن آمدند. پیامبر خدا(ص) برخاست، درود ثنای حق گفت و سپس چنین بیان داشت: من گفتم این درها را جز در خانهٔ علی ببندید، بعضی ازشما حرفهائی زدند، من دری‌را ازپیش خود نمی‌بندم و نمی‌گشایم مرا به چیزی فرمان دادند و من آن را پیروی کردم.

سند حدیث را در مسند احمد ۴ر۳۶۹ چنین می‌یابیم:

محمد بن جعفر مارا از عوف بن‌میمون ابی عبدالله، و او از زیدبن ارقم روایت کرده، رجالش‌همگان رجال‌صحیح‌اندجزابی عبدالله میمون که او مورد وثوق است و به این ترتیب حدیث به تصریح حفاظ صحیح، و رجالش همه موثق‌اند.

نسائی در سنن کبرایش و خصائصش ۱۳ ازحافظ‌محمد بن بشار: بندار که اجماع به صحت استدلال به حدیثش منعقد شده، (این را ذهبی گفته) باهمان سند قبلی نقل‌کرده، وحاکم در مستدرك ۳ر۱۲۵ بااعتراف به‌صحت، حدیث را آورده، وضیاء مقدسی در المختارة مما لیس فی‌الصحیحین، وکلا باذی در معانی الاخبار بنابر نقل «القول المسدّد» ۱۷، و سعید بن منصور در سننش، و محب الدین طبری در ریاض ۲ر۱۹۲، و خطیب بغدادی از طریق حافظ محمد بن بشّار، وکنجی در الکفایة ۸۸، و سبط ابن جوزی در تذکره ۲۴، و ابن ابی الحدید در شرحش ۲ر۴۵۱، و ابن کثیر در تاریخش ۷ر۳۴۲، و ابن حجر در القول المسدّد ۱۷ حدیث را نقل کرده‌اند.

و ابن حجر گوید: ابن جوزی آن را از طریق نسائی در ردیف مجعولات آورده و بخاطر میمون به آن ایراد گرفته است، ولی مرتکب خطائی آشکار شده زیرا میمون را بسیاری، توثیق کرده و در بارهٔ حفظ او سخن گفته‌اند، و ترمذی حدیثی را از او غیر از این حدیث صحیح دانسته است و نیز در فتح الباری ۷ر۱۲ پس از روایت حدیث گوید: رجال حدیث همه مورد وثوقند.، و سیوطی در

جمع الجوامع برطبق نقل الکنز ۱۵۲٫۶، ۱۵۷، وهیثمی در مجمع الزوائد ۱۱۴٫۹، و عینی در عمدة القاری ۵۹۲٫۷، وبدخشی در نزل الابرار ۳۵ نقل کرده و بدخشی اضافه میکند این روایت را احمد، نسائی، حاکم وضیاء باسنادی که رجالش مورد وثوقند نقل کرده‌اند.

۲ ـ عبدالله بن عمر بن الخطاب گوید: سه خصلت فرزند ابی طالب را دادند که هرگاه یکی از آنها برای من بود، من آن را از اشتران سرخ موی محبوبتر می‌دانستم، پیامبر خدا (ص) دخترش را به‌ازدواج او درآورد وفرزندانی ازاو به‌هم رسانید، درهای (متصل به مسجد) را بست و در خانه‌ی او را نه بست، پرچم را روز خیبر بدست او داد.

در مسند احمد ج۲٫۲۶ سند حدیث چنین آمده است:

وکیع از هشام بن سعد، از عمر بن اُسید، از ابن عمر روایت کرده است. حافظ هیثمی در مجمع الزوائد ۱۲۰٫۹ گوید حدیث را احمد و ابویعلی روایت کرده‌اند و رجال هر دو رجال صحیح‌اند.

و نیز همین روایت را ابن ابی شیبه، ابونعیم، محب الدین در ریاض ۱۹۲٫۲ شیخ الاسلام حمویی در فرائد باب ۲۱، ابن حجر در فتح‌الباری ۱۲٫۷، و صواعق ۷۶ نقل کرده‌اند و در القول‌المسدّد ۲۰ پس ازنقل حدیث گوید: حدیث ابن عمر را که ابن جوزی برائر هشام بن سعدخدشه کرده، او از رجال صحیح مسلم است بسیار راستگو ودر بارۀ حفظ حدیثش سخن‌گفته‌اند، حدیث او به شواهدی تقویت می‌شود، نسائی به سند صحیح، سیوطی در جمع الجوامع بنقل کنز ۳۹۱٫۶ آنرا نقل‌کرده و بدخشی در نزل الابرار ۳۵ گوید: اسنادش‌همه نیکو است.

۳ ـ عبدالله بن عمر بن الخطاب، علاء بن عرار او را گفت از علی و عثمان برایم بگو، عبدالله گفت اما علی، از او چیزی مپرس و مقام او را از نظر پیامبر-خدا (ص) بنگر که او درهای ما را که به مسجد گشوده می‌شد بربست و در خانۀ او را برقرار کرد.

این حدیث را حافظ نسائی ازطریق ابی اسحاق سبیعی روایت کرده، ابن‌حجر در القول المسدّد ۱۸ وفتح‌الباری ۷ر۱۲ گوید: سندی است صحیح و رجالش همه رجال صحیح‌اند مگر علاء که اومورد وثوق است ویحیی بن معین ودیگران توثیقش کرده‌اند.

و نیز کلاباذی در معانی الاخبار بنقل القول‌المسدّد ۱۸، و هیثمی درمجمع الزوائد ۹ر۱۱۵، وسیوطی دراللئالی ۱ر۱۸۱ ازابن حجر با اعتراف به صحت حدیث و سخنی که از او یاد کردیم، و بدخشی در نزل الابرار ۳۵ با اعتراف بـه صحت حدیث مانند ابن حجر، حدیث را نقل کرده‌اند.

۴ ـ براء بن عازب، حدیث را به لفظ زیدبن ارقم نامبرده نقل‌کرده . احمد گوید: ابوالاشهب (جعفر بن حیّان بصری) حدیث را ازعوف از میمون ابی عبدالله از براءِ نقل کرده. مراجعه کنید تاریخ ابن کثیر ۷ر۳۴۲ و اسناد آن رجالش همه صحیح ومورد وثوقند.

۵ ـ عمر بن الخطاب: ابوهریره گوید: عمر گفت: سه خصلت به علی بن ابیطالب داده شد که یکی از آنها هرگاه بـه من داده می‌شد، برای من از اشتران سرخ موی، محبوبتر بود. گفتند آنها چیست ای امیرالمؤمنین؟ گفت: ازدواج او با فاطمه بنت رسول‌الله، سکونت او در مسجد با پیغمبر خدا تا هرچه او را رواست علی را روا باشد، وپرچم روز خیبر.

این حدیث را: حاکم در مستدرك ۳ر۱۲۵ با اعتراف به صحت، ابویعلی در الکبیر، ابن السّمان در الموافقة، جزری در اسنی‌المطالب ۱۲ از طریق حاکم با ذکر تصحیح خود نسبت به حدیث، محب‌الدین در ریاض ۲ر۱۹۲، خوارزمی در مناقب ۲۶۱، هیثمی در مجمع الزوائد ۹ر۱۲۰، سیوطی در تاریخ الخلفاء ۱۱۶، خصائص الکبری ۲ر۲۴۳، و ابن حجر در الصواعق ۷۶، ذکرکرده‌اند.

۶ ـ عبدالله بن عباس گوید: پیامبر (ص) دستور داد درها را به بندند، همه بسته شد، مگر در خانهٔ علی، و در تعبیر دیگری از او، پیامبر (ص) فرمان

داد درهای مسجد بسته شود مگر در خانهٔ علی .

این حدیث را ترمذی در جامعش ۲ر۲۱۴ از محمد بن حمید و ابراهیم بن مختار هردو ازشعبه ازابی‌بلج یحیی بن سلیم ازعمروبن میمون از ابن‌عباس آورده. با اسنادی صحیح که رجالش همه مورد وثوقند .

ونیز نسائی درخصائص ۱۳، ابونعیم درحلیه ۴ر۱۵۳ به دوطریق ، محب‌الدین در ریاض ۲ر۱۹۲، الکنجی درکفایه ۸۷ ، حدیث را نقل‌کرده وکنجی اضافه‌میکند: حدیثی است حسن وعالی ، و سبط ابن جوزی در تذکره اش ۲۵ ، ابن حجر در القول المسدّد ۱۷ و در فتح‌الباری ۷ر۱۲ باذکر : «رجاله ثقات» حلبی در سیره اش ۳ر۳۷۳ ، بدخشی در نزل الابرار ۳۵ ، از ناقلان حدیثند و بدخشی گوید : حدیث را احمد ونسائی به اسنادی که رجالش همه مورد وثوقند ، ذکر کرداند .

۷ ـ عبدالله‌بن عباس‌گوید : پیامبر خدا (ص) دستور داد درهای مسجد را غیر از در خانهٔ علی‌که بمسجدگشوده‌می‌شد ، بسته شود ، از اینروعلی در حال‌جنابت به مسجد می‌آمد زیرا راه دیگری نداشت .

این حدیث را نسائی در خصائص۱۴ نقل‌کرده، گوید : محمد بن مثنی خبر داده گوید ، یحیی‌بن‌معاذ حدیث کرد گوید ، ابو وضاح[1] حدیث کرد گوید، یحیی خبر داد ، گفته : عمروبن میمون‌گوید : ابن عباس‌گفت : پیغمبر(ص) امر کرد . . . اسناد همه صحیح و رجال مورد وثوقند .

ابن حجر در فتح‌الباری ۷ر۱۲ حدیث را روایت کرده ، گوید : رجالش همه موثق‌اند ونیزقسطلانی درارشادالساری ۶ر۸۱ از احمد ونسائی روایت‌کرده ورجالش را توثیق نموده است ، درنزل الابرار ۳۵ نیز حدیث ملاحظه میشود .

در تعبیر ابن عباس آمده که پیغمبر خدا (ص) فرمود !؟ همه درهای مسجد

---

۱ ـ نسخه چنین است ولی درست آن ابوعوانه وضاح است ، احمد و ابو حاتم‌او را توثیق کرده‌اند به ج ۱ ص ۱۳۵ مراجعه کنید .

را ببندید مگر درخانهٔ علی را ، کلابادی در معانی الاخبار و ابونعیم و دیگران نقل کرده‌اند .

٨ــ عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا (ص) به علی گفت موسی از پروردگارش خواست تا مسجدش را برای هارون و ذریه‌اش پاک کند، و من از پروردگارم خواستم تا برای تو و ذریّه‌ات بعد از تو پاک گرداند . آنگاه به سوی ابوبکر فرستاد تا در خانه‌اش را به بندد ابوبکر گفت : اناالله و انا إلیه راجعون و بعد بچشم وگوش اظهار طاعت و در خانه را مسدود کرد آنگاه به عمر چنین فرمان صادر کرد آنگاه برفراز منبر رفته ، گفت : این من نبودم که درهای شما را بستم و من نبودم که درخانهٔ علی را گشودم بلکه خدای درها را بست و خدای در خانه علی را گشود . نسائی بنقل سیوطی این روایت را ذکر کرده است .

٩ ــ عبدالله بن عباس گوید : وقتی رسول خدا (ص) اهل مسجد را برون وعلی را رها کرد ، مردم به گفتگو افتادند ، این گفتار به پیغمبر(ص) رسید . و اوگفت: من از پیش خود شما را بیرون و علی را رها نکردم ولی خدا شما را بیرون کرد و او را رها ساخت ، من بندهٔ امر بری بیش نیستم ، آنچه را مأمور شدم عمل می‌کنم و من تنها پیرو وحیی هستم که به من می‌گردد .

این روایت راطبرانی ، وهیثمی درمجمع ٩ر١١٥، و حلبی در السیره ٣ر٣٧٤ نقل کرداند .

١٠ ــ ابوسعید خدری سعد بن مالك : عبدالله بن رقیم کنانی گوید ما در زمان جنگ جمل به مدینه آمدیم ، سعد بن مالك آنجا بود، او را ملاقات کردیم ، اوگفت پیامبر خدا (ص) دستور داد درهائیکه به مسجد بازاست به بندند و درخانهٔ علی را بحال خود بگذارند .

این حدیث را امام احمد ازحجاج از فطر از عبدالله بن رقیم نقل کرده است. هیثمی در مجمع ٩ر١١٤ گوید : اسناد احمد نیکو (حسن) است . و نیز ابویعلی،

بزّار وطبرانی در اوسط روایت کرده وطبرانی افزوده است: گفتند یا رسول الله(ص) درهای ما همه را جز درعلی بستی! ؟ فرمود من درهای شما رانبستم ولی خدا بست.

۱۱ ـ سعد بن مالك ابوسعید خدری گوید : سه چیز به علی بن ابیطالب داده شد که یکی از آنها را اگر بمن میدادند از دنیا و هرچه در آنست مرا بهتر می بود پیامبر خدا (ص) روز غدیرخم بعد از حمد وثنا به اوگفت . . . . تا آنجا که گوید: روز خیبر علی را در حالیکه دیدگانش رمد داشت ونمی دید، آوردند . . . . تا آنجا که گوید : رسول خدا (ص) عمویش عباس و دیگران را از مسجد بیرون کرد. عباس او را گفت : ما را ازمسجد بیرون میکنی با اینکه ما بستگان مدافع تو وعموهای توایم و علی را ساکن می کنی؟ فرمود من شما را خارج ، وعلی را ساکن نکردم ولی خدا شما را خارج ، و او را ساکن کرد .

حاکم در مستدرك ۳ر۱۱۷ این حدیث را آورده است

۱۲ ـ ابوحازم اشجعی گوید رسول خدا (ص) گفت : خداوند موسی را امر کرد مسجد پاکی بسازد که هیچکس جز او و هارون در آن سکونت نکند و خدای مرا فرمان داد تا مسجد پاکی بنا کنم که هیچکس جزمن وعلی وفرزندانش در آن سکونت نکنند .

سیوطی این روایت را در خصایص ۲ر۲۴۳ نقل کرده است .

۱۳ ـ جابربن عبدالله گوید : شنیدم پیامبرخدا (ص) می گفت : سدّوا الابواب کلّها الاّ باب علیّ : همهٔ درها رابه بندیدمگردرعلی را وبا انگشت خود بدر خانهٔ علی اشاره می فرمود !

این حدیث را خطیب بغداد در تاریخش ۷ر۲۰۵، ابن عساکر در تاریخش کنجی در الکفایة ۸۷ ، سیوطی در الجمع بنقل ترتیب او ۶ر۳۹۸ ، نقل کرده‌اند .

۱۴ ـ جابر بن سمرة گوید : رسول خدا (ص) دستور داد همهٔ درهای مسجد را غیر از در علی بربندند ، عباس گفت یا رسول الله به اندازه‌ای که من تنها داخل

و خارج شوم (بگذارید باز باشد) پیغمبر (ص) فرمود: من این ها را دستور ندادم، آنگاه درها رابست مگر در علی را، او گوید: و گاهی علی با حال جنابت از آن می‌گذشت.

این حدیث را حافظ طبرانی در الکبیر، از ابراهیم بن نائلة اصفهانی، از اسماعیل بن عمرو البجلی، از ناصح، ازسماك بن‌حرب ازجابر نقل‌کرده و اسنادش اگر به خاطر ناصح صحیح نباشد، حسن است. و نیز هیثمی در مجمع الزوائد ۱۱۵ر۹، ابن حجر در القول المسدّد. ۱۸، فتح الباری ۱۲ر۷ و بدخشی در نزل الابرار ۳۵، روایت کرده‌اند.

۱۵ـ سعد بن ابی وقاص گوید: پیامبر خدا (ص) ما را به بستن درهائی که به مسجد گشوده می‌شد ورها کردن درعلی، امرفرمود.

حدیث نامبرده را احمد در مسند ۱۷۵ر۱ نقل کرده است. ابن حجر در فتح‌الباری ۱۱ر۷ گوید: احمد ونسائی آن را نقل‌کرده و اسنادش قوی است، عینی در عمدةالقاری ۵۹۲ر۷ آن را ذکر کرده و اسنادش را قوی دانسته است.

۱۶ـ سعد بن ابی وقاص گوید: رسول خدا (ص) درهای مسجد را بست و در علی را گشود. مردم در این باره بسخن آمدند. پیغمبر (ص) فرمود من آن را نگشودم ولی خدا گشود.

ابویعلی آن را نقل کرده گوید: موسی بن محمد بن حسّان حدیث کرده از محمد بن اسماعیل بن جعفر بن طحّان و او از غسّان بن بسر کاهلی، از مسلم، از خیثمه، از سعد، ابن کثیر ازاو در تاریخش ۳۴۲ر۷ بدون خدشه در سند، آورده است.

۱۷ـ سعد بن ابی‌وقاص: حارث بن مالك‌گوید: بمکه آمدم، سعد بن‌ابی وقاص را ملاقات کرده گفتم: آیا شما منقبتی در بارهٔ‌علی شنیده‌ای؟ گفت: ما با پیغمبر (ص) بودیم که شبانه برمانداآمد:

لِيَخْرُجْ مَنْ فِي الْمَسْجِدِ إِلاَّ آلَ رَسُولِ اللهِ :

باید هرکس در مسجد است جز آل پیامبر بیرون شوند . »

هنگام صبح عمویش آمده ، گفت یا رسول‌الله ، اصحاب و عموهایت را بیرون می‌کنی و این نوجوان را سکونت می‌دهی؟ پیامبر گفت : این من نبودم که اخراج شما و إسکان این نوجوان را فرمان دادم خدا بدان فرمان داده است .

نسائي در خصائص ۱۳ ، و به اسناد دیگر از او با این تعبیر حدیث نقل شده که: عباس نزد پیامبر (ص) آمده گفت : درهای ما را جز درخانهٔ علی بستی ؟ ! پیغمبر گفت من نگشودم و نبستم

۱۸ ـ سعد بن ابی وقاص گوید : پیامبر خدا (ص) فرمان بستن درها جزدر علی را صادر کرد ، گفتند : یارسول‌الله درهای ما همه ، جز در علی را بستی؟ فرمود : من درهای شما را نبستم ولی خدای بزرگ آنها را بست .

این حدیث را احمد ، نسائي ، طبرانی در اوسط ازمعاویة بن‌میسرة بن شریح از حکم بن عتیبة از مصعب بن سعد از پدرش ، نقل کرداند ، اسنادش صحیح و همهٔ رجالش مورد وثوقند ، مراجعه کنید القول‌المسدد ۱۸ ، فتح‌الباری ۱۱٫۷ وگوید: رجال روایت همه مورد وثوقند . ارشاد الساری ۸۱٫۶ و گوید : نزد احمدونسائي اسنادنیرومندی‌واقع‌شده ودرروایت طبرانی‌رجال مورد وثوق قراردارد ، نزل‌الابرار ص ۳۴ ، درآنجاگوید : احمدنسائي وطبرانی روایت‌را به‌اسنادقوی‌نقل‌کرده‌اند ، عمدة القاری ۵۹۲٫۷ همه ازناقلان حدیثند .

۱۹ ـ انس‌بن مالك‌گوید : هنگامیکه پیامبر (ص) درهای مسجد را بست قریش نزد اوآمده ، اورا سرزنش‌کرده ، گفتند : درهای ما را بستی و درعلی را رها کردی ؟ ؟ پیغمبر (ص)گفت : فرمان‌من نبودکه بستم ، وگشودم .

روایت را حافظ عقیلی از محمد بن‌عبدوس ازمحمد بن حمید از تمیم بن عبدالمؤمن ازهلال‌بن سوید از انس نقل‌کرده‌اند .

۲۰ ـ بریدة الاسلمی گوید : پیامبر خدا (ص) دستور بستن درها را صادرفرمود این امر بر اصحابش گران آمد ، وقتی به پیغمبر (ص) گزارش دادند ، فرمان نماز جماعت صادر کرد ودراجتماع مردم منبر رفت ودرسخنرانی‌اش چنان حمد وثنائی از پروردگار گفت که مانند آنرا قبلاً کسی نشنیده بود آنگاه گفت :

ایها الناس نه من آن را بستم و نه آنرا من گشودم بلکه خدای آن را گشود و خدای آن را بست آنگاه خواند :

وَالنَّجْمِ إِذا هَوى ما ضَلَّ صاحِبُكُمْ وَما غَوى وما يَنْطِقُ عَنِ الهَوى إنْ هُوَ إلاّ وحْيٌ يُوحى ۱ :

« سوگند به اختر درحال فرود که صاحب شما نه گمراه است نه ، بر او نفوذ گمراهی شده است واوهیچگاه از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید تنها هرچه هست وحی است که به اومی‌شود » .

آنگاه مردی گفت : اجازه دهید من روزنی به مسجد بگشایم ؟ پیغمبر (ص) امتناع کرد وتنها درعلی را بازگذارد علی درحال جنابت هم که بود ازهمان در داخل وخارج می‌شد .

این روایت را ابونعیم درفضائل صحابه آورده است .

۲۱ ـ امیرالمؤمنین (ع) گوید : وقتی پیامبر خدا (ص) دستور بستن درهائی را که به مسجد رفت و آمد می‌شد ، صادر فرمود ، حمزه در حالیکه قطیفهٔ قرمزش برزمین می‌کشید با چشمان اشک آلود ، بیرون شد ، پیامبر فرمود : این من نبودم که شما را بیرون ، واورا ساکن کردم ، ولی خدا او را ساکن ساخت . حافظ ابونعیم درفضائل صحابه آن را نقل کرده‌است .

۲۲ ـ امیرالمؤمنین «ع» گوید : پیامبرخدا «ص» دست مرا گرفته ، گفت ؛ موسی ازپروردگارش خواست که مسجدش را هارون پاك کند و من از خدای خود

---

(۱) آیات اول سورهٔ والنجم .

خواستم که مسجدم را به تو وذرّیهات تطهیر نماید. آنگاه به سوی ابوبکر، کس فرستاد که درخانه را مسدودکن اودرآغازانا لله وانا الیه راجعون گفت و سپس اظهار اطاعت کرد ودرخانهاش را مسدودکرد، آنگاه نزد عمرکس فرستاد و سپس بسوی عباس، آنگاه پیامبر «ص» فرمود: من درهای شما را نبستم و در علی را نگشودم ولی خدا در خانهٔ علی راگشود ودرهای شما را مسدودکرد. حافظ بزّار این روایت را نقل کرده، مراجعه کنید مجمع الزوائد ۹ر۱۱۵، کنز العمال ۶ر۴۰۸ السیرة الحلبیه ۳ر۳۷۴.

۲۳ ـ امیرالمؤمنین «ع» گوید: رسول خدا«ص» فرمود: برودستوربده درهای آنان را مسدود سازند. من رفتم به آنها گفتم، آنهادستور راعمل کردند، مگرحمزه پیامبر«ص» فرمود: به حمزه بگودرخانهاش را تغییردهد. گفتم رسول خدا شما را امر می کند درخانهرا تغییردهید اودرخانهرا تغییر داد ومن بسوی پیامبر بازگشتم اوبنماز ایستاده بود سپس مرا گفت بهخانه ات بازگرد.

این حدیثرابزّار، به اسنادی که رجالش همهمورد وثوقند نقل کرده است. وهیثمی درمجمع الزوائد ۹ر۱۱۵، سیوطی درجمع الجوامع بنقل کنزالعمال ۶ر۴۰۸ آن را روایت کرده، وسیوطی به حساب حبّة العربی آن را تضعیف کرده و در۱ر۵۴ همین کتاب گذشت که اومورد وثوق است، وحلبی در سیره ۳ر۳۷۴ آن را آورده است.

شما که براین روایت واقف شدید ومتوجه گردیدید که پیشوایان حدیث بااین طرق که همهاش صحیح است آن را روایت کردهاند، اضافه براینها ابن حجر در فتح الباری وقسطلانی درارشاد الساری ۶ر۸۱ بیان کردهاندکه هرطریقی ازاین طرق به تنهائی صلاحیت احتجاج واستدلال دارد تا چه رسد به مجموع آن، پس آیا مجوّزی برای پندار ابن تیمیه می یابیدکه می گوید حدیثازمجعولات شیعه است؟ آیا شما دربین این گروه یك نفرشیعه را میشناسید؟ وآیا اگرکسی احتمال بدهد

مطالبی را شیعیان در این کتابها جعل کرده‌اند، این احتمال را هم مذهبان آن مرد می پذیرند؟ و آیا این هم عیب شیعه است که با اهل سنت موافقت کرده، حدیث را از طرق مختصهٔ آنها اخراج می‌کند؟!

امّا من این احتمال را نمی‌دهم که آن مرد بر این مطالب واقف نشده باشد، چیزی که هست کینه سخت گلویش را فشار می‌دهد، راهی برای او نمانده جز اینکه بی - باکانه نسبت دروغ به حدیث بدهد و در اینکه نتیجهٔ این نسبت جعل و افترا در مرحلهٔ نقد و تحلیل، برای او چه پیش خواهد آورد و فردای حساب نزد پروردگار سؤال و باز خواست از او تا چه حد شدید و خشن خواهد بود، او دیگر به این چیزها فکر نکرده است.

و شاگرد غفلت زدهٔ او، ابن کثیر در تفسیرش ۵۰۱/۱ از او پیروی کرده، (بعد از بیان بستن دریچه‌های مسجد مگر دریچهٔ ابی‌بکر،) گوید: و کسی که روایت کرده إلّا باب علی: «مگر در علی» چنانکه در پاره‌ای از سنن دیده می‌شود، غلط است و صحیح همانست که در صحیح ملاحظه شد.

کار تسلیم و اعتراف در برابر حدیث سدّ ابواب در نزد علما، به جائی کشیده که: کوشیده‌اند[1] وجه جمعی «هر چند نزد ما مورد قبول نیست» بین آن، و حدیثی که در بارهٔ ابوبکر نقل کرده اند، پیدا کنند و کسی جز ابن جوزی که برادر ابن تیمیه در بافندگی است و مانند او حدیث را نسبت به دروغ داده، منکر آن نشده است.

در اینجا پیشوایان و حفاظ حدیث اهل سنت را سخنان جالبی پیرامون حدیث و در صحت و اعتراف به واقعیت آن است، ما را نمی‌رسد همهٔ آن سخنان را آوردن تنها به سخنان حافظ ابن حجر اکتفا می‌کنیم. وی در کتاب فتح الباری ۱۲/۷ بعد از ذکر شش حدیث، از احادیث نامبرده، گوید:

---

۱ ـ از آنها: ابوجعفر طحاوی در مشکل الاثار، ابن کثیر در تاریخش. ابن حجر در کتابهای متعددش، سیوطی در اللئالی، قسطلانی در ارشاد الساری، عینی در عمدة القاری.

داین احادیث هریك دیگری راتقویت میکند و هر کدام صلاحیت احتجاج به آن را به تنهائی دارد تا چه رسد به‌مجموع .

ابن جوزی این حدیث رادر ردیف مجعولات آورده و آن را از حدیث سعد بن ابی وقاص ، وزیدبن ارقم ، و ابن عمر با اکتفا به بعضی از طرق آن آورده است و بر اثر پاره‌ای از روات آن که در آن زمینه سخن گفته ، روایت را مورد ایراد و خدشه قرار داده ، در صورتیکه اینها زیانی به روایت نمیرساند ، زیرا طرق روایت زیاداست . خدشه دیگر اواینکه مخالف‌حدیث صحیح درباب‌ابی‌بکراست و پندارد که این حدیث را شیعیان در برابر حدیث صحیح راجع‌به‌ابی بکر جعل کرده‌اند . در حالیکه او بااین عمل مرتکب خطای شنیعی شده است .

او با این کار ، احادیث صحیح رابه خیال معارضه ، رد می‌کند بااینکه جمع بین دو قضیه ممکن است و بزار در مسندش به این‌وجه جمع اشاره کرده گوید : در روایات اهل‌کوفه با سندهای حسن ، در داستان علی‌احادیثی نقل شده ، و در روایات اهل مدینه در داستان ابی‌بکر ، نیز روایتی آمده ، اگر روایات اهل کوفه صحیح باشد ، طریق جمع بین‌آن دو ، مدلول حدیث ابی سعید خدری است ، یعنی حدیثی که ترمذی نقل‌کرده‌که پیامبر (ص) فرمود : هیچکس‌نباید مسجد رابا حال جنابت عبور کند مگر من و تو ، یعنی چون در خانه علی به مسجد گشوده می‌شد و خانهٔ علی دری جز آن نداشت از این رو دستور نبود که آن را مسدودکنند .

تأیید این مطلب روایتی است که اسماعیل قاضی در کتاب «احکام‌القرآن» از طریق مطلب بن عبدالله بن‌حنطب آورده که : پیغمبر به هیچکس اجازه نمی‌داد در حال جنابت از مسجد عبورکنند ، مگر علی‌بن ابی‌طالب زیراخانه‌اش در مسجد بود و خلاصه وجه جمع بین حدیثین اینستکه امر به بستن در دوبار صادر شده در دفعهٔ نخستین به دلیلی که ذکر آن گذشت ، علی استثنا شده و در دفعه دیگر ، ابوبکر استثنا شده است .

ولی این هم درست نیست مگر که بگوئیم در داستان علی در حقیقی ، و در داستان ابی‌بکر در مجازی منظور بوده است . و تعبیر «خوخه» در قصهٔ ابی‌بکر (که ما آنرا دریچه ترجمه‌کردیم) مقصود ، همان درمجازی باشد گویا وقتی دستور آمده درهارا به‌بندند ، همه‌درها را مسدودکرده ودریچه‌هایا پنجره‌هائی‌که‌گهگاه از آنها تقریباً بتوان به مسجد درآمد ، احداث کردند ، و بعداً دستور بستن آنهاهم صادر گردیده است .

با این طریقه ، مانعی به نظر نمی‌رسد که جمع بین حدیثین کرد . چنانکه ابو جعفر طحاوی در کتاب « مشکل الآثار » در اوائل ثلث سوم کتابش و ابوبکر کلاباذی در معانی الأخبار بهمین طریق بین دو حدیث را جمع کرده‌اند . کلا بادی پس‌از ذکر طریق جمع مزبور تصریح می‌کندکه خانهٔ ابوبکر دری‌هم ازخارج مسجد داشته و دریچه به داخل مسجد گشوده می‌شده ، ولی خانهٔ علی جز از داخل مسجد در دیگری نداشته است . و خدای آگاه‌تر است » .

ابن حجر در کتاب دیگرش القول المسدد ١٦ گوید : « سخن ابن جوزی در بارهٔ باطل و ساختگی بودن این حدیث ادعائی است که دلیلی بر آن جز مخالفتش با حدیث دیگری که در صحیحین است ، ارائه نداده است . واین روش اقدام به ردّ احادیث صحیح به مجرد پندار و خیال است . هیچگاه نباید اقدام به نسبت جعل نمود مگر در جائیکه جمع ممکن نباشد .

و هرگاه جمع هم ممکن نشد ، نمی‌تو ان در این مورد حکم به بطلان کرد ، بلکه باید در آن توقف کرد تا برای دیگران‌که اکنون بر او پوشیده است ، ظاهر گردد . واین حدیث دراین باب ، حدیث مشهوری است‌که دارای طرقی متعدد و هر طریقه جداگانه کمتر از حدیث حسن نیست و از مجموع آنها بروش بسیاری از حدیث شناسان بصحّت آن ، قطع حاصل می‌شود .

اما اینکه با حدیث صحیحین معارض است ، این امر قطعی نیست و تعارضی

دیده نمی‌شود » .

و در صفحه ۱۹ بعداز جمع بین دو قضیه گوید : وبا این وجه جمع ، معلوم شد هیچگونه تعارضی در بین نیست ، آنگاه چگونه بمجرد این پندار نسبت جعل به احادیث صحیح ، میتوان داد .اگر این کار در احادیث صحیح ، فتح باب گردد ، باید خط بطلان بر بسیاری از احادیث صحیح کشید ولی این عملی است که خدا و مؤمنان آن را نپسندند» .



امّا حدیث خله و خوخه (دوستی و دریچه) را که صحیح پنداشته ، باید دانست ، در مقابل حدیث سدّ ابواب جعل شده است . چنانکه ابن ابی الحدید در شرحش ۱۷٫۳ گوید :

حدیث سدّ ابواب (بستن درها) برای علی بوده ، بکریه (طرفداران ابی‌بکر) آن را برای ابی‌بکر ، تقلّب کرده‌اند .

و علائم و آثار جعل ، در آن ، باشخاص بر محقق ، پوشیده نیست از قبیل :

۱ ـ کسی که مجموع این احادیث را بررسی کند ، متوجه یك واقعیت می‌شود که غرض از بستن درهای رفت و آمد خانه به مسجد ، برای تطهیر مسجد از آلودگیهای ظاهری و معنوی بوده است : هیچکس نباید با حال جنابت از آن بگذرد و در مسجد کسی نباید خود را جنب سازد . اما اینکه در خانهٔ پیامبر (ص) ودر خانه امیر المؤمنین (ع) بایدبحال خود بماند ، علتش طهارت آندو ازهر پلیدی وآلودگی است وآیهٔ تطهیر گواه صریح آن است تاجائیکه جنابت درآنها آنگونه خباثت و آلودگی معنوی را که در دیگران پدید میآورد ، ایجاد نمی کند چنانکه این مطلب را از تشبیه بهمسجد موسی که از خدا خواسته است آن را برای هارون و ذریه‌اش پاك کند ، میتوان فهمید . یا از آنجا که خدای او را امر کرده‌است مسجد پاکی بنا کند که هیچکس جز او و هارون در آن ساکن نشوند . و مراد او

تنها تطهیر مسجد از آلودگیهای نجاست نیست ، زیرا این حکم اختصاصی آن مسجد نمی‌باشد و بر هر مسجدی صادق است .

برای اطلاع ، و اطمینان بیشتر بر آنچه گفتیم ، به احادیث باب آنجا که می‌گویند : امیر المؤمنین (ع) بحال جنابت وارد مسجد می‌شد[1] وگاهی از آن در حال جنابت می‌گذشت[2] وداخل وخارج مسجد باحال جنابت می‌شد[3] و آنچه از ابی‌سعید خدری رسیده که پیغمبر (ص) گفت : بر کسی مجاز نیست خود را در این مسجد جنب کند جز من و تو[4] .

و سخن پیامبر (ص) که فرمود : آگاه باشید که مسجد من بر هر زن حائض و هر مرد جنب جز بر محمّد و اهل بیتش : علی ، فاطمه ، حسن و حسین ، حرام است[5] .

و گفتار دیگرش (ص) که فرمود : توجه‌کنید ، این مسجد بر جنب و حائض حلال نیست، مگر برای رسول خدا ، علی ، فاطمه ، حسن و حسین ، آگاه باشید من نامهای آنها را برای شما بیان کردم تا گمراه نشوید .

سنن بیهقی ۷ر۶۵ .

و سخن او (ص) به علی : اما برای تو در مسجد من ، هر چه بر من حلال

---

۱ ـ مراجعه کنید حدیث ابن عباس ص۳۳۹ .

۲ ـ مراجعه‌کنید تعبیر جابربن سمره ص۳۴۰ .

۳ ـ مراجعه کنید بحدیث بریدة الاسلمی که در ۳۴۳ گذشت .

۴ ـ ترمذی این حدیث را در جامعش ۲ر۲۱۴ ، و بیهقی در سننش ۷ر۶۶ ، بزار ، ابن مردویه ابن منیع در مسندش ، بغوی در مصابیح ۲ر۲۶۷ ، ابن عساکر در تاریخش ، محب الدین در ریاض ۲ر۱۹۳ ابن کثیر در تاریخش ۷ر۳۴۲ ، سبط ابن جوزی در تذکره ۲۵ ، ابن‌حجر در صواعق ، ابن حجر در فتح‌الباری ۷ر۱۲ ، سیوطی در تاریخش ۱۱۵ ، بدخشی در نزل الابرار ۳۷ ، حلبی در سیره ۳ر۳۷۴ ، نقل کرده‌اند .

۵ ـ بیهقی در سننش ۷ر۶۵ ، حلبی در سیره‌اش ۳ر۳۷۵ .

است ، برتو حلال و هرچه بر من حرام است ، برتو نیز حرام خواهد بود ، حمزة بن عبدالمطلب گفت : یا رسول الله من عموی شما هستم و از علی بشما نزدیکترم فرمود: راست گفتی عمو ، همانا بخدا سوگند این امر ازجانب من نیست این ازطرف خدای بزرگ است[1] .

و گفتار مطلب بن عبدالله بن حنطب : همانا پیامبر (ص) اجازه نمی‌داد در حال جنابت کسی از مسجد عبور کند یا در آن بنشیند مگر علی بن ابیطالب ، به خاطر اینکه خانه‌اش در مسجد بود[2] .

[جصاص این حدیث را به اسناد خودنقل کرده ، سپس گوید : در این حدیث پیغمبر (ص) عبور از مسجد را مانند نشستن در آن ممنوع فرموده است و این‌امر به عنوان خصوصیتی‌برای علی (رضی‌الله عنه) صحیح است ، و گفتار راوی (بخاطر اینکه خانه‌اش در مسجد بود) ، پنداری‌ازاوبیش نیست زیرا پیامبر (ص) درحدیث نخست دستور داد در خانه‌هائی‌که به مسجد برای رفت وآمد گشوده بودند ، همه‌را بخارج آن بگردانند و به این علت که در خانه‌ها در مسجد است ، به آنها اجازه عبور در مسجد را نداد .

این خصوصیت تنها برای علی (رضی‌الله عنه) بوده ، نه دیگران ، چنانکه جعفر را بداشتن دو بال در بهشت دربین سائر شهدااختصاص داد ، و چنانکه حنظله راکه در حال جنابت‌کشته شده بود ، به‌عنوان غسیل‌الملائکه‌امتیازبخشید ، و دحیهٔ کلبی ، این امتیاز را داشت که جبرئیل به شکل او بر پیغمبر (ص) نازل می‌شد ، و زبیر که از آزار شپش ، شکایت داشت اجازهٔ پوشش ابریشم را امتیاز گرفت .باین

---

۱ ـ ابونعیم در فضائل الصحابه ، و از طریق او حمویی در فرائد باب ۲۱ نقل کرده است .

۲ ـ جصاص در احکام القرآن ۲ر۲۴۸ ، و قاضی اسماعیل مالکی در احکام القرآن چنانکه در القول المسدد ابن حجر ۱۹ نقل کرده‌اند و ابن حجر گوید مرسل قوی است ، و در تفسیر زمخشری ۱ر۳۶۶ ، و فتح الباری ۷ر۱۲ ، و نزل الابرار ۳۷ می‌توان یافت .

ترتیب معلوم شد دیگران (غیر از علی) از عبور و مکث در مسجد ممنوع‌اند].

جان سخن وغرض از ایراد اینها همه اینکه: باقی‌گذاردن این در، و اجازهٔ رفت و آمد، به همان شکلی که برای رسول خدا (ص) مجاز بود، از خصوصیات مترتب بر نزول آیهٔ تطهیر است که هر نوع پلیدی را از آنان، نفی کرده.

گواه این امر، حدیث احتجاج روز شوری است‌که در آن امیرالمؤمنین(ع) می‌گوید: آیا در بین شما کسی‌هست‌که‌کتاب‌خدای او را جز من تطهیر کرده باشد تاجائیکه پیامبر (ص) درهای همهٔ مهاجران رابه بندد و در خانهٔ مرا بسوی مسجد بگشاید، تاجائیکه عموهای‌پیغمبر (ص) حمزه وعباس‌برخاسته‌بگویند: یارسول‌الله درهای ما را بستی و در خانه علی را گشودی! پیامبر (ص) فرمود: من در او را نگشودم و درهای شما رانبستم، بلکه خدا در او راگشود و درهای شما رابست همه در پاسخ علی گفتند: نه.

و ابوبکر از اهل این آیه نبود تا برای او دری یا دریچه‌ای گشوده شود از این رو این فضیلت ویژه کسی است که خداوند او را در کتاب کریمش تطهیر کرده است.

۲ ـ مقتضای این احادیث اینست که بعد از داستان سد ابواب (بستن درها) دیگر هیچگونه دری به مسجد جز در خانه پیامبر بزرگوار و پسر عمش، گشوده نباشد و حدیث خوخهٔ (دریچه) ابی‌بکر تصریح دارد که هنوز درهائی برای رفت و آمد، وجود داشته است و در آیندهٔ نزدیك فاصلهٔ شدید بین دو داستان را متعرض خواهیم شد[1]

و آنچه به عنوان وجه جمع یادشده، که داستان امیرالمؤمنین(ع) حمل بر حقیقت، و داستان ابی‌بکر مجازاً به خوخه (دریچه) اطلاق گردد. و گفتار آنها

۱ ـ خواهیم گفت که واقعهٔ اول مربوط‌است‌به‌آغاز کار وواقعهٔ دوم‌مربوط به بیماری پیامبر (ص) وقتیکه سه روز یا کمتر به عمر پیغمبر نمانده بود.

که: گویا[1] وقتی دستور بستن درها آمد، همه درها را بستند و دریچه‌هائی پدید آوردند که تقریباً بتوان از آنها به مسجد آمد، آنگاه دستور آمد آنها را ببندد مطلبی بی‌دلیل وابتدائی است، بلکه از آن رو که ممکن نبود دربرابر چشم پیغمبر دریچه باز کنند با وجودیکه به آنان دستور بستن درها را داده بود تا از آن راه به مسجد وارد نشوند و راه عبوری برای آنها نباشد، این وجه جمع تکذیب می‌شود، زیرا آنان چگونه می‌توانستند چیزی پدید آورند که از نظر نتیجه مبغوض شارع و عملا در حکم در باشد؟

و لذابرای دو عموی خود حمزه و عباس هم اجازه نفرموده راه عبوری برای دخول و خروج اختصاصی خود داشته باشند و اجازه نداد کسی پنجره‌ای مشرف بر مسجدداشته‌باشد چون حکم واحد به اختلاف اسم‌مواردش، با وحدت‌مقصد وغرض مختلف نمیشود. و از اطلاق لفظ «باب» ارادهٔ خوخه(دریچه)کردن، محظور عبور از مسجد را رفع نمی‌کند و موضوع حکم دگرگون نمی‌گردد.

۳ ـ در صفحه ۳۳۷ گفتار عمر در ایام خلافتش را متعرض شدیم که گوید: سه خصلت علی‌بن ابیطالب‌را داده شد که اگریکی از آنها را بمن‌می‌دادندبیشتراز اشتران سرخ موی، دوست می‌داشتم ... تا آخر، و مانند آن سخن عبدالله‌بن عمر در حدیث صحیحش‌که آن را در صفحهٔ۳۳۶ نقل‌کردیم، چنانکه ملاحظه می‌کنید آن دو نفر، این فضائل سه‌گانه را از مختصات امیرالمؤمنین میدانندکه جز اوکسی از آنها بهره‌ای ندارد، مخصوصاً ابن عمر که در آغاز حدیثش اظهار نظر می‌کند بهترین مردم بعد از پیغمبر خدا، ابوبکر، و سپس پدرش می‌باشد ولی با این‌حال ابوبکر را شریك امیرالمؤمنین در حدیث باب و خوخه هیچکدام نمی‌داند.

هرگاه حدیث‌ابی‌بکر،کمترین زمینهٔ صحت، در عصر صحابه‌که مورد خطاب

---

۱ ـ این تعبیر را در فتح‌الباری ۱۲ر۷، عمدةالقاری ۵۹۲ر۷، و نزل الابرار۳۷ می‌یابید.

صاحب رسالت (ص) و، شنوندهٔ گفتارش بودند، می‌داشت، چنین روشی در سخن گفتن از آندو، دیده نمی‌شد.

گذشته از این‌ها، این جمله اگر هم از پیامبر (ص) صادر شده باشد در ایام بیماریش از او صادر شده و فرقی بین این حدیث و حدیث کتف و دوات که درصحاح و مسانید روایت شده نیست، ولی ابن تیمیه اولی را نمی پذیرد و دوم را قبول دارد چرا او بپاره‌ای از احادیث، ایمان آورده، می‌پذیرد و پاره‌ای دیگر را رد کرده، بدان کفر می‌ورزد.

تازه، چه تفاوت فاحشی بین حدیث «کتف و دوات»، و بین حدیث گشودن خوخه (دریچه) ابی‌بکر ملاحظه می‌شود. حدیث اولی بالاتفاق روز پنجشنبه واقع شده، که ابن عباس گوید: روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه‌ای «یوم الخمیس و ما یوم‌الخمیس» و آن حدیث براحدی پوشیده نیست، بااین‌حال بخود اجازه‌دادند در بارهٔ آن خدشه و ایراد بگیرند (در حالیکه پیامبر (ص) آنان را مورد خطاب قرارداده می‌گفت: نزد من شایسته نیست اختلاف و نزاع ابراز کنید، مرارها کنید، من دروضعی هستم که حالت من، بهتر از چیزی است که مرا بدان فرا میخوانید، و درهمان روز دستور داد: مشرکان را از جزیرة العرب بیرون کنید، هیئت های نمایندگی را مانند سابق پذیرائی کنید [۱]، (دربارهٔ این مطالب ایراد، حدیث کتف و دوات را نگرفتند).

امّا حدیث بستن خوخات (دریچه ها)- درلمعات گوید، هیچگونه تعارضی بین حدیث سدّ ابواب و گشودن باب علی، و حدیث ابی بکر نیست، زیرا امر به بستن درها مربوط به اول کار هنگام بنای مسجد است و دستوار بستن خوخات (دریچه ها) مگر دریچهٔ ابی‌بکر، درآخر کار، دربیماری پیغمبر (ص) صادرشده

---

۱ - طبقات ابن سعد ۷۶۳ .

که تنها سه روز یا کمتر بعمر پیغمبر (ص) باقی نمانده بود . عینی درعمدة القاری ۷ر۵۹۲ گوید : حدیث بستن درها درآخر زندگی پیغمبر ، همان وقتی که دستور داد کسی جز ابابکر بر آنان امامت نکند ، صادر شده است .

وفات پیغمبرخدا (ص) به اتفاق همهٔ مورخان‌روز دوشنبه واقع شده بنابراین حدیث خوخه باید روز جمعه یاشنبه واقع شده باشد ، طبعاً بیماری پیامبر (ص) هم روز بروز شدت می‌گرفته ، حال می‌پرسیم : چرا حدیث خوخه را بخشی ازعوارض حدیث کتف و دوات ، هم نصیبش نگردید ، و سخنانی که درآن حدیث از طرف بعض مقدسین گفته شد ، اینجا رعایت نگردید ؟

من می‌دانم‌چرا ، منجم هم میداند،حتی‌آدم غافل هم می‌فهمد و از همه‌بیشتر ابن عباس خوب می‌دانست که گفت : مصیبت مسلمانان ، همهٔ مصائبشان از وقتی شروع شد که میان رسول خدا (ص) و نوشتن نامه‌ای که جلو اختلاف و لغزش‌های امت را بگیرد ، حائل شدند .

یکی دیگر از چیز هائی که ابن تیمیه دراین حدیث تکذیب کرد : گفتار رسول خدا (ص) است:

اَنْتَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِی:

« تو بعداز من صاحب اختیار هرمؤمنی خواهی بود » ، وی گوید : به اتفاق حدیث شناسان این حدیث مجعول است .

پاسخ ــ حق مطلب این بود آن مرد بگوید : به اتفاق حدیث شناسان ،این حدیث صحیح است ، ولی‌خوشش آمد درصحتش خدشه کند و چنانکه عادت‌اوست آنرا به رویهٔ باطلش مشوب سازد . آیا او گمان می‌کند کسانی از پیشوایان فن حدیث که آن را روایت کرده‌اند از حدیث شناسان محسوب نمی‌شوند ؟

با اینکه دربین آنها احمد بن حنبل امام مذهبش وجود دارد که حدیث را به

---

۱ ــ مراجعه کنید حاشیهٔ جامع ترمذی ۲ر۲۴۴

اسناد صحیح با رجالی که همهٔ آنها مورد وثوقند، روایت کرده، گوید:

عبد الرزاق ما را حدیث کرده از جعفر بن سلیمان که او ما را حدیث کرد از یزید الرّشك از مطرف بن‌عبدالله از عمران بن حصین، گوید:

گروهی را پیغمبر خدا به جنگ فرستاد و علی بن ابیطالب را بر آنها فرمانده ساخت، او درسفر کاری کرد که چهار نفر از اصحاب پیغمبر (ص) با یکدیگر هم پیمان شدند کارعلی را نزد پیغمبرخدا (ص) گزارش کنند عمران گوید: وهروقت ما از سفر فرامیرسیدیم آغاز برسول خدا نموده سلامش میکردیم. دراین سفر وقتی براو وارد شدیم مردی از همراهان ما، برخاست و گفت: یا رسول الله دراین سفر علی چنین و چنان کرد. پیغمبر از او روی گردانید سپس دومی برخاست گفت: یا رسول الله علی چنین و چنان کرد، پیغمبر از او روی برگردانید سپس سومی برخاست و او نیز گفت یارسول‌الله علی چنین وچنان کرد، آنگاه چهارمی برخاست و گفت یا رسول الله علی چنین وچنان کرد، گوید آنگاه پیامبر خدا رو به چهارمی کرد و درحالیکه رنگ چهره‌اش دگرگون شده بود. گفت دست از علی بردارید، دست از علی بردارید، دست از علی بردارید! علی ازمن است ومن از او. و او بعد از من صاحب اختیار هرمومنی است. و هوولیّ کلّ مؤمن بعدی.

این حدیث را حافظ ابویعلی موصلی از عبدالله بن عمر قواریری و حسن بن عمر جری و معلّی بن مهدی، همه از جعفر بن سلیمان روایت کرده‌اند. و ابن ابی شیبه و ابن جریر طبری آنرا نقل، و به صحتش اعتراف کرده است. ونیز ابو نعیم اصفهانی درحلیة الاولیاء ۶ر۲۹۶ محب الدین طبری در ریاض النضرة ۲ر۱۷۱، بغوی درمصابیح ۲ر۲۷۵ بدون ذکر صدر روایت. ابن کثیر درتاریخش ۷ر۳۴۴، سیوطی، متقی درکنزالعمال ۶ر۱۵۴، ۳۰۰ با اعتراف به صحتش و بدخشی درنزل الابرار ۲۲ این حدیث را روایت کرده‌اند.

صورت دیگر :

از علی چه میخواهید ؟ از علی چه میخواهید ؟ از علی چه میخواهید ؟ علی از من است و من از او ، و او صاحب اختیار هرمؤمنی بعداز من است . و هو ولیّ کلّ مؤمن بعدی .

حدیث را به این تعبیر ترمذی درجامعش ۲۲۲ر۲ به اسنادی که تمام رجالش صحیح و مورد وثوقند نقل کرده ، همچنین نسائی درخصائص ۲۳ ، حاکم نیشابوری درمستدرك ۱۱۱ر۳ [1] با اعتراف به صحتش ، وبدان ذهبی‌هم اقرار کرده ، ابوحاتم سجستانی ، محبّ الدین در ریاض ۷۱ر۲ ، ابن حجر در اصابه ۵۰۹ر۲ آنرا روایت کرده و ابن حجر افزوده است ، اسناد نیرومندی است ، و نیز سیوطی برطبق ترتیبش ۱۵۲ر۶ ، و بدخشی درنزل الابرار ۲۲ حدیث را نقل کرده‌اند .

سند دیگر

ابو داود طیالسی از شعبة از ابی بلج از عمرو بن میمون از ابن عباس روایت کرده : رسول‌خدا (ص) به‌علی گفت : انت ولی کل‌مؤمن بعدی، توپس ازمن‌سرپرست هرمؤمنی . تاریخ ابن کثیر ۳۴۵ر۷ و اسناد چنانکه مکرر یاد شده صحیح ، و همه رجالش موثق‌اند .

اگر این حافظان و بزرگان ، از حدیث شناسان بیرونند ، پس بااسلام ابن تیمیه باید تودیع کرد ، و اگر داخل دراتفاق آنان نیستند پس خاك برسر معرفتش به حدیث،واگر وقتی چنین گفته نمی‌دانسته اینان حدیث را روایت کرده‌اند ، پس آفرین بر اطلاع وسیع او در علم حدیث، واگرهیچکدام ازاین‌ها نبوده است ، پس آفرین برراستی و امانت داریش نسبت به اماتنهای نبوت .

(٭)

۱ - تعبیر « از علی چه میخواهید » درمتن حاکم تکرار نشده است .

این بود گوشهٔ ناچیزی از بافته های ابن تیمیه اگر بخواهیم همهٔ آنچه در منهاج بدعتش (بجای سنتش) از گمراهیها دروغها ، زورگوئیها و نسبتهای ناروایش آورده بشماریم بایدتمام مجلداتش را استنساخ کنیم و چهار مجلد دیگر در ردّش بنویسیم .

من بیانی که بتواند حقیقت این مرد را نشان دهد و اورا بجامعهٔ علمی معرفی کند ، پیدا نکردم تنها به کلامی از حافظ ابن حجر درکتابش الفتاوی الحدیثیّة ۸۶ ، اکتفا می کنم . او گوید :

ابن تیمیه بنده‌ای است که خدا اورا ترك گفته ، و گمراهش ، کورش ، و کرش ساخته وذلیلش کرده است ائمه اهل سنت که بیان فساد احوال ، و کذب اقوالش را نموده‌اند به ترتیبی که‌ذکر شد اورامعرفی کرده‌اند .کسی که بخواهد از اقوالشان با خبر شود باید کلام امام و مجتهدی که امامت ، جلالت شأن و مرتبهٔ اجتهادش ، مورداتفاق‌همگان است یعنی ابو الحسن سبکی وکلام فرزندش تاج ، وکلام شیخ‌الامام عزّ بن جماعة و کلام معاصرانشان و دیگر علمای از شافعیان ، مالکیان وحنفیان را دربارهٔ او مطالعه کند تا بداند او اعتراضاتش را برصوفیان متأخر محدود نکرده ، بلکه حتی برمثل عمربن الخطاب و علی بن ابی‌طالب (رضی الله عنهما) ، اعتراض نموده است .

حاصل اینکه : برای سخنان او وزنی نیست .

عقیده عموم بر آنست که او اهل بدعت‌است ، گمراه وگمراه‌کننده وغالی‌است خدای با عدلش با او رفتار کند و مارا از طریقه و عقیده و کارهایش در امان دارد ، آمین .

(تا آنجا که گوید)اوقائل به جهت (برای‌خدا) است ودراثباتش یك جلد کتاب نوشته است ، لازمهٔ این مذهب ، عقیدهٔ به جسمیت و محاذات و استقرارخدا است . بلی ، شاید او دربعض اوقات به این لوازم تصریح کرده باشد که نسبتش را

به او داده‌اند مخصوصاً یکی از کسانیکه باو این نسبت‌ها را داده ، از ائمه اسلام و کسانیستکه بزرگواری،پیشوائی ودیانتش‌مورد اتفاق است ، وموثق ، دادگر، مرضیّ الاخلاق ، محقق ، موشکاف است . چیزی جزاز روی دقت و تحقیق با کمال احتیاط و مراقبت نمیگوید ، مخصوصاً اگر بمسلمانی بخواهد نسبتی دهد که مقتضی کفر ارتداد ، و ضلالتش باشد و یا اورا مهدورالدم کند .... تا آخر .

« وای برهرمفتری گنهکار که‌آیات خدا را چون براو خوانده شود می‌شنود آنگاه مثل کسی که نشنیده است ، مصرّانه تکبر می‌ورزد . شما پیامبر اورا به شکنجه‌ای دردناك ، مژده دهید »[۱]



۱ - آیه ۷ ، ۸ جاثیه

فهرست جلد پنجم

ترجمهٔ الغدیر

بقیهٔ شعرای غدیردر قرن سوم

صفحه	موضوع
۲۲۰	انکار ابن حزم راجع به حدیث ردشمس
۲۲۱	کتابهائی که درباره ردشمس تألیف شده
۲۲۲	گروهی از دانشمندان که حدیث ردشمس را نقل کرده‌اند
۲۴۵	نقد کتاب ملل ونحل شهرستانی وپاسخ یاوه‌های او
۲۵۲	نقد کتاب منهاج السنة (ابن تیمیه)
۲۵۳	پاسخ نسبت‌ها وتهمت های احمقانه (مانند شیعه از عدد ده کراهت دارد)
۲۵۸	پاسخ تهمت‌های اوراجع به اصول دین شیعه
۲۶۳	انکار نزول آیهٔ ولایت (انما ولیکم الله) دربارهٔ علی علیه‌السلام
۲۶۵	احادیث واردهٔ درباره این مطلب و راویان آن
۲۷۴	یك ایراد مردود (از آلوسی) وپاسخ آن
۲۸۴	انکار نزول سورهٔ هل أتی دربارهٔ اهل بیت و پاسخ آن
۲۸۶	انکار نزول آیهٔ مودت دربارهٔ اهل بیت و پاسخ آن
۲۹۲	انکار اخوت و برادری رسولخدا باعلی وپاسخ آن که گذشت
۲۹۳	انکار این حدیث که آتش برفاطمه و ذریه‌اش حرام شده است
۲۹۴	راویان این حدیث از دانشمندان وحفاظ
۲۹۶	انکار حدیث علیٌّ مع الحقِّ والحقُّ مع علی
۲۹۷	روایات وارده دراین زمینه و تصحیح اسانید آن
۳۰۲	انکار حدیث إن الله یغضب لغضب فاطمه ویرضی لرضاها
۳۰۳	نقل احادیث واردهٔ دراین باب و راویان آن
۳۰۴	انکار اینکه علی فاروق بین حق وباطل است
۳۰۶	احادیث وارده در این مطلب واینکه حبّ علی نشانهٔ ایمان و دشمنی او علامت نفاق است

موضوع	صفحه



با منشورات کتابخانه بزرگ اسلامی

و مؤسسات وابسته آشنا شوید

ترجمهٔ الغدیر ج ۱ ـ ۵	اثر علامهٔ امینی
اجتهاد درمقابل نص	ترجمه علی دوانی
عارف وصوفی چه میگویند ؟	اثر جواد تهرانی
شیعه دراسلام ـ سلوفان	اثر علامه طباطبائی
« « شمیز	« «
اینست آئین ما	ترجمه ناصر مکارم
بررسی علمی داروینیسم	اثر جعفر سبحانی
رهبر سعادت جلد ۱ و ۲	« آیةالله خادمی
اینست آئین وهابیت	ترجمهٔسیدابراهیمسیدعلوی
اینست ماه رمضان	« محسن خاتمی
داستان غدیر	اثر جمعی از دبیران
چرا امام حسن صلح را پذیرفت	« دکتر مظلومی
کودك کنعان	« توحیدی
اسلام مذهب رسمی ما	کارشناسان دینی
داستانهای ما	علی دوانی
نقش دانشجویان دربنای آیندهٔ اسلام	ترجمهٔ عباس سعیدی فر

زیر چاپ

ترجمهٔ الغدیر	ترجمه دکتر شیخ الاسلامی
ترجمهٔ المراجعات	دکتر ذبیح الله جوادی
مقام امیرالمؤمنین علی (ع)	اثر دکتر رجبعلی مظلومی
مسلمانان فیلیپین	ترجمهٔ سیدابراهیمسیدعلوی